

جزوه رفع شبهات

ویرایش دوم

پائیز ۱۳۸۸ - ۱۶۶ بدیع

مقدمه

این جزوه به کمک تعدادی از جوانان بهائی جمع آوری و تألیف شده است که در آن به تعدادی از شبهات که در ذهن برخی از هم میهنان مسلمانان وجود دارد، پاسخ داده شده است. اکثر پاسخ ها از مقالات و وبلاگهای مختلف اقتباس شده و پس از ویرایش، در این جزوه قرار گرفته اند.

در ویرایش دوم این جزوه، بسیاری از اغلاط املائی و معنایی، با استفاده نظرات شما عزیزان برطرف شده است. توجه کنید که برخی سؤالات موجود در جزوه اول با برخی سؤالات دیگر ادغام شده است و تعدادی پرسش دیگر نیز به این ویرایش اضافه گردیده است.

در این ویرایش، قسمتی به نام "اعلام" اضافه گردیده که در آن به معرفی مختصر طلعات مقدسه بهائی پرداخته شده است. همچنین القاب به کار رفته ایشان در متن جزوه، در این قسمت ذکر شده است.

شما می توانید جدیدترین نسخه این جزوه را از سایت اینترنتی www.rafe-shobahat.ning.com در هر زمان دریافت نمائید. در این وب سایت قسمتی برای نظرخواهی از خوانندگان عزیز و همچنین قسمتی برای مطرح کردن شبهات و سؤالات دیگری که به ذهن شما و یا دوستانتان می رسد، طراحی شده است.

خواهشمندیم، در صورتی که احساس می کنید پاسخ ها برای برخی سؤالات مناسب نیستند و با پاسخ بهتری به نظر شما می رسد، نظرات خود را از طریق وب سایت معرفی شده و یا به آدرس ایمیل world.bahai@yahoo.com ارسال نمایید. صمیمانه از همکاری شما متشکریم.

شایان ذکر است که هر چند ماه یک بار، در صورتی که تعداد سؤالات جدید قابل توجه باشد، نسخه جدیدی تهیه شده و در وب سایت قرار می گیرد. شما می توانید با عضویت در این سایت، از سؤالات و جزوه های جدید از طریق ایمیل با خبر شوید.

امیدواریم که با همکاری متقابل با شما عزیزان، بتوانیم جزوه ای کامل که جوابگوی نیاز کنونی جامعه ایران است تهیه کنیم تا در اختیار همه عزیزان قرار گیرد.

دوستان عزیز! هنگام بازگویی این مطالب به دوستانتان، همواره این بیان مبارک حضرت بهاءالله را به خاطر داشته باشید که می فرماید: «ای اهل بهاء، لسان شفقت جذاب قلوب است و مائده روح و بمثابه معانیست از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی».

با رجای تأیید ...

فهرست مطالب

۱. تهمت نداشتن پیامبر، کتاب، نماز و روزه ۱
۲. تهمت کافر بودن بهائیان ۲
۳. تهمت نجس بودن بهائیان ۴
۴. عقیده دیانت بهائی در مورد امام غایب چیست؟ ۵
۵. چرا بهائیان معتقدند که حضرت باب امام زمان هستند؟ ۱۱
۶. این مسئله که امام زمان هنگامی ظهور می کند که اوضاع جامعه نابسامان و تعداد مسلمانان حقیقی کم باشد ۱۷
۷. اگر امام زمان ظهور کرده، پس چرا صلح برقرار نشده است؟ ۱۹
۸. چرا حضرت اعلی ابتدا خود را باب و سپس امام زمان و پیامبر جدید نامیدند؟ ۲۱
۹. اگر حضرت باب پیامبر است، پس چرا توبه کرده است؟ ۲۲
۱۰. چرا به فاصله دو سال، دو پیامبر ظهور کرده اند؟ ۲۶
۱۱. چرا دوره دیانت بابی کوتاه است؟ ۲۸
۱۲. مفهوم قیامت در آئین بهائی ۲۹
۱۳. عقیده دیانت بهائی در مورد معاد جسمانی (حشر و نشر)، عالم بعد و احکام کفن و دفن ۳۸
۱۴. اسلام آخرین و کامل ترین دین است، پس چه نیازی بوده است تا آئین جدیدی ظاهر شود؟ ۴۱
۱۵. مفهوم خاتمیت حضرت محمد و دیگر رسولان الهی ۴۴
۱۶. چرا بهائیان معتقدند که دین بهایی کامل تر از دین اسلام است؟ ۵۶
۱۷. اگر اسلام راقبول دارید، چرا احکام را تغییر می دهید؟ ۵۷
۱۸. دلایل حقانیت دیانت بابی و بهایی چیست؟ ۵۹
۱۹. معجزه دیانت بهایی چیست؟ ۶۷
۲۰. اعتراض به امی نبودن حضرت باب و حضرت بهاءالله ۷۵
۲۱. آیا آئین بهائی ساخته سیاستهای خارجی است؟ ۷۷
۲۲. آیا خاطرات سیاسی کینیاز دالغورکی واقعیت دارد؟ ۸۶
۲۳. موضع جامعه جهانی بهائی در رابطه با نهضت صهیونیسم و فلسطین ۸۷
۲۴. آیا بهائیان روابط خوبی با رژیم پهلوی داشتند؟ ۹۲

۲۵. آیا بهائیان دشمن اسلامند؟ ۹۳
۲۶. علت مخالفت دولت و مردم با بهائیان چیست؟ ۹۴
۲۷. آیا بهائیان نسبت به سرنوشت هموطنان غیر بهائی خود بی تفاوتند؟ ۱۰۵
۲۸. اعتقادات بنیادین بهائیان چیست؟ ۱۰۶
۲۹. آئین بهایی با دیانت اسلام چه تفاوتی دارد؟ ۱۰۷
۳۰. چرا در دیانت بهائی بهای بسیاری به صلح داده شده است؟ ۱۰۹
۳۱. چرا بهائیان اولین گروهی هستند که برای انتشار آئینشان از ایران مهاجرت کرده اند؟ ۱۱۰
۳۲. چرا آثار بهائی به زبان عربی است، در صورتی که پیامبر ایرانی است و برای ایران آمده است؟ ۱۱۱
۳۳. نقش حضرت عبدالبهاء در دیانت بهائی چیست؟ ۱۱۴
۳۴. چرا ادامه تشریح به هیئت انتخابی بیت العدل واگذار شده است؟ ۱۱۷
۳۵. آیا بهائیان متعصب و خشکه مقدسند؟ ۱۱۷
۳۶. چرا بهائیان معتقدند که هر کس به حضرت بهاءالله ایمان نیاورد، از گمراهان است؟ ۱۱۸
۳۷. رمز تقدس عدد ۱۹ در چیست؟ ۱۱۹
۳۸. رابطه دیانت بهایی با مارکسیسم چیست؟ ۱۲۴
۳۹. رابطه دین و سیاست و نظر دیانت بهائی در مورد دخالت در سیاست ۱۲۷
۴۰. آیا بهائیان مرد روحانی یا مرجع تقلید دارند؟ ۱۳۰
۴۱. اعتراض بر آیات الهی ۱۳۱
۴۲. ایرادات وارد به لوح احمد ۱۳۶
۴۳. چرا حضرت باب و حضرت بهاءالله ادعای خدائی کرده اند؟ ۱۴۴
۴۴. مسأله تبدیل مس به طلا ۱۵۲
۴۵. مسأله تناسخ و وحدت ارواح پیامبران ۱۵۲
۴۶. تهمت استفاده از کلمات ناشایسته ۱۵۷
۴۷. چرا حضرت بهاءالله پیروان خویش را اغنام الله (گوسفندان خدا) خوانده است؟ ۱۶۱
۴۸. اعتراض به تشبیه ستمگران به فرزندان شیطان ۱۶۲
۴۹. اعتراض بر احکام الهی ۱۶۳
۵۰. اعتراض به ریش و گیسوان بلند حضرت بهاءالله ۱۶۴

۵۱. چرا قبله شما مقبره پیامبران است؟ ۱۶۵
۵۲. چرا بهائیان نماز جماعت ندارند؟ ۱۶۵
۵۳. فلسفه تجدید اسباب خانه هر ۱۹ سال یکبار چیست؟ ۱۶۶
۵۴. این مسأله که در اسلام نیز زن با مرد مساوی است و این تعلیم در آئین بهائی تازگی ندارد ۱۶۶
۵۵. چرا ریح در دیانت بهایی حلال است؟ ۱۶۷
۵۶. اگر به تساوی زن و مرد معتقدید، پس چرا اعضای بیت العدل همگی مرد هستند و ارث مرد و زن برابر نیست؟ ۱۶۸
۵۷. چرا اگر کسی خانه ای را آتش زد باید او را بسوزانید؟ ۱۶۹
۵۸. چرا در آئین بهائی مهریه دختر دهاتی کمتر از مهریه دختر شهری است؟ ۱۷۰
۵۹. تهمت ازدواج با محارم ۱۷۳
۶۰. چرا در دیانت بهائی به جای مجازات برای زنا باید جریمه نقدی داد؟ ۱۷۹
۶۱. چرا در دیانت بهائی حجاب ندارد؟ ۱۸۴
۶۲. اعتراض به حکم دون طهارت یا رفع نجاست از کل اشیاء حتی آب نطفه ۱۸۶
۶۳. اعتراض به حکم تلطیف و زدودن موی بدن و استعمال حنا در آئین بابی ۱۸۸
۶۴. اعتراض به حکم ناپرهیزی از مدفوع حیوانات در آئین بابی ۱۹۱
۶۵. اعتراض به حکم حمایت از حیوانات در دیانت بابی ۱۹۲
۶۶. تهمت جایز بودن تعدد شوهر و صیغه در شریعت بیان ۱۹۶
۶۷. چرا حضرت باب مصرف دارو را حرام دانسته اند؟ ۱۹۷
۶۸. اعتراض به حکم محو کتب و عدم تدریس و احتکار کتب در آئین بابی ۲۰۱
۶۹. مسأله ۲۴ پیر، ۲۴ امام و ۲۴ ولی امر ۲۰۴
۷۰. رد ادعاهای و دلایل میسین ریمی ۲۰۶
- اعلام ۲۱۵
- فهرست منابع ۲۱۶

۱. تهمت نداشتن پیامبر، کتاب، نماز و روزه

پیامبر دین بهائی حضرت بهاء الله (حسین علی نوری) هستند که دارای ده ها جلد کتاب آسمانی، الواح و رسالات مختلف هستند و از آن جمله می توان به کتاب مستطاب اقدس، کتاب ایقان و هفت وادی اشاره کرد.

درباره وجوب نماز و روزه و احکام مربوط به آنها، در کتاب مستطاب اقدس و در بسیاری آیات دیگر، اشاره شده است که در ادامه به آن می پردازیم. کثرت آثار فراوان از کلک اطهر جمال قدم، خود گویای عظمت این ظهور الهی است.

بیاناتی در وجوب نماز

جمال مبارک در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند قوله تعالی: «قد فرض علیکم الصلوة و الصوم من اول البلوغ امرأ من لدی الله ربکم و رب آبائکم الأولین.»^۱ یعنی واجب است بر شما نماز و روزه از اول بلوغ، این امری است از طرف خداوندی که پروردگار شماست و پروردگار پدران گذشته شماست.

حضرت بهاء الله سه نماز را برای اهل بهاء معین فرموده اند: نماز کبیر که در هر بیست و چهار ساعت یکبار (هنگامی که انسان در حالت تضرع و خضوع و خشوع است) ادا می شود؛ نماز وسطی که در روز سه بار، صبح، ظهر، و شام تلاوت می شود و نماز صغیر که روزی یک مرتبه در هنگام ظهر ادا می شود. تلاوت یکی از نماز های یومیه در هر روز بر هر فرد بالغ واجب است.

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح مبارکی که با این جمله شروع می شود "ای بنده جمال قدم زبان بشکرانه اسم اعظم بگشا" می فرمایند قوله الأحملی: «صلوة أسّ اساس امر الهی است و سبب روح و حیات قلوب رحمانی اگر جمیع احزان احاطه نماید چون به مناجات در صلوة مشغول گردیم کلّ غموم زائل و روح و ریحان حاصل گردد حالتی دست دهد که وصف نتوانم و تعبیر ندانم و چون در کمال تنبه و خضوع و خشوع در نماز بین یدّی الله قیام نمائیم و مناجات صلوة را به کمال رقت تلاوت نمائیم حلاوتی در مذاق حاصل گردد که جمیع وجود حیات ابدیه حاصل کنند و البهَاء علی اهل البهَاء الذین یجزون احکام الله و یعبّدون ربهم بالغدو و الاصال. ع ع»^۲.

همچنین در لوح میان دو آب میرزا حسین برادر حضرت شهید، می فرمایند: «هو الله ای ثابت بر پیمان.... صلوة و صیام از اعظم فرائض این دور مقدّس است اگر نفسی تأویل نماید و تهاون کند البتّه از چنین نفوس احتراز لازم و الا فتور عظیم در دین الله حاصل گردد. باید حصن حصین امرالله را از سهام بغض و کین چنین اشخاص محافظه نمود و الا بکلّی اساس دین الهی منهدم گردد. البتّه صد البتّه که اگر رائحه آن کلمه که از ذکرش خجلت میکشم و بخدا پناه می برم از کسی استشمام نمائید بکلّی احتراز کنید. جمال مبارک از چنین شخص بیزار و حضرت اعلی در کنار و عبدالبهاء را عدو خونخوار است. جمیع احبّ را با خبر کنید تا در حذر باشند و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع»^۳.

و به یکی از جریده نگاران می فرمایند: «ای یار روحانی مناجات و صلوة فرض و واجب است و از انسان هیچ عذری مقبول نه مگر آنکه مختلّ العقل یا دچار موانعی فوق العاده باشد» و نیز در لوح ابن اصدق می فرماید قوله تعالی: «اعظم امور اجراء احکام عبادتیه الهیه از قبیل صلوة و صوم باتم قوی دلالت فرمائید... قلب انسان جز به عبادت رحمن مطمئن نگردد و روح انسان جز به ذکر یزدان مُستبشر نشود. قوت عبادت بمنزله جناح است روح انسانی را از حسیض ادنی بملکوت ابهی عروج دهد و کینونات بشریه را صفا و لطافت بخشد و مقصود جز به این وسیله حاصل نشود».

بیاناتی در وجوب روزه

جمال قدم جلّ سلطانه در کتاب اقدس می فرماید قوله تعالی: «یا قلم الأعلى قل یا ملأ الأنشاء قد کتبنا علیکم الصیام ایاماً معدوداتٍ و جعلنا النوروزَ عیداً لکم بعد اکمالها کذلک اضاعت شمس البیان من افق الکتاب من لدن مالک المبدأ و المآب.»^۶ یعنی ای مظهر امر الهی، بگو ای اهل عالم، واجب کردیم بر شما روزه گرفتن را در چند روز معین و محدود قرار دادیم عید نوروز را برای شما عید صیام بعد از تمام شدن ایام صیام، این طور درخشید آفتاب بیان الهی از آسمان کتاب از طرف خداوند که صاحب اول و آخر است. در لوحی از قلم قدم نازل قوله تبارک و تعالی: «یا محمد علیک بهائی و عنایتی ایام صیام است و از قبل بشهر الله موسوم از حق میطلبیم کلّ را مؤید فرماید آنچه در کتاب از قلم اعلی نازل شده.»^۷ و در لوح مبارکی که مطلعش باین بیان الهی آغاز شده "یا احمد اسمع النداء من شطر الکبرياء" می فرماید قوله تعالی: «حکم صوم قد انزله الله فی کتابه الأقدس لا ریب فیہ انه نزل من لدن علیم حکیم».

طبق این بیان، مدت روزه در آئین بهائی نوزده روز است که از نوزده روز قبل از عید نوروز تا روز عید نوروز، به ایام روزه اختصاص داده شده و در این ایام از طلوع آفتاب تا غروب آن، باید از خوردن و آشامیدن خودداری کرد تا این نشانه ای باشد برای جلوگیری از هوای نفس. هدف از نماز و روزه این است که انسان بر بدی ها غلبه کند و بتواند گفتار و رفتار و فکری روشن و صلح جو داشته باشد تا بتواند با سایر انسان ها با محبت و دوستی زندگی نماید.

۲. تهمت کافر بودن بهائیان

کافر در لغت به معنی بی دین، بی خدا و ضد مومن است. به بیان فقها، کافر یعنی کسی که منکر خدا باشد و یا برای خداوند متعال شریک قائل باشد و یا اینکه پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (ص) را قبول نداشته باشد. همچنین به کسی کافر می گویند که ضروری دین، یعنی چیزی را مثل نماز و روزه که همه مسلمانان جزء دین اسلام می دانند، منکر شود.^۸

اما بهائیان به خداوند یکتا (بدون شریک) ایمان دارند و خدایی جز او را نمی پرستند و این موضوع در اکثر آثار بهایی ذکر شده است. به عنوان مثال، در نماز وسطی و یکی از نماز های سه گانه دیانت بهایی، آیه زیر را می خوانیم: «اشهد بوحدانیتک

و فردانیتک و بآنک انت الله لا اله الا انت» یعنی شهادت می دهم به وحدانیت و فردانیت تو و به این که تو خدایی هستی که خدایی جز تو نیست.

اما در مورد بی دین بودن، باید گفت که دیانت بهایی یک دین کاملاً مستقل است که از طرف خدای یگانه برای بشر فرستاده شده است. بهائیان تمام پیامبران قبل را (حضرت آدم، ابراهیم، نوح، موسی، عیسی، محمد و سایر پیامبران) را قبول دارند و آنها را چون پیامبرخودشان، حضرت بهاء الله، دوست دارند. اگر یک بهائی پیامبران دیگر را قبول نداشته باشد و پیروان آنها را دوست نداشته باشد، بهائی حقیقی نیست. بهائیان پیامبران الهی را مانند حلقه های زنجیری می دانند که سر آغازشان پروردگار یکتا است و در نتیجه انکار حتی یکی از رسولان الهی به منزله انکار همه آنان است، زیرا به معنی پاره شدن این زنجیر و جدا شدن از ریسمان محکم الهی است. اقرار به حقانیت پیامبران قبل، شرح کتب و آثارشان و معانی باطنی استعارات و تشبیهات موجوده در کتب آسمانی مختلف، در بسیاری از آثار دیانت بهایی از جمله در کتاب مستطاب ایقان آمده است.

در مورد قبول داشتن پیغمبری حضرت محمد، باید گفت ما بهائیان نه تنها حضرت محمد را قبول داشته، بلکه او را بعنوان خاتم (به معنای نگین) پیامبران می شناسیم و همچنین به حقانیت ائمه اطهار ایمان داریم. حضرت بهاء الله در حمد و ثنای حضرت محمد و خاتمیت ایشان و سلام بر امامان مذهب شیعه چنین فرموده اند: «جوده العظیم الصلوة و السلام علی سید العالم و مرئی الامم الذی به انتهت الرسالة و النبوة و علی آله و اصحابه دائماً ابداً سرمداً».

حضرت عبدالباها نیز در مقام دفاع از شأن حضرت رسول چنین فرموده اند: «اما حضرت محمد، اهل اروپا و امریکا بعضی روایات از حضرت رسول شنیده اند و صدق انگاشته اند و حال آنکه راوی یا جاهل بوده و یا مبغض و اکثر راویها قسیسها بوده اند و همچنین بعضی از جهله اسلام روایتهای بی اصل از حضرت محمد نقل کردند و بخیال خود مدح دانستند. مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت زوجات را مدار ممدوحیت دانسته و کرامت قرار داده زیرا این نفوس جاهله تکثر زوجات را از قبیل معجزات شمرده اند و استاد مورخین اروپا اکثرش بر اقوال این نفوس جاهله است. مثلاً شخص جاهلی در نزد قسیسی گفته که دلیل بزرگواری شدت شجاعت و خونریزیست و یک شخص از اصحاب حضرت محمد در یک روز صد نفر را در میدان حرب سر از تن جدا کرد آن قسیس گمان نمود که فی الحقیقه برهان دین محمد قتل است. و حال آنکه این صرف اوهام است بلکه غزوات حضرت محمد جمیع حرکت دفاعی بوده و برهان واضح آنکه سیزده سال در مکه چه خود و چه احبایش نهایت اذیت را کشیدند و در این مدت هدف تیر جفا بودند بعضی اصحاب کشته گشتند و اموال به یغما رفت و سائرین ترک وطن مألوف نمودند و به دیار غربت فرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت اذیت مصمم به قتل شدند لهذا نصف شب از مکه بیرون رفتند و بمدینه هجرت فرمودند. با وجود این اعدا ترک جفا نکردند بلکه تعاقب تا حبشه و مدینه نمودند...»^{۱۰}.

همچنین حضرت ولی امرالله درباب هدایت خلق به سوی خالق می فرمایند: «... این است که حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت بهاء الله کشف نقاب نمودند و ندای الهی را در قالب عنصری مجسم فرمودند تا کل بتقرّب الهی فائز گردیم و به آذان ترابی آن ندا را اجابت نمائیم و پی بحقیقتش بریم...»^{۱۱}.

اما کافر معانی دیگری نیز دارد. در بیانی دیگر، کافر به کسی گفته می شود که حق را باطل و باطل را حق جلوه دهد. کافران در قرآن چنین توصیف شده اند: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأُ اللَّهُ يُخْتِمْ عَلَيَّ قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^{۱۲} یعنی آیا می گویند بر خدا دروغی بسته است، پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می نهد و خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجای می کند اوست که به راز دلها داناست. پس طبق این آیه باطل محو شدنی است، اما دیانت بهایی پس از ۱۶۰ سال با قدرتی روز افزون به جلو پیش می رود و نه تنها از قدرت آن کاسته نشده، بلکه حقانیتش روز به روز جلوه گر تر می شود. از آنجا که انتشار امر باطل در میان مردمان، خلاف عدل خداوند است، در حالی که امر بهائی روز به روز بیشتر گسترش می یابد، می توان نتیجه گرفت که دین بهایی برحق است و به عکس نوشته های ردیه نویسان امروز علیه این آئین ناحق می باشد، چرا که سخنانشان به راحتی و در مدتی اندک محو شده و باطل بودنشان مشخص می شود.

در تصدیق این مطلب، در قرآن کریم بیان شده که «اگر او (محمد) به دروغ سخنانی بر ما می بست حتما او را به دست راست خود می گرفتیم سپس رگ گردنش را قطع می کردیم و شما هیچ یک بر دفاع از او قادر نبودید و این قرآن پندی برای پرهیزگاران است»^{۱۳}. طبق این آیه، خداوند به کسی که به دروغ مطالبی علیه او بگوید فرصت نمی دهد و از بروز حرفهای باطل جلوگیری می کند. اما گسترش و قدرت آئین بهایی، باطل نبودن آن را ثابت می کند. حضرت بهاءالله در یکی از مناجات های خود بی تاثیر بودن و محو شدن سخنان کافران را این گونه بیان می فرماید:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد

۳. تهمت نجس بودن بهائیان

قریب به اتفاق فقها، تعداد نجاسات را یازده^{۱۴} و برخی دوازده^{۱۵} مورد اعلام کرده اند. از جمله آنها که همه بالاتفاق آن را ذکر کرده اند، این است که نجاست کافر^{۱۶} است. کافر یعنی کسی که منکر خدا باشد و یا برای خداوند متعال شریک قائل باشد و یا اینکه پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (ص) را قبول نداشته باشد. همچنین کافر به کسی گفته می شود که ضروری دین، یعنی چیزی را مثل نماز و روزه که همه مسلمانان جزء دین اسلام می دانند، منکر شود.

فقها در رابطه با این موضوع، به آیه شریفه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»^{۱۷} یعنی مشرکان نجسند و روایات متعدد دیگری از جمله این روایت که از امام صادق نقل شده است: «من نصب دیناً غیر دین المومنین (دین اسلام) فهو مشرک»^{۱۸} استناد می کنند. از فروعاتی که برای این مسئله ذکر کرده اند، این است که تمام بدن کافر، حتی مو و ناخن و رطوبتهای او نجس است.^{۱۹} لازم به ذکر است که کلمه نجس در قرآن تنها یک بار و در همان آیه فوق ذکر شده است.

با توجه به پاسخ سؤال "تهمت در مورد کافر بودن بهائیان"، در می یابیم که بهائیان کافر نیستند، زیرا هیچ یک از موارد ذکر شده در مورد آنها صدق نمی کند. آیا تسبیح خداوند یکتا و تمجید از حضرت محمد در آثار بهائی نشانه شرک و یا تکفیر

است؟ بهائیان نه تنها حضرت محمد، بلکه تمام پیغمبران قبل را نیز قبول داشته و به همه آنها احترام می گذارند. اما صرف قبول داشتن و احترام گذاشتن دلیل بر پیروی از آنها نمی باشد، زیرا به عقیده بهائیان و البته اشارات و تعبیراتی که در قرآن هم موجود است، دوره دیانت اسلام به پایان رسیده و ما اکنون پیرو پیامبر دیگری هستیم، اما در عین حال پیامبران پیشین کاملاً احترام می گذاریم.

اما اگر منظور از قبول داشتن محمد (ص)، مسلمان بودن باشد، با این حساب تمامی نوع بشر به غیر از مسلمین نجس هستند! آیا این تعبیر درست است؟ در مورد معنی دیگر کافر نیز باید گفت بهائیان خود دارای نماز و روزه مخصوص به شریعت خود بوده و البته به واجبات دیگر ادیان هم به دیده احترام می نگرند. بنابراین چون بهائیان کافر نیستند، پس نجس هم نیستند.

اما دلیل اینکه ادیان گذشته برخی مردمان را نجس خوانده اند، می تواند این باشد که چون در دوره های پیشین، در زمان حضرت موسی و عیسی و محمد، مردم دهات و شهرها و کشورها از هم دور بودند و با افکار و عقاید یکدیگر کمتر آشنا بودند و همیشه به فکر جنگ با هم بودند و به هم ظلم می کردند، دین های قبلی برای حفظ اتحاد پیروان خود و جلوگیری از حمله و فریب دشمنان، به خصوص مشرکین و دشمنانی که خدای یگانه را نمی شناختند، آنها را نجس شمردند. منظور از نجس بودن این نبود که بعضی از آدم ها تمیز و پاکیزه و بهداشتی نبودند، بلکه منظور این بود که فکر و گفتار و اعمالشان خوب نبود و مؤمنین را گمراه می ساختند. اما با ظهور حضرت بهاء الله، دنیا پیشرفت کرد و مردم کشورهای مختلف توانستند با هم ارتباط بیشتری پیدا کنند. بنابراین ایشان فرمودند دیگر زمان جنگ و اختلاف گذشته و همه انسان ها باید با هم مهربان و در صلح باشند و به اهل بهاء فرمودند که عقیده هر انسانی محترم است و هر کسی خودش می تواند فکر کند و فریب دشمنان خدا را نخورد. برای تحقق این آرمان ها، لازم بود دیگر کسی، کسی را نجس نداند تا همه بتوانند با هم معاشرت و دوستی کنند. بدین سبب حضرت بهاء الله از طرف خداوند، حکم ادیان قبلی را نسخ کرده و فرمودند دیگر کسی نجس نیست.

۴. عقیده دیانت بهائی در مورد امام غایب چیست؟^{۲۰}

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «انما هی محنة من الله عزوجل امتحن بها خلقه^{۲۱}» یعنی به راستی امر غیبت یک آزمایش است از جانب خدای تعالی که خلقش را بوسیله آن بیازماید.

افزایش گرایش به مسأله غیبت

طی سالهای اخیر، بار دیگر مسئله غیبت در شیعه دوازده امامی، محل توجه ناظرانی قرار گرفته که وقایع سیاسی و اجتماعی ایران را دنبال میکنند. علت این افزایش توجه، گرایش روزافزونی است که در میان گروههای مختلف ایرانیان نسبت به این باور که امام دوازدهم بزودی ظهور خواهد کرد، به چشم میخورد. این باور در استقبال پرشور ایرانیان از مسجد جمکران با وجود سرزنش روحانیون شیعه، افزایش روز افزون تعداد مدعیان ارتباط با امام، بالا رفتن شمار خودرو هایی که عباراتی چون "اللهم عجل لولیک فرج" یا "شاید این جمعه بیاید شاید" را بر پشت شیشه های خود نصب نموده اند، تجلی یافته است و حتی

به دل‌بستگی بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی نیز بدل گردیده است. بی تردید یک دلیل این تشدید علاقه، تبلیغاتی است که پس از انقلاب اسلامی تاکنون برای گسترش آنچه "فرهنگ مهدویت" نام گرفته به عمل آمده است. اما احتمالاً باید دلیل دوم را در این واقعیت جست که از نظر تعداد فزاینده‌ای از مردم ایران، انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ پس از ۳ دهه هنوز در خلق آن رؤیای زیبای شیعی که وعده داده بود ناکام مانده است. چنین ناکامی می‌تواند کسانی را که به انقلاب اسلامی بعنوان انقلاب راستین "نایب" و عاشقان امام زمان مینگرند، به این فکر بیاندازد که شاید اکنون دیگر زمان ظهور شخص قائم فرا رسیده باشد.

به هر حال، شرایط موجود، یک بار دیگر تحلیل گران مسائل ایران را با این واقعیت مواجه ساخته که هویت ایرانی- شیعی با مسئله مهدویت پیوندی گسست ناپذیر خورده است. طبیعتاً این پیوند، عواقبی را برای ایرانیان در پی داشته است. ماهیت این عواقب نه فقط در چیستی خود واقعه غیبت، بلکه در نوع برداشتی که ایرانیان از این بخش از هویت خویش دارند نیز نهفته است. در واقع، با نگاه به تاریخ دو قرن اخیر ایران می‌توان از رقابت جریان‌های مختلف طی همین دو قرن برای ارائه تفسیر متفاوت پیرامون غیبت سخن گفت. نگاهی گذرا به این جریان‌ها می‌تواند بیانگر پاره‌ای از فرصت‌ها و چالش‌هایی باشد که این بخش از هویت ایرانی طی دو دهه سال اخیر برای او به ارمغان آورده است.

علل تاریخی طرح ادعای غیبت

شاید هیچگاه نتوان پاسخی قاطع برای این پرسش پیدا کرد که چه عواملی موجبات طرح ادعای غیبت امام دوازدهم توسط گروهی از اطرافیان امام حسن عسکری پس از وفات آن حضرت در سال ۲۶۰ هجری قمری را فراهم آورد. آنچه که مسلم این است که در آن زمان شیعیان بر ضرورت حضور امامی معصوم از نوادگان علی ابن ابیطالب در مقام رهبر کاریزماتیک جامعه خویش تاکید می‌ورزیدند. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که عموم و کلای امام یازدهم از انتقال امامت به جعفر، برادر امام حسن عسکری، استیحا ش داشتند. در چنین شرایطی، طرح فرضیه غیبت از سوی وکلای امام یازدهم موجبات حفظ جامعه شیعیان را، علیرغم فقدان ظاهری امامی که این جامعه بتواند دل به رهبری او بسپارد، فراهم آورد. بعلاوه، این طرح، امام غایب را از تهدیدات بالقوه‌ای که همواره در کمین دستگاه امامت بود محفوظ نگاه داشت تا بواسطه تداوم حضور پنهان وی امکان بقای جامعه شیعی فارق از تهدیدات بالقوه دستگاه خلافت در گذر ایام فراهم آید. اگر چه حصول اجماع بر سر وجود امام غایب در جامعه شیعیان بدواً چندان ساده نبود، اما بالاخره این اجماع، حداقل در میان گروه‌هایی از پیروان ائمه شیعه حاصل شد و به این ترتیب باور به غیبت به یکی از مهمترین ضرورت‌های جهانی شیعه "دوازده امامی" بدل شد.

مسئله این جا بود که شیعیان بر نقش امام در هدایت جامعه دینی تاکید داشتند، اما با غیبت امام، اکنون عملاً از این هدایت بی بهره مانده بودند. این بدان معنی بود که اکمال راه امامان موكول به ظهور امام غایب است. به این ترتیب، تشیع وارد دوران انتظار شد، دورانی که شاید مهمترین ویژگی آن تلاش این جامعه اقلیت برای حفظ بقای خود در طول قرون و به امید قیام قائم بود. این تلاش بخصوص در ابتدا که شیعیان مورد آزار و سرکوب دائم بودند، تلاشی معنادار بود.

با افزایش تدریجی اقتدار شیعیان کم کم این پرسش که چگونه جامعه ای دینی که با تاکید بر نقش محوری امام معصوم استوار گردیده می‌تواند با وجود غیبت او بسوی آینده گام بردارد، به پرسشی جدی بدل شد. این پرسش طی دو قرن اخیر نیز همچنان با شیعیان ایران همراه بوده است و بطور خاص سه پاسخ را برانگیخته، که حداقل دو مورد آن را میتوان تداوم پاسخهایی دانست که از هزار سال پیشتر برای این پرسش فراهم آمده بود. این پاسخ ها در ادامه مورد بررسی قرار می گیرند.

شیعه اخباری و تاکید بر ضرورت اجتناب عالم شیعی از قدرت

شاید شیعه اخباری را بتوان قدیمی ترین پاسخ به سوال قسمت قبل نامید. در واقع اندیشه اخباری را می توان تداوم نخستین نگرش حاکم بر تفکر شیعی پس از غیبت دانست، نگرشی که وکلا و سفرای امام را واداشت تا با آغاز غیبت کبری کل دستگاه وکالت را منحل اعلام نمایند و فقهای امامیه را قانع ساخت که قضای شرعی، اجرای حدود و مجازاتهای شرعی، برگزاری نماز جماعت، و جهاد تهاجمی در دوران غیبت ممتنع است. اخباریون، مطابق آموزه های شیعی در دوران پیش از غیبت، اصرار داشتند که در غیاب امام نمیتوان صرفا با مراجعه به عقل به حقایق آموزه های قرآن و احادیث پی برد. از منظر بحث حاضر، این اصرار دو نتیجه مهم بدنال داشت. اولاً، امتناع از پذیرش حجیت عقل اخباریون را از مواجهه با چالشهایی که عقلانیت میتوانست در برابر اندیشه غیبت قرار دهد در امان نگاه میداشت. ثانیاً، تاکید ایشان بر نقش انحصاری امام معصوم موجب اکراه آنها از پذیرش مسئولیتهای تقنینی، قضایی، یا اداری در جامعه میشد. در واقع، ایشان پذیرای نوعی جدایی دین از حکومت در زمان غیبت امام بودند. اگر چه رویکرد اخباری در طی قرون بتدریج تضعیف گردید، اما با آغاز دوران افول صفویه، حمله افغانه، و بالا گرفتن نگرانیها درباره خطرات مشارکت علمای شیعی در مسئولیتهای حکومتی، فضایی مناسب برای بالیدن دوباره آن فراهم آمد. در نهایت اما، در اوایل دوران قاجار علمای اخباری در برابر رقبای خود به حاشیه های جهان شیعه رانده شدند و آنچه به اندیشه اصولی معروف بود، عملاً سیطره خود را تقریباً بر تمامی حوزه های عمده تفکر شیعی گسترش داد. با این وجود، هنوز علائق اخباری یا عناصری از آن در میان بعضی از علما یا جریانات شیعی معاصر باقی مانده است. در ایران نیز انجمن حجیه که از دهه ۱۳۳۰ تا پیش از انقلاب بطور خاص برای مبارزه با بهائیان فعالیت مینمود، از آن جنبه که بر ضرورت اجتناب از فعالیت سیاسی تاکید میورزید، حامل عناصری از تفکر اخباری بود. به نظر میرسد که رویکرد اخباری با این مشکل مواجه است که از یک سو بر نقش رهایی بخش امامیه در جامعه انسانی تاکید میورزد و از سوی دیگر این رهایی را موکداً به ظهور امام غائب موکول میکند. در زمانهایی که شیعیان، یا بطور خاص رهبران آنها، خود را در موقعیتی مییابند که امکان ایفای نقش سیاسی برای آنها فراهم است، دفاع از این موضع مشکل میگردد.

شیعه اصولی و ظهور عالم شیعی در مقام جانشین امام

شیعه اصولی نیز پاسخ دیگری به سوال قسمت قبل است. ظاهراً آنچه که بدواً شکل گیری اندیشه اصولی را رقم زد درک این ضرورت بود که حتی در زمان غیبت نیز جامعه شیعی نیازمند تدبیر امور خود بود. این ضرورت در میان گروهی از اندیشمندان شیعی مقدمه پذیرش حجیت اجماع و عقل را در کنار قرآن و حدیث فراهم آورد. بر این اساس جامعه شیعی، و بطور خاص رهبران دینی آن قادر بودند حتی در دوران غیبت نیز با مراجعه به اجماع و عقل برای درک حقایق دینی و تدبیر امور جامعه شیعیان پردازند. این دیدگاه به اندیشه اصولی شهرت یافت. با ظهور صفویه، علمای شیعی که پیشتر عموماً در مقام تنظیم

کنندگان امور داخلی جامعه ای دینی ایفای نقش کرده بودند، در نقش ارکان مشروعیت حکومت شیعی ظاهر شدند. اینجا بود که فضا برای گسترش این باور که در غیاب امام، عالم شیعی مسئولیت نهایی رهبری سیاسی-دینی جامعه شیعیان را برعهده دارد هر چه بیشتر مهیا شد. اندیشه ولایت فقیه نقطه اوج این رویکرد بود. ظهور اندیشه ولایت فقیه در عمل تکمیل روند انتقال اقتدار امام به روحانیت شیعی است. بر این اساس، دیگر عملاً هیچ جنبه ای از امور شیعیان موقوف به ظهور امام غایب نیست. از همین رو، انتظار ظهور امام غایب، در ساحت تفکر اصولی، به نحوی فزاینده وجهه ای ثانوی به خود میگیرد. در حقیقت، در زمان حاکمیت ولی فقیه، سخن گفتن از ظهور امام میتواند به معنای نفی اقتدار ولایت فقیه و به چالش کشیدن آن باشد. از همین روست که روحانیون شیعی ایران امروز عموماً ادعاهایی مبنی بر ارتباط با امام غایب یا قرب ظهور را با شدت تمام انکار نموده و از آن صراحتاً با عنوان خرافه نام میبرند. با این وجود، همانطور که اشاره شد، اعتقاد به قربیت ظهور، ظاهراً حتی در میان بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی که در اختیار غیر روحانیون قرار گرفته نیز تقویت گردیده است. این گروه به چالشی درونی برای حکومت ولایت فقیه بدل شده اند، چالشی که احتمالاً بر سرنوشت اندیشه اصولی تأثیری بسزا خواهد داشت.

از مذهب شیخی تا آیین بهائی - گذار از مهدویت

پاسخ سوم را در مذهب شیخی می توان یافت. دو رویکرد اخباری و اصولی، علیرغم گذر اعصار، همواره از تجدید نظر در باب چیستی واقعه غیبت مصرانه اجتناب نموده اند. اما در اوایل عصر قاجار مقدمات چنین تجدید نظری در آرای شیخ احمد احسائی، که از قضا عالمی اصولی با گرایشهای اخباری بود، فراهم آمد. شیخ احمد، همچون بسیاری از اصولیون حجیت عقل و اجماع را پذیرفته بود. اما وفاداری شیخ به این دو حجت، رویکرد کاملاً متفاوتی را نسبت به غیبت در تفکر او رقم زد. شیخ تصمیم گرفت که بجای پذیرش روایتهای مشکوک موجود در باب غیبت، به تاویل آنها روی آورد، تا هم بر اجماع جامعه شیعیان در باب تولد و سپس غیبت امام دوازدهم صحه گذارد و هم به حجیت عقل وفادار باشد. بر این اساس، او اعلام کرد که امام غایب، نه در دنیای ما، بلکه در عالم خیال (یا آنچه او اقلیم هشتم نامید) حضور دارد. این، حداقل برای گروهی از پیروان وی، عملاً بدان معنا بود که "وقایع" زندگانی امام دوازدهم در تخیل جمعی شیعیان تحقق پذیرفته اند. این ادعای شیخ، همچنان بمعنای آن بود که حجت خداوند بر زمین، یعنی آن کس که بر اساس اعتقادات شیعی هم اکنون ساکن این دنیا است و مسئولیت رهبری روحانی شیعیان را عهده دار، نمیتواند فرزند ذکور امام حسن عسکری باشد. بنابراین، آموزه های شیخیه این مسئولیت را به "شیعه کامل" واگذاشت. وظیفه شیعه کامل اما، بر خلاف عموم علمای اصولی که عهده دار امور "شریعت" بودند، رهبری جامعه شیعی به سوی "حقیقت" بود. این عملاً همان کاری بود که شیخ احمد خود به هنگام سخن گفتن خویش از حضور امام در اقلیم هشتم بدان اهتمام ورزیده بود، یعنی افشای معانی "باطنی" "آموزه ها" و باورهای دینی.

عکس العمل تند علمای اصولی در برابر آرای شیخیه به سرعت موجب رانده شدن تفکر شیخی به حاشیه شد. در عین حال همین عکس العمل زمینه را برای شکل گیری دیانت بابی فراهم کرد. در دهه ۱۲۶۰ هجری قمری، جوانی شیرازی بنام سید علی محمد، با قائم نامیدن خویش، آنچه را که پیشتر شیخ احمد بتلویح مورد اشاره قرار داده بود، صراحتاً بخشید. استقبال تعداد قابل توجهی از پیروان شیخیه از دعوت سید علی محمد باب انعکاس این واقعیت بود که عملاً بین "شیعه کامل" شیخیه

و "قائم آل محمد" فاصله ای وجود نداشت. ظهور قائم اما، بمعنای اکمال راه شیعی و آغاز دورانی نو بود. به این ترتیب دیانت بابتی مقدمه ظهور آئین بهائی را فراهم آورد، آئینی که در عین وفاداری به خاستگاه شیعی- ایرانی خود، آشکارا در قالب دینی نو ظاهر شد. در حقیقت، تجدید نظر درباره ماهیت واقعه غیبت در نهایت گذار از تشیع دوازده امامی را رقم زد. طبیعتاً پذیرش یک چنین گذاری برای اکثریت جامعه ایران، و بطور خاص روحانیت شیعه، بهیچ وجه نمیتواند ساده باشد.

بررسی تاریخی دقیق حدیثهای مربوط به تولد و کودکی امام غایب

آنچه واضح است اینکه با وفات امام حسن عسکری در ۸ ربیع الاول سنه ۲۶۰، شیعه به بحرانی عمیق در رهبری کاریزماتیک و پیشوایی دینی وارد آمد. بحرانی که برای هزار سال و تا ظهور سید علی محمد باب در یک هزار سال بعد، یعنی در ۱۲۶۰ ه.ق دامنگیر شیعه بود. برای آن دسته از شیعیانی که به دین تازه نگرویدند این چالش تا عصر کنونی ادامه دارد و راه حل های پیشنهادی کنونی نیز بر بار تنشها افزوده اند.

مساله فقدان رهبر منصوص و عدم حضور امام زنده و حاضر در تاریخ شیعه از همان عصر ابواب اربعه، موجب یک تنش و چالش در رهبری شیعه شد. نمونه اشکار چنین تنشهایی در فضای متشنج روز و کمبود خلاء رهبری در سالهای پس از ادعای "غیبت" فرزند امام یازدهم، ادعای حسین بن منصور حلاج در مورد بابت بود. حلاج باور داشت که او باب امام است. جالب آنکه ادعای بابت در راستای رقابت با خاندان نوبختی بود که خود ادعای باب (درب) امام غایب داشتند. حسین بن منصور حلاج شهید عارف بزرگ که از نویسندگان دیگر به منابع تاریخی شیعه نزدیکتر بوده به دوازده امام اعتقاد داشت و بر آن بود که دوازدهمین آنها وفات یافته است و دیگر امامی ظاهر نخواهد شد و قیام قیامت نزدیک است. باید توجه داشت که تسلط حسین بن منصور حلاج از مورخان و روایت پردازان نسل های بعدی مانند نویسنده کمال الدین بر تاریخ معاصر به مراتب بیشتر است و از غرائب مطالعات مربوط به تاریخ غیبت امام دوازدهم اینکه همیشه منابع تاریخی نزدیکتر به واقعه تاریخی، تحت الشعاع و در حاشیه نویسندگان دورتر و دیرتر مانند مولف کمال الدین قرار می گیرد. شیخ صدوق مولف کمال الدین به سال ۳۸۱ ه.ق وفات یافته است، یعنی ۱۲۰ سال پس از واقعه ای که در مورد غیبت امام نقل می کند. خود شیخ صدوق امام را ندیده و ۱۰۷ پس از وقایعی که توصیف می کند متولد شده است!

آشکار است که تاریخ مربوط به تولد نوزاد متداول بین شیعه در مورد فرزند امام دوازدهم تماماً از منابعی به دور از واقعه مورد نظر تدوین شده اند و بیشتر در راستای انسجام دادن به تنشهای درونی شیعه در نسلهای بعد از فقدان راهبر و در راستای یافتن راه حلی برای بحران رهبری امامیه بوده است. کما اینکه ابوسهل نوبختی در راستای حذف رقیب برای راهبری شیعیان با ترفند و لطایف الحیل خلیفه سنی، در ۲۹۷ ه.ق یعنی هفتاد سال پیش از تالیف کمال الدین (قدیمی ترین مرجع تاریخی پذیرفته شده شیعه) حکم فتوای قتل حلاج را گرفتند و در ۳۰۱ او را بازداشت و در ۳۰۹ ه.ق بدار آویختند. خاندان نوبختی مدعیان بابت امام غایب بدین وسیله از قدرت سیاسی خود سوء استفاده کردند و رقیب سیاسی و دینی خود را این چنین حذف کردند. یکصد سال پس از وفات امام عسکری وقتی اندیشه های رقیب از میدان خارج شده بودند جریان روایت سازی به اوج شکوفایی خود رسیده بود و کمال الدین نمونه برتر چنین تاریخ نویسی (تاریخ سازی) بود. آنچه آشکار است آنکه بنابر مصالح سیاسی و خانوادگی، ابوسهل نوبختی از بابت خاندان خود (مانند شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی نایب

سوم) حمایت می کند و روایت آنان را ترویج می دهد، گرچه هیچ سند تاریخی و شاهد عینی بیطرفی نظر آنان را تأیید و توجیه نمی کند.

باید در خاطر داشت که پس از وفات امام یازدهم در جمعه هشتم ربیع الاول ۲۶۰، بین حدیث، مادر امام یازدهم و جعفر، برادر حضرت اختلاف شد و بالاخره خلیفه عصر پس از گذشت هفت سال، اموال و ماترک امام یازدهم را به طور مساوی بین این دو تقسیم کردند؛ یعنی وارث دیگری در کار نبود. در فضای پس از وفات امام حسن عسکری حدود چهارده فرقه در میان شیعیان بود که فقط یک گروه آنان نظری را داشتند که خاندان نوبختی مروج آن بودند و در نهایت این دید، نظرات رقیب را از میدان به در کرد. همگان آگاهند که در این دوره شیعیان به جز خاندان نوبختی همگی ضعیف و زیردست بودند ولی نوبختیان به واسطه ثروت کلان و نفوذ حضور سیاسی در بغداد نظر خود را به کرسی نشانند. اگر در فضای کوچک شیعه واقعاً فرزندی متولد شده بود و به غیبت رفته بود شیعیان به چهارده فرقه تقسیم نمی شدند و در خاتمه روایت تاریخی ماندگار به خاندان قدرت و سرمایه نوبختی تعلق نمی گرفت.

منابع شیعه که عموماً بیش از صد سال پس از وفات امام نوشته شده اند در مورد همسر امام و مادر فرزند دچار تناقض های بغرنجی است. این مساله ای است که جای تعبیر و اختلاف ندارد. نامی که بیشتر به چشم می خورد صیقل است، ولی اخمط، ریحانه، سوسن، حلیمه و نرجس هم نامهای دیگری برای مادر فرزند مورد بحث هستند. روایتهای بسیار متغیر و متناقضی در مورد تاریخ و چگونگی تولد فرزند مورد نظر وجود دارد که از نظر تاریخی، همگی با آراء شیعیان آغازی دوره پس از رحلت امام حسن عسکری و قرائن تاریخی ناهمخوانی شدیدی دارد. در تمام جزئیات، روایتهای نوشته شده در قرنهای بعد، از نام مادر حضرت گرفته تا روز تولد و شیوه ولادت و ماجراهای پیرامون تولد حضرت، نه با واقعیههای شناخته شده، نه با شواهد تاریخی زمان (مثل نوشته های حسین بن منصور حلاج)، نه حتی نوشته های خود اعضای خاندان نوبختی و نه با یکدیگر مطابقت دارند. برای اطلاع از این موضوع می توان به کتاب بحرالعرفان مراجعه نمود.

روایتهای مربوط به ولادت فرزندی از امام یازدهم، از روایانی است که خود دهه ها بعد متولد شده اند و این داستانها بیشتر نمایانگر فضای متشنج و خلاء رهبری جامعه شیعیان است تا بازتاب حقایق تاریخی. این باور که خاندان نوبختی تماسی نزدیک با امام غایب داشته اند، در نهایت موجب تثبیت موقعیت اجتماعی و پیشوایی دینی آنان و حذف رقیب شده است، و به نظر می رسد که این داستان پردازی ابزاری برای کسب و حفظ قدرت از سوی آنان بوده است.

نظر دیانت بهائی

اما دیانت بابی و بهائی بر این عقیده اند که هر امتی منتظر ظهور منجی خود است و این منجی در باور شیعه، به حضرت مهدی، امام دوازدهم تعبیر می شود. همانطور که مسیحیان معتقدند حضرت مسیح زنده است و به آسمانها پر کشیده و بنابراین منتظر رجعت آن حضرت از آسمان هستند، شیعیان نیز به رجعت حضرت مهدی از سامرا می باشند. اما مسأله مهم، جدا از تفاوت های ظاهری آن، اتفاق نظر تمامی ادیان در ظهور موعود است، موعودی که ظلم و ستم را از بین برده و عدالت و آرامش را در سراسر پهنه گیتی برقرار می کند. به نظر اهل بهاء، موعود همه ادیان، حضرت بهاءالله - که توسط حضرت باب

بشارت داده شده بودند- ظهور فرموده تا عالم را از این همه درد و آلم رهایی بخشد و جهانیان را به سمت سعادت حقیقی سوق دهند.

۵. چرا بهائیان معتقدند که حضرت باب امام زمان هستند؟

"امام زمان" یک نام خاص برای مسلمین است، در صورتی که تمام ادیان منتظر مظهر کلی الهی هستند. با توجه به شرایط و نشانه هایی که در کتب آسمانی قبل (نه تنها قرآن، بلکه انجیل و سایر کتب) برای قیامت و ظهور قائم وجود دارد، حضرت اعلی و حضرت بهاءالله دو ظهور پیاپی قیامت هستند. با اندکی تامل همراه با انصاف مشاهده می کنیم که تمامی آن نشانه ها و علائم در کتب آسمانی، در زمان اظهار امر حضرت اعلی تحقق یافته است. البته باید توجه داشت که نشانه های دیگر مثل شکافته شدن آسمان، زمین لرزه و... نیز در ادیان گذشته وجود دارد که عدم توجه به معانی باطنی آنها سبب گمراهی بسیاری شده است. برای اطلاع بیشتر از مفهوم این نشانه ها به سؤال "مفهوم قیامت در آئین بهائی" مراجعه کنید.

در کتب آسمانی گذشته درباره ظهور حضرت باب، نام و نسب ایشان، سیادتشان، سال دقیق و محل ظهورشان، مدت دوره ی دیانتشان، کم و کیف کتاب و تعالیشان، بلایا و کمی مومنین ایشان، استقامت ایشان و اصحابشان، توصیف دشمنان ایشان، دو غیبت صغری و کبرایشان، برخی از سفرهای ایشان به مکه و مدینه و نهایتاً محل شهادت آن حضرت، اشاراتی شده که تمامی آنها در مورد آن حضرت تحقق یافته است. برخی از این نشانه ها در خلال دیگر سؤالات نیز آمده و تعدادی دیگر نیز در ادامه بیان خواهد شد.

قائم با دین و کتابی جدید می آید

حضرت باب حامل کتاب بیان و شریعت مستقل بابی بودند.

- امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که قائم (عج) خروج می کند، فرمان نو، کتاب نو و روشی نو و قضاوت نو می آورد»^{۲۲}. در این حدیث به صراحت تمام بیان شده قائم با کتابی جدید می آید و به روش و فرمانی نو قضاوت میکند.
- کعب الاحبار می گوید: «مهدي قائم(عليه السلام) که از نسل علي بن ابي طالب(عليهما السلام) است در اخلاق و اوصاف، شکل و سیما، هیبت و شکوه چون عیسی بن مریم(عليه السلام) است. خدای تعالی آنچه به پیامبران داده، به او نیز با اضافات بیشتری خواهد داد»^{۲۳}. این حدیث نسبت به احادیث قبل مطلب را کاملاً روشن و واضح بیان میکند که آنچه به پیامبران قبل داده شده به قائم بیشتر داده خواهد شد. در این حدیث اولاً مشخص میشود قائم از پیامبران قبل برتر و بالاتر است و ثانیاً میتواند غیر از مقام امامت دارای مقام نبوت باشد زیرا زمانی قائم میتواند برتر از پیامبران قبل باشد که مانند آنها دارای شریعت، کتاب و نفوذ کلام باشد و همچنین مقامی اضافه تر از آنها نیز داشته باشد. پس کاملاً مشخص است قائم باید دارای شریعت و کتابی جدید باشد.

- ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «... والله لکأنی أنظر إليه بین الرکن والمقام یبایع الناس علی کتاب جدید...» یعنی به خدا سوگند! گویا نظر می‌کنم به مهدی در بین رکن و مقام که با مردم بر کتاب جدید بیعت می‌کند...^{۲۴}
- امام باقر (ع) فرمود: «إذا قام قائم آل محمد ضرب فساطیط و یعلم الناس القرآن علی ما أنزل الله عزوجل فأصعب ما یکون علی من حفظه الیوم، لأنه یخالف فیہ التألیف» یعنی هنگامی که قائم آل محمد قیام کند خیمه‌هایی برپا می‌شود و مردم قرآن را آن گونه که خداوند عزوجل نازل کرده فرا می‌گیرند، و این امر برای کسانی که قرآن را امروز حفظ کرده‌اند بسیار دشوار خواهد بود؛ زیرا با آنچه که الفت داشته و از قرآن مأنوس بوده‌اند مخالفت و مغایرت دارد.^{۲۵} در این حدیث هم ۲ نکته حائز اهمیت است اولاً کتابی که بوسیله قائم آورده میشود میتواند خود قرآن یا مانند قرآن باشد پس یعنی عربی است و ثانیاً چون در قسمت بعد عنوان شده با آنچه که افراد در حال حاضر آنرا حفظ کرده‌اند مغایرت دارد پس معلوم میشود کتابی جدید است که با آیات قرآن فرق میکند و یعنی قرآن نیست.
- امام باقر (ع) «...هر گاه مهدی خروج کند به امر جدید و کتاب جدید و سنت جدید... قیام خواهد کرد»^{۲۶}.
- امام باقر (ع): «...هر گاه قائم آل محمد خروج کند به سنت جدید و قضاوت جدید قیام خواهد نمود»^{۲۷}.
- امام جعفر صادق علیه السلام: «إذا قام القائم (علیه السلام) جاء بأمر جدید كما دعا رسول الله (صلي الله عليه وآله) في بدو الإسلام إلي أمر جديد.» یعنی وقتی که (حضرت) قائم علیه السلام قیام نماید، چیز جدیدی می‌آورد، چنانچه در بدو اسلام رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به سوی امر جدیدی فرا می‌خواندند.^{۲۸}
- یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام صاحب الامر است. همچنین «قائم» از القاب بارز حضرت مهدی (عج) است و به معنی «قیام کننده» است، چرا که قیام و نهضت حضرت صاحب العصر (عج) جهانی است و در تمام تاریخ بشر چنین قیام و حکومتی نبوده، آن حضرت با این عنوان خوانده می‌شود.

اسم و کنیه و نسب قائم

نام حضرت باب سید علی محمد است، سید بوده و نسلشان به حضرت امام حسین می‌رسید.

- عن علي عليه السلام قال: «اسم المهدي محمد» یعنی حضرت علی علیه السلام فرمود: اسم حضرت مهدی علیه السلام محمد است.^{۲۹}
- نظر امیرالمؤمنین علی^{۳۰} إلی الحسين (علیه السلام) فقال: «إن ابني هذا سيدٌ كما سماه رسول الله (صلي الله عليه وآله) سيداً، وسيخرج الله من صلبه رجلاً باسم نبيكم، يشبهه في الخلق والخلق»^{۳۰} یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نظری به جناب امام حسین علیه السلام انداخته فرمودند: این پسر من سید (و آقا) است چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را سید (آقا) نامیدند و بزودی خداوند از نسل او مردی به نام پیامبرتان بیرون خواهد آورد که در خلقت و اخلاق شباهت به آن حضرت خواهد داشت.

- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي، الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ بِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا»^{۳۱}. یعنی مهدی از فرزندان من است، همان که خداوند به وسیله او مشرق ها و مغرب های زمین را فتح خواهد کرد.
- امام باقر (ع) فرمود: «المهدي رجل من ولد فاطمه»؛ «مهدی مردی از اولاد فاطمه است»^{۳۲}.
- حضرت علی در مورد اسم حضرت مهدی فرمود «فتم يقوم القائم الحق منكم و بالحق ياتيكم و بالحق يعمل سمي نبي الله نفسي فدائه فلا تخذلوه يا بني و عجلوا»^{۳۳} یعنی سپس آن قیام کننده بر حق، از میان شما قیام خواهد کرد. او حق را خواهد آورد و به آن عمل خواهد کرد. جانم فدای او که همنام رسول خدا صلی الله علیه و آله است. ای فرزندان من! به یاری او بشتابید، مبادا او را بی یار و یاور رها سازید.
- حضرت محمد میفرمایند «المهدي من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی اشبه الناس بی خلقا و خلقا»^{۳۴} مهدی از فرزندان من است که هم اسم و کنیه من است و شبیه ترین مردم به من از نظر خلق و خلق (جسم) است.
- امام باقر علیه السلام فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام به دنیا رجعت می کنند»^{۳۵}.
- امام باقر علیه السلام فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام به دنیا رجعت می کنند»^{۳۶}. این حدیث اشاره به دو اسمی بودن حضرت باب دارد. در فرهنگ معین آمده است: او (حضرت اعلی) به مرید های خاصش می گفت: «من آن مهدی صاحب الامر هستم»، سال بعد در مکه معظمه دعوت خود را اظهار نمود و گفت: «علی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم دو کس بودند، اینک آن هر دو منم، لذا نام من علی و محمد است»^{۳۷}.

نژاد قائم و اصحاب او و تعداد آنها

حضرت باب شیرازی، اصحابشان ایرانی و تعداد آنها در قلعه شیخ طبرسی ۳۱۳ بودند که با پرچم های سیاه از طرف خراسان قیام کرده به سوی مازندران حرکت نمودند.

- هنگامی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آیه ی ۵۴ سوره مائده سؤال کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را بر شانه ی سلمان فارسی نهاد و فرمود: «منظور از این یاران، هموطنان این شخص هستند». سپس فرمود: «لَوْ كَانَ الدِّينُ مُعَلَّقًا بِالْثَرَىٰ لَتَنَاوَلَهُ وَجَالٌ مِنْ أُمَّةِ الْفَارِسِ»^{۳۸} یعنی اگر دین به ستاره ی ثریا بسته باشد و در آسمانها قرار گیرد، مردانی از فارس آن را در اختیار خواهند گرفت. این حدیث به این موضوع اشاره دارد که طبق احادیث، علم ۲۷ حرف است و تا ظهور حضرت مهدی ۲ حرف آن کشف شده و پس از ظهور او که با قیامت مقارن است، ۲۵ حرف بقیه کشف خواهد شد و این اتفاق در فارس می افتد، یعنی با ظهور حضرت اعلی در شیراز.
- امام صادق (ع) فرمود: «أتقِ العربَ فإنَّ لهم خبيرَ سوءٍ، أما أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مَعَ الْقَائِمِ مِنْهُمْ وَاحِدٌ»؛ «از عرب بپرهیز، زیرا برای آنها خبر ناگواری است. آگاه باش که هیچ کس از عرب با قائم خروج نخواهد کرد»^{۳۹}.

- در آیه ۱۴۸ سوره بقره آمده است «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا» یعنی هر کجا که باشید خداوند شما را حاضر می کند. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فرمود: «منظور یاران قائم هستند که ۳۱۳ نفرند، به خدا سوگند منظور از امت معدوده (که در آیه ۸ سوره هود آمده) آنها هستند، به خدا سوگند در یک ساعت همگی جمع می شوند همچون پاره های ابر پائیزی که بر اثر باد جمع و متراکم می گردد»^{۴۰}.
- «هر گاه دیدید که رایات سود (پرچمهای سیاه) از سوی خراسان (ایران) آمدند، خود را به آن پرچمها برسانید، اگر چه خویشتن را به روی برف بکشید، زیرا، مهدی خلیفه الله، در میان آنان است»^{۴۱}.

خصوصیات یاران قائم

این موضوع دلالت بر جوانی اصحاب قلعه شیخ طبرسی و شجاعت همه یاران قائم دارد و ۲۰ هزار شهید خود گواه بر این موضوع است.

- امام علی علیه السلام فرمود: «اصحاب المهدی شباب لاکهول فیهم» یاران مهدی جوانند و بزرگسالی در میانشان نیست^{۴۲}.
- امام علی علیه السلام فرمود: «یاوران مهدی علیه اسلام) فقط از خدا میهراسند، شهادت را میطلبند و همواره آرزو دارند که در راه خدا کشته شوند»^{۴۳}.
- از امام صادق (ع) در حدیثی نقل شده که فرمود: «...گویا قلب های آنها به مانند تگه های آهن است، شکی در قلوب آنها راجع به خدا وجود ندارد. محکم تر از سنگ است...»^{۴۴}.

تکرار غیبت مانند ادیان گذشته

وجه غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) را می توان استمرار همان سنت حکیمانه ای دانست که در ادوار گذشته تاریخ، به غیبت معنوی و نه مادی بسیاری از انبیاء و اولیاء انجامیده است.

- امام صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که آنچه از سنتهای انبیا گذشته در مورد غیبتشان به وقوع پیوسته، مو به مو درباره قائم ما اهل بیت رخ خواهد داد»^{۴۵}.
- حضرت محمد میفرماید: «آنچه در بنی اسرائیل واقع شد در میان امت من نیز مو به مو واقع میشود و دوازدهمین فرزند من از دیده ها غایب میگردد و دیده نمیشود»^{۴۶}.

سال غیبت

این موضوع به سال فوت امام حسن عسکری (شروع غیبت) اشاره دارد.

- امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه های ۱۵ و ۱۶ سوره شریفه ی تکویر (فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ وِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ) یعنی سوگند به ستارگانی که باز می گردند، حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند) فرمود: «مراد از آن امامی است که در سال ۲۶۰ هـ ق غایب می شود و آنگاه زمانی مانند شهاب درخشان در شب تاریک ظاهر شود»^{۴۷}.

سال بعثت

این قسمت به سال ظهور یا بعثت حضرت باب، یعنی ۱۲۶۰ هجری قمری که درست هزار سال بعد از سال ۲۶۰ هجری قمری است، اشاره دارد.

- خداوند در قرآن شریف می فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لَدُلُوكَ الشَّمْسِ إِلَيَّ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقِرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قِرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا»^{۴۸} یعنی نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپا دار و [نیز] نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است. در این آیه، لغت "غَسَقِ اللَّيْلِ" به حروف ابجد، بدون در نظر گرفتن الف لام و با توجه به لام مشدد، برابر ۱۲۶۰ می باشد و اگر الف لام را نیز محاسبه کنیم (که در این صورت، لام دیگر مشدد نیست)، معدل ۱۲۶۱ می شود که در هر دو صورت درست است، زیرا سال بعثت ما بین ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ بوده است. اما علما این آیه را به معنی ظاهری برپا داشتن نماز و زمان آن در نظر گرفته اند، در صورتی که اصلاً این سوره راجع به طرح احکام نیست زیرا در آیه قبل از آن بیان شده که سنت خداوند ارسال رسل است و این سنت تغییر ناپذیر است. در این صورت معنی ظاهری این آیه با آیه قبل، بدون ارتباط است. پس مفهوم اصلی این آیه، عمر دیانت اسلام است، یعنی طلوع فجر اسلام تا غروب آن، که برابری سال ۱۲۶۰ است.
- ابن عربی از قول حضرت علی می نویسد: «در سال غرس (۱۲۶۰) شجره ی هدایت الهی در زمین کاشته خواهد شد»^{۴۹} همچنین او و شیخ احمد احسائی (پیش از ایمان) از قول امام صادق ذکر کرده اند که: «و فی سنه السنین، یظهر امره و یتلو ذکره» یعنی در سال ۶۰ (به تصریح ابن عربی، سال ۱۲۶۰) ظهور الهی ظاهر میشود و ذکر او مرتفع می گردد.

توصیف دشمنان

این موضوع اشاره می کند که دشمنان قائم علماء هستند (که نهایتاً ایشان را به شهادت می رسانند).

- در حدیث است که «یظهر من بنی هاشم صبی ذو الکتاب و احکام جدید. الی ان قال و اکثر اعدائه العلماء»^{۵۰} یعنی جوانی از بنی هاشم مردم را به احکام جدید فرا می خواند و اکثر دشمنانش علما هستند.

رنج و عذابی که قائم متحمل می شود

این موضوع اشاره به دوران ۶ ساله پر از رنج و عذاب حضرت باب پس از اظهار امرشان دارد. (که البته با تسلط ظاهری قائم با شمشیر منافات دارد!)

- امام باقر علیه السلام فرمود: "صاحب این امر هنگامی که ظهور میکند از مردم رنج فراوان تحمل میکند نظیر آزار و اذیتی که پیامبر (ص) تحمل کردند و بلکه بیشتر"^{۵۱}.
- امام قائم (عج) مکرر به لقب «شرید» در زبان ائمه علیهم السلام به خصوص، حضرت علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام، ذکر شده است. «شرید» به معنی رانده شده است. یعنی رانده شده از مردمی که آن حضرت را

نشاختند و قدر وجود نعمت او را ندانستند و در مقام شکر گزاری و مقام حَقِّش برنیامدند، بلکه پس از اینکه از دست یافتن بر او ناامید شدند، به قتل و قمع ذریه ی طاهره ی ایشان پرداختند و به کمک زبان و قلم سعی بر بیرون راندن نام و یاد او از قلوب و اذهان مردم نمودند.^{۵۲}

شهادت قائم و محل آن

حضرت باب در ۲۸ شعبان سال ۱۲۶۶ در تبریز شهید شدند.

- از امام حسن (ع) نقل شده که فرمود: «ما مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ»^{۵۳} یعنی هیچ یک از ما امامان نیست جز آنکه مسموم یا شهید می شود.
- در حدیث است که «لابد ما راست از آذربایجان، خبر وحشتناکی که هیچ کس تاب تحمل آن نتواند»^{۵۴} که اشاره به محل شهادت حضرت باب، یعنی تبریز دارد.

رجعت

این موضوع به معنای باطنی رجعت و زنده شدن زمین یا مردگان اشاره دارد.

- امام صادق علیه السلام آیه ۱۷ سوره حدید («إِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» یعنی بدانید که خداوند، زمین را پس از مرگش زنده می کند) را با ظهور امام قائم (عج) تطبیق نمودند و فرمودند: «خداوند زمین را به عدالت قائم (عج) پس از مرگ رهبران ستمگر زنده می گرداند»^{۵۵}.
- امام کاظم (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه «يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» اشاره به قیام حضرت مهدی (علیه السلام) فرمود: «مراد این نیست که خداوند زمین را با باران زنده می کند، بلکه خداوند مردانی را بر می انگیزد که زمین را با احیای عدالت و اقامه حدود الهی زنده می سازند»^{۵۶}.

رجعت امام حسین

این حدیث که در آن اشاره به اسم امام حسین علیه السلام شده، براحتی میتوان معنای حقیقی آنرا درک کرد، زیرا عنوان شده امام حسین بعد از قائم رجعت میکند و مطمئناً اشاره به اسم حضرت بهالله است که حسینعلی میباشد.

- حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ لِعَلِيِّ (علیه السلام) فِي الْأَرْضِ كَرَّةً مَعَ الْحُسَيْنِ، إِنَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا»^{۵۷} یعنی بدرستی که برای (امیرالمؤمنین) علی علیه السلام و فرزندشان حسین صلوات الله علیهما بازگشتی به این زمین خواهد بود.

نعمت ظاهر و باطن

این حدیث اشاره به مفهوم باطنی تمام شدن نعمت و کامل شدن دین دارد.

- از امام کاظم علیه السلام روایت کرده اند که حضرت در تفسیر آیه ی ۲۰ از سوره شریفه ی لقمان («وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» یعنی و (خداوند) نعمتهای ظاهر و باطن خود را برای شما فراوان گردانیده است) فرمود: «نعمت ظاهر، امام ظاهر است و نعمت باطنه، امام غایب است»^۸ و در مواضع بسیاری از قرآن، نعمت به امام عیبه السلام تفسیر شده است.

۶. این مسئله که امام زمان هنگامی ظهور می کند که اوضاع جامعه نابسامان و تعداد مسلمانان

حقیقی کم باشد

در ابتدا باید منظور از این سؤال روشن شود. آیا منظور این است که هیچ کدام از علامات اشاره شده در قرآن و دیگر کتب آسمانی، ارزش تفکر نداشته و صرفاً باید منتظر روزی بود که مؤمنان حقیقی کم شود؟ آیا منظور نفی ظهور موعود الهی است؟ در استدلال برای یک موضوع مهم، همیشه دلایل قویتر، مستحکم تر و مستندتر ارجحند بر دلایل دیگر، همانطور که نشانه های بسیار مهم تر از این مطلب در ظهور قائم نیز وجود دارند. برخی از این دلایل، بشارات کتب مقدسه است به ظهور حضرت باب که با تفکر بر آنها، می توان دریافت که زمان ظهور موعود در آینده نخواهد بود، بلکه از زمان ظهور او، قریب ۱۶۵ سال می گذرد. برای اطلاع بیشتر در این مورد، به سؤال "مفهوم خاتمیت حضرت محمد و دیگر رسولان الهی" و "چرا به فاصله دو سال، دو پیامبر ظهور کرده اند" مراجعه کنید.

اما مسئله اصلی این است که اوضاع نابسامان جامعه و تعداد اندک مؤمنان حقیقی را چه کسی تعیین می کند؟ آیا علما مسئول این کار هستند؟ در این صورت هیچ گاه از سوی آنها چنین مطلبی اعلام نخواهد شد، چرا که در هر دوره ای، علمائی که به مقام و منصبی رسیده اند، برای حفظ موقعیت خود حاضر نیستند حقیقت را افشا کنند. علاوه بر این، علما و کارشناسان دینی، خود در تفسیر این موضوع اتفاق نظر ندارند. اگرهم قرار است که هر فرد خودش مسئول تعیین این وضعیت باشند، باز هم چون عقل هر کس یک جور حکم می کند و افکار متفاوت است، بنابراین نمی توان به آن نیز استناد کرد. بسیاری برآنند که باید مقدمات ظهور او را با اصلاحات و تربیت جامعه آماده کنیم، نه اینکه منفعل مانده و دین و مردم را به حال خود بگذاریم و منتظر اوضاع نابسامان شویم. جالب است بدانیم که کمی قبل از ظهور موعود، از جمله معدودی از مسلمانان و مسیحیان در ایران و سایر نقاط جهان پیدا شدند که نزدیکی زمان ظهور را از وضعیت بد جامعه و با توجه به بشارات و شرایط مذکور در کتب آسمانیشان احساس کردند و عملاً نیز آماده استقبال از آن شدند.^۹

برای اینکه مفهوم کمی تعداد مؤمنین حقیقی بهتر نمایان شود، چندین حدیث از حضرت محمد و امام صادق ذکر می شود. حضرت محمد پیش بینی فرموده بودند که: «ستفراق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه کلها فی النار الا واحده» یعنی به زودی امت من به ۷۳ فرقه تقسیم خواهد شد که همه آنها، جز یکی در آتش جهنم هستند و امام صادق فرمودند: «ارتد ناس بعد نبی الا ثلاث او سبعة» یعنی مردم بعد از وفات پیامبر مرتد شدند به جز سه یا هفت نفر. حضرت باب در باره این حدیث فرمودند:

«چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج شجره حقیقت، در ایمان به آن نفس هویت، ثابت نماند الا آنچه ظاهر است و حال آن که کل به اعمال قرآن عمل می کردند... امروز که می بینی که کل مؤمن اند به امیرالمؤمنین به واسطه آنست که خلاف ندیده، در دون محبت او پرورش نموده و الا اگر همین نفوس، صدراسلام می بودند همان "ثلاثه" که در حدیث موضوع شده، می دیدی...»^{۶۰}

امام باقر می فرماید: «الناس کلهم بهائم (ثلاث مرات) الا قليل من المؤمنین و المؤمن غریب (ثلاث مرات)»^{۶۱} یعنی مردم همگی از چهار پایبند (این جمله را ۳ بار تکرار کردند)، سپس فرمودند جز اندکی از مؤمنین و مؤمن غریب است (این جمله را هم ۳ بار فرمود) و نیز امام صادق می فرماید: «زن مؤمن از مرد مؤمن کمیاب تر است و مرد مؤمن کمیاب تر از کبریت احمر است. کدام یک از شما کبریت احمر را دیده اید؟». مترجم اصول کافی می گوید که در زبان عرب، هر شیء کمیاب به کبریت احمر یا اکسیر تشبیه می شود. و نیز در همان جا می فرماید: «هان به خدا اگر من در میان شما سه تن مؤمن پیدا می کردم که حدیث مرا نگه دارند و فاش نکنند، روا نمی دانستم هیچ حدیثی را از آنها نهان دارم». بنابراین حدیث، نابسامانی و کمی تعداد مؤمنان حقیقی منحصر به نزدیکی ظهور قائم نبوده است.

سدیر صیرفی گوید: "خدمت امام صادق رسیدم و عرض کردم: به خدا که خانه نشستن برای شما روا نیست، فرمود: چرا ای سدیر؟! عرض کردم: برای بسیاری دوستان و شیعیان و یاورانی که داری. به خدا که اگر امیرالمؤمنین به اندازه شما شیعه و یاور و دوست می داشت، تیم وعدی (قبیله ابوبکر و عمر) نسبت به او طمع نمی کردند (و حقش را غصب نمی نمودند) فرمود: ای سدیر، فکرمی کنی چه اندازه باشند؟ گفتم: صد هزار. فرمود: صد هزار؟! عرض کردم آری، بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟! عرض کردم: آری و بلکه نصف دنیا، حضرت از سخن گفتن با من سکوت کرد و سپس فرمود: برای آسانست که همراه ما تا ینع بیائی؟ گفتم: آری. سپس دستور فرمود الاغ و استری را زین کنند، من پیشی گرفتم والاغ را سوار شدم، حضرت فرمود: ای سدیر، می خواهی الاغ را به من دهی؟ گفتم: استر زیباتر و شریف تر است، فرمود: الاغ برای من رهوارتر است، من پیاده شدم، حضرت سوار الاغ شد و من سوار استر و راه افتادیم تا وقت نماز رسید؛ فرمود: پیاده شویم نماز بخوانیم، سپس فرمود: این زمین شوره زار است و نماز در آن روا نیست، پس به راه افتادیم تا به زمین خاک سرخی رسیدیم، حضرت به سوی جوانی که بزغاله می چرانید نگریست و فرمود: ای سدیر به خدا اگر شیعیانم به شماره این بزغاله ها می بودند، خانه نشستن برایم روا نبود. آن گاه پیاده شدیم و نماز خواندیم. چون از نماز فارغ شدیم به سوی بزغاله ها نگریستم و شمردم، هفده رأس بودند."^{۶۲}

حمران بن اعین گوید: "به امام باقر (ع) عرض کردم: قربانت، چه اندازه ما شیعه کم هستیم، اگر در خوردن گوسفندی شرکت کنیم آن را تمام نکنیم، فرمود: خبری شگفت تر از این به تو نگویم؟ مهاجرین و انصار (پس از پیغمبر، از حقیقت ایمان) بیرون رفتند مگر - با انگشت اشاره کرد - سه تن (سلمان و مقداد و ابوذر). حمران گوید: عرض کردم: قربانت، عمار چگونه بود؟ فرمود: خدا رحمت کند ابا الیقظان عمار را که بیعت کرد و شهید گشته شد. من با خود گفتم: چیزی بهتر از شهادت نیست (پس چرا عمار هم مثل آن سه تن نباشد؟). حضرت به من نگریست و فرمود: مثل این که تو فکر می کنی عمار هم مانند آن سه تن است، هیهات، هیهات (که مثل آنها باشد)". و از امام کاظم نقل شده است: «چنین نیست که هر که به ولایت ما معتقد

شد مؤمن باشد، بلکه آنها همدم مؤمنین قرارداد شده اند.^{۶۳} و در بحار الانوار ذکر شده است "شیعه حقیقی مانند سرمه در چشم و نمک در غذا قلیل خواهند بود"^{۶۴}.

با این احادیث معنی این بیان حضرت محمد نیز روشن می شود که فرمودند: «الاسلام بدأ غریباً و سيعود غریباً كما بدأ غریباً؛ فطوبی للغرباء» یعنی اسلام غریب آغاز شد و بزودی مانند آغاز خود، غریب برخواهد گشت.

با این توضیحات، آیا حقیقتاً به جز خدا کسی می تواند تشخیص دهد که معنی و منظور از نابسامانی و کمی تعداد مؤمنین حقیقی چیست؟ تحقق وعده ها در این احادیث منوط به چه زمانی است؟ در قرآن شریف آمده است که «يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ»^{۶۵}. یعنی روز قیامت روزی است که می آید آسمان به دودی آشکار و فرو می گیرد مردم را و این است عذاب الیم. امروز کدام دخان اعظم تر و مهلک تر از این غباری است که جهان را فرا گرفته و همه از پیدا کردن راه حل برای نجات بشر، عاجز مانده اند؟ مشخصاً تمامی این اوضاع نابسامان اتفاق افتاده است، و مؤمنین واقعی نیز بسیار اندکند، چرا که با نگرشی به تاریخ جهان می بینیم که تمامی سلسله های حکومتی در ایران و جهان، یکی پس از دیگری با سقوط مواجه شده اند و با آنکه طالب رهایی بشر از ظلم بوده اند، همه با شکست روبرو شدند. اما حضرت بهاءالله در تاریک ترین و منحط ترین زمان تاریخ که لزوم آن به شدت محسوس بود، ظاهر شدند تا به تدریج جهان را به سوی وحدت کامل پیش برند.

۷. اگر امام زمان ظهور کرده، پس چرا صلح برقرار نشده است؟

درست است که در همه کتاب های آسمانی قبل مژده داده شده است که در آخر الزمان شخصی از طرف خدا ظهور می کند که صلح و دوستی و عدالت را به ارمغان می آورد، اما برای آمدن آن موعود، شرایط و توصیفاتی نیز در آن کتب ذکر شده است. متأسفانه اکثر پیروان، به معنی حقیقی این شرایط و توصیفات توجه نکرده، در ذهن و فکر خود انتظارات غلطی برای ظهور آن حضرت تصور کردند که مخالف کتب آسمانی شان می باشد. مثلاً در احادیث اسلامی آمده که خود امام زمان و پیروانش دچار بلایا و حبس و زندان و شهادت هم می شوند، چنانکه در یکی از کتاب های شیعه آمده است: "حضرت مهدی (عج) بعد از هفت یا نه سال حکومت به شهادت میرسد"^{۶۶} و در کتاب دیگری آمده است که امام حسین پس از مهدی، او را دفن می کند^{۶۷}؛ حال آنکه همه فکرمی کنند او می آید و یک روزه پیروز می شود و ۷ یا ۹ سال حکومت می کند و پس از او دنیا تمام می شود!

اما اگر چنین باشد که خداوند دنیایی بیافریند و پیامبرانی بفرستد و اکثر مردم به آن انبیاء ظلم کنند و تعالیم ادیان را کامل اجرا نکنند و اجرای کامل آن موکول به ظهور موعود و مُنجی همه ادیان شود و پس از آن همه گریه و زاری برای تعجیل ظهور، موعود بیاید و همه را مجازات کند و ظالمین را بکشد و دنیا تمام شود، این نه با عقل جور در می آید و نه با آیات کتب آسمانی و احادیث اسلامی. به عکس، در احادیث است که پس از قائم، حضرت مسیح دوباره ظاهر شده و حکم جهاد برداشته

می شود: «لَا يَنْقَطِعُ الْجِهَادُ عَنْ أُمَّتِي حَتَّى يَنْزِلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ»^{۶۸} یعنی جهاد از امت من قطع نمی شود تا اینکه عیسی پسر مریم بیاید، و همچنین علمی که ۲۷ حرف است و همه پیامبران قبل از قائم موعود فقط دو حرف از آن را آورده اند، به واسطه ظهور حضرت قائم موعود، چنان رشد می یابد که ۲۵ حرف باقی مانده از آن نیز توسط آن حضرت آشکار می گردد و نیز صالحان وارث زمین می شوند و جنگ های شش هزار ساله بشر تمام می شود و صلح برقرار می گردد.^{۶۹}

این توضیحات برای این است که بدانیم راجع به چگونگی تحقق صلح و عدالت پس از ظهور قائم، تصورات نادرستی به وجود آمده است. در حدیث می فرماید: قائم که بیاید، «يَمَلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجوراً»^{۷۰} یعنی خداوند دنیا را پر از عدل و قسط خواهد نمود، همانطور که از ظلم پر شده است. بدیهی است که ظلم، حداقل در دوره ای ۶۰۰۰ ساله به شکلی تدریجی به وجود آمده و بنابراین عدل و صلح نیز تدریجاً ایجاد خواهد شد، و واضح است که ساختن و برپایی عدالت بسی دشوارتر از تخریب و ظلم است، و بساط این جهان مادی اینچنین نیست که قائم موعود بیاید و یک شبه جهان اسیر جنگ های ۶۰۰۰ ساله را جامعه ای صالح و عدل ببوشاند، زیرا سنت الهی این گونه نبوده و نیست والا او به همه چیز قادر و توانا است.

با توضیحات فوق باید گفت طبق وعده های قرآن و احادیث، قائم موعود، حضرت باب، که در شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ ه. ق. قیام و دعوت خود را (که طبق آنچه قبلاً گفته شد، همان قیام قیامت است) آغاز نمودند، در همان لحظه و مرحله اول، دانه صلح و عدالت را به ید قدرت الهی کاشتند. قرآن مجید از این مرحله با عبارت «كَلَّمَحِ الْبَصْرَ»^{۷۱} یعنی مانند یک چشم به هم زدن، یاد می فرماید. این دانه در مرحله دوم، به مرور تبدیل به نهال و درخت مقدس تنومندی می گردد که به تدریج سایه خود را در جهان خواهد گسترد و میوه عدالت و صلح عمومی و وحدت عالم انسانی خواهد داد. قرآن مجید از این مرحله و حالت رشد با تعبیر طول کشیدن قیامت به مدت ۵۰۰۰۰ روز یاد فرموده است^{۷۲}. چنین است که حال آن دانه کاشته شده در بیش از ۱۶۰ سال پیش، در حال رشد است و به مرور ثمره صلح و عدالت خواهد داد و در ادوار دیگر نیز به رشد خود ادامه خواهد داد.

در قرآن مجید همچنین اشاره شده که در همان "لمحه"، چنان سریعاً به حساب انسان ها رسیدگی می شود که خود نمی فهمند، چه که آیات قرآن مجید، خداوند را "سریع الحساب" و "سریع العقاب" توصیف فرموده و پس از آن محاسبه معنوی، به مرور آثار ظهور قائم آشکار می گردد، چنانکه با آمدن حضرت باب، آن محاسبه انجام شد و آثار آن ادامه دارد و در حال ظهور و بروز است^{۷۳}. در مورد چگونگی حساب و کتاب مزبور، از حضرت علی نقل شده است که خداوند در روز قیامت، حساب مردم را رسیدگی می فرماید "همان طور که به آنان روزی می دهد و آنها او را نمی بینند"^{۷۴}.

در این مورد، حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان می فرمایند: «شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکری از علائم قیامت و حشر و نشر و حساب به میان آمد و اصرار می نمود که حساب خلایق در ظهور بدیع [دین بابی] چگونه شد که احدی اطلاع نیافته؟... ذکر شد که این مدت مگر تلاوت فرقان [قرآن] ننموده و آیه مبارکه را که می فرماید: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ»^{۷۵} [یعنی در روز قیامت از گناه هیچ جن وانسی پرسش کرده نمی شود] را ندیده اید و به مقصود ملتفت نشده اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده اید، بلکه سؤال به لسان و بیان نیست، چنانچه همین

آیه مشعر و مدلل بر آن است؟ و بعد می فرماید: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ»^{۷۶} [یعنی گناهکاران به سیما و قیافه شان شناخته می شوند و سپس به موهای پیشانی و قدم ها گرفته می شوند]. این است که از وجهه، حساب خلاقیت کشیده می شود و کفر و ایمان و عصیان، جمیع ظاهر می گردد. چنانچه الیوم مشهود است که به سیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضح اند.»

اما دیانت بهائی وعده صلح قریب الوقوع را می دهد که پایه های آن در حال شکل گرفتن است. امر بهائی برای جهانگیر شدن و برقرار کردن صلح احتیاج به جهانی نو دارد، که لازمه اش از بین رفتن نظم کهن و تولد نظم نوین جهانی است. به فرموده حضرت ولی امرالله دو جریان موازی در عالم با یکدیگر در حال حرکتند؛ یکی مخرب و دیگری سازنده. جریان مخرب نظم کهنه را از بین می برد و جریان سازنده نظم نو را به وجود می آورد. هرچند سرعت جریان مخرب بسیار زیاد است، اما تأسیس نظم نوین احتیاج به زمان دارد. مورد دیگری که باعث شده، حرکت جریان دوم کند شود، وجود مغرضین امر بهائی و همچنین عامل نبودن بهائیان به فرمایشات حضرت بهاءالله است، چنانکه می فرمایند: «اگر احبا عامل بودند به آنچه مامورند، حال اکثر من علی الارض بردای ایمان مزین بودند»^{۷۷}.

۸. چرا حضرت اعلی ابتدا خود را باب و سپس امام زمان و پیامبر جدید نامیدند؟

دعوت حضرت باب در اوایل ظهور مقام خویش را تنها برای عده معدودی آشکار ساختند و به جهت پیشگیری از ضوضا و بلوای عمومی، برای عوام خود را باب معرفی نمودند، ولی پس از مدتی که امر انتشار وسیع تری یافت، حقیقت امر را بر همگان آشکار ساختند و فرمودند که قائم موعودی (امام زمان) هستند که همه ادیان انتظار ظهورشان را می کشیده اند و خداوند ایشان را با شریعت مستقلی مبعوث فرموده است. تمام این مراحل برای آن بود که به تدریج ذهن عموم آمادگی پذیرش این امر عظیم را پیدا کند.

نکته مهم این است که در ابتدا مردم گمان می نمودند که منظور حضرت اعلی از کلمه "باب"، باییت امام زمان است، اما به فرموده حضرت عبدالبهاء "از کلمه باییت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده عزتست و دارنده کمالاتی حصر و حد باراده او متحرکم و بحبل ولایش متمسک"^{۷۸}. در واقع حضرت باب، باب من یظهره الله، حضرت بهاءالله بودند.

مشابه این مراحل تدریجی را در ادوار گذشته نیز می توان یافت. هنگامی که مردم در ابتدای ظهور حضرت مسیح ایشان را رجعت یحیی می خواندند، آن حضرت برای جلوگیری از آشوب، سکوت می کردند و حضرت محمد نیز در ابتدا برای جذب اعراب و جلوگیری از بلوا، در آیات قرآنی به مدح و ستایش بتها می پرداختند.

۹. اگر حضرت باب پیامبر است، پس چرا توبه کرده است؟

مطالبی که در مورد توبه نامه ایشان موجود است از جعلیاتی است که سالها بعد از شهادت ایشان به بازار آمد و هیچ گونه نشانی از سندیت ندارد. باید پرسید که چرا این توبه نامه پس از گذشت بیش از نیم قرن، ناگهان سر از مجلس شورا بدر آورد؟! چندین مسأله در مورد این ادعا سؤال برانگیز است که در چند قسمت به آنها پرداخته می شود.

شهادت حضرت باب

سید علی محمد معروف به حضرت باب با دو نفر از مریدان خود به نام های سید حسین کاتب و محمد علی زنوزی در زندان چهریق بوده اند. شخص اول منشی حضرت باب بوده و آن طور که خود می گوید به دستور حضرت باب توبه می کند تا مدارک و نوشتجات او را حفظ کرده، به دست طرفداران او برساند. او چنین می کند و از مرگ نجات پیدا می کند. دلیل درستی این مطلب این است که سید حسین بعدا در تهران دستگیر می شود و چون دیگر حاضر به تقیه و توبه نیست، با فجع ترین وضع با عده دیگری از بابیان کشته می شود. اگر مسأله توبه نامه صحت دارد چرا حضرت باب را به شهادت رساندند و یکی از طرفداران او را که توبه کرد آزاد نمودند؟

شهامت و استقبال از مرگ پیروان حضرت باب

اگر واقعا حضرت باب توبه کرده بود آیا هیچ انسانی می تواند قبول کند که صاحب ادعا خود توبه کند و همبند او که از مریدان او است با چنان شهامت بی نظیری مرگ را با آغوش باز بپذیرد؟ در باره این شخص که نام او ملا محمد علی زنوزی و ملقب به انیس است، در کتاب "شرح حال رجال ایران" تحت نام محمد علی، چنین نوشته شده است:^{۷۹}

"میرزا محمد علی هنگام ورود باب به تبریز به او گروید و از پیروان خاص و خالص وی گردید. در روز تیرباران باب با التماس و اصرار زیاد از مامورین تقاضا می کرد که اول او را بکشند ولی چون از اقوام سید علی زنوزی از علمای بزرگ تبریز بود میل داشتند که کشته نشود. سید علی دستور داد زن و بچه او را به نزد او آوردند شاید دیدار آنان در وی اثر کند و از عقیده خود برگردد. زن و دختر شش ساله هر چه اصرار کردند مؤثر نیافتاد و محمد علی به گفته های زنش اعتنائی نکرد و او را از پیش خود راند. زن که از وی مأیوس شد دختر را پیش پدر فرستاد. دختر دامن پدر را گرفت و به او گفت بابا با هم برویم. ملا محمد علی روی دختر خود را بوسید و او را نزد مادر فرستاد. در وقت تیرباران تیرها سهوا و یا عمدا به خطا می رفت. در این بین تیری به ملا محمد علی اصابت می کند. روی خود را به باب کرده به وی گفت از من راضی شدی؟"

معین السلطنه در کتاب خود این عبارت را به عربی "أرضیت عنی یا مولای؟" ذکر کرده است. حال چه کسی قبول می کند که صاحب ادعا خود توبه کند، اما یکی از مؤمنان او با این شهامت و از خود گذشتگی مرگ را با آغوش باز بپذیرد و زن و بچه خود را بی سرپرست بگذارد و حتی به گریه و زاری طفل خردسالش هم اهمیتی ندهد و حاضر نشود تا لحظه مرگ از مولایش جدا شود و بخواهد در حالی که سرش بر سینه محبوب است، هدف تیر ناجوانمردان گردد؟ آیا می شود قبول کرد که صاحب ادعا خودش امی باشد و از گفته های خود هم توبه کند، ولی صد ها نفر که در بین آنان عده زیادی از روحانیون

بوده اند مؤمن به او شوند و با آن شهادت و از خود گذشتگی که سبب شگفتی مردم آن زمان شد دست از جاه و مقام زن و بچه بر دارند و با آغوش باز مرگ را بپذیرند؟ بایان با چنان شهادت استقامتی در راه ایمان خود پای فشردند که دوست و دشمن را به تحسین واداشتند.

انتشار ردیه های مختلف بر ضد آن حضرت

چندین سال است که مخالفان در رد آن حضرت مقالات متعددی نوشته و از ایشان بدگویی می نمایند. حال سؤال اینست که اگر حضرت باب توبه کرده اند، چه لزومی دارد بعد از سالیان دراز، علیه کسی که به اسلام باز گشته است، ردیه نوشته شود؟

برگزاری فریبانه مجلس ولیعهد و طرح سؤالات بی ربط

این اتهام مربوط به جلسه گفتگوی ایشان با روحانیان تبریز و در مجلس ولیعهد بوده است. در این مجلس از طرف روحانیون سؤالاتی مطرح شد که هیچ ربطی به ادعای حضرت باب نداشت و اگر هم ایشان به آن سؤالات مطابق میل روحانیون جواب می دادند، دلیل صدق ادعایشان نبود. در کتاب "گفت و شنود سید علی محمد باب با روحانیون تبریز" (نوشته حسن مرسلوند ۱۳۷۴) سندی به نام "ناموص ناصری" به طبع رسید که نویسنده آن، این سند را برای هدیه به ناصر الدین شاه و به نام او نگاشته است؛ از این رو نمی توانسته است مطالبی خلاف واقع برای شاهد عینی بنویسد، زیرا ناصر الدین شاه نیز دز آن مجلس حضور داشته است. در این کتاب علت طرح سؤالات بی مورد چنین ذکر شده است: "چون محاورین این مجلس اشخاص عالم حکیم بوده اند دیدند که اگر طرح گفتگو با مشار الیه با بعضی مسائل غامضه حکمیه و مشاکل علوم مکتومه که مشرع هر خائضی نیست بیاندازند و مجیب به طریق مغالطه و کافر ماجرائی پیش آید نه اکثری از مجلس و نه سامعین که غایب اند تشخیص قول محق از مبطل را نداده کار به کلی در پرده اشتباه و خطا مستور مانده انعقاد آن مجلس نسبت به سایرین بالمره خالی از فایده خواهد بود و بر علم خود محاورین نیز چیزی نخواهد افسود، چه ایشان خود پیش از وقت مراتب جهالت و نادانی او را سنجیده داشتند... پس از ابتدا باب فحص و سؤال از اینگونه مسائل را که شبهه پرداز است مسدود داشته مسائلی را پیش آوردند که خواص و عوام در فهم صحیح و سقیم و منتج و عقیم آن مساوی اند^{۸۰}. نمونه ای از سؤالات مطرح شده بدین قرارند: سؤال نظام العلما از باب: "پادشاه ما درد پای نقرس دارد شما دعا کنید این درد پا رفع شود تا ما همه به تو ایمان بیاریم^{۸۱}". سؤال ملا محمد ممقانی: "کسور حساب چند تا است؟"^{۸۲}. در ادامه: "از تو میبرسم بگو طلاق در شرع ما چند قسم است، طلاق بدعت کدام است، طلاق سنت کدام^{۸۳}".

طرح اینگونه سؤالات ابتدائی از شخصی که ادعای صاحب شریعت جدید بودن را داشته چه معنائی می توانسته داشته باشد؟ این سؤالات دقیقاً حساب شده مطرح شده اند. علت طرح سؤالات نامربوط ترس روحانیان از رویارویی با حضرت باب بوده است که بدین ترتیب موفق میشوند جلسه را به مسخرگی برگزار کنند و به هدف خود برسند. آیا اگر سید باب به همه سؤالات مطرح شده جواب قانع کننده هم می داد، دلیل بر صحت ادعای او بود؟ این سؤالاتی است که هر طلبه جوانی که یک سال در مدارس علمیه بوده است می توانست جواب بدهد. بنابراین چگونه ممکن است در چنین مجلسی که عمداً به مسخرگی برگزار شد، حضرت باب از ادعای خود توبه کرده باشند؟ در این باره در همان کتاب از قول ملا محمد ممقانی

آمده است: "حال در آن دعاوی که در مجلس همایونی در حضور ما کردی از دعوی صاحب الامر و افتتاح وحی تاسیسی و آیتان به مثل قران و غیره در سر آنها باقی هستی؟ گفت آری. فرمودند از این عقائد برگرد خوب نیست خود و مردم را عبث به مهلکه نیانداز! گفت حاشا و کلا! پس مرحوم والد قدری نصایح به آقا محمد علی کردند اصلاً مفید نیافتاد^{۸۴}. ملا محمد مامقانی به سید باب میگوید: چون من توبه مرتد فطری را قبول میدارم اگر از این عقائد اظهار توبه نامی من تو را از این مهلکه خلاصی میدهم. گفت حاشا! حرف همان است که گفتم و جای توبه نیست^{۸۵}". دیگری پرسیده آیا بر همان دعوی صاحب الامر که در مجلس ولیعهد نمودی هستی؟ و وقتی پاسخ مثبت حضرت باب را می شنود، می گوید من این فتوای قتل را همان موقع نوشتم. پس بنا بر گفته های شاهد عینی جلسه، توبه ای در کار نبوده است و جلسه با خدعه و تزویر برگزار گردیده است. گذشته اگر حضرت باب در مجلس ولیعهد توبه کرد، چرا او را دوباره در قلعه چهریق زندانی کردند و چگونه با وجود توبه، در زندان به دعوت خود ادامه داد؟

نزول آثار پس از محاکمه

محاکمه حضرت باب در سال ۱۲۶۴ هجری انجام گرفته است و بعد از محاکمه، آثار متعددی از ایشان نظیر پنج شأن و هیکل الدین و غیره که به طبع رسیده اند، موجود است. چگونه ممکن است که حضرت باب توبه کرده باشد و بعد از آن دوباره به نزول آیات پردازند؟!

جایز بودن توبه و تقیه در دیانت اسلام و بایی

توبه در دائرة المعارف شیعه چنین تعریف می شود: "بازگشت و پشیمانی از گناه یا از هر کاری که بهتر از آن می توانست کرد و نکرده است^{۸۶}".

در اینجا بررسی مسأله غرائق کمکی به حل این مشکل می نماید. مسأله غرائق مربوط به دو آیه از سوره النجم (نازل در مکه) است. حضرت رسول (ص) برای جلب نظر مخالفین و تخفیف در مخالفت آنها با اسلام، سه بت معروف دوران جاهلیه مربوط به آنها را طایران بلند پروازی می نامند تا شاید امیدی هم به شفاعت مخالفان به وجود آید. اهالی قبیله قریش چون احترام رسول اکرم (ص) را نسبت به بت های خود مشاهده می نمایند به سجده می افتند. البته شکی نیست که حکمت الهی اینگونه اقتضاء کرده که برای نجات برخی از انسانها، در ابتدا مطابق میل آنها رفتار شود تا به آن حضرت متمایل شوند. این دو آیه در کلام الله مجید به آیات شیطانی معروف هستند که از قرآن کریم حذف شده اند، و برخلاف نظر آن حضرت، مسلمین معتقد هستند که این دو آیه را شیطان به آن حضرت القا نموده است. در تفسیر جلالین، در شأن نزول آیه ۵۲ سوره حج، این مطلب ذکر شده است که حضرت رسول (ص) بعد از این واقعه ناراحت می شوتند و بدین سبب خداوند با نزول این آیه حضرت را آرامش خاطر می دهد و قید می شود که این مسأله برای پیغمبران قبل از تو هم اتفاق افتاده است. "ما پیش از تو هیچ رسولی یا نبیئی نفرستادیم مگر آنکه چون به خواندن آیات مشغول شد، شیطان در سخن او چیزی افکند و خدا آنچه را که شیطان افکنده بود نسخ کرد. سپس آیات خویش را استواری بخشید و خدا دانا و حکیم است." پس این مسأله که فرستادگان الهی در بعضی از مواقع بر اثر مخالفت های بزرگان قوم با آنها مماشات می کنند تا بلکه بتوانند آنها را از لجاج باز دارند تازگی ندارد.

در این باره به مسائل گوناگونی در قرآن کریم برمی خوریم که با اهل لجاج و عناد مماشات شده است. بنابراین حتی اگر نعوذ بالله حضرت باب توبه هم کرده بودند، باز این مسأله حقانیت ایشان را زیر سؤال نمی برد.

و اما در دائرة المعارف شیعه در تعریف تقیه به نقل از شیخ صدوق چنین آمده است: "تقیه عبارت است از کتمان حق و پوشیده داشتن اعتقاد از مخالفان و ترک مبارزه با آنان نظر به ضرر دینی یا دنیوی که ممکن است اظهار حق در پیش داشته باشد".^{۸۷} ریشه تقیه را می توان در کلام الله مجید جستجو کرد. در سوری النحل آیه ۱۰۶ خداوند می فرماید: "کسی که پس از ایمان به خدا کافر می شود، نه آن که او را به زور واداشته ند تا اظهار کفر کند و حال آنکه دلش به ایمان خویش مطمئن است، بل آنان که در دل را به روی کفر می گشایند، مورد خشم خدایند و عذابی بزرگ بر ایشان مهیا است." این آیه زمانی نازل شده که عمار را با پدر و مادرش به نام سمیه و با عده ای از مؤمنان اسیر کردند، آنها را شکنجه می کردند تا توبه کنند. عمار از روی ناچاری و از ترس مرگ توبه می کند و از بت های آنان به نیکی یاد می نماید. ولی بعدا پشیمان می شود و نزد پیغمبر می رود. حضرت او را دلداری می دهد و می فرماید که "عمار پر از ایمان است از سر تا به پا"^{۸۸}. از این کلام حق، می توان فهمید آن است که اگر در زیر فشار، شخص اعتراف به مسأله ای کرد، اعتباری ندارد. در باره لزوم تقیه در معانی الاخبار از امام صادق (ص) چنین روایت شده است: «تقیه سپر محافظ مؤمن است. و کسی که تقیه را رعایت نکند ایمان ندارد». همچنین از ایشان روایت شده که می فرمایند: نُه دَهْمُ دین در تقیه است و کسی که تقیه ندارد دین ندارد^{۸۹}. به همین علت ائمه در دوران حکومت های اموی و عباسی، خود بدان عامل و همواره اعتقادات خود را برای حفظ جان و مال خویش پنهان نگاه می داشته اند. گذشته از این، تقیه در دیانت بابی نیز جایز است. بنابراین حتی اگر نعوذ بالله حضرت باب هنگامی که پاهای ایشان را به چوب بستند، توبه کرده اند، مطابق کلام خدا و ائمه اطهار این توبه اعتباری ندارد، بلکه از واجبات دین مبین بوده است.

جعلی بودن خط و ساختار توبه نامه

از لحاظ ساختاری نیز این نوشته دارای اشکالات فراوانی است که آن را فاقد اعتبار می سازد. این برگه نه دارای مهر است و نه امضاء و نه تاریخ، نه در متن آن اشاره ای به هویت نگارنده شده و نه خط آن با خط حضرت باب مطابقت دارد؛ با وجود اینکه در مکتوبات حضرت باب همواره امضاء و مهر ایشان با نقش "یا علی یامحمد" به چشم می خورد. و نه حتی ذکری از توبه نسبت به ادعائی خاص گردیده و تنها سخن از استغفار در پیشگاه الهی رفته و تا حدود نیم قرن کسی از وجود چنین چیزی اطلاع نداشت و به یکباره ظاهر شد و مورد استناد مخالفین دیانت بهائی قرار گرفت. در حدود همان سالها یکی از علماء بی شرم مطلبی مشابه با عنوان "یادداشت های کینیاز دالگورکی" نوشت که در آن از قول سفیر وقت روسیه ادعا می گردید که من باب را وادار به ادعای پیغمبری کردم تا در بین مسلمانان اختلاف بیندازم. این نوشته بعنوان سند در سطحی وسیع از سوی انجمن حجتیه توزیع گردید ولی خیلی زود محققین مسلمان همان دوره هویت جاعل را کشف و بی اساس بودن آنرا افشاء نمودند. تأسف انگیز است که بعد از سالها هنوز هم این قبیل مهملات مورد استناد برخی بظاهر محققین قرار می گیرد. حزن انگیز است که کینه و تعصب و یا طمع حفظ مقام و ثروت آنچنان قلوب دشمنان کیش یزدان را سخت نموده که جائی برای انصاف و مروت باقی نگذاشته است.

اما نکته اینجاست که اگر کسی متن توبه نامه ای را بنویسد، باید خود آن را امضا کند، نه آنان که آرزومند شنیدن توبه او هستند. بنابراین نه تنها ناصرالدین شانزده ساله، بلکه اگر همه افراد حاضر در مجلس امضاء می کردند و قسم هم می خوردند که باب توبه کرده، سندیتی به این ورقه نمی داد. همچنین اگر ناصرالدین که بسیار مورد کم توجهی و بی مهری محمد شاه بود و او به خیال خود با این ادعا (اگر فرض بر اصالت امضاء ناصرالدین باشد) خواسته توجه شاه را به توانائی خود در مغلوب کردن باب جلب نماید، در این کار از غلو و دروغ بهره برده است و شاهد بر بی اعتباری آن، این است که اگر چنین امری با اطلاع ناصرالدین شاه اتفاق افتاده بود، پس چرا از چنین سند مهمی برای مجاب و ساکت کردن بایبان، که در دوران حکومت او در نقاط مختلف ایران درگیر جنگ با نیروهای دولتی بودند، استفاده نشد؟

۱۰. چرا به فاصله دو سال، دو پیامبر ظهور کرده اند؟

ابتدا توجه کنید که دو ظهور به فاصله ۹ سال اتفاق افتاد، نه ۲ سال و در این مورد نیز حدیثی نقل شده است که این مسأله را تأیید می کند.^{۹۰}

طبق کتب آسمانی همچون تورات و قرآن، پیامبران قبل به مدت حدود ۶۰۰۰ سال، در دوره ای که با حضرت آدم شروع و با حضرت محمد خاتمه می یابد، انسان ها را از بت پرستی منع و به یکتا پرستی دعوت کردند. چنانکه ادیان بابی و بهائی اشاره کرده اند، این دوره ۶۰۰۰ ساله، به دوره کودکی بشر تشبیه شده است. در این دوره ۶۰۰۰ ساله که به آن گورآدم گفته می شود، پیامبران، بشر را آماده کردند تا در پایان دوره مزبور (یعنی آخرالزمان و قیامت دوره ۶۰۰۰ ساله آدم تا خاتم) به دوره بلوغ و جوانی خود وارد گردند. درحقیقت، آخرالزمان به معنای پایان دوران بشر نیست، بلکه منظور، پایان دوره ۶۰۰۰ ساله مزبور و شروع دوره ای به مراتب عظیم ترمی باشد. ورود به مرحله جدید بلوغ بشری، پس از بیش از ۶۰۰۰ سال کودکی، به قدری حساس و مهم بود و لزوم آمادگی برای تغییرات عظیم در فرهنگ بشری در بُعد جهانی، بقدری حیاتی بود و به چنان قوای روحانی شدیدی احتیاج داشت که نیاز بود دو ظهور پی در پی واقع شود. حضرت باب اول ظاهر شدند تا علف های هرز خرافات و پیرایه هائی را که توسط بعضی غافلین در طول ۶۰۰۰ سال در گلستان ادیان آسمانی و جامعه بشری روئیده بود، از بین ببرند و همه را آماده کنند تا پس از ایشان، حضرت بهاء الله با ظهورشان، دانه درخت نظم جدید بشری را در آن بکارند تا طبق وعده انبیاء قبل، بمرور ثمرات آن، که صلح و بلوغ و عدالت و وحدت جهانی خواهد بود، آشکار گردد. در تمام متون مقدسه ادیان قبل نیز به اشاره یا به صراحت، تاریخ ورود به مرحله جدید بلوغ مزبور، ذکر گردیده و فاصله نزدیک بین این دو ظهور نیز مورد تأکید قرار گرفته است.^{۹۱}

همان طور که ذکر شد، تمامی ادیان قبل به دو ظهور بشارت داده اند: ایلیا و رب الجنود در دین یهودی، هوشیدر ماه و شاه بهرام یا سیوشانس در دین زردشتی، یوحنا ی معمدان و مسیح در دین مسیحی، قائم و رجعت حسینی در دین اسلام اهل تشیع، و مهدی و مسیح در دین اسلام اهل تسنن. بنابراین این دو ظهور که در تاریخ اتفاق افتاده، خیلی عجیب و دور از ذهن نبوده،

بلکه تمام ادیان منتظر آن بوده اند. در واقع این دو ظهور که در ارتباط بسیاری نزدیکی با یکدیگر قرار دارند، یک ظهور محسوبند که در حقیقت ظهور اول برای ایجاد آمادگی ذهنی در مردم بوده است تا شرایط ظهور ثانی فراهم شود.

احادیث و همچنین آیات قرآن و کتب آسمانی دیگر که همه اشاره به دو ظهور پیاپی کرده اند، بسیارند. جالب است که شاه نعمت الله ولی نیز به این موضوع اشاره کرده است:

در سال غرس من دو قران میبینم وز مهدی دجال نشان میبینم
دین نوع دگر گردد و اسلام دگر این سرّ نهران است، عیان میبینم

در این ابیات، غرس به حروف ابجد معادل ۱۲۶۰ است که مطابق سال بعثت حضرت باب در شیراز است. همچنین مقصود از مهدی، حضرت باب است و دجال همان حاجی میرزا آغاسی صدر اعظم است.

برخی دیگر از این بشارات در ادامه ذکر می شوند. قرآن فرموده: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»^{۹۲} یعنی و در صور دمیده می شود پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش درمی افتد مگر کسی که خدا بخواهد، سپس بار دیگر در آن دمیده می شود و بناگاه آنان بر پای ایستاده می نگرند. پس در روز قیامت دو بار در صور دمیده می شود. در جای دیگر حدیثی است که می فرمایند: «به راستی میگویم بعد از قائم، قیوم ظاهر خواهد شد». همچنین قرآن فرموده: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»^{۹۳} یعنی و به راستی به تو سبع المثانی و قرآن بزرگ را عطا کردیم. برخی علما، دلیل تکرار دو بار "هفت" را در این آیه، نزول سوره فاتحه می دانند که دو بار نازل شده است. ولی با توجه به محتویات این سوره، معنی اصلی چیز دیگری است. حضرت عبدالبهاء در این مورد می فرمایند: «مقصد سر احديث است و فیض رحمانیت و آن اشاره به ظهور بعد است که ذوالحرف اسبع تکرار پیدا کرده است. حروف سبع اول "علی محمد" و سبع مکرر ثانی "حسین علی". این است معنی سبع مثانی یعنی هفتی که دو بار تکرار یافته است»^{۹۴}. بنابراین آیه مزبور به تعداد حروف نام های حضرت باب (علی محمد) و حضرت بهاء الله (حسین علی) اشاره داشته که هر دو برابر هفت هستند.

در روایتی از "بخاری" که از مفسرین معروف اسلام است، نقل شده است که: "در آخر زمان خداوند با تمام جلال و عظمت خود بر نوع بشر ظاهر خواهد شد. لکن فقط معدودی به او روی می آورند... آنگاه برای مرتبه ثانی ظهور خواهد نمود و این بار همه معیار های عبودیت را ظاهر خواهد ساخت و ناس پیرامون او گرد خواهند آمد و به او ایمان خواهند آورد و او را خواهند ستود و تمام صفات ابدی وی را تکریم خواهند نمود." (ترجمه)

در کتاب مقدس، زکریای نبی به هنگام سخن گفتن از ایام آخر با این گفتار، از ظهور دو روح قدسی خبر می دهد: «او مرا جواب داده، گفت: اینها پسران (دو پسر) روغن زیت میباشند که نزد مالک تمامی جهان میایستند».

جالب است بدانید که دو ظهور پی در پی مشابه، اما در مراتب کوچکتر، همان دوره ۶۰۰۰ ساله آدم تا خاتم، در اواخر دوره دیانت یهودی اتفاق افتاد. در آن زمان یهودیان چنان قشری و فاسد و غافل شده بودند که اصلاح ایشان نیازمند دو ظهور پی در پی بود. اول حضرت یحیی بن زکریا، یا یوحنا تعمید دهنده ظاهر شد و با غسل تعمید مردم، ایشان را آماده

فرمود تا پس از خودشان، حضرت مسیح، موعود یهود را که در همان زمان زندگی می فرمود، بشناسند. به این خاطر بود که حتی خود حضرت مسیح نیز در ایام دعوت حضرت یحیی و قبل از آشکار ساختن مقام خودشان که از مقام حضرت یحیی بالاتر بود، از او خواستند که ایشان را نیز تعمید دهد.^{۹۵} حضرت بهاءالله نیز که رجعت معنوی و صفاتی حضرت مسیح محسوب می شوند، طبق احادیث اسلامی، اول به دین حضرت باب گرویدند و پس از آن، مقام حقیقی خود را آشکار فرمودند به راستی شباهت های زیادی بین دو ظهور پی در پی حضرت یحیی و مسیح، با دو ظهور حضرت باب و بهاءالله وجود دارد که در کتب بهائی به آن اشاره شده است. از جمله این شباهت ها، همانطور که در احادیث اسلامی نیز بیان شده، این است که پس از ظهور قائم، حضرت مسیح ظاهر می شود و پشت سر قائم نماز می گزارد و این مطلب اشاره دارد به ایمان اولیه حضرت بهاءالله به حضرت باب، قبل از مبعوث شدنشان.

۱.۱. چرا دوره دیانت بابی کوتاه است؟

اگرچه پاسخ این سؤال ضمن جواب به پرسش "چرا به فاصله دو سال، دو پیامبر ظهور کرده اند" داده شده، ولی در اینجا نیز باید ذکر کرد که در احادیث اسلامی صریحاً ذکر شده که دوره دیانت بابی (ظهور قائم موعود) ۵ یا ۷ یا ۹ سال، و به تعبیری دیگر ۱۹ سال می باشد.^{۹۶} اختلاف سال های مزبور اشاره به مراحل اعلان ظهور بابی و طول دوره آن دارد.

تا ۵ سال اول، حضرت باب خود را باب و سپس قائم موعود خواندند. پس از آن تا سال هفتم که شهید شدند، مقام حقیقی خودشان را که مظهر ظهور الهی و مربی آسمانی صاحب کتاب و شریعت مستقل اند، آشکار فرمودند. چنان که در احادیث اسلامی است که ایشان از همه انبیاء نشان هایی دارند و تمام ۲۷ حرف علمی را که فقط دو حرفش را انبیاء قبل آورده بودند، آشکار خواهند فرمود و به کتاب و شرع جدید ظهور خواهند کرد و همه وعده های انبیاء قبل با ظهور ایشان تدریجاً تحقق خواهد یافت. در سال نهم از ظهور ایشان، حضرت بهاءالله که موعود ذکر شده در کتاب ایشان بودند، در سیاه چال تهران اظهار امر خفی فرمودند و چون هنوز بابی ها و جهانیان آماده نبودند، حضرتشان دعوت خود را علنی فرمودند و تا سال ۱۹ از ظهور بابی صبر نمودند تا همه آماده شوند. در این مدت حضرتشان برای حفظ وحدت و تربیت معنوی و اجتماعی مؤمنین دیانت جدید، بیشتر به آثار و تعالیم حضرت باب تأکید و تکیه فرمودند. بنابراین می توان گفت که در این ۱۹ سال، تعالیم بابی مد نظر بود. اما پس از آن حضرت بهاءالله به تدریج دعوت خود را علنی فرمودند و در ادرنه و عکا، تعالیم و احکام بهایی را مستقلاً تشریح فرمودند و پایان دوره دین بابی را اعلان کردند.

چون طبق وعود انبیاء قبل قرار بود در پایان دوره ۶-۷ هزار ساله قبل، دوره عظیم تر و طولانی تری در تاریخ زندگی بشر شروع شود و صلح و وحدت عالم انسانی تحقق یابد، انتقال از دوره قبل به دوره جدید نیاز به تغییرات ریشه ای عظیمی داشت که انجام آن از هر معجزه ظاهری که بتوان تصور کرد، دشوار تر بود. برای این کار چنانکه در احادیث آمده، اول لازم بود حضرت باب در دوره ای کوتاه، خرافات و سنن و اوهام و تعصبات ۶-۷ هزار ساله را از بین ببرند و افکار و قلوب انسان ها را آماده ورود به دوره جدید نمایند.

برای این مقصود، حضرت باب عمداً بعضی احکام و تعالیم بسیار دشوار را تشریح فرمودند که در حقیقت عملاً برای دوره ای طولانی قابل اجرا نبود و منظور از آن انهدام خرافات و بدعت‌هایی بود که توسط بعضی علمای بی تقوا و امرای سیاسی در ادیان قبل وارد شده بود. همچنین تعالیشان را طوری تنظیم فرموده بودند که مقصود همه آنها، بشارت و مزده به ظهور حضرت بهاء‌الله ("من یتظهره الله"، یعنی کسی که خدا او را ظاهر می‌کند) بود. مثلاً از جمله فرمودند اگر کسی شخصی را غمگین کند باید ۱۹ مثقال طلا جریمه بدهد، اما مقصود از این حکم، این بود که مبادا بایی‌ها متوجه نباشند و حضرت بهاء‌الله را که موعودشان هستند محزون کنند. یعنی منظور فقط محزون نکردن من یتظهره الله بود که بزودی قرار بود ظاهر شوند و همه بایی‌ها به ایشان ایمان آورند. بخاطر همین تعالیم بود که بیش از ۹۵ درصد از بایان، بهایی شدند که در مقایسه با ظهورات قبل بی سابقه است.

حضرت ولی امرالله توضیح می‌فرمایند که حضرت باب عمداً تعالیم و احکام سختی را تشریح فرمودند تا علاوه بر از بین بردن خرافات و اوهام ۶-۷ هزار ساله، همه را برای ظهور موعودشان آماده کنند و هر بهانه ای را بین ببرند تا مانند ادوار قبل که مؤمنین ظهور قبل علیه موعودشان قیام می‌کردند، بایی‌ها علیه حضرت بهاء‌الله قیام نکنند و ایشان را اذیت نکنند تا حضرت بهاء‌الله بتوانند با تعالیشان دنیا را به صلح و وحدت برسانند و وعود همه انبیاء را تحقق بخشند.^{۹۷}

۱۲. مفهوم قیامت در آئین بهائی

قرآن تعلیم می‌دهد که معنی روز قضا یک راز است که به وسیله خداوند در همان روز داوری آشکار خواهد شد: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ^{۹۸}» یعنی آنها از ساعت (قیامت) از تو سؤال می‌کنند که چه وقت متحقق می‌شود، بگو علم آن فقط نزد خداست، در آن زمان هیچ کس جز خدا آن را ظاهر نخواهد کرد. بنابراین آنچه افکار بشر درباره روز قضا فکر کرده یا می‌کند صرفاً وهم و خیال است.

تأویل علامات و تشبیهات روز قیامت

همچنین قرآن فرموده «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ^{۹۹}» یعنی او کسی است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرده، بعضی از آیات آن از محکمات است، اینها ام‌الکتاب هستند و بقیه متشابهاتند، اما کسانی که در قلوبشان تنگی و گمراهی است متشابهات آن را به خاطر فتنه‌جویی دنبال می‌کنند و در آرزوی تأویل آن هستند، در حالی که هیچکس جز خداوند تأویل آن را نمی‌داند. طبق این آیه حتوای آن کتاب مقدس به دو بخش تقسیم شده است: قسمتی که بسادگی قابل فهم است (محکمات) و قسمتی که تشبیه و تمثیل است (متشابهات). قسم اول واضح و صریح است، در حالی که نوع دوم به سبکی نازل شده که پر از استعاره است و بنابراین به وضوح فهمیده نمی‌شود و احتیاج به تأویل دارد. آن تأویل و تفسیر بر اساس قرآن، به عهده خداوند است و وظیفه بشر نیست؛ به این معنی که خداوند در دور بعد توسط پیامبر بعدی تفسیر آن را

نازل خواهد کرد. این مطلب در این آیه نیز تصریح شده است: «وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ سُوءُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ»^{۱۰۰} یعنی و حالا ما برای آنها کتابی آورده ایم، بر اساس علم آن را شرح داده ایم، هدایت و رحمتی است بر مومنین؛ حال در انتظار چه چیز هستند جز تأویل آن؟ وقتی تأویل آن بیاید، آنهایی که از قبل به آن بی توجه بودند خواهند گفت رسولان پروردگار ما برآستی حق را برای ما آورده بودند.

اگر معنی ظاهری نشانه های قیامت را در نظر بگیریم، چگونه ممکن است قائم (پیامبر بعد به اعتقاد مسلمانان) ظاهر شود و چنین قیامتی بر پا شود و در این هنگامه که برادر، برادر را نمی شناسد، او به تأویل این آیات بپردازد؟! آیا شنونده ای خواهد داشت؟ پس معنی نشانه ها باید چیز دیگری باشد. همچنین خداوند در قرآن به صراحت فرموده که در روز قیامت کتابی نازل می شود که مسلماً همراه با پیامبری جدید خواهد بود: «وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا»^{۱۰۱} یعنی و در روز قیامت ما برای او (انسان) کتابی را بیرون می آوریم که به صورت منشوری (باز) به او القا خواهد شد. طبق آیات قبل تأویل نشانه های قیامت باید در این کتاب باشد؛ جالب است بدانید که حضرت باب و حضرت بهاءالله با ظهورشان اعلان کردند که روز قیامت حقیقی آمده و همانطور که خداوند وعده داده بود، در کتبشان مفهوم حقیقی تمام سمبلها و تمثیل آن کتاب مقدس را برای ما روشن نموده اند.

تمثیلات روز قیامت

همانطور که تا بحال ذکر شد، بهائیان به قیامت اعتقاد دارند، اما معانی آیاتی را که در ذکر روز قیامت آمده با معانی ظاهری آنها متفاوت می دانند. اگر بدیده بصیرت بنگریم، می بینیم که تحقق اتفاقات روز قیامت امکان پذیر نیست و این نشانه ها تمثیلی از واقعیت هستند. مثلاً از نشانه های قیامت آن است که ستاره ها به زمین می افتند، آسمان لوله در هم پیچیده می شود و یا کوه ها مانند پشم زده می شوند. نمونه های دیگری از این تمثیل عبارتند از:

- زمین زمین دیگر می گردد (سوره زمر آیه ۶۷، سوره ابراهیم آیه ۴۸، سوره انشقاق آیه ۳، سوره ق آیه ۴۴، سوره روم آیه ۵۰، سوره حدید آیه ۱۷)
- آسمان شکافته و دو نیم می شود (سوره انشقاق آیه ۱، سوره انفطار آیه ۱، سوره نبا آیه ۱۹، سوره انبیاء آیه ۱۰۴، سوره رحمن آیه ۳۷، سوره دخان آیه ۱۰، سوره فرقان آیه ۲۵، سوره زمر آیه ۶۷)
- آسمان براکنده می شود (سوره تکویر آیه ۱۱)
- آسمان مثل فلز گداخته می شود (سوره معارج آیه ۸)
- زمین می لرزد و کوهها مرور می نماید (سوره نمل آیه ۸۸، سوره واقعه آیه ۵، سوره قارعه آیه ۵، سوره مزمل آیه ۱۴، سوره مرسلات آیه ۱۰، سوره نبا آیه ۲۰، سوره تکویر آیه ۳، سوره طه آیه ۱۰۵)

- خورشید درهم پیچیده می شود و نورش را از دست می دهد (سوره تکویر آیه ۱)
- ستارگان پراکنده می شوند و محو می گردند (سوره انفطار آیه ۸۲، سوره مرسلات آیه ۷۷)

تناقض در تمثیلات در صورت توجه معانی ظاهری

اگر در این آیات معانی ظاهری قیامت را در نظر بگیریم به تناقض می رسیم. مثلاً در جایی فرموده شده آسمان مانند فلز گداخته می شود و در جای دیگر فرموده که آسمان به دو نیم و یا پراکنده می شود، حال آنکه فلز گداخته را نمی توان از هم شکافت، پراکنده و یا لوله کرد. همچنین سنگ نمی تواند مانند پشم زده شود. گذشته از این اگر قرار بود روزی دنیا به پایان برسد برای چه خدا آن را آفرید؛ آیا این کاری عبث نبوده؟ اگر روزی خلقت به پایان برسد، نعوذ بالله نسبت خالقیت از خداوند سلب می شود، زیرا صفات ذات الهی لم یزل بوده و لا یزال خواهد بود. پس باید دانست که از شمس و قمر و کوه و... منظور چیزی غیر از معانی ظاهری است.

حال به آیات زیر توجه کنید:

- «أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ^{۱۰۲}» یعنی آیا آنها ایمن هستند که عذاب سخت خداوند بر آنها خواهد آمد یا اینکه ساعت بر آنها به طور ناگهانی خواهد آمد. در حالی که آگاه نیستند.
- «وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ^{۱۰۳}» یعنی آنها را از یوم حسرت آگاه کنید، زمانی که که امر به انجام رسد، در حالی که آنها در غفلت فرو رفته اند و مومن نیستند.
- «يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا^{۱۰۴}» یعنی اما در یوم قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار خواهید کرد و بعضی از شما بعضی را لعنت خواهید نمود.
- «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ^{۱۰۵}» یعنی نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه و هر گاه نشانه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند سحری دایم است.

تناقض در تمثیلات و نشانه‌های دیگر روز قیامت

بروز هریک از این نشانه‌های ظاهری قیامت سبب می شود نه تنها افراد کره زمین، بلکه خود کره زمین نیز نابود گردد. در این صورت چگونه ممکن است در حالی که به طور ناگهانی آسمان مانند فلز گداخته شده و حرارت چنان احاطه کرده که کسی را یارای نفس کشیدن نیست، غیر مومنین باز هم از آن "غافل" باشند، از وقوع آن آگاه نشوند و خصوصاً بعد از اینکه "امر به انجام رسد" در "غفلت" غوطه خورند و ایمان نیاورند در حالی که عدالت برقرار شده و بالاتر از همه مردم یکدیگر را انکار و لعنت کنند و حتی این حوادث را جادو بدانند؟! آیا نباید این علائم و نشانه‌ها آنقدر قوی باشند که مجالی برای ادامه بی اعتقادی و غفلت و لعنت باقی نماند؟ مطمئناً پاسخ این است که علائم یوم قیامت باید به طور نمادین تفسیر شوند نه لفظی. این مطلب نشان می دهد آیاتی که در مورد قیامت در هر دور نازل شده اند مطابق فهم و درک مردمان همان دور است و

بیانگر حادثه عظیمی است که در عالم وجود رخ می دهد و با عقل مردم دور بعد مطابق نیست. مردم امروز می دانند که هر ستاره چندین هزار برابر زمین است و فرو ریختن آنها در زمین، جسمی هزاران برابر کوچکتر، ممکن نیست، اما در ادوار قبل، این موضوع برای بشر قابل فهم و بررسی نبوده، لذا پیامبران الهی برای بیان کردن هیمنه روز قیامت به این مثال ها روی آورده اند. توجه کنید که نباید تصور شود که نعوذبالله نا بحال پیامبران به بشر دروغ گفته اند، بلکه آنها تنها به اندازه فهم مردم سخن گفته اند.

معنی حقیقی قیامت

طبق اعتقادات بهاییان، قیامت به معنای قیام مظهر ظهور است و با ظهور هر پیامبری، قیامت دین قبل اتفاق می افتد. بدین ترتیب هر کلمه در وصف قیامت، معنی جدیدی پیدا می کند؛ مثلاً منظور از در گذر بودن کوهها به معنای در گذر بودن علما است، چرا که اگر چه بعلمای قدرتمند هستند، اما طبق اراده الهی برای رشد دین جدید، به تدریج کنار می روند. منظور از سقوط شمس و قمر نیز نسخ احکام دین قبل ظهور جدید است و اگر به دیده حقیقت بنگریم این واقعه عظیم تر از قیامت ظاهری است، زیرا در آن روز بندگان خداوند مورد امتحان سخت الهی قرار می گیرند و چه بسا علما و زاهدانی که در این روز از پیامبر جدید روی برگردانده به خدا و آیاتش کافر گشته اند و چه بسا افراد فاسقی که در این روز حقیقت را یافتند و تا ابد پاینده گشتند؛ این است قیامت واقعی!

قرآن می فرماید: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قُمْ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَخْبِرْهُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»^{۱۰۶} یعنی هنگامی را که خدا گفت ای عیسی من کفروا اِلَیَّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعِكُمْ فَارْجِعْهُم فَاخْبِرْهُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»^{۱۰۷}. به همین ترتیب قرآن فرموده: «اقتربت الساعة و انشق القمر»^{۱۰۸} یعنی قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت. پس قیامت در این مورد ظهور حضرت محمد است^{۱۰۹} زیرا شق القمر از معجزات آن حضرت است هر چند که دو نیم شدن ماه نیز همچون قیامت تعبیری روحانی دارد. در جای دیگر قرآن فرموده: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي، إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا يُتَجَزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ»^{۱۱۰} یعنی منم من خدایی که جز من خدایی نیست پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار، در حقیقت قیامت فرارسیده است، می خواهم آن را پوشیده دارم تا هر کسی به [موجب] آنچه می کوشد جزا یابد. این آیه در وصف داستان وحی به حضرت موسی است و «آکاد» از افعال مقاربه است و نزدیک بودن زمان را می رساند. بنابراین ساعه و وعده نزدیک بودن قیامت، در ظهور حضرت موسی نیز بوده است.

بنابر آنچه گفته شد، ظهور هر پیامبر به قیامت تعبیر شده و نشانه های آن نیز به حوادث دوران هر پیامبر مربوط می شود. مولوی با توجه به همین مفهوم از قیامت، ابیات زیر را سروده است:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| پس محمد صد قیامت بود نقد | زانک حل شد در فنای حل و عقد |
| زاده ثانیست احمد در جهان | صد قیامت بود او اندر عیان |
| زو قیامت را همی پرسیده‌اند | ای قیامت تا قیامت راه چند |
| با زبان حال می‌گفتی بسی | که زمحشر حشر را پرسد کسی |

معانی معنوی تمثیلات

در آخر، برخی از اشارات قرآن به معانی معنوی قیامت را بررسی می کنیم.

زندگی

یکی از وقایع مهم در یوم آخرت این است که مرده زنده خواهد شد که در سؤال بعد به طور مفصل بررسی می شود. اما به طور خلاصه می توان گفت که این مطلب به معنی یک زندگی روحانی یا حیات ایمانی است.

- این آیه زمانی نازل شد که حمزه عموی حضرت محمد به دین اسلام گروید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»^{۱۱۱} یعنی آیا مرده ای که او را زنده گردانیم و برای او نوری قرار دادیم که به وسیله آن بتواند بین مردم راه رود مثلش مثل کسی است که در تاریکی است و از آنجا خارج نخواهد شد. حمزه قبل از مسلمان شدنش یک مشرک بوده و به عنوان مرده محسوب شده است، اما به دنبال قبول اسلام، زنده شونده و دریافت کننده نور نامیده شده است. این آیه نشان می دهد که "زندگی" و "نور" هر دو به صورت معنوی تعبیر می شوند نه ظاهری.
- این آیه، مشرکان را مرده نامیده است: «يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَأَيُّ خَلْقٍ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ. أَمْ هَاتُ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ»^{۱۱۲} یعنی در حالی که خدایانی را جز خدا فرا می خوانند، خلق نکرده اند چیزی را و جز این نیست که خودشان مخلوق هستند. مرده هایی (غیر مومنینی) هستند که حیات ندارند و نمی دانند چه وقت برانگیخته خواهند شد.
- در این آیه، ایمان به رسول خدا، حیات نامیده شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^{۱۱۳} یعنی ای مومنین، درخواست خداوند و پیامبرش را، وقتی که شما را برای حیات بخشیدن فرامی خواند، اجابت کنید.

نور

در روز قیامت خورشید در هم پیچیده می شود و نورش را از دست می دهد و در نتیجه آشفستگی هایی در آسمان، ستاره ها، ابرها و زمین پدید می آید. بدیهی است که اگر خورشید، مرکز منظومه شمسی، مختل شود، طبیعتاً همه انسجام آن منظومه نیز دچار آسیب خواهد شد. دیانت بهایی معتقد است که منظور از "نور"، نور معنوی است نه ظاهری. بنابراین مرکز نور در منظومه

ما، یعنی خورشید، سمبلی از مظهر ظهور یا رسول الهی در هر یوم یا دور است. تاریکی یا از دست رفتن نور، نشانه بی ایمانی، غفلت و شرارت مردم است. آسمان نشانه دیانت الهی است که از آنجا مظهر ظهور الهی می درخشد. خورشید همیشه می تابد اما ما غالب اوقات به خاطر ابرهایی که جلوی آن قرار می گیرند نور آن را نمی بینیم. در مفهوم روحانی، نور الهی همیشه پرتو می افکند اما انسانها همیشه نمی توانند آن را ببینند، زیرا اوهام و تصوّرات بشری که از قلوب و افکار انسان (زمین) برمی خیزد مانع این نور می شود. ستارگان نشان دهنده رهبران روحانی هستند که در سماء دیانت، بعد از غروب خورشید، یعنی بعد از رفتن مظهر امر از این عالم، ظاهر می شوند. سقوط ستارگان نیز نشانه افول روحانیت ایشان در نظر مردم است. در این باره قرآن می فرماید:

- «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^{۱۱۴}» یعنی خداوند نور آسمان و زمین است.
- «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَيْهَا أَنْ يُمَيِّمَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ^{۱۱۵}» یعنی تمایل دارند که نور خداوند را با دهانهای خود خاموش کنند اما خداوند جز این نمی خواهد که نورش را کامل کند اگر چه کفار از آن کراهت داشته باشند.
- «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ^{۱۱۶}» یعنی حالا یک نور و کتابی آشکار از طرف خدا برای شما آمده است.
- «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِيَّايَ صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ^{۱۱۷}» یعنی این کتابی است که ما بر تو نازل کردیم برای اینکه به اجازه پروردگارشان، ایشان را از تاریکی خارج کنی و به طرف نور، یعنی راه خداوند عزیز و حمید، بیاوری.

زمین و لرزش آن

در قرآن می خوانیم (سوره حج آیه ۱ و سوره زلزال آیه ۱) که در روز آخرت زمین به لرزه در خواهد آمد. اما طبق قرآن، معنی "زمین" قلوب مردم است. در این باره قرآن می فرماید:

- «قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ^{۱۱۸}» یعنی قلوب مردم در آن روز لرزان (هراسان) است.
- «هَنَالِكِ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا^{۱۱۹}» یعنی آنگاه مومنین امتحان شدند و با لرزشی شدید متزلزل گشتند.

آتش

حضرت محمد موقعیت قبل از ایمان مومنین را بدین گونه برایشان را شرح می دهند:

- «وَكُنْتُمْ عَلَيَّ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ^{۱۲۰}» یعنی در وقت کفر شما در کنار گودالی از آتش بودید، او شما را از آن بیرون کشید. اینچنین خداوند بوضوح به شما نشانه‌هایش را نشان می دهد تا شاید شما از هدایت شدگان باشید.»

حواس ظاهره

قرآن حواس معنوی را به حواس ظاهره تشبیه فرموده، چنانکه می فرماید:

- «حَتَمَ اللَّهُ عَلَي قُلُوبِهِمْ وَعَلَي سَمْعِهِمْ وَعَلَي أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً»^{۱۲۱} یعنی خداوند بر قلوب آنها (غیر مومنین) و بر گوشهایشان مهر و بر چشمهایشان پرده ای زده است.
- «صَمُّ بَعْضِكُمْ عَمِّي فَهَمُّ لَا يَرِجُونَ»^{۱۲۲} یعنی کر، لال و کور هستند بنابراین نمی بایست از گامهای اشتباهشان بر گردند.
- «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِيُونَ»^{۱۲۳} یعنی آنها قلبی دارند که با آن نمی فهمند و چشمهایی که با آن نمی بینند و گوشهایی که با آن نمی شنوند. آنها مثل چهارپایان هستند. بلکه گمراه ترند. آنها غافلند.

رجعت

در این آیه حضرت محمد بحث بین خود و یهودیان را در مورد معنی رجعت بیان می کند:

- «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^{۱۲۴} یعنی آن کسانی که گفتند براستی خداوند از ما عهد گرفته است که به رسولی ایمان نیاوریم مگر اینکه قربانی آورد و آتشی از آسمان آن را بسوزاند. بگو قبل از من نیز رسولانی با معجزات و با آنچه شما می گفتید برای شما آمدند. چرا آنها را به قتل رساندید. به من بگویید اگر صادق هستید. در این آیه می بینیم که چطور حضرت محمد یهودیانی را که در زمان ایشان زندگی می کردند به خاطر کشتن پیامبران الهی در اعصار قبل محکوم می کنند. چطور یهودیانی که در زمان حضرت محمد زندگی می کردند، هزاران سال پیش در زمان پیامبران پیشین می توانستند وجود داشته باشند؟ چرا باید حضرت محمد ایشان را به کشتن پیامبران آنها متهم کنند؟ تنها جواب این است که "رجعت" به معنی مراجعت همان مردم نیست، بلکه رجعت به معنی بازگشت همان صفات رذیله مردم شرور در زمانهای قبل است به مردم آن زمان.
- چنین انتظاری نیز در مورد رجعت عیسی مسیح در یوم قیامت وجود دارد (سوره نساء آیه ۱۵۸ و سوره زخرف آیه ۶۱). در این آیات معنی آمدن حضرت مسیح، نزول خود آن حضرت از آسمان ظاهری نیست، بلکه ظهور پیامبر الهی موعود است با همان صفاتی که مسیح در طی دعوتش ابراز نمود. او بهاءالله، شکوه و جلال خداوندی بود که حیات و تعالیم مقدسش بر همان اساس محبت و صلح در جهان امروز استوار است.

خداوند و ملائکه اش

در این باره قرآن می فرماید:

- «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»^{۱۲۵} یعنی آیا انتظاری جز این دارند که خداوند و همچنین ملائکه او در سایه‌ای از ابر بر آنها بیاید و حکم آنها امضاء شود؟ و به سوی خداوند چیزها بازگردانده شود. در این آیه آمدن خداوند و ملائکه اش در روز قیامت بیان شده است. منظور از خداوند، مظهر ظهور او می باشد که در روز آخرت ظاهر می شود زیرا خداوند روح و غیر قابل رویت و مافوق همه اشیاء مادی است.

- «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ^{۱۲۶}» یعنی همانا کسانی که با تو عهد وفاداری می‌بندند (ای محمد) در حقیقت با خدا بیعت نموده‌اند. در این آیه مشخص شده که آنچه شامل حال مظاهر ظهور الهی است، به خود خداوند نیز نسبت داده می‌شود.
- «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ^{۱۲۷}» یعنی و اگر ما فرشته ای را برگزینیم، مطمئناً او را به شکل مردی قرار می‌دهیم و او را در مقابل آنان لباسی مثل خودشان می‌پوشانیم. طبق این آیه، "ملائکه" نفوس مقدسه و قهرمانان دین الله هستند که خبر دیانت را در هر جا اعلام می‌کنند.

دو نفخه صور

قرآن خبر می‌دهد که صور خداوند، یعنی امر او، در یوم قیامت دو صدا خواهد داشت که به اعتقاد اهل بهاء به معنی دو ظهور الهی است که به دنبال هم می‌آیند (حضرت باب و حضرت بهاءالله)، چنانکه همه ادیان منتظر دو موعود هستند. قرآن می‌فرماید:

- «وَتُفِخُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ وَأُشْرِقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا^{۱۲۸}» یعنی و آنجا یک بار در صور دمیده می‌شود و همه کسانی که در آسمان و زمین هستند مگر کسانی که خداوند بخواهد، منصعق می‌شوند. سپس آنجا ندای دیگری در صور دمیده می‌شود و کسانی که به آنها خیره هستند بر می‌خیزند. و زمین با نور خداوند روشن می‌شود.
- «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ. تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ... فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ^{۱۲۹}» یعنی روزی که اضطراب صدای صور، آن (جهان) را آشفته می‌کند و صدای دوّم به دنبال آن می‌آید، به حقیقت آن فقط یک صدای واحد خواهد بود. به کلمه تَتْبَعُهَا توجه کنید. حضرت بهاءالله بلافاصله بعد از حضرت باب آمدند. همچنین توجه داشته باشید که این دو نفخه در واقع یک صدا تلقی می‌شوند، چنانکه امر حضرت باب و حضرت بهاءالله به یک دین واحد جهانی تبدیل شده است. در آیه اول درخشیدن زمین بِنُورِ رَبِّهَا اشاره به نام حضرت بهاءالله دارد. بهاء در عربی به معنی "شکوه، جلال و نور" است. قسمت دوّم نام حضرت بهاءالله به معنی "خداوند" است که معادل "رَبِّهَا" می‌باشد.

زندگی بعد از مرگ

بر طبق تفسیر بهایی از قرآن و تعالیم حضرت بهاءالله، روح انسان بعد از مرگ جسم بلافاصله برای زندگی و اعمالش در این دنیای مادی شخصاً مورد قضاوت واقع می‌شود که این می‌تواند به عنوان رستاخیز فردی روح انسانی در عالم بعد تلقی شود، جایی که روح مجازات و مکافات اعمال خود را دریافت می‌نماید. این مطلب نیز در سؤال بعد مفصلاً بررسی می‌شود. آیات ذیل از قرآن به این حقیقت شهادت می‌دهند که زندگی پس از مرگ، حیات روح است، زیرا این آیات زمانی نازل شده که جسم افراد مخاطب هنوز در این دنیا است:

- «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ^{۱۳۰}» یعنی به او (حضرت محمد) گفته شد که به بهشت داخل شو. او گفت ای کاش قوم من می دانستند که خداوند مرا آمرزید و مرا یکی از محترمین گردانید.
- «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ^{۱۳۱}» یعنی و گمان مکنید کسانی که در راه خدا به قتل رسیده اند مرده اند، بلکه آنها نزد پروردگارشان زنده اند. آنها کاملاً به آنچه خداوند به ایشان عطا کرده منتعم هستند.
- «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي. وَادْخُلِي جَنَّاتٍ^{۱۳۲}» یعنی ای نفس مطمئنه، با رضایت، به خداوندی که از تو راضی است رجوع کن. در زمره بندگان من در آی و به جنت من داخل شو.

الفتم بین قوم یهودی و مسیحی

از دیگر نشانه های قرآن راجع به وقوع روز قیامت این است که یهودیان بیشتر از آن در معرض دشمنی مسیحیان قرار نمی گیرند و دشمنی و نفرت بین خود یهودیان و فرقه گرایی بین مسیحیان تا روز قیامت ادامه خواهد داشت. این آیات چنین است:

- «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ارْأفِعْكَ إِلَىٰ مَطَهَّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ^{۱۳۳}» یعنی به خاطر بیاور هنگامی را که خداوند گفت: ای عیسی من کسانی را که پیرو تو هستند تا روز رستاخیز فوق کسانی قرار می دهم که به تو اعتقاد ندارند (یهود). سپس رجوع شما به من است و در مورد آنچه اختلاف دارید میان شما حکم خواهم نمود.
 - «وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ^{۱۳۴}» یعنی ما بین ایشان (یهودیان) دشمنی و نفرت قرار دادیم که تا یوم قیامت طول خواهد کشید.
 - «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ... فَانْسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ فَاعْرِضْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ^{۱۳۵}» یعنی و از بین کسانی که می گویند ما مسیحی هستیم... آنها نیز قسمتی از آنچه را به آنها تعلیم داده شده بود فراموش کرده اند، بنابراین ما عداوت و دشمنی بین آنها را تا یوم قیامت برپا داشتیم.
- می بینیم که چطور این نبوات به وقوع پیوسته اند. با ظهور حضرت بهاء الله که به معنی قیامت است، یهودیان بعد از قرنهای تابعیت به عنوان یک ملت مستقل در اسرائیل مستقر شده اند و دشمنی و نفرت در بین یهودیان و مسیحیانی که بهایی شده اند، به وحدت و عشق تبدیل شده است.

حل مشاجرات مذهبی

حضرت محمد به امر و کتابشان را حاوی مفاهیمی می دانند که تعیین کننده بین اختلافات و رافع مشاجرات مذهبی در یومشان است (سوره نحل آیات ۶۳ و ۶۴). بنابراین وقتی که از روز آخرت به عنوان روزی صحبت می نمایند که در آن

اختلافات و مشاجرات مذهبی سرانجام رفع می گردد، مطمئناً مقصودشان ظهور میزان جدید فیض الهی از طریق نزول دیانتی دیگر از جانب خداوند است. در آیه بعد به دایره نامحدود ادیان توجه نماید که همه مسائل گوناگون و مشکلات خودشان را دارند و آنها را در روز قیامت زودده اند و رفع نموده اند:

- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^{۱۳۶} یعنی همانا کسانی که ایمان آورده اند (مسلمانان) و یهودیان و صابئین و مسیحیان و مجوس (زرتشتیان) و کسانی که برای خداوند واحد شریک می گیرند (مشرکین)، در روز قیامت خداوند بین آنها حکم می کند زیرا او بر همه چیز گواه است.

وحدت

روز قیامت بوضوح به عنوان روز وحدت بیان شده است. حضرت بهاءالله از طریق تعالیشان وحدت بشریت را در این عصر پر شکوه مستقر می نمایند. قرآن در این مورد می فرماید:

- «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ»^{۱۳۷} یعنی ای خدای ما، برای روزی که بدون شک خواهد آمد تو مطمئناً ناس را با یکدیگر جمع می نمایی و به حقیقت خداوند در وعده اش کوتاهی نمی کند.
- «قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَيَّ مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ»^{۱۳۸} یعنی بگو اولین و آخرین (مذاهب)، همه آنها در میقات روز معلوم جمع خواهند شد.

۱۳. عقیده دیانت بهائی در مورد معاد جسمانی (حشر و نشر)، عالم بعد و احکام کفن و دفن

برخی معتقدند که در عالم بعد، پس از وقوع قیامت، جسم انسان به صورت اولیه باز گشته و مجازات و مکافات اعمال خود را می بیند. اما پیامبران قبل برای اینکه مردم به ندای الهی گوش فرا دهند و از عمل به کارهای ناشایست بهراسند و به کارهای خوب تشویق شوند، به زبان و به اندازه فهم آنها در کتاب های آسمانی ذکر کرده اند که همه دوباره زنده خواهند شد و برای فهماندن حساب و کتاب و پاداش و جزای اخروی از تشبیهات و مثال های مادی و جسمانی درباره بهشت و جهنم و قیامت و معاد استفاده کردند. مثلاً گفته اند در جهنم آتش و مار است و در بهشت چشمه و میوه های خوشگوار. مردم آن زمان نمی دانستند که منظور از چشمه بهشت و آتش جهنم تشبیه و مثالی است برای این که خوشنودی خدا (بهشت) و ناخوشنودی او (جهنم) را درک کنند.

معاد جسمانی (حشر و نشر)

منظور از معاد، بازگشت پیامبران و مؤمنین و کفار زمان های گذشته است به شکل پیامبر جدید و مؤمنین جدید و کفار جدید. زیرا صفات و اخلاق خوب پیامبر جدید و مؤمنینش، مثل پیامبر قبلی و مؤمنین اومی باشد و صفات بد کفار سابق نیز مانند

صفات کفار جدید است. مثل این که بگوییم گل و خاری که پارسال در بهار در باغ شکفت و در زمستان از بین رفت و خاک شد، دوباره در بهار جدید به شکلی تازه از همان باغ می روید. این گل و خار عیناً گل و خار پارسال نیست، ولی شبیه به آن است و از همان دانه و بوته روئیده است و همان رنگ و بو را دارد.

در مورد زنده شدن مردگان، باید گفت که به عقیده اهل بهاء، بعث اموات به معنای زنده شدن و برانگیخته شدن مردگان از قبور غفلت و اوهام است. همان طور که پیش تر گفته شد حضرت عیسی مرگ و حیات را زندگی و مرگ ایمانی توصیف کرده است. جسم در این دنیا تنها وسیله است برای روح تا در این جهان پیشرفت کند. هر عملی که انسان انجام می دهد ناشی از اراده اوست و اراده از روح نشأت می گیرد، این تفاوت اصلی انسان و حیوان است. بنابراین عادلانه آن است که پاداش یا مجازات نیز به روح تعلق گیرد نه جسم. از این رو حضرت بهاء الله هم فرمودند این روح آدم هاست که در دنیای بعد زنده است و همان جا پاداش و جزای معنوی کارهای خوب و بد خود را می بیند.

از ائمه اطهار در تفسیر قیامت و بعث اموات و حشر و نشر و صراط و میزان در کتب اخبار و تفاسیر معتبره روایات بسیار نقل شده است. از جمله در تفسیر صافی در ذیل آیه مبارکه «والسما رفعها و وضع المیزان» در حدیث القمی از حضرت رضا روایت می کند «الی ان قال السماء رسول الله رفع الله الیه و المیزان امیر المومنین نصبه لخلق». در این حدیث، منظور از میزان امیر المومنین علی (ع) بیان شده است که او را خدا نصب فرموده برای خلق خود و نیز حضرت صادق (ع) فرموده که «ان الصراط امیر المومنین». قرآن می فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^{۱۳۹} یعنی بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند، به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده ایم باشد که بیندیشید. در تفسیر صافی از حضرت باقر (ع) روایت شده که فرمود: «یحیها الله تعالی با القائم بعد موتها یعنی کفر اهلها و الکافر میت» یعنی خداوند زمین را زنده می گرداند بعد از مردن آن یعنی کافر شدن آن و کافر مرده است. در تفسیر آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^{۱۴۰} (و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و کارنامه [اعمال در میان] نهاده شود و پیامبران و شاهدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد و مورد ستم قرار نگیرند) حضرت صادق فرمود: «اذا قام القائم اشرفت الارض بنور ربها» یعنی زمانی که قائم قیام نمود زمین روشن می شود به نور پروردگارش و همچنین فرموده اند: «اذا قام القائم قامت قیامه» یعنی زمانی که قائم قیام فرمود، قیامت قیام خواهد کرد. و نیز در معنای احیاء و بعث اموات، قرآن می فرماید: «أَوْ مِنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»^{۱۴۱} یعنی آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود و این آیه مبارکه راجع به ایمان حمزه عم حضرت رسول است. طبق این آیه، او قبل از ایمان، کافر و مرده بود و پس از آن به روح ایمانی زنده گردید.

اما استدلالات عقلانی را که می توان برای اثبات روحانی بودن معاد آورد، آن است که بدن انسان در طول حیاتش حدود چهل بار به طور کامل عوض می شود، یعنی سلول های زنده به تدریج جای سلول های مرده را می گیرند و این فرآیند در طول زندگی به اندازه چهل برابر بدن انسان انجام می گیرد؛ به نظر شما عذاب یا پاداش اخروی به کدام سلول ها اختصاص می یابد؟ تنها روح است که در تمام این سالها ثابت مانده و هویت اصلی انسان را نشان می دهد و گرنه جسم بارها عوض می

شود، پس مجازات و مکافات نیز باید به هويت ثابت او تعلق گیرد. و ديگر آنکه جسم انسان زمانی که از بين می رود به خاک تبدیل می شود، اين خاک توسط گیاهان جذب می شود و اين گیاه ممکن است توسط حیوانات خورده شود و انسانها نیز غذایی جز گیاهان و حیوانات ندارند، پس آن قسمت از بدن فردی که مرده بود به صورت غذا جذب بدن ما شده و الآن جزئی از بدن ماست! پس اگر زمانی قرار باشد که همه با هم زنده شوند، آن عضوهای مشترک به چه کسی تعلق می گیرد و تکلیف بقیه چه می شود؟

گذشته از موارد ذکر شده، عذاب روحی بسیار شدید تر از عذاب جسمی است، چنانکه می بیند برخی از افرادی که از نظر مادی دارای رفاه و ثروت بسیاری هستند، به علت اینکه روح آنها ارضاء نشده، دست به خودکشی می زنند! خدا هم مثل خود انسان ها برای توضیح برخی مسائل معنوی از تشبیه و مثال استفاده می کند. مثلاً شما برای این که بگویید خیلی خوشحالید یا خیلی غمگین هستید، می گوید "دلم باز شد" یا "دلم گرفت" در صورتی که دل شما از نظر جسمانی در هر دو حال به یک شکل است و نه "باز شده" و نه "گرفته" است. بیان عذاب جسمانی در کتب آسمانی، تنها تمثیلی بوده است برای درک بهتر مفهوم معاد برای کسانی که از حقیقت روح خود غافل بوده اند.

عالم بعد

خداوند که انسان را برای شناسایی و دوستی خود خلق فرموده است البته وسائل و نیروهای لازم را نیز برای این منظور در اختیار او قرار داده است. همین قواست که به او امکان می دهد از عالم حیوانی فراتر رود. پس در انسان، علاوه بر جسم، حقیقتی معنوی به نام روح انسانی وجود دارد که اصل و حقیقت وجود انسان است و منبع قوایی است که انسان را از حیوان ممتاز می کند. زندگی انسان در این عالم از ارتباط روح و جسد شکل می گیرد. از زمان انعقاد نطفه در رحم، روح به آن تعلق می گیرد، مثل پرتو نوری که در آینه منعکس می شود. این روح در دوران زندگی فرد تکامل می یابد و پس از مرگ و نابودی جسم نیز در عوالم بی پایان الهی به ترقی و پیشرفت خود ادامه خواهد داد، اما دوران زندگی در این عالم خاکی که آغاز این تکامل روحانی است از اهمیت خاصی برخوردار است. بهائیان به عالم بعد و وجود روح و بقا و زندگی آن پس از مرگ معتقدند، اما کیفیت عالم بعد را روحانی می دانند و نه جسمانی و مادی.

حضرت عبدالبهاء در این مورد چنین می فرمایند: «در بدایت حیاتش انسان در عالم رحم بود و در عالم رحم استعداد و لیاقت و ترقی باین عالم حاصل کرد و قوایی که در این عالم لازم بود در آن عالم تحصیل نمود. چشم لازم داشت در این عالم، در عالم رحم حاصل نمود. گوش لازم داشت در این عالم، در عالم رحم پیدا کرد. جمیع قوایی که در این عالم لازم بود در عالم رحم تحصیل کرد. در عالم رحم مهیای این عالم شد. و به این عالم که آمد دید که جمیع قوای لازمه مهیا است؛ جمیع اعضا و اجزائی که از برای این عالم حیات لازم دارد در آن عالم حاصل نموده. پس در این عالم نیز باید تهیه و تدارک عالم بعد را دید و آنچه در عالم ملکوت محتاج باید تهیه و تدارک آن در اینجا بیند همچنانکه در عالم رحم قوایی که در این عالم محتاج به آن است پیدا نمود همچنین لازم است که آنچه در عالم ملکوت لازم یعنی جمیع قوای ملکوتی را در این عالم تحصیل بکنند. در عالم ملکوت بعد از انتقال از این عالم به آن عالم، محتاج به چه چیز است و محتاج به چه قوایی است؟ چون آن عالم عالم تقدیس است عالم نورانیت است لهذا لازم است که در این عالم تحصیل تقدیس و نورانیت کنیم و آن نورانیت را باید

در این عالم حاصل کنیم و در آن عالم روحانیت لازم آن روحانیت را باید در این عالم تحصیل نمائیم در آن عالم ایمان و ایقان و معرفت الله و محبت الله لازم جمیع را باید در این عالم تحصیل کرد تا بعد از صعود از این عالم به آن عالم باقی انسان ببیند جمیع آنچه لازم آن حیات ابدی است حاصل نموده است. واضح است که آن عالم، عالم انوار است لهذا نورانیت لازم است آن عالم، عالم محبت الله است لهذا محبت الله لازم است آن عالم، عالم کمالات است لهذا باید در این عالم تحصیل کمالات کرد آن عالم، عالم نفثات روح القدس است در این عالم باید درک نفثات روح القدس نمود آن عالم، عالم حیات ابدی است در این عالم باید حیات ابدی حاصل نمود. انسان بتمام همت باید این مواهب را تحصیل نماید و این قوای رحمانی را به اعلی درجه کمال باید بدست آورد و آن این است اول معرفت الله ثانی محبت الله ثالث ایمان رابع اعمال خیریه خامس جانفشانی سادس انقطاع سابع طهارت و تقدیس و تا این قوی را پیدا نکند و این امور را حاصل ننماید البته از حیات ابدیه محروم است.^{۱۴۲}»

احکام کفن و دفن

به طور خلاصه احکام کفن و دفن متصاعدین در آئین بهائی به این صورت است که حمل میت به مسافت بیشتر از یک ساعت نهی شده و میبایست جسد در پارچه ای کتانی و یا ابریشمی پیچیده گردد و در انگشت میت یک انگشتری منقوش به عبارت (قد بدنت من الله و رجعت الیه منقطعاً عما سوا و متمسکاً باسمه الرحمن الرحیم) قرار داده شود. تابوت می بایست از بلور، سنگ و یا چوب لطیف و محکم باشد. صلوات مخصوصی به منظور قبل از استقرار در قبر مقرر شده است. در دیانت بهایی سوزاندن و مومیایی کردن جسد نهی گردیده است. احترام به جسد شخص نشانه احترام به او و موجب خوشنودی روح او است، زیرا جسد در هنگام حیات، میزبان روح بوده است و چون روح پس از مرگ نیز زنده است و از جهان مادی و جسد خود نیز آگاه است، باید احترام لازم را مجری داشت و به همین سبب ارجح است که میت را در تابوت بلورین قرار داد.

۱۴. اسلام آخرین و کامل ترین دین است، پس چه نیازی بوده است تا آئین جدیدی ظاهر

شود؟

البته این سخن، سخن تازه ای از جانب اهل ادیان نیست. همان گونه که یهودیان، زرتشتیان، مسیحیان، بوداییان و.... پیروان همه ادیان معتقدند که دین آنها آخرین و کامل ترین دین است، مسلمین نیز چنان می گویند. در این میان فقط بهائیان اند که می گویند ما آخرین دین نیستیم. اما قرآن کریم بطور واضح و آشکار اشاره به ظهور پیامبران بعدی و دیانت‌های بعدی دارد، زیرا هر دین تنها در زمان خود کامل ترین دین است و پس از آن دین کامل تری خواهد آمد. برای اطلاع بیشتر به سؤال "مفهوم خاتمیت حضرت محمد و دیگر رسولان الهی" نیز مراجعه کنید.

دو آیه در قرآن هست که مسلمین برای اثبات مدعای خود مبنی بر آخرین و کامل ترین دین، بدان استناد می نمایند. آیه ای که مسلمین در نشان دادن اکمال دین اسلام بدان رجوع می کنند، آیه «الیوم اکملت لکم دینکم و اتمت علیکم نعمتی و

رضیت لکم الاسلام دینا^{۱۴۳} است. این سخن شریف در قرآن، کاملاً درست است و اگر نبود، از ظهور حضرت رسول اکرم نتیجه ای به بار نمی آمد. اگر آنچه که در باب شرح نزول این آیه نوشته اند، درست باشد، این آیه در حجة الوداع و در غدیر خم نازل شده و در آنجا، پیامبر اکرم بشارت کامل شدن دین اسلام را به مسلمانان داده است. باید توجه کنیم که این بشارت در مورد اسلام است و نه مطلقاً موضوع دین. مخاطبین آن آیه، همه از مسلمین بودند و البته واضح است که آن آیه باید به همان شکل نازل می شد. به هیچ طریق، از این کلام متین نمی توان استنتاج کرد که دیگر دینی در عالم ظاهر نخواهد شد. از این گذشته، شبهه ای را نیز می توان به موضوع وارد ساخت، به این عبارت که لفظ اسلام در قرآن کریم، به ادیان سامی نیز اطلاق شده است و موسی، ابراهیم و... در آن کتاب کریم به عنوان مسلمان معرفی شده اند که در ادامه مورد بحث قرار می گیرد. اگر کسی مانند برخی مفسرین قرآن قصد مغالطه داشته باشد، در این مبحث مجال وسیعی دارد که با توجه به معانی لفظ اسلام در قرآن، تأویلات گوناگون دیگری نیز از این آیه به دست دهد.

همان طور که ذکر شد، مخاطب این آیه، امت اسلامی می باشند و خطاب متوجه جمیع اهل عالم نیست، زیرا قبل از آیه مزبور می فرمایند: «الیوم ینس الذین کفروا من دینکم فلاتخشوهم و اخشونی^{۱۴۴}» یعنی امروز کفار و معاندین از غلبه یافتن بر دین شما نا امید شده اند، پس شما ای مسلمین، دیگر از کفار ترس نداشته باشید و از من که پروردگار شما هستم بترسید. خداوند به پیروان اسلام بشارت می دهد که به واسطه ی اکمال نزول قرآن مجید، دین اسلام کامل گردید زیرا شریعت حضرت رسول (ص) تدریجاً تشریح گردید و آیات قرآنی تدریجاً نازل شد و چون نزول آیات قرآنی اکمال یافت، دین اسلام نیز اکمال پذیرفت، زیرا همان طور که ذکر شد، این آیه ی مبارکه در حجة الوداع بر حضرت رسول نازل شد و هشتاد و یک روز بعد از نزول آن، حضرت رسول (ص) وفات فرمود و به ملکوت اعلی پیوست. پس از آنجا که نزول قرآن اکمال یافته بود، خداوند منان به امت اسلام فرمود که دین شما اکمال پذیرفت.

چنانکه مشاهده می نمائید این آیه دلیل بر آن نیست که سایر ادیان و شرایع الهیه ناقص بوده اند و دین اسلام تنها دین کاملی است که خداوند تشریح فرموده، زیرا شرایع مقدسه الهیه که در هر دور و زمانی برای اقوام و ملل مختلف تشریح گشته، مطابق مقتضای آن دور و زمان، از هر جهت کامل و تمام بوده است. خداوند در قرآن شریف به کامل بودن شرایع مقدسه قبل (مسیحی، یهودی، زرتشتی و...) اشاره می فرماید: «و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط...^{۱۴۵}» یعنی به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند. از آیه مبارکه فوق کاملاً آشکار و واضح می شود که ادیان قبل از اسلام جمیعاً در دور و زمان مخصوص خود کامل بوده اند، زیرا اگر فرض کنیم شریعتی بر حسب اقتضای دور و زمان خود کامل نبوده، چگونه مردم می توانستند از روی احکام آن شریعت ناقص به قسط و عدالت رفتار کنند؟ آیات مبارکه ی دیگری که دلالت بر کامل بودن کتب آسمانی قبل می باشد نیز در قرآن موجود می باشد (مثل سوره انعام آیه ۱۵۴). پس کامل بودن دین اختصاص به دین اسلام نداشته و جمیع شریع الهیه بر حسب دور و زمان خود از هر جهت کامل بوده است. با وجود این تشریح و توضیح نمی توان گفت که چون دین اسلام کامل است، دیگر نیاز به شریعت جدید نمی باشد، چون تمامی دین های قبلی نیز کامل بودند، اما ادیان الهی همواره نازل شده بودند و بنابراین باز هم نازل خواهند شد.

برخی علاوه بر این آیه، آیات دیگری را نیز که در آن ذکر اسلام آمده، ملاک آخرین دین بودن اسلام قرار داده اند. خداوند در قرآن فرموده: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^{۱۴۶} یعنی دین حقیقی نزد خداوند اسلام است و همچنین فرموده «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۱۴۷} یعنی هر کس از دینی بجز اسلام تبعیت کند آن دیانت هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در دنیای بعد او در بین زیانکاران خواهد بود. اما اصول دیانت بهایی این موضوع را روشن می نماید که واقعیت چیز دیگری است. معنی "اسلام"، تسلیم کردن اراده خود به اراده خداوند و تسلیم کردن وجه به سوی او است (چنانکه در قرآن بیان شده) که از طریق آخرین پیامبر او بیان می شود. بنابراین در زمان حضرت محمد کسانی که خود را تسلیم اراده آخرین مظهر اراده الهی از طریق قرآن نمودند، مسلمان نامیده شدند. اما قرآن در استفاده و کاربرد لغات اسلام و مسلم به اینجا محدود یا متوقف نشده است. برای مثال حضرت نوح در قرآن یک مُسلم نامیده شده اند (سوره یونس آیات ۷۱ و ۷۲) و حضرت ابراهیم، یعقوب و فرزندان ایشان نیز "مسلمون" خوانده شده اند (سوره بقره آیات ۱۳۱ - ۱۳۳). به همین ترتیب حضرت موسی و پیروانش "مسلمین" خطاب شده اند (سوره یونس آیه ۸۴ و سوره اعراف آیه ۱۲۶) و حتی حواریون حضرت مسیح نیز "مسلمون" نامیده شده اند: «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^{۱۴۸} یعنی و هنگامی که به حواریون مسیح نازل کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید، آنها گفتند ما مومن شدیم و تو را شاهد می گیریم که ما مسلم (تسلیم امر تو) هستیم.

بنابراین منظور پیامبر اسلام از کلمه "اسلام" یک مفهوم کلی از دیانت الهی، اعم از گذشته، حال و آینده بوده است. البته تنها دیانت حقیقی که به وسیله خداوند پذیرفته می شود، چنین دین کامل و عمومی است، چنانکه آیات قبل شاهد آن بود. در این زمان مفهوم حقیقی و جامع اسلام، در دیانت بهایی بیان شده است. بنابراین یک مسلمان واقعی این آیات را که در تعریف مفهوم اسلام است، به عنوان یک وسیله و نه مانعی در جستجوی حقیقت تلقی می کند.

اما آیه دیگر که مسلمین آن را در باب آخرین پیامبر بودن حضرت رسول مطرح می نمایند، آیه «و ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین»^{۱۴۹} است، به جز آن که می توان در باب الفاظ "خاتم" (به معنی نگین انگشتر) و "نبی" بحث کرد، به نظر می رسد بهتر است شأن نزول آیه مورد توجه قرار بگیرد. شرح نزول این آیه به خوبی معلوم می سازد که مدلول آیه مطلقاً به پایان پذیری سلسله ادیان ارتباطی ندارد. زید بن حارثه، پسر خوانده حضرت رسول اکرم بود که با دختر عمه آن حضرت ازدواج نموده بود. بدلالی زید زن خود را طلاق داد و حضرت رسول با او ازدواج کرد. این جریان باعث شد تا اعراب بر آنها طعنه هایی بزنند و این آیه در باب تقدیس و تنزیه پیامبر اسلام نازل گشت و لغت "خاتم" به معنای نگین انگشتر نیز در همین متن معنای خود را به دست می آورد که بگوید رسول اسلام منزّه و در میان پیامبران چون نگین در میان انگشتر بود (به سؤال "مفهوم خاتمیت حضرت محمد و دیگر رسولان الهی" مراجعه کنید). استدلالی که برخی مسلمین از این آیه، برای نشان دادن آخرین پیامبر بودن حضرت محمد صورت می دهند، دقیقاً مانند این است که کسی بگوید، فلانی عجب طیب و دکتر حاذقی است و بنابراین پس از او دیگر فیلسوفی در عالم ظاهر نخواهد شد!

مهم تر از این بحث های لغوی و تفسیری، بحث در باره کارکردهای اجتماعی ادیان است که دنیا را نیازمند آیین جدید می نماید و آیین بهائی را به نسبت سایر ادیان پیشین متمایز می کند چه که با زمانه تطابق تام دارد. هر موجود زنده ای که در این

دنیا زندگی می کند از شروع تا خاتمه حیاتش مراحل مختلفی را طی میکند. هر مرحله شرایط و حالات و احتیاجات مخصوص به خود را دارد. در زندگی یک انسان مرحله شیرخوارگی، طفولیت، صباوت، جوانی و بلوغ هر یک شرایط و احتیاجات متفاوتی دارد. هر مرحله ما را برای مرحله بعد آماده میکند، قوای ذهنی ما را زیاد میکند و بصیرت ما را پرورش میدهد. بهمین ترتیب در زندگی جامعه انسانی دوران و مراحل مختلف موجود است. جامعه انسانی هم اکنون از مرحله طفولیت گذشته وارد مرحله ای می شود که سالیان دراز منتظرش بود یعنی مرحله بلوغ. آنچه که احتیاجات زمان قدیم را برآورده می کرد حال جوابگوی احتیاجات این زمان نیست. اسباب بازیهای دوران شیرخواری و طفولیت فکر انسان بالغ را راضی نمیکند. از هر نظر جامعه انسانی با تغییر و تحول کلی مواجه است چه در حکومت و قانون و یا در علوم و صنایع. موازین و روش اخلاقی و نحوه زندگانی گذشته با پیشرفت و تقدم جهان امروز مطابقت نمیکند. حال وقت بلوغ و همچنین تجدید دیانت است. تقلید از اعتقادات قدیمه و تعصبات قدیمه علت عداوت و اختلاف شده است. آنها باید فراموش شود و جای خود را به تعالیم الهیه ای دهد که برای پیشرفت و رفاه عالم انسانی در این عصر نازل شده است. این تجدید و تطور در حقیقت دیانت، اساس تمدن حقیقی است و سراج هدایت عالم است و درمان الهی بیماریهای جامعه انسانی است.^{۱۵۰}

اغلب مسلمانان خود نیز معترف اند که دنیای امروز را نمی توان با قوانین اعراب ۱۴۰۰ سال قبل اداره نمود. اما در عین حال تمام آنها می گویند که آنچه جاری است، اسلام حقیقی نیست و اسلام حقیقی توانایی حل مشکلات دنیا را دارد. اما تا امروز نه کسی توانسته معنای اسلام حقیقی را نشان بدهد و نه توانسته ساز و کاری برای برطرف نمودن نقائص موجود (به دلیل عوض شدن زمانه و شرایط)، به دیگران بنمایاند. نه تنها به دیگران، بلکه مسلمین حتی در میان خود هنوز نتوانسته اند پس از گذشت صدها سال، نمونه ای از حکومت عادل را به دیگران عرضه کنند. در این صورت چگونه خواهند توانست جهانی را با آن همه نژاد و رنگ و اعتقاد، بر سر پا محفوظ دارند؟ اداره جهان واحد نیازمند قوانین جهانی است و اسلام هیچ گونه ساز و کار جهانی در احکام اجتماعی اش ارائه نداده چون در آن زمان بشریت امکان ارتباطش با جهانیان محدود بوده و همچنین این موارد می توانسته در دین بعد و مطابق با عصر خویش نازل شود، همانطور که خداوند اراده فرموده است. در میان ادیان موجود، امروزه فقط بهائیان اند که داعیه ای جهانی دارند و تئوری های ساختاری برای اداره جهان ارائه می نمایند. برای اطلاع بیشتر در این مورد به سؤال "آئین بهایی با دیانت اسلام چه تفاوتی دارد" مراجعه کنید.

۱۵. مفهوم خاتمیت حضرت محمد و دیگر رسولان الهی

مسئله خاتمیت موضوع بسیار گسترده ای است. در اینجا این مسأله را از هشت جهت به اختصار بررسی می نمایم.^{۱۵۱}

تجدید ادیان یک ضرورت است و علم الهی نامحدود است

فیض یزدان همچون ذات او جاودان است و نمودن راه بر طالبان، به مقتضای درک و توانشان سنتی تغییرناپذیر و بی پایان است. تعالیم آسمانی همچون داروئی شفا بخش برای آلام و امراض جوامع انسانند، اما دردها و درمانهای هر دوران متفاوتند و غیر همسان؛ بنابراین نمی توان داروی درد قدیم را برای درمان امراض جدید بکار برد.

خداوند در تصدیق این مطلب، در قرآن می فرماید: «سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا»^{۱۵۲} یعنی شیوه ماست اینکه قبل از تو پیامبران را فرستادیم و هرگز در این شیوه ما تحویلی رخ نخواهد داد، به این معنی که در آینده نیز رسولانی خواهیم فرستاد. مولانا نیز با توجه به همین آیه، ایات زیر را سروده است:

گفت در قرآن خدا با عقل کل سنت ما بوده ارسال رسل
سنت الله را ز بی تبدیل نیست زان در ارسال رسل تعطیل نیست

پیامبران مریبان روحانی بشریتند، پس واضح است که درسهای ایشان بتناسب رشد عقل و آگاهی و شیوه زندگی مخاطبین، متحول می گردد. پیامبر اسلام در این مورد فرموده اند: «أمرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم»^{۱۵۳} یعنی ما پیامبران مامور شده ایم تا با مردم به فراخور عقلشان سخن گوئیم. بنابراین نمی توان به آموزشهای دورانهای پیشین بسنده نمود و از رشد ظرفیت های عقلی و آگاهی ها و قابلیت های امروز بشر چشم پوشی کرد.

از این گذشته، به مرور زمان تعالیم هر پیامبر به دست فراموشی سپرده شده و دستخوش تغییرات و انحرافات می گردد که باعث می شود خلوص، شفافیت و کارائی پیشین آنها از دست برود. رسول اکرم نیز این بر این مطلب صحه گذاشته اند: «قال رسول الله ص سیأتي على الناس زمان لا يبقى من القرآن الا رسمه و من الاسلام الا اسمه يسمون به و هم ابعده الناس منه مساجدهم عامرة و هي خراب من الهدى فقهاء ذلك زمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة و اليهم تعود»^{۱۵۴} یعنی رسول خدا فرمود: بر مردم زمانی خواهد آمد که از قرآن جز رسم آن و از اسلام جز اسم آن که به آن نامیده میشوند نخواهد ماند، و ایشان از همه کس نسبت به آن دورترند، مساجدشان آباد است ولی از هدایت خالیست، فقها آن زمان بدترین فقها زیر آسمان هستند، از ایشان فتنه خارج می گردد و به خودشان برمی گردد. مثالی نیز در عالم طبیعت مؤید این مطلب است؛ همانطور که سرچشمه پاک و پاکیزه است، اما در طول مسیر به علت برخورد با اجسام ناپاک دچار آلودگی های گوناگون می گردد، ادیان الهی نیز با گذشت زمان مورد انحرافات مختلف قرار می گیرند. از این رو تجدید ادیان در فواصل زمانی مناسب، امری اجتناب ناپذیر خواهد بود.

لزوم نسخ و کنار گذاشتن بسیاری از احکام قرآن و شرع، امریست که روحانیون اهل انصاف و تحقیق نیز بدان اذعان نموده اند^{۱۵۵} و قوانین گذشته را غیر قابل پذیرش و اجرا خوانده اند. قرآن نیز خود بر این مسأله تأکید دارد: «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٍ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^{۱۵۶} یعنی هیچ پیامبری بدون اجازه او آیه ای نمی آورد (تا زمان آن فرا نرسیده باشد)، برای هر زمانی کتابی است و خداوند آنچه را بخواهد (از کتاب قبل) محو می نماید و آنچه را بخواهد تثبیت میکند و مادر کتاب نزد اوست.

خداوند در قرآن در مورد خزانه علمش می فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ^{۱۰۷}» یعنی چیزی وجود ندارد مگر آنکه خزائن آن نزد ما موجود باشد و ما تنها به اندازه ای مشخص آن را نازل می کنیم. و در مورد وسعت کلماتش می فرماید: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَفْعَلَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا^{۱۰۸}» یعنی بگو اگر دریا مرکب گردد برای نگاشتن کلمات پروردگارم البته دریا تمام میشود پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد حتی اگر از دریای دیگری مشابه آن هم کمک گرفته شود. بنابراین اعتقاد به قطع هدایت الهی و ختم ظهور فرستادگان او بمنزله محدود دانستن دریای بیکران علم و حکمت یزدانی است و بدان معناست که خداوند هر آنچه در خزانه علم و فضل خویش داشته ظاهر نموده و دیگر چیزی برای آموختن به انسان ها ندارد و همچنین تمام کلمات الهی (که اگر دریاها مرکب شوند قادر بر نگاشتن آن نیستند!) نوشته شده اند. این نظیر همان ادعایی است که قوم یهود در زمان نزول اسلام در مورد بسته شدن دست خداوند داشتند: «قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ^{۱۰۹}» یعنی یهود گفتند دستان خدا بسته است دستهای خودشان بسته است، و ملعون گشتند به خاطر آنچه گفتند، بلکه دستان او باز است. بنابراین، این ادعا کفری آشکار است و اگر بنا بود روزی رسالت ختم شود، خداوند اولین پیامبر را مسئول این کار می کرد و احتیاجی به پیامبران بعدی نبود.

حضرت عبدالبهاء در باره ضرورت تجدد ادیان می فرماید: «دین الهی یکی است ولی تجدد لازم... درختی را چون بنشانی... بعد از مدت مدید کهن گردد، از ثمر باز ماند. لهذا باغبان حقیقت دانه همان شجر را گرفته در زمین پاک می کارد، دوباره شجر اول ظاهر می شود. دقت نمایید در عالم وجود هر چیز را تجدد لازم. نظر به عالم جسمانی نمایید که حال چنان تجدد یافته، مشروعات و اکتشافات تجدد یافته، ادراکات تجدد یافته، پس چگونه می شود که امر عظیم دین که کافل ترقیات فوق العاده عالم انسانی است و سبب حیات ابدی و مروج فضائل نامتناهی و نورانیت دوجوانی، بی تجدد ماند؟ این مخالف فضل و موهبت حضرت یزدانی است.^{۱۱۰}»

سبب جدائی بین ادیان الهی

مطلبی که در قرآن مجید مورد تأکید بسیار قرار گرفته، این است که سرنوشت پیامبران و آئین های پیشین را بنگرید و عبرت بگیرید: «و کلاً نقص علیک من انباء الرسل... موعظه و ذکرى للمؤمنین^{۱۱۱}» یعنی آنچه از سرگذشت پیامبران برای تو نقل می کنیم... از این جهت است که مؤمنان را پند و تذکرى باشد. همچنین «لقد کان قی قصصهم عبرة لاولی الالباب^{۱۱۲}» یعنی داستان های آنها برای خردمندان مایه عبرت است.

فرض کنید شما ناگهان تجربیات و خاطرات گذشته خود را از یاد برده اید، زندگی بر شما چقدر مشکل خواهد شد؟ زندگی هر ملتی نیز می بایست متکی به درسهایی باشد که پیشینیان در طی قرن های متمادی آموخته اند. به شهادت مورخین، هر ملتی که از اشتباهات گذشته خود عبرت نگیرد، محکوم به تکرار آن هاست. شاید مهم ترین درسی که تاریخ به ما می آموزد اینست که مردمان درس تاریخ را نمی آموزند و از سرنوشت نسل های پیشین عبرت نمی گیرند. از جمله درس های دیگر تاریخ این است که آئین های پروردگار همواره مورد سوء استفاده مردمان، خاصه پیشوایان دین قرار گرفته اند. جنگ های متعدد مذهبی شاهد این مدعاست.

اما چطور پیشوایان ادیان، آئین های پاک یزدان را که برای اشاعه دوستی و یگانگی بین مردمان می آیند، وسیله دشمنی و جدائی می کنند؟ تاریخ شاهد است که منشأ و منبع دشمنی ها و جدائی ها همواره سوء تفسیر و تعبیر گفتار پیامبران الهی بوده است، به خصوص سوء تفسیرهایی که مردمان را از پذیرش آئین های جدید پروردگار باز داشته است.

تاریخ نشان می دهد چندی پس از پیدایش هر یک از آئین های یزدان، بسیاری از پیشوایان، برای تحکیم مقام و منصب خود کوشیده اند که آیه ای، نکته ای، و یا حتی کلمه ای در کتاب آسمانی خود بیابند که امتیاز خاصی به دین آنها بخشد و به نحوی برتری افکار و عقائد آنها را بر آئین های دیگر تضمین کند. این احساس برتری همواره منشأ تعصب، و تعصب پیوسته سبب دشمنی و جنگ شده است.

پیشوایان هر آئین پس از یافتن آیه یا کلمه مورد نظر، آن آیه یا کلمه را اهمیت خاص بخشیده و پایه عقائد خود ساخته اند و در طی قرون و اعصار، با تارهای خیال و آمال خود، به کمک آن آیه یا کلمه، قصر وسیع و پرشکوهی ساخته، به پیروان آموخته اند که هرگز از آن پناهگاه امن و امان قدم برون نگذارند به این توجیه که گمراه کنندگان مگار در سر هر راهی در انتظار آنان ایستاده اند. پیروان نیز به خاطر اطمینانی که به پیشوایان داشته اند، حکم آنان را حکم خدا شمرده، و آرامش و سکون در قصر اجدادی را بر "خطر" سیر و سفر و "دردری" در کشور نامحرمان ترجیح داده اند.

علما و پیشوایان آئین حضرت موسی را در نظر آرید. آن پیشوایان به پیروان می آموختند که شما امت برگزیده پروردگارید. باید قدر این هدیه بزرگ را بشناسید و در حفظ آن بکوشید. پذیرش دین دیگر، این هدیه پر بها را از دست شما بر باید. پس اگر خواستار راه راستی و سعادتید، تنها به آئین کلیم دل بندید و با پیروان دین های دیگر نیامیزید. این پیشوایان برای منع پیروان از پذیرش موعودشان حضرت مسیح، از آیه های کتاب آسمانی خود "مانع بزرگی" ساختند. از جمله به پیروان آموختند که پیامبر ما با قدرت و غلبه پادشاهان پای به عرصه جهان می گذارد. برای اثبات ادعای خود، آیاتی از این قبیل شاهد آوردند: «ای شهر بیت اللحم، از تو موعودی پدید آید که حاکم و فرمانروای اسرائیل شود.»^{۱۶۳} و «شاهزاده ای را از بین شما بر تخت پادشاهی نشانم.»^{۱۶۴} اکنون که دو هزار سال از ظهور موعودشان، حضرت مسیح می گذرد، هنوز علما و پیشوایان قوم کلیم پیروان خویش را در انتظار آمدن موعودی با قدرت و سلطنت نگاه داشته، آنان را از پذیرش آئین های دیگر از جمله مسیحیت و اسلام باز داشته اند.

پیشوایان مسیحی نیز درس های تاریخ را نادیده انگاشتند، از سرنوشت پیشینیان عبرت نگرفتند و از پذیرش آئین اسلام سر باز زدند. یکی از آیاتی که آن منکران حقیقت در کتاب آسمانی خود یافتند و با آن قصر بلند و پرشکوهی ساختند و مسیحیان را از پذیرش اسلام و هر آئین دیگر بر حذر داشتند، این گفتار مشهور حضرت مسیح است: «منم راه راستی و زندگی (ابدی). هیچکس جز به من، به پدر آسمانی راه نیابد.»^{۱۶۵} سوء تعبیر و سوء استفاده از آیه پیش، به مسیحیان آموخت که پای بیرون نهادن از قصر نیاکان، حتی برای دیداری کوتاه، کاری است بیمناک و پرخطر. اکنون که از پیدایش آئین اسلام حدود چهارده قرن می گذرد، هنوز عامه مسیحیان جهان بر طبق آیه پیش، خود را از پذیرش آئین های دیگر بی نیاز شمرده اند و از تحقیق و تتبع در پیام آسمانی قرآن رو گردانیده اند.

پیشوایان و علماء اسلام نیز از درس تاریخ عبرت نگرفتند و از همان راه و روش علما و پیشوایان آئین های پیشین پیروی کردند. این صاحبان مقام و منصب نیز از پیروان خود خواستند که هرگز از قصر بلند و پرشکوه اسلام پای برون نهند و آئین جدید یزدان را نادیده انگارند. با کمال یقین و اطمینان به پیروان آموختند که پس از پیدایش آئین آنان، هرگز آئینی برای مردم جهان نیاید و آنچه را یزدان مهربان می خواست به نوع انسان بیاموزد، در قرآن نازل فرمود. تا جهان پایدار است، خالق گیتی دیگر سخن نگوید و کتابی چون قرآن نفرستد، قرآن آخرین فصل وحی خداست. علما و پیشوایان مسلمان هم نیاز به آیه ای داشتند که به پیروان اطمینان خاطر بخشد و جای شک و شبهه در این ادعا برای احدی نگذارد. آنها آیه ۴۰ سوره احزاب (آیه خاتم النبیین) را ملاک خود قرار دادند و برای اثبات امتیاز دین خود به سایر ادیان و منع مسلمانان از پذیرش آئین دیگر، به تعبیر و تفسیر "خاتم" پرداختند و از آن کلمه قصری پر شکوه و پایدار ساختند. این پیشوایان با نفوذ و قدرت، با تفاسیر یک جانبه و مؤکد خود، جای شک و تردید برای احدی نگذاشتند و آن چنان که پیشوایان آئین های پیشین با سوء تفسیر گفتار یزدان، مردمان را از حقیقت باز داشتند، پیشوایان مسلمان نیز کلمه "خاتم" را از مقصود اصلی آن منحرف ساخته، معانی تازه ای به آن دادند.

همه دین خود را آخرین دین می دانند

همان طور که در قسمت قبل ذکر شد، قرن ها است که کثیری از پیروان ادیان مختلف به سبب دلبستگی شان به کتب آسمانی که در دست دارند و به استناد برداشتهای نا صوابی که از متون مقدس خویش نموده اند، راه دریافت هدایات جدید را بر دلهای خود بسته اند و در طی اعصار از شناسائی پیام آوران زمانشان محروم مانده اند و دین خود را آخرین دین شمرده اند. نمونه هایی دیگری از این بیانات که به طور نادرست تعبیر شده اند، عبارتند از: حضرت داود فرمود: «شریعت تو را دائما نگاه خواهم داشت تا ابدالابد»^{۱۶۶} و یا حضرت عیسی فرمود: «آسمان و زمین زائل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زائل نخواهد شد»^{۱۶۷} و یا آیه "خاتم النبیین" (سوره احزاب آیه ۴۰) در قرآن. خداوند در قرآن در مورد این مدعیان می فرماید: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ»^{۱۶۸} یعنی قبل از این یوسف با بیانات آمد پس به آنچه برای شما آمد در شک بودید تا اینکه وقتی مرد گفتید هرگز خداوند بعد از او پیامبری بر نخواهد انگیخت، اینچنین خداوند افراط گرایان شکاک را گمراه می سازد. به همین علت در قرآن به مسلمانان هشدار داده شده است که در این دام نیفتند: «...أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»^{۱۶۹} یعنی هرگاه که پیامبری برخلاف هوای نفس شما آمد استکبار ورزیدید بعضی را تکذیب کردید و برخی را کشتید و همچنین قرآن فرموده: «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^{۱۷۰} یعنی حسرتا بر این بندگان هیچ پیامبری بر ایشان نیامد مگر آنکه او را مورد آزار و سرزنش قرار دادند و نیز: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلٌّ مَّا جَاءَ أُمَّةً رَسُولًا كَذَّبُوهُ»^{۱۷۱} یعنی سپس پیامبرانمان را فرستادیم هرگاه که برای امتی پیامبر فرستادیم او را تکذیب نمودند. به همین علت بود که یهودیان زمان حضرت رسول معتقد بودند که دست خداوند بسته شده و حضرت موسی آخرین پیامبر است و چنان بر عدم حقانیت آن حضرت ایمان داشتند که می گفتند: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بَعْدَابٍ أَلِيمٍ»^{۱۷۲} یعنی خدایا اگر این [کتاب] همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگهای بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.

اما علی رغم هشدارهای قرآن، مسلمانان نیز از این قبیل استنباطات مستثنی نبوده اند و مسیر مشابهی را طی نمودند و از موعود با تکذیب و تمسخر و قتل و آزار استقبال کرده اند، همان گونه که پیامبر اسلام پیش بینی نموده بود: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»^{۱۷۳} یعنی مرحله به مرحله همان اعمال را مرتکب خواهید شد. در تفسیر این آیه از پیامبر نقل گردیده که فرموده اند: «لَتَرْكَبُنَّ سَنَةً مِّنْ كَانِ قَبْلَكُمْ حَذُو النُّعْلِ بِالنُّعْلِ وَ الْقَدَّةَ بِالْقَدَّةِ...»^{۱۷۴} یعنی البته شما هم شیوه پیشینیان را نعل به نعل و جزء به جزء درپیش خواهید گرفت.

یکی از سخت ترین موانع ذهنی که پیروان دیانت اسلام در برابر خود ساخته اند، اعتقاد به قطع ارتباط خداوند با انسان از طریق پیامبران است که به استناد مطالبی از قرآن و احادیث به آن معتقد گشته اند و با وجودی که طی ۲۳ سال نزول قرآن بارها آیات آن توسط پیامبر نسخ گردیده، گمان نموده اند که این کتاب الی الابد نسخ نخواهد شد، با اینکه نسخ شدن آیات در خود قرآن نیز بیان شده است: «مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا»^{۱۷۵} یعنی هر آیه ای را نسخ یا فراموش کنیم مثل آن یا بهتر از آن را می آوریم.

آیه خاتم النبیین

اصلی ترین مطلبی که موجب شده مسلمانان دین اسلام را آخرین دین بدانند، آیه ۴۰ از سوره احزاب است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» یعنی محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست و لکن رسول خداست و خاتم انبیاء.

این حقیقت که آیاتی که در قرآن پشت سر هم آمده اند، باید با یکدیگر ربط معنایی داشته باشند، انکار ناپذیر است، زیرا قرآن کلام الهی است. همچنین توجه کنید که این دو آیه به هم مربوطند، چرا که با حرف ربط "ولکن" به یکدیگر ربط داده شده اند. بنابراین در نگاه نخست به آیه مزبور، این سوال در ذهن مطرح می گردد که اگر برداشت رایج از خاتم النبیین (پایان دهنده پیامبری) صحیح باشد، ربط این عبارت با قسمت اول که مربوط به زندگی خصوصی پیامبر است، در چیست و چرا نکته ای به این اهمیت که سرنوشت آتی یک امت را رقم می زند، در قرآن تنها یک بار و آن هم در عبارتی چنین چند پهلو گنجانده شده است؟ چگونه می توانیم این واقعیت را که محمد هیچ فرزند پسری نداشته به اینکه دیگر پیامبری نخواهد آمد، ربط دهیم؟ لازم است که در معنای عبارت "خاتم النبیین" تعمق بیشتری بنمائیم تا بتوانیم توجیه صحیحی از مربوط بودن این دو آیه داشته باشیم.

در زمان پیامبر اسلام یکی از این رسم های باطلی که در میان مردم وجود داشت، این بود که هیچ کس حق ندارد با زن پسر خوانده اش ازدواج کند. آنان زن پسر خوانده را مانند زن پسر واقعی می دانستند. پیامبر اسلام (ص) از سوی خدا مأمور شد که زینب را که همسر پسر خوانده اش است، پس از طلاق زید از او، به همسری بگیرد تا آن رسم باطل از بین برود. این مطلب در آیه ۳۷ سوره احزاب تصریح شده است. همچنین در شأن نزول آیه ۴۰، مفسرین اسلامی شرح داده اند که پیامبر از زیبایی زینب بنت جحش همسر زید ابن حارثه که پسر خوانده او بود، در شگفت آمد (که البته این موضوع نیز به حکمت الهی مصلحتی بوده، نه دلباختگی) و آیه "سبحان الله خالق النور تبارک الله احسن الخالقین" را فرمود. زید که از همسرش به

این دلیل که او را برده آزاد شده ای می دانست و مدام او را تحقیر می کرد، دل خوشی نداشت، هنگامی که این سخن به گوشش رسید، با رضایت، همسر خویش را طلاق داد و او را به عقد پیامبر در آورد تا آن سنت باطل نیز که در آیه ۳۷ اشاره شده، در میان اعراب از بین برود. اما چون اعراب زید را فرزند پیامبر می دانستند و ازدواج با همسر پسر در بین آنها کار ناپسندی بود، پیامبر را مورد سرزنش قرار دادند که چرا زن پسر خود را گرفتی؟ آیه ۴۰ در پاسخ آنان نازل شد که می گوید محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست ولکن رسول الله است و خاتم پیامبران.^{۱۷۶}

در بین اعراب لقب خاتم جهت تکریم و شاخص نمودن بکار می‌رود و مثلاً اصطلاح "خاتم الشعرا" لقب رایجی است که به شعرای توانا داده می شده و کسی هم گمان نمی کرده که او آخرین شاعر است. در احادیث زیادی نیز عبارت "خاتم الوصیین" از زبان حضرت محمد، حضرت علی و یا دیگران در توصیف امیرالمومنین آمده است. از جمله: «وانی و انت سواء الا النبوة فانی خاتم النبیین و أنت خاتم الوصیین»^{۱۷۷} یعنی من و تو تنها در نبوت با هم فرق داریم پس من خاتم نبیین هستم و تو خاتم وصیین و «انا یعسوب الدین و اول السابقین و امام المتقین و خاتم الوصیین و وارث النبیین»^{۱۷۸} یعنی من مثل زنبور عسل برای دین و اولین از سابقین و امام متقین و خاتم وصیین و وارث نبیین هستم. حال اگر "خاتم وصیین" به معنای آخرین وصی باشد، اعتقاد به وصایت فرزندان علی و امامت آنها باطل است.

اما اگر خاتم با فتحه خوانده شود، معانی دیگری نیز دارد. از جمله معانی آن مهر و یا نگین انگشتری است و این دو مفهوم با هم منافاتی ندارند، چرا که در قدیم مهر افراد نگین انگشترشان بود. بنابراین می توان گفت که خاتم به معنای مصدق و تایید کننده است بدین معنا که رسول اکرم پیامبران قبل را تصدیق کرده، بر بیاناتشان مهر تایید می زند و این موضوع را که ازدواج با زن پسر ناصواب است، همان طور که پیامبران قبل نیز بیان نموده اند، تایید می فرمایند. از طرف دیگر این برداشت در تعارض کامل با آیاتی از قرآن قرار دارد که به صراحت ظهور پیامبران و یا امتهای صاحب کتاب دیگر را در آینده خبر می دهند.

خاتمیت در روایات

گرچه در مقابل قرآن هیچ حدیث و روایتی دارای اعتبار نیست، ولی چون برخی به استناد روایاتی چند، امکان ظهور پیامبران بعد از حضرت محمد را نفی مینمایند، مرور بر بعضی از این روایات و مفاهیم حقیقی آنها مفید بنظر می رسد. نخستین روایت مربوط به زمانی است که حضرت محمد به غزوه تبوک می رفتند و علی(ع) را جانشین خود در مدینه قرار دادند و موقع رفتن به او فرمودند: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»^{۱۷۹} یعنی تو نسبت به من مانند هارون هستی به موسی با این تفاوت که تو نبی بعد از من نیستی (چنانچه هارون بود) و اشاره دارد به آیه «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا»^{۱۸۰} یعنی و از رحمتمان به او برادرش، هارون نبی را بخشیدیم. این تعبیری بود که شیخ صدوق در قرون اولیه اسلام از معنای این روایت نموده، ولی متأخرین قسمت آخر آن را به جای "تو نبی بعد از من نیستی"، "ولکن نبی بعد از من نیست" ترجمه کرده اند! اما توجه کنید که آن برداشتی صحیح است که با قرآن در تعارض نباشد.

روایت دیگر مربوط به بیانی از حضرت محمد است که فرموده اند: «ایها الناس حلالی حلال الی یوم القیامة و حرامی حرام الی یوم القیامة»^{۱۸۱} یعنی ای مردم حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام است. برای درک این حدیث شایسته است مفهوم قیامت را دقیق تر مورد بررسی قرار دهیم. برای اطلاع بیشتر از این مطلب، به سؤال "مفهوم قیامت در آئین بهائی" مراجعه کنید.

حقیقت اینست که در قرآن و دیگر کتب مقدسه، قیامت هر دیانتی ظهور پیامبر بعد است. کما اینکه حضرت مسیح فرموده اند: «من قیامت و حیات هستم هر که به من ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد»^{۱۸۲} و نیز می فرمایند: «آمین آمین به شما میگویم که ساعتی میآید بلکه اکنون آمده است که مردگان آواز پسر خدا را میشنوند و هر که بشنود زنده گردد»^{۱۸۳}. قرآن می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^{۱۸۴} یعنی امروز روز رستاخیز است و لکن شما نمی دانید. و نیز می فرمایند: «شَهَدْنَا أَنْ نَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^{۱۸۵} یعنی ما شاهدیم که در روز قیامت خواهید گفت ما از وقوع آن بی خبریم. و همچنین فرموده اند: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا»^{۱۸۶} یعنی آیا غیر از این انتظار دارند که قیامت ناگهان واقع شود، هم اکنون نشانه های آن آمده است. در احادیث نیز بطور اخص، یوم قیامت را یوم ظهور قائم دانسته اند، همچون: «واللیل اذا یغشی... قال دولة الایلیس الی یوم القیامة و هو یوم قیام القائم والنهار اذا تجلی و هو القائم اذا قام»^{۱۸۷}.

پس منظور از قیامت و رستاخیز مردگان، ظهور پیامبر جدید و زنده شدن مردگان روحانی به روح ایمان است و هلاک گردیدن معنوی آنانی که از هدایت الهی محروم مانده اند، نه پایان جهان. در قرآن نیز ایمان حمزه عموی پیغمبر را به "کسیکه مرده بود و او را زنده گردانیدیم" توصیف نموده اند: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...»^{۱۸۸} و یا اینکه هلاکت اقوام گذشته را مقارن ظهور پیامبران و ظلم و عدم ایمان مردم به ایشان بیان داشته اند و فرموده اند: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ. ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»^{۱۸۹} یعنی به یقین نسلهای پیشین را چون مرتکب ظلم شدند و چون پیامبرشان آمد به او ایمان نیاوردند هلاک ساختیم اینچنین قوم گناهکار را مجازات میکنیم، سپس شما را در زمین جانشین آنها نمودیم تا ببینیم شما چه میکنید. و نیز در آیه ای دیگر کفر و مقابله با حق را به منزله هلاکت دانسته اند: «إِذَا جَاءَ وَكَّ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»^{۱۹۰} یعنی آنگاه که نزد تو می آیند با تو جدل می کنند و کافران می گویند این (قرآن) چیزی غیر از داستانهای اساطیری پیشینیان نیست و ایشان (مردم را) از آن منع می کنند و خود نیز از آن دوری می کنند، آنان کسی را بجز نفسهای خود هلاک نمی کنند و آگاه نیستند. جای تعجب است که با وجود این همه انداز، باز هم کثیری از این امت به راه پیشینیان رفتند و به هلاکت روحانی دچار گشتند.

روایت دیگری که از آن تعبیر خاتمه نبوت گردیده، بیانی از حضرت محمد است که خود را به آخرین سنگ در بنای یک ساختمان تشبیه نموده اند: «قال انما مثلی فی الانبیا کمثل رجل بنی دارا فاکملها و حسنھا الا موضع لبنة فکان من دخل فیها فنظر

الیها قال ما احسنها الا موضع هذه البئنة قال فانما موضع البئنة ختم بی الانبیاء^{۱۹۱}» به فرض صحت این روایت، آیا پایان بنای یک ساختمان به معنای اینست که بنای دیگری هم ساخته نخواهد شد؟

همچنین حضرت امیر در مفاتیح الجنان فرموده اند: «قل السلام علی محمد رسول الله خاتم النبیین و سید المرسلین و صفوة رب العالمین امین الله علی وحیه و عزائم امره والخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل^{۱۹۲}» یعنی بگو سلام بر محمد فرستاده خدا، خاتم انبیا و سرور رسولان و امین خداوند در وحی و اراده او و خاتم برگزشتگان و راهگشای آیندگان. بنابراین ختم دوران گذشته به خاتم، مقدمه آغاز دورانی جدید است که ظهور پیامبران جدید را در دل خود خواهد داشت و إن شاء الله نور این ظهورات تیرگی های جهل و ظلم را از عالم بر خواهد کند.

تفاوت میان رسول و نبی

نکته دیگری که شایان توجه است تفاوت میان نبی و رسول است. رسول دارای مقامی بالاتر از نبی است، حتی در قرآن ذکر گردیده که خداوند از نبیین پیمان گرفته که وقتی رسولان ظاهر شدند به ایشان ایمان آورند: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَتَنْصُرُنَّهُ...»^{۱۹۳} یعنی و آنگاه خداوند از انبیا پیمان گرفت، چون کتاب و حکمت به شما داده شده، پس وقتی که رسولی برای شما آمد که تصدیق کننده آنچه نزد شماست بود به او ایمان آورید و یاریش نمایید. بنابراین اگر حتی خاتم النبیین را به معنای پایان دهنده نبوت هم بدانیم، این بدان معناست که مانند انبیا بنی اسرائیل، نبی جانشین رسول نخواهد شد، بلکه امام خواهد بود که مقامی بالاتر از نبی دارد، زیرا که خود فرموده اند علماء امت من همچون انبیا بنی اسرائیلند: «علماء امتی کانبیا بنی اسرائیل»^{۱۹۴}. پس خاتمیت به معنای قطع سلسله رسالت و یا ما فوق آن نیست.

اما اکثر مفسرین با استدلالی عجیب که رسول نبی هم هست، این مفهوم را شامل هر دو می دانند، چنانکه یکی از این افراد گفته: "در باره فرق میان رسول و نبی گفته شد که رسول آنست که به او به سه طریق وحی شود: خواب، شنیدن صدا و آمدن فرشته وحی. نبی آن است که فقط به وسیله خواب و شنیدن صدا وحی شود... در هر حال کلمه خاتم النبیین، خاتم رسولان را لازم گرفته، چون هر رسول نبی است، ولی بعضی از نبی رسول نیست."^{۱۹۵} با مثالی ساده میتوان مغالطه ایشان را آشکار کرد. مثلا کسی که دارای تحصیلات لیسانس است، قطعاً مدرک دیپلم هم دارد. اگر بگوئیم دیگر هیچ دیپلمه ای به اینجا نخواهد آمد، آیا بدان معناست که من بعد هیچ لیسانسه و یا بالاتری هم نخواهد آمد؟

معنای باطنی بدویت و ختمیت

پیامبران الهی در مرتبه توحید، حکم یک شخص واحد را دارند. این مطلب که به وحدت مظاهر معروف است، به این معنی است که هر یک از پیامبران می توانند هم اولین باشند و هم آخرین. پیروان ادیان در این اعتقاد متفق القولند که مظاهر مقدسه جلوه گاه صفات الهی و معرض کمالات حضرت باری تعالی می باشند. هیاکل آسمانی در مثل، مانند آئینه ای هستند که در مقابل شمس حقیقت قرار گرفته و کمالات الهی را جذب و بعالم انسانی منعکس می نمایند. از جمله صفات الهی که در هیکل انبیا تجلی می یابد، صفت اولویت و آخریت است، چنانکه در قرآن کریم نیز اشاره شده است که «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ

وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ...»^{۱۹۶} و از آنجائی که پیامبر اسلام نیز مظهر صفات الهی بوده اند، لذا بدین مناسبت است که حضرتشان خود را مظهر اولویت و آخریت و بدئیت و ختمیت میدانند. پس اگر چنانکه به حضرتشان کلمه خاتم النبیین اطلاق شود، این ختمیت به اعتبار وحدتی است که در حقیقت روح انبیا الهی موجود می باشد. خود آن حضرت در مورد بدئیت مقام خود می فرماید: «و كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین»^{۱۹۷} یعنی من نبی بودم هنگامی که گل آدم را می سرشتند. و همچنین در جای دیگر می فرماید: «كنت و علی نورا بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه»^{۱۹۸} یعنی مثل نوری بودم میان دست پروردگارم، پیش از آنکه عرش خود را خلق کند. حضرت عیسی نیز فرمود: «می روم و زود باز می گردم»^{۱۹۹} در صورتی که در ظاهر حضرت مسیح باز نگشت و حضرت محمد بعد از ایشان ظهور فرمود و این دلالت دارد بر وحدت پیامبران الهی.

شرح این موضوع را حضرت بهالله به تفصیل در کتاب مستطاب ایقان بیان نموده اند. از جمله می فرمایند «همان قسمی که در اول لا اول صدق آخریت برای مربی غیب و شهود میاید همان قسم هم بر مظاهر او صادق میاید و در حینی که اسم اولویت صادق است همان حین اسم آخریت صادق و در حینی که بر سر بدئیت جالسند همان حین بر عرض ختمیت ساکن و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده مینماید که مظهر اولویت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و بدئیت و ختمیت این ذات مقدسه و ارواح مجرده و انفس الهیه هستند».

از جهت دیگر وقتی که وحدت انبیا الهی به ثبوت رسید و مسلم گردید که هیاکل مقدسه یک حقیقت بوده و از یک منبع ساطع و متجلی می گردند، پس جمیع آنان مظهر بدئیت و ختمیت می باشند و بر جمیع آنان کلمه فاتح النبیین و خاتم النبیین اطلاق می گردد. در مثل اگر چنانچه آفتاب هزار بار طلوع و غروب نماید، باز هم یک آفتاب زیاد نخواهد بود. به همین قسم اگر هر یک از شمس حقیقی، مثلا پیامبر اسلام، خود را اولین و آخرین نور الهی و نخستین و آخرین مظهر آسمانی بنامد، درست خواهد بود و اگر ادعا فرماید که آخرین فیض آسمانی و آخرین نبی و فرستاده الهی می باشد، ایضا صحیح خواهد بود، چه که ظهورات قبل از شارع اسلام نیز ظهور حقیقت محمدی بوده و ظهورات بعد از حضرتشان نیز ظهور محمد (ص) خواهد بود به عبارت دیگر ظهورات آینده نیز مجئی ثانوی همان حقیقت و همان روحی است که در وجود رسول اکرم و انبیای قبل از وی تجلی نمود، چه که مظاهر مقدسه الهی بحکم آیه «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ»^{۲۰۰} یعنی نیست امر ما مگر واحد، جمیعا حقیقت واحد و ذات متحدی هستند که به الوان و اشکال مختلفی تجلی نموده اند. مولوی در این مورد می گوید:

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست

خود پیغمبر در این مورد می فرماید «اولنا محمد اوسلطانا محمد اخرنا محمد فکلنا محمد»^{۲۰۱} یعنی اول و وسط و آخر و کل ما محمد است. و همچنین «اما النبیین فانا»^{۲۰۲} یعنی تمام انبیا من هستم. همچنین حضرت مسیح خود را مظهر بدئیت و ختمیت دانسته و فرمود «من الف و یا و اول و انتها هستم»^{۲۰۳} و در جای دیگر انجیل خود را جوهر خاتم خدا دانسته و می فرماید «و به وسیله او عالمها را آفرید که فروغ و جلالش و خاتم جوهرش بود»^{۲۰۴}.

شارع بهایی این مطلب را در کتاب ایقان تشریح نموده و چنین می فرماید «و اگر جمیع ندای انا خاتم النبیین بر آرند آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند

و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السواذج ازلی اند.»
 ایضا می فرمایند «چه مقدار از نفوس که به سبب عدم بلوغ به این مطلب به ذکر خاتم النبیین محتجب شده از جمیع فیوضات
 محجوب و ممنوع شده‌اند با اینکه خود آن حضرت فرمود: «أَمَّا النَّبِيُّ فَنَأْتِي» و همچنین فرمودند: منم آدم و نوح و موسی و
 عیسی چنانچه ذکر شد. مع ذلك تفکر نمی نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می آید به اینکه فرمودند: منم آدم
 اول، همین قسم صادق می آید که بفرمایند: منم آدم آخر. و همچنانکه بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند همین
 قسم ختم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می شود. و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء النبیین بر آن حضرت
 صادق است همان قسم ختم النبیین صادق آید^{۲۰۵}. و همچنین می فرمایند «لَتَرِي كَلَّ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ كَهَيْكَلٍ وَاحِدٍ وَنَفْسٍ
 وَاحِدَةٍ وَنُورٍ وَاحِدٍ وَرُوحٍ وَاحِدَةٍ، بَحِيثٌ يَكُونُ أَوْلَهُمْ أَوْ لَهُمْ وَأَخْرَهُمْ أَوْلَهُمْ»^{۲۰۶} یعنی هر آئینه می بینی همه انبیا و مرسلین را
 مانند هیکل واحد و نفس واحد و نور واحد و روح واحد و روح واحد بطوریکه می باشد اول آنان آخر آنها و آخر آنها اول آنان.

حضرت باب نیز در آثار خود انبیا الهی را به خورشید تشبیه فرموده اند که اگر صدها بار طلوع و غروب فرماید یک شمس
 واحد طلوع و غروب فرموده است، چنانکه فرموده اند «بدان که مثل او مثل شمس است اگر بما لانهایه طلوع نماید یک
 شمس زیاده نبوده و نیست و اگر بما لانهایه غروب کند یک شمس زیاده نبوده و نیست، اوست که در کل رسل ظاهر بوده و
 اوست که در کل کتب ناطق بوده اولی از برای او نبوده زیرا که اول به او اول میگردد و اخری از برای او نبوده زیرا که آخر
 به او آخر میگردد.»^{۲۰۷}

تأکید قرآن بر ظهور پیامبران در آینده

قرآن در سوره اعراف آیه ۳۴ فرموده: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ» یعنی برای هر امتی
 (پیروان هر دیانتی) پایانی است و وقتی که زمانش فرا رسد ساعتی پس و پیش نخواهد شد. بلافاصله در آیه بعد می فرمایند: «يَا
 بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» یعنی ای آدمزادگان، چون که
 پیامبرانی از شما بیایند و آیات خداوند را بر شما بخوانند پس هر که تقوی پیشه کرد ترسی نخواهد داشت. شاید از این صریح
 تر نتوان بر ظهور پیامبران در آینده تأکید ورزید.

و نیز در سوره حجر آیه ۵ می فرمایند: «مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ» یعنی هیچ امتی اجلس پس و پیش نخواهد شد.
 در سوره یونس آیه ۴۹ هم مفهوم مشابهی بیان می گردد: «...لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً». «امه» به معنای
 جماعت پیرو یک آئین و یا خود آئین است و در هیچ جای قرآن امه اسلام ابدی خوانده نشده اند و از فرا رسیدن اجل
 مستثنی نگشته اند. برای مشخص نمودن جایگاه امت اسلام در بین سایر امتهای می فرمایند: «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ
 مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ»^{۲۰۸} یعنی اینچنین تورا در امتی فرستادیم که قبل از آن هم امتهائی بوده اند و نیز می فرمایند: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ
 أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»^{۲۰۹} یعنی این چنین شما را امتی در وسط قرار دادیم تا گواه
 بر مردمان باشید و رسول هم گواه بر اعمال شما. و در سوره یونس آیه ۴۷ میفرمایند: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ فَصَبِّ
 يْنَهُمْ بِالْبَعْضِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» یعنی برای هر امتی پیامبری است و آنگاه که رسولشان بیاید در میان ایشان به عدالت قضاوت
 خواهد نمود و ایشان گمراه نخواهند شد. مفهومی مشابه در سوره نحل آیه ۳۶ آمده: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا

الله» یعنی در هر امتی پیامبری برانگیختیم تا خدا را عبادت کنید. در آیه ۲ سوره بقره نیز این مطلب به طور ضمنی بیان شده است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» یعنی آن کتاب که در [حقانیت] آن تردیدی نیست هدایت کننده متقیان است. نکته این آیه در آن است که کتاب آسمانی که هدایت کننده مومنان و خداترسان است، با اسم اشاره به دور (ذلك) ذکر شده است. اگر منظور خود قرآن بود، باید هذا (به معنی این) یا اسم اشاره به نزدیک برای آن به کار می رفت و استفاده از اسم اشاره به دور در قرآن برای اشاره به خود آن کتاب، بی معنی است. اما حقیقت این است که اسم اشاره "ذلك"، اشاره به کتاب آسمانی بعدی دارد که مشخص می سازد خداوند کتاب آسمانی بعدی را نیز برای هدایت بشر خواهد فرستاد.

حتی زمان اجل دین اسلام نیز در قرآن بیان شده است، آنجا که می فرماید: «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قُل لَّكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِرُونَ»^{۲۱۰} یعنی و می گویند اگر راست می گوید این وعده چه وقت است، بگو ميعاد شما یک روز است که نه ساعتی از آن پس توانید رفت و نه پیشی توانید جست. و در جای دیگری مقدار هر روز هزار سال معلوم گردیده: «... وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»^{۲۱۱} یعنی یک روز نزد پروردگارت مثل هزار سال است از آنچه شما می شمارید. همچنین فرموده: «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»^{۲۱۲} یعنی امر از آسمان به زمین اداره شده، سپس به سوی او باز می گردد در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید. بنابراین مدت دین اسلام هزار سال ذکر شده که با سال بعثت حضرت اعلی برابر است؛ امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ رحلت فرمودند و حضرت باب در سال ۱۲۶۰، یعنی هزار سال بعد ظهور فرمودند.

بنابراین اگر اهل انصاف باشیم به راحتی می توانیم نتیجه بگیریم که برای هر، دیانتی از جمله اسلام دوره زمانی معینی وجود دارد و ادیان و امتهای دیگر خواهند آمد که کتاب و پیامبر خویش را دارند. متأسفانه اکثر آنان که تأویل و تفسیر قرآن را به دست دارند، به هوای نفس خود و یا طمع متاع دنیا، کلام الهی را از آنچه مفهوم حقیقی آن بوده، منحرف می سازند و معنای اصلی آن را فراموش می کنند. این موارد در قرآن نیز بیان شده است: «فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْرُؤًا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا»^{۲۱۳} یعنی وای بر کسانی که بدست خود (به میل خود) کتاب می نویسند و می گویند خدا چنین گفته تا مبلغ ناچیزی بابت آن بگیرند و همچنین «... يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ...»^{۲۱۴} یعنی کلام الهی را از موضع های آن منحرف می سازند و فایده آن پندی را که در کلام الهی بر ایشان داده شده فراموش می کنند.

این تأویلات در حالی صورت می گیرد که خداوند تبیین کلام خود را به خود اختصاص داده و دانش تأویل آن را محدود به خود و راسخان در علم دانسته، چنانکه در این آیات ذکر آن آمده: «فَإِذَا قرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قرَأْنَهُ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»^{۲۱۵} یعنی چون آن را خواندیم از قرائت آن تبعیت کن پس برماست تبیین آن و همچنین «... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...»^{۲۱۶} یعنی تأویل آن را غیر از خدا و راسخان در علم نمی دانند. فی المثل در میان دهها تفسیر منشره از قرآن، تنها تعداد اندکی اشاره به تاکید حضرت علی به قرائت خاتم به فتح (تاء) نموده اند و از بین آنها تنها یکی و آن هم فقط در نسخه عربی بیان نموده که خاتم النبیین، بنا بر تعبیر حضرت علی، به معنای زینت پیامبران است و برای اینکه مورد اعتراض هم قطارانش قرار نگیرد، بلافاصله اظهار نموده که البته این مطلب بسیار بعید و دور از ذهن است! مثل این تعبیر «...عن عبدالرحمن السلمی قال:

كنت اقرى الحسن والحسين فمر بى على بن ابى طالب و انا اقرنهما فقال اقرنهما و خاتم النبیین به فتح تاء و الروایة الاولى اقرب و اشهر لان التعبير عن النبى بانه خاتمهم يعنى زیتهم كما هو خاتم من مظاهر الزینة غیر مألوف على الظاهر و الله اعلم^{۲۱۷}».

۱۶. چرا بهائیان معتقدند که دین بهایی کامل تر از دین اسلام است؟

در وهله اول باید دانست معنی کامل بودن یک دین چیست. کامل بودن یک دین به این معنی است که پیغمبر هر دین در زمان خود، وظیفه ابلاغ و رساندن پیام خدا را به امت و پیروان خود، تماماً و کاملاً انجام می دهد؛ یعنی تا پیغمبر خدا رسالت و وظیفه الهی خود را به پایان نرساند، از دنیا نمی رود. برای همین است که حضرت محمد پس از ۲۳ سال ابلاغ پیام خدا به امت اسلامی، در آخرین سال زندگی خود در جهان خاک، هنگام بازگشت از آخرین سفر حجّشان، حضرت علی (ع) را شفاهاً به جانشینی خود انتخاب فرمودند و توضیح دادند که در همان لحظه دین مسلمانان را کامل نمودند و آنچه را که لازم بود امتشان پس از وفات ایشان انجام دهند، مشخص ساختند. آیه نازل شده مربوط به این واقعه که در غدیر خم اتفاق افتاد در قرآن مجید چنین است: «...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...»^{۲۱۸} یعنی امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.

مؤید این حقیقت، حدیث زیر از امام رضا (ع) است که می فرماید: «همانا خدای عزّ و جلّ پیغمبر خویش را قبض روح فرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود که بیان هرچیز در اوست حلال و حرام و حدود و احکام و تمام احتیاجات مردم را در قرآن بیان کرده و فرمود، "چیزی در این کتاب فروگذار نکردیم"^{۲۱۹}» و در حجّه الوداع که سال آخر عمر پیغمبر (ص) بود، این آیه نازل شد: "امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم"^{۲۲۰}. موضوع امامت، از کمال دین است (تا پیغمبر (ص) جانشین خود را معرفی نکند تبلیغش را کامل نساخته است) و پیغمبر (ص) از دنیا نرفت تا آنکه نشانه های دین را برای امتش بیان کرد و راه ایشان را روشن ساخت و آنها را بر شاهراه حق واداشت و علی (ع) را به عنوان پیشوا و امام منصوب کرد و همه احتیاجات امت را بیان کرد. پس هر که گمان کند خدای عزّ و جلّ دینش را کامل نکرده، قرآن را رد کرده و هر که قرآن را رد کند به آن کافر است...^{۲۲۱}

در همان سوره اشاره شده که دین یهود نیز کامل است: «ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّعَلَّاهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ»^{۲۲۲} یعنی آنگاه به موسی کتاب دادیم برای اینکه [نعمت را] بر کسی که نیکی کرده است تمام کنیم و برای اینکه هر چیزی را بیان نماییم و هدایت و رحمتی باشد امید که به لقای پروردگارش ایمان بیاورند.

با توضیح فوق نتیجه می گیریم که همه ادیان الهی در دوره خود کامل ترین دستور و روش زندگی مادی و معنوی بشریت بوده اند. در تشبیه می توان گفت که هریک از مریبان آسمانی در زمان و کلاس و رتبه و سال تحصیلی خود، کامل ترین شکل تعلیم و تربیت را ارائه فرمود و ادامه کار را پس از خود به پیامبر و معلم کامل دیگری سپرد تا سیر تکاملی بشر ادامه یابد و اگر بشر استعداد بیشتر آموختن را نداشت، این دلیل بر ضعف مریبان آسمانی نیست. به این ترتیب، این تعلیم و تربیت، ابدی

است و تا بشر هست ادامه خواهد داشت و مریبان آسمانی یکی پس از دیگری به این امر مهم مبعوث شده و خواهند شد. با این توضیحات، این حقیقت نیز روشن می شود که کامل ترین بودن هر یک از ادیان در دوره خاص خود، به معنی خاتم و آخرین بودن آن دین نیست، و همه ادیان در مسیر تربیت و رشد جسمانی و انسانی و روحانی بشریت مکمل یکدیگرند.

پس معلوم می شود سؤال فوق، سؤال دقیق و صحیحی نیست. به جای آن، باید از علت عظمت و اهمیت منحصر به فرد دیانت بهایی پرسید. چیزی که موقعیت دین بهایی را نسبت به ادیان سابق متمایز می سازد، این است که همه ادیان قبل به آن مژده داده اند و مریبان آسمانی قبل، همه رنج ها را قبول فرمودند و انسان ها را آماده کردند تا روز ظهور حضرت بهاءالله برسد و نبوت و آرزوی همه پیغمبران متحقق گردد؛ یعنی بشریت به کمال خود برسد و صلح عمومی و وحدت عالم انسانی در کره زمین مستقر شود و جنگ های خانمان سوز ۶-۷ هزار ساله به تدریج پایان یابد و بشر از دوران کودکی خود به دوران بلوغ و کمال خود وارد شود.

به زبانی ساده تر، دین بهایی ثمره و میوه کمال و تمامیت دوره ۶-۷ هزار ساله مزبور است. کافی است یادمان بیاید که در این دوران ۶-۷ هزار ساله از حضرت آدم تا حضرت خاتم، همه انبیای الهی به مردم فرموده اند که در پایان و آخرالزمان این دوره طولانی که می توان آن را به پایان دوران کودکی بشر و اتمام سال های دبستانی تشبیه کرد، دوره ای جدید و به مراتب طولانی تر آغاز خواهد داشت که بشریت وارد مراحل بلوغ و کمال خود خواهد شد. اهمیت و عظمت دیانت بهایی در این است که چنین دوره جدیدی را تاسیس فرموده است. اگر ادیان قبل نبودند، چنین دوره ای تحقق نمی یافت؛ و اگر قرار نبود چنین دوره ای در ظل دین بهایی تحقق یابد، ادیان قبل ظاهر نمی شدند، و استغفرالله زندگی بشر و آمدن پیامبران بیهوده تصور می شد! برای اطلاع بیشتر به سؤال "اسلام آخرین و کامل ترین دین است، پس چه نیازی بوده است تا آئین جدیدی ظاهر شود" مراجعه کنید.

۱۷. اگر اسلام را قبول دارید، چرا احکام را تغییر می دهید؟

از جمله اعتراضات این است که تغییر احکام و نزول احکام جدید مخالف اسلام است. مثلاً چرا مسح نمی کشید و یا قبله را عوض کرده اید، در صورتی که می گوید دین اسلام را قبول داریم؟

در جواب باید گفت که هر دینی از دو قسمت تعلیمات و حقایق اصلی و اساسی و تغییرناپذیر، و احکام فرعی و ثانوی و تغییر پذیر، تشکیل شده است. بنابراین آنچه در ادیان بعدی نسبت به ادیان قبل از آن تغییر نمی کند تعلیمی اساسی همچون روحانیات و وحدانیت خدا و بقای روح و مجازات و مکافات و لزوم محبت و عدالت و کرم و فضل و بخشش و تقوی و عفت و عصمت و نیکوکاری و فروتنی و صفات والای اخلاقی و امثال آن می باشد. اما احکامی چون حلال و حرام ها، میزان مجازات ها و پاداش ها، احکام فرعی عبادات و نماز و روزه و حج و ازدواج و طلاق و ارث و اقتصاد و غیره که عموماً بیشتر مربوط به جنبه و شرایط جسمانی و مادی زندگی بشری شوند، به تناسب زمان و مکان و نیازها و استعدادات هر دوره از

زندگی بشر در روی کره زمین تغییری نمی‌کند. اگر قرار بود پیامبری جدید بیاید و تغییری در تعالیم و احکام و سایر امور بشری ندهد، دیگر لزومی به آمدن این همه پیامبر نبود، و در آن صورت البته از رشد و تکامل تدریجی زندگی جسمانی و انسانی و معنوی بشر هم خبری نبود.

با توجه به غیر قابل تغییر بودن قسمتی از تعالیم دینی که بر روی زندگی روحانی بشر تاثیر می‌گذارد، ملاحظه می‌کنیم که حضرت محمد عهد عتیق را در یک مثال «الفرقان» می‌نامند^{۲۲۳} و سپس همان عنوان را برای قرآن مقدس استفاده می‌فرمایند^{۲۲۴}. البته احکام عهد عتیق با قرآن متفاوت است و دو کتاب مقدس مشابه نیستند اما به وسیله کاربرد یک عنوان مشابه برای هر دو کتاب، حضرت محمد به تعالیم اساسی و روحانی این دو کتاب که البته مشابه هستند توجه نموده اند. به همین ترتیب در این عصر وقتی حضرت بهاءالله ظاهر شدند، با اینکه جوهر تعالیم روحانی و اخلاقی ایشان مثل ظهورات گذشته بوده است، اما به لحاظ رعایت مقتضیات جامعه دائم‌التغییر و رو به ترقی، ضرورتاً احکام و قوانینی نیز نازل فرموده اند که نیازهای این عصر را برآورده نماید.

درباره احکام قابل تغییر که متعلق به زندگی مادی بشر است، قرآن می‌فرماید «...لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً»^{۲۲۵} یعنی برای هر یک از شما (حضرت موسی، مسیح و محمد) شریعت و طریقه‌ای قرار دادیم و اگر خداوند می‌خواست، مطمئناً همه شما را یک امت می‌گردانید. همچنین می‌فرماید «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُبَازِغُوكَ فِي الْأَمْرِ وَاذْعُ إِلَيَّ رَبِّكَ»^{۲۲۶} یعنی برای هر امتی مراسمی قرار دادیم که آن را به جا بیاورند، بنابراین نگذار آنها در این مورد با تو بحث کنند، بلکه آنها را به سوی پروردگارت فراخوان.

چنین است که همه ادیان گفته اند باید متقی و راستگو و درست کردار و عقیف و عادل و... بود، اما در عوض احکام فرعی را تغییر داده اند. مثلاً اسلام با آنکه دیانت مسیح و یهود را قبول دارد، نماز و روزه و حج و قبله و ازدواج و طلاق و سایر احکام فرعی دین مسیحی را تغییر داد، اما اصول تعالیم حضرت مسیح را تغییر نداد، بلکه آنها را به زبانی جدیدتر و پیشرفته‌تر توضیح داد. این تغییرات به این معنی نیست که اسلام حضرت مسیح را قبول ندارد. به همین شکل تغییر احکام فرعی اسلام توسط دین بهائی، به مفهوم قبول نداشتن اسلام نیست، بلکه به این معنی است که بعضی احکام فرعی اسلام امروزه نمی‌تواند موجب صلح و وحدت جهانی بشر گردد، و به این خاطر حضرت بهاءالله آنها را تغییر داده اند؛ مثل حکم نجس دانستن افرادی که مشرکند و یا قطع کردن دست سارق. چنین قوانینی با گذشت زمانه خود به خود از درجه اعتبار ساقط، فراموش و نسخ شده اند. آیا نمی‌بایست خداوند آنها را عوض کند؟ جواب این سوال هم به طور حتم در قرآن داده شده است: «مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^{۲۲۷} یعنی هر آیه ای را که ما نسخ کنیم یا به فراموشی اندازیم بهتر از آن را خواهیم آورد، آیا نمی‌دانید که خداوند قادر بر هر چیز است؟

جالب آنکه امروزه به جز خود مسلمانان، تنها گروهی که اسلام را شرعاً و رسماً قبول دارند و آن دینی آسمانی می‌دانند، بهائیان هستند. برای اطلاع بیشتر به "آئین بهایی با دیانت اسلام چه تفاوتی دارد" مراجعه کنید.

۱۸. دلایل حقانیت دیانت بایی و بهایی چیست؟

برای پرداختن به این موضوع، باید در ادیان گذشته نظر نمود. چه چیز سبب الهی بودن ادیان گذشته بوده است؟ چه دلایلی بوده است که سبب گردیده مردم مظاهر ظهور قبل را از جانب خدا بدانند؟

سیره و اخلاق مظهر ظهور

در همه ظهورات، یکی از اصلی ترین اصول برای دانستن حقیقت دین، خصوصیات و منش و یا سیره مظهر ظهور بوده است، یعنی خصوصیات فردی پیامبران (که این خصوصیات نیز به وسیله خداوند در ایشان به ودیعه گذاشته شده) سبب اقبال مومنین می گردید که از این خصوصیات می توان به صداقت، امانت، پاکی و درستی ایشان اشاره نمود که برقلوب دیگران اثر می نمود. در این ظهور نیز این خصوصیات به صورت اولی نمایان بود، یعنی حضرت اعلی و حضرت بهاءالله از نظر حسن اخلاق و پاکی ضمیر شهره اطرافیان بودند.

رنج و مشقت مظهر ظهور

دلیل دیگر که می توان ادیان گذشته را از جانب پروردگار دانست، این است که همه آنها طبق سنت الهی (بر اساس آیات قرآن) دچار صدمات و زحمات فراوان گردیدند و حتی در مواردی جان خویش را نیز در راه حق فدا نمودند. اگر به تاریخ حیات این ظهور نظر نمایید، به این نکته پی خواهید برد که مظاهر این ظهور دچار شدائد بسی فراوانتر از ادیان پیشین گردیده اند. حضرت اعلی آماج صدها تیر بلا گشتند و حضرت بهاءالله نیز بیشتر عمر گرانمایه خویش را در تبعید و زندان گذراندند. اگر حضرت باب و حضرت بهاءالله مظاهر ظهور الهی نبودند و ادعای ایشان صرفاً برای تأمین منافع مادی بود، آیا هرگز حاضر می شدند که این همه رنج و مشقت را متحمل شوند و از ادعای خود دست بردارند؟!

بشارات و علامات موجوده در کتب آسمانی

همچنین از جمله دلایلی که می توان آن را در زمره دلایل ثانویه برای الهی بودن این ظهور بیان نمود، بشارات و نشانه هایی است که در ظهورات گذشته، در کتب و یا دیگر آثار بیان گردیده است. این علامت ها دقیقاً به این ظهور اشاره می نمایند که در قسمتهای مختلف این جزوه بیان شده اند.

اعراض و بلوای منکرین

اعراض و بلوای منکرین، خود دلیلی محکم دیگری بر الهی بودن این امر است، چنانکه حضرت بهاءالله می فرماید: «هَلْ يُقَدِّرُ أَحَدًا أَنْ يَتَكَلَّمَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ بِمَا يَعْتَرِضُ بِهِ عَلَيْهِ الْعِبَادُ مِنْ كُلِّ وَضِعٍ وَشَرِيفٍ؟ لَا فَوَالَّذِي عَلَّمَ الْقَلَمَ أَسْرَارَ الْقَدَمِ إِلَّا مَنْ كَانَ مُؤَيِّدًا مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ»^{۲۲۸} یعنی آیا احدی قادر است که از جانب خود سخنی بگوید که تمام بندگان از شریف و پست بر علیهش اعتراض کنند؟ نه قسم به کسی که به اسرار قدم آگاه است، تنها کسی که از جانب خداوند مقتدر قدیر است (می تواند).

قدرت نزول آیات و جانبازی پیروان آئین بانی و بهائی

دلیل دیگر که سبب می شد نفوس کثیری بر الهی بودن ادیان گذشته مقرر و معترف گردند، همان قدرت نزول آیات و بیاناتی بود که از این نفوس مبارک جاری می گردید. در این دو ظهور اخیر نیز همین آیات و بیانات با قدرتی افزون تر، از فم مبارک این دو ظهور بروز نمود، به طوری که حضرت اعلی در یک شب چندین برابر قرآن آیات نازل نمودند و حضرت بهاءالله در دوران پر ثمر عمرشان آثار بی شماری را به تحریر در آوردند. حضرت بهاءالله با آنکه تحصیلات رسمی نداشتند، بیش از ۱۰۰ جلد کتاب آسمانی نازل فرموده اند، که بر خلاف کتب فلاسفه و عرفا و دانشمندان که محصول علوم اکتسابی است و نفوذش محدود است، نافذ در افکار و قلوب بوده و تا حال هزاران نفر از ادیان و نژادها در نقاط مختلف جهان چنان تربیت نموده که بیش از ۲۰۰۰۰ نفرشان در راه تحقق تعالیمش جان خود را رایگان داده اند و جامعه ای متشکل از بیش از ۷ میلیون نفر تشکیل داده اند که علی رغم قدرت و ثروت ظاهری و بدون آلوده شدن به فسادها و منازعات و اختلافات مذهبی و سیاسی، نه تنها از بین نرفته، بلکه نزد جمیع ملل و دول و سازمان های جهانی همچون سازمان ملل مشهور و مورد احترام و طرف مشورت واقع شده و صد ها نفر از بزرگان جهان بر عظمت تعالیم آن شهادت داده اند. حضرت بهاءالله درباره قدرت نزول آثار می فرماید: «تویی آن مقتدری که به قلم، امر مبرمت را نصرت فرمودی^{۲۲۹}». آیات و الواحی که حضرت بهاءالله در زمانی که در ادرنه زندانی بودند، به ملوک و مظاهر قدرت در دنیا ارسال نمودند و در آن با هیمنه و اقتدار، آنها را به حق دعوت کرده و از اعراض به حق انذار فرمودند، خود دلیل دیگری بر از جانب حق بودن ایشان است.

بر جا ماندن حق و محو شدن باطل

در کتب آسمانی قبل همچون تورات و انجیل و قرآن، ملاک هایی برای الهی بودن و حقانیت ادیان و علامت بطلان مدعیان دروغین ارائه شده است. مثلاً حضرت مسیح فرموده اند: «درخت را از میوه اش می شناسند»، چنان که بوته حنظل هرگز میوه شیرین نمی آورد. در قرآن مجید نیز نازل شده است که: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^{۲۳۰} یعنی و بگو حق آمد و باطل نابود شد آری باطل همواره نابودشدنی است.

در جایی دیگر ضمن مقایسه حق و باطل می فرماید: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ»^{۲۳۱} یعنی آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد و خدا مثلها را برای مردم می زند شاید که آنان پند گیرند و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد خدا کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند و ستمگران را بی راه می گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت در آوردند ننگریستی.

در جایی دیگر نیز پس از آنکه می فرماید، قرآن مجید وحی خدا و کلام رسول است و قول شاعر و یا کاهن و غیبگو نیست، تأکید می فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ وَإِنَّهُ لَتَذَكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»^{۲۳۲} یعنی و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود دست راستش را سخت می گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می کردیم و هیچ یک از شما مانع از [عذاب] او نمی شد و در حقیقت [قرآن] تذکاری برای پرهیزگاران است). یعنی هر که نسبتی دروغ به خدا بندد، خدا او را نابود خواهد کرد و امرش را از بین خواهد برد.

دلایل عقلی (تقریر)

از دلایل فوق علمای اعلام استدلالی را برای تشخیص دین حقیقی از دین باطل استخراج کرده اند که هم عقلانی است و هم وحیانی و به آن دلیل تقریر می گویند. و آن این که: ۱- اگر شخصی مدعی رسالت شود، ۲- و دینی بیاورد، ۳- و آن را به خدا نسبت دهد، ۴- و آن دین نفوذ نماید و در عالم باقی بماند، این بقا و نفوذ دلیل حقانیت است؛ چنانچه اگر چنین نگردد، همان طور که در فوق ذکر شد، حتماً از بین خواهد رفت و ریشه کن خواهد شد.^{۲۳۳} البته این چهار شرط همه باید با هم وجود داشته باشند. جناب نعیم شاعر معروف بهایی ضمن استدلالی، خلاصه دلایل فوق را در شعر زیر، چنین آورده اند:

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| اولین حجت ارتفاع نداست | وان ندا هر دلیل را داراست |
| با نفوذ کلام و ردّ ملل | با نزول کتاب و حمل بلاست |
| ارتباط نفوس و جذب قلوب | وضع قانون و بعد از آن اجراست |
| یک تته بی سپاه و جنگ و اثاث | ایستادن برابر اعداست |
| اندکی فکر اگر کنی گویی | به خدا این ندا، ندای خداست |
| این ندا چون که نسبتش به حق است | نفس دعوی، به صدق خویش گواست |

مؤید دلیل تقریری، این است که می فرماید: «وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»^{۲۳۴} یعنی و کسانی که در باره خدا پس از اجابت [دعوت] او به مجادله می پردازند حجتشان پیش پروردگارش باطل است و خشمی [از خدا] برایشان است و برای آنان عذابی سخت خواهد بود. توجه فرمایید که این سوره در مکه نازل شده و در آن وقت عده کمی به اسلام مؤمن شده بودند، با این حال می فرماید پس از آنکه همین عده قلیل نیز به اسلام ایمان آورده اند، هر که مجادله نماید و دلیل الهی بودن اسلام را رد کند عذاب و غضب الهی بر اوست! همین دلیل است که جز خدا کسی نمی تواند ادعای آوردن دین نماید، چنانچه پنج آیه بعد در همین سوره می فرماید: «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُصِّیَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^{۲۳۵} یعنی آیا برای آنان شریکانی است که در آنچه خدا بدان اجازه نداده برایشان بنیاد آیینی نهاده‌اند و اگر فرمان قاطع [در باره تأخیر عذاب در کار] نبود مسلماً میانشان داوری می شد و برای ستمکاران شکنجه‌ای پر درد است.

به عبارتی یعنی آیا تا به حال اتفاق افتاده که احدی دین و شریعتی را بدون اجازه خدا تشریح نموده باشد که این ظالمان، امر اسلام را به آن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمرند؟! بنابراین طبق این آیه، دیانت بهایی نیز که ظاهر شده و حال پس حدود ۱۶۵ سال، بیش از هفت میلیون در جهان از ادیان و نژادهای مختلف پیرو دارد، جز از طرف خدا نمی تواند باشد و اگر از

جانب خدا نبود، حتماً تا حال با وجود این همه مخالفت و بلاهای وارده بر شارع دین و پیروانش از بین رفته بود. اما حقیقت اینست که در تمام ظهورات الهی، اعراض دشمنان علیه حق، باعث پیشرفت و ارتفاع امر الهی شده، کما اینکه در این ظهور کاملاً مشخص است.

بشارات شعرا

در آخر به برخی بشارات شعرا به ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله اشاره می شود. توجه کنید که برخی از این اشعار در کتب چاپی جدید حذف گردیده اند، اما اصل آنها در کتب قدیمی موجود است. حضرت نطقه اولی به جناب ملاحسین بشرویه ای می فرمایند: «روح القدس گاهی به زبان شعرا ناطق می گردد و مطالبی به لسان آنها جاری می سازد که غالباً خود آنها مقصود اصلی و منظور واقعی را نمی دانند»^{۲۳۶}.

• شیخ بهایی

محمد بن حسین بن عبد الصمد جبل عاملی در سال ۱۵۴۶ میلادی در بعلبک لبنان به دنیا آمد. او ادعا کرد که مقصود از اسم اعظم را یافته. این عالم روحانی و فیلسوف عرب در اواخر قرن ۱۶ پس از کشف این معما لقب خود را بهایی گذاشت و به شیخ بهایی معروف گردید.

• شاه نعمت الله ولی

او به سال ۷۳۰ در فارس متولد گردید و به مدت ۷ سال در مکه معظمه به تحصیل پرداخت و سالها در یزد، هرات و قندهار به ریاضت مشغول شد و ۲۵ سال آخر عمر خود را در ماهان کرمان گذراند و در ۱۰۰ سالگی در همانجا وفات یافت.

○ اشعار شاه نعمت الله ولی در مورد نام حضرت بهاءالله

این هفت حرف نام آن شاه منست آن شاه مراد مظهرالله منست
مجموع دویست و سی و هشت بشمارش تا دریابی که نام دلخواه منست
مجموع حروف هفتگانه مذکور در این شعر به حروف ابجد عبارتست از حسین علی نام مبارک حضرت بهاءالله.

○ اشعار شاه نعمت الله ولی در مورد نسب و مدت رسالت حضرت بهاءالله و نیز جانشینی حضرت عبدالبهاء

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| نایب مهدی آشکار شود | بلکه من آشکار می بینم |
| پادشاهی تمام دانایی | سروری با وقار می بینم |
| بندگان جناب حضرت او | سر به سر تاجدار می بینم |
| تا چهل سال ای برادر من | دور آن شهریار می بینم |
| دور او چون شود تمام به کام | پسرش یادگار می بینم |
| نوجوانی ز دودمان ملوک | جا کند بر فراز تخت سلوک |
| سر حد روم را زند برهم | همچو کیهان به هند زند علم |

تا سی و چهار و پنج سال تمام آنچه امر است نیز بگو
 دگر از بعد پادشاهی او آنچه امر است نیز بگو
 نعمت الله هرآنچه بود نهان اندر این نکته اش نمود بیان

○ اشعار شاه نعمت الله ولی در باره ظهور حضرت اعلی

غ رس چو بگذرد از سال غایبی آشکار می بینم

در جلد هفتم نامه دانشوران با قدری تحریف و تصحیف ذکر شده:

در سال غرس من دو قران میبینم از مهدی و دجال نشان میبینم
 دین نوع دگر گردد و اسلام دگر این سر نهان است عیان میبینم
 «غ، ر، س» به حساب حروف ابجد برابر است با ۱۲۶۰، سال بعثت حضرت اعلی.

چون به برج سعد آیند آن زمان این هفت شاه آشکارا گردد آن مهدی که هادی ما بود

منظور از ۷ شاه، ۷ سیاره که به دور خورشید می گردند است و این هفت سیاره در سال ۱۲۵۶ هجری
 قمری به برج سعد آمده اند.

• مولانا

جلال الدین محمد بن بهاء الدین حسین خطیبی بلخی معروف به مولانا جلال الدین رومی یکی دیگر از اعظام
 حکما و عرفا و بزرگترین شعرای ایران است که بیش از هر شاعر دیگری در آثار مقدسه به او اشاره گشته است.

○ مولانا پیامبر بی کتاب در مورد تداوم ظهور پیامبران می گوید:

گفت در قرآن خدا با عقل کل سنت ما بوده ارسال رسل
 سنت الله را ز پی تبدیل نیست زان در ارسال رسل تعطیل نیست
 این ابیات اشاره دارند به آیه ۷۷ سوره بنی اسرائیل (الاسراء).

○ تضمین وحدت از مولانا

هر لحظه به شکلی، بت عیار برآمد
 دل برد و نهان شد

هر دم به لباسی دگر آن یار بر آمد
 گه پیر و جوان شد

گه نوح شد و کرد جهانی به دعا غرق
 خود رفت به کشتی

عیسی شد و بر گنبد دوار برآمد

مشهور زمان شد

بالله که همو بود که می آمد و می رفت

هر بار که دیدی

تا عاقبت آن یار، عرب وار بیامد

دارای جهان شد

باز آن صنم خوشقدم، آن مفخر آدم

محبوب دو عالم

با نام بهاء، از شجر نار برآمد

هر پیر جوان شد

گر نوح، جهانی به دعا غرقه نمودست

راه گشوده است

آن کشتی دردانه به کھسار برآمد

تا حصن امان شد

عیسی به فلک رفت، ولی روح تسلّی

در اوج تجلّی!

با مهر فزاینده، پدروار برآمد

خود شاه شهان شد

گر احمد مرسل که عرب بود و کلامش

شد باده جامش

از کلک بهاء، هر در شهوار برآمد

سلطان بیان شد

گر باب بهاء، جان به فدا در ره حق داد

تا زنده شود داد

با پرچم داد، آن سرو سردار برآمد

دادار، عیان شد

در لعل بهاء، خمر بقاء، گشته مهنا

بزمی شده بر پا

ای قوم بیا، ساقی خمار برآمد

آن باده، روان شد

• حافظ

شمس الدین محمد بن بهاء الدین شیرازی متخلص به حافظ و مشهور به لسان الغیب از بزرگترین شعرای ایران است.

○ اشعار حافظ درباره ظهور حضرت اعلی

شیراز پر غوغا شود شکر لبی پیدا شود
ببین هلال محرم بخواه ساغر راح
عزیر دار زمان وصال را کاندم
هلال محرمی را به حساب در آور که با عدد ساغر در آید یعنی در محرم سنه ۱۲۶۱. همچنین ۲ روز از این ماه ۲ مولد مبارک است.

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس
عراق و فارس را گرفتی به شعر خود حافظ
زمانی مسافرخانه مقام اعلی تکمیل و تقدیم حضرت عبدالبهاء گردید هیکل مبارک با مسرت وافر به بانی مسافرخانه آقا میرزا جعفر رحمانی شیرازی نظر فرمودند و این دو بیت از غزل حافظ را خواندند.

خوشا شیراز و وضع بی مثالش
میان جعفر آباد و مصلی
خداوندا نگهدار از زوالش
عبیر آمیز می آید شمالش
مسافرخانه آقا میرزا جعفر شیرازی در کنار مصلی (مقام مقدس اعلی) واقع است و این هوای لطیف دریا هم معرف آن شعر است.

• فردوسی

فردوسی شاعر نامدار ایران با توجه به این عقیده که شاه بهرام بیغمبر ایرانی موعود زرتشتیان است چنین سروده:

از این پس بیاید یکی شهریار
یکی مرد پاکیزه نیک خوی
کزو گردد ایمن جهان از بدی
بتابد از او فره ایزدی
ز دشت سواران نیزه گذار
کزو دین یزدان شود چار سوی
مقصود شاعر از دشت سواران مازندران است که جمال مبارک از انساب پادشاهان ساسانی (یزدگرد سوم) بوده اند.

• **سعدی**

ابومحمد مُصلِح بن عبْدالله مشهور به سعدی شیرازی (حدود ۵۸۵ یا حدود ۶۰۶ - ۶۷۱ یا ۶۹۱ هجری قمری) شاعر و نویسنده پارسی‌گوی ایرانی است. مقامش نزد اهل ادب تا بدانجاست که به وی لقب استاد سخن داده‌اند.

○ **اشعار سعدی درباره ظهور حضرت اعلی**

بُهش باش که هوشیدر ز در آید باز طواف کعبه و مسجد الاقصی شد شیراز

• **عطار**

عطار در مورد آفرینش زمین و نیز ظهور پیامبران می‌گوید:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| به قرآن چنین فرمود داور | تو تا دینش بدانی ای برادر |
| که عالم را به شش روز آفریدم | محمد را به عالم برگزیدم |
| بود عالم حقیقت عالم دین | چنین دارم ز دین راه تلقین |
| بود شش روز دور شش پیمبر | مرا تعلیم قرآن گشت یاور |
| ولیکن روز دین سال هزار است | بدین ترتیب عالم را مدار است |
| چو گردد شش هزاران سال آخ | شود قائم مقام خلق ظاهر |

• **نظامی گنجوی**

شاعر بزرگ حکیم نظامی گنجوی که در سال پانصد و هفتاد که مقارن نصف یوم بوده میزیسته گمان می‌کرده که اجل امت اسلام و ظهور حضرت قائم طبق حدیث «ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم و ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون» در نصف یوم باید باشد. اینست که در کتاب مخزن الاسرار در نعت سوم به همین مناسبت اشعاری سروده که چند بیت آن نقل می‌شود:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| ای مدنی برقع و مکی نقاب | سایه نشین چند بود آفتاب |
| منتظران را بلب آمد نفس | ای ز تو فریاد بفریاد رس |
| سوی عجم ران منشین در عرب | زرده روز اینک و شبیدیز شب |
| ملک برآرای و جهان تازه کن | هردو جهان را پر از آوازه کن |
| سکه تو زن تا امرا کم زنند | خطبه توخوان تا خطبا دم زنند |
| بازکش این مسند از آسورگان | غسل ده این منبر از آلودگان |
| خانه گولند پیردازشان | در غله دان عدم اندازشان |
| ماهمه جسمیم بیا جان تو باش | ما همه موریم سلیمان تو باش |
| از طرفی رخنه دین میکنند | وز دگر اطراف کمین میکنند |
| خیز و بفرمای سرافیل را | تا بدمد این دو سه قندیل را |
| خلوتی پرده اسرار شو | ما همه خفتیم تو بیدار شو |
| پانصد و هفتاد بس ایام خواب | روز بلند است بمجلس شتاب |

در پایان اشاره به این بیان حضرت بهاءالله می کنیم که می فرمایند: «اگر در آنچه ظاهر شده تفکر نمائی خود را غنی و مستغنی از سؤال مشاهده کنی. حقّ مقدّس است از ظنون و اوهام و مشیّت و اراده انام با علم یفعل ما یشاء و رایه یحکم ما یرید آمده حجّه و برهان فوق مقامات اهل امکان ظاهر فرموده آیاتش در کتب و زبر و الواح موجود و مشهود و بیناتش در سور ملوک و رئیس ظاهر و هویدا»^{۳۳۷}.

۱۹. معجزه دیانت بهایی چیست؟

موضوع معجزه فقط مربوط به دیانت بهایی نیست، لذا برای درک حقیقت، این مبحث در نه قسمت بررسی می شود.

خداوند به هر کاری تواناست

برخلاف ادعای ردیه نویسان علیه دین بهایی، بهائیان معتقدند خداوند بر هر امری و معجزه ای قادر است. یعنی خداوند می تواند معجزه های گوناگون، چه ظاهری و چه باطنی، توسط پیامبران خود آشکار سازد. خداوند قدرت مطلق است و هیچ قدرتی برتر از او نیست و همه عالم در ید اقتدار اوست، زیرا خود عالم را آفریده است و به حقایق و ذات آن شناخت و احاطه کامل دارد.

دلیل عدم وقوع معجزات

خداوند علی رغم توانایی مزبور، تمایلی به آوردن معجزات ظاهری ندارد و اراده فرموده است کارهای این جهان خاکی و مادی را بیشتر از طریق اسباب و وسایل و بر طبق قوانین مادی انجام دهد و این است سنت الهی. علت آن هم این است که حتی در صورت آوردن چنین معجزاتی، فقط برای کسانی دلیل هستند که در زمان وقوع آن معجزات حاضر بوده اند. بنابراین معجزات نمی تواند برای نسل های بعدی دلیل محکمی باشد. هندو ها، بودایی ها، یهودیان، مسیحی ها، زردشتی ها، مسلمانان... همه و همه چنین معجزاتی را به وفور نقل کرده اند، اما نتوانسته اند حقایق آئین های خود را از طریق معجزات ظاهری برای یکدیگر اثبات کنند. حتی بت پرستان نیز به بت های خود نسبت معجزه داده اند! به این ترتیب معجزات ظاهری نمی تواند برهان محکمی باشند و به کلی مشکوک و مخدوش اند.

در خود قرآن مجید و تاریخ اسلام شواهد قاطعی وجود دارد که منکران پیامبران، حتی در صورت مشاهده معجزه ظاهری نیز مؤمن نمی شدند و پیامبران را ساحر و جادوگر می گفتند. نمونه بارز آن ادعای شقّ القمر کردن حضرت محمد (ص) است. گفته شده ابوجهل از حضرت محمد (ص) معجزه خواست و حضرت، ماه را به دو نیم کردند. هر چند این معجزه معنای باطنی دارد، اما فکر می کنید حتی در صورت واقعی و ظاهری بودن دو نیم شدن ماه، نتیجه چه می شد؟ آیا ابوجهل مؤمن شد؟! نه تنها مؤمن نشد، بلکه بر کفر خود افزود! اما مقایسه کنید ابوجهل را با حضرت علی (ع) و خدیجه و امثال سلمان و حمزه و بلال و مقداد و عمار یاسر و والدین شهیدش. اینان شقّ القمر را ندیدند و مؤمن شدند، ولی آن معروض، به اصطلاح

شق القمر را دید ولی مؤمن نشد! پس معلوم است آنان به خاطر دلیل مهم دیگری (که در قسمت هفتم ذکر خواهد شد) مؤمن شدند و نه به خاطر معجزات ظاهری، چنانکه در قرآن نیز مذکور است که اگر خدا برای کفار فرشتگان را فرو فرستد و یا مردگان را به سخن آورد، باز هم ایمان نخواهند آورد.^{۲۳۸}

امتناع پیامبر اسلام در مقابل درخواست معجزه

برخلاف تصور مسلمانان، حضرت محمد- مانند سایر انبیای الهی- ادعای معجزه ظاهری نفرمودند و در برابر امیال و هوی و هوس معرضین که هریک معجزه ای از حضرتشان می طلبیدند، پاسخ منفی دادند! چنانکه در قرآن می فرماید: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةَ قِيْلًا أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفْيِكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نُّقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»^{۲۳۹} یعنی کفار گفتند ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا آنکه از زمین برای ما چشمه آبی بیرون آوری، یا آن که تو را باغی از خرما و انگور باشد که در میان آن باغ نهرهای آب جاری گردد، یا آن که آسمان بر سرما فرو افتد، یا آن که خدا را با فرشتگان در مقابل ما حاضر آری، یا آنکه خانه ای از زر و کاخی زرنگار دارا باشی یا آن که بر آسمان بالا روی و باز هم هرگز ایمان به آسمان رفتن نیاوریم تا آن که بر ما کتابی نازل کنی که آن را قرائت کنیم. بگو خدا منزّه است، آیا من فرد بشری بیشترم که از جانب خدا به رسالت آمده ام؟!

در همین مورد، حضرت عبدالبهاء در جواب کسی که می خواسته ایشان را امتحان کند، چنین می فرماید: «هُوَ اللَّهُ. یا من امتحن من هو میزان الأمتحان، حکایت کنند که روزی حضرت امیر علیه السلام بر لب بامی بود شخص بیگانه‌ئی عرض نمود یا علی مطمئن بحفظ و حمایت و صیانت حق هستی فرمودند کیف لا و انا اول مؤمن بالله عرض کرد پس اعتماد بر حفظ حق نما و خود را از لب بام فرو انداز فرمودند هر عالی دانیرا باید امتحان نماید نه هر کس در هر جا للمولی ان یمتحن العبد و لیس للعبد ان یمتحن المولی اینست که هفت قبیله از قبائل عرب در حضور حضرت رسول روحی له الفدا حاضر و هر یک امتحاناً معجزه‌ئی خواستند یکی حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا گفت دیگری او تَأْتِيَ بَكِتَابٍ مِنَ السَّمَاءِ بر زبان راند دیگری او یكون لك بيت من زخرف او ترقى الى السماء بر زبان راند چون مقصدشان امتحان بود جواب كل قل سبحان ربی هل كنت الا بشراً رسولاً شد.^{۲۴۰}»

معانی باطنی معجزات

طبق آیات قرآن مجید، آیات کتب آسمانی به دو قسم اند: محکّمات، متشابهات. محکّمات آیاتی است که معنی ظاهری آن مد نظر است، اما متشابهات آیاتی است که دارای معنای باطنی و غیر ظاهری است. شواهد نشان می دهد که معجزات ظاهری مذکور در کتب آسمانی نیز اکثراً از آیات متشابهات است و دارای معنای باطنی می باشد، چه که اگر منظور معنای ظاهری بود، چنان که اشاره شد، افرادی که آن معجزات را دیده بودند نبایستی پس از آن، انبیا را ساحر می گفتند و ردشان می کردند. مهم تر از شواهد مزبور، وجود آیاتی در کتب مقدسه است که گویای معنای باطنی معجزات است.

به عنوان مثال، یکی از مشهورترین معجزات که بر سر زبانهاست زنده کردن مردگان است. حال آن که منظور از مرده و زنده در کتب آسمانی، در موارد خاصی که به معجزه تعبیر شده، معنای باطنی آن است و نه معنای ظاهری آن. در اصطلاح وحی، بی ایمانان مرده شمرده شده اند و مومنان زنده. از جمله قرآن مجید در آیه ای که راجع به حمزه عموی حضرت رسول (ص) و ابوجهل است می فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا...»^{۲۴۱} یعنی آیا کسی که مرده بود (اشاره به حمزه قبل از ایمانش به اسلام است؛ در اینجا وی به خاطر بی ایمانی مرده ذکر شده) و ما او را زنده کردیم (اشاره به ایمان آوردن او) و به او روشنی ایمان دادیم که با آن در میان مردم راه می رود، مانند کسی است که در تاریکی های بی ایمانی است (مقصود ابوجهل است) که نمی تواند از آن خارج شود؟! در جای دیگر با ذکر آیه «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ»^{۲۴۲} مشرکین و کفار را نیز از مردگان می خوانند.

مؤید همین معنی نیز در انجیل آمده است که در آن بی ایمانان را مرده ذکر فرموده: «مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند»^{۲۴۳}. در اینجا منظور از مردگان اول بی ایمانان هستند، و مردگان ثانی مردگان جسمانی و ظاهری اند؛ و الا مرده که نمی تواند مرده را دفن کند! و همچنین می فرماید: «من نان حیات هستم. پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند. این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد، نمیرد. من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا ابد زنده خواهد ماند»^{۲۴۴}. و در رساله پولس رسول به افسسیان، باب ۲ آمده است: «و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید». به این ترتیب منظور از کوری و کری مذکور در کتب مقدسه نیز ظاهری نیست، چنانکه مشابه آیات قرآن، اشعیا نبی نیز می فرماید: «قومی که چشم دارند اما کور هستند و گوش دارند اما کر می باشند»^{۲۴۵}.

نمونه دیگر معجزه شق القمر کردن حضرت محمد است. اما صحبت از شق القمر در دنیای امروز شایسته نیست. شما می دانید فاصله ماه تا زمین یکصد و پنجاه هزار کیلومتر است و حجم ماه تقریباً یک ششم زمین است و اگر اندکی ماه از مدار خود خارج شود، آب دریاها همه شهرها را فرو خواهد برد، زیرا جزر و مدها در اثر جاذبه ماه رخ می دهند. آیا شما می توانید یک شمشیر ۱۵۰۰۰۰ کیلومتری را تصور کنید؟! مگر نه اینکه ماه از تمام نقاط زمین قابل رؤیت است و این حادثه بسیار شگرف بوده، پس چرا این ماجرا در هیچ کتاب تاریخی مربوط به هیچ کشوری ثبت نشده؟ از اینها گذشته، این معجزه ای حتی اگر معقول هم بود، فقط برای شاهدان عینی حجت می شد و برای دیگران افسانه ای غیر قابل اعتماد بود. مثلاً فرض کنید گفته شود حضرت بهاءالله به اشاره انگشت، خورشید را به چهار قسمت کردند و هر قسمت آن را هم به یک جهت جهان پرتاب کردند و بعد قطعات آنرا در مشت خود گرفتند و به هم چسباندند و به آسمان پرتاب کردند و عده زیادی هم شاهد این ماجرا بودند که همه بهائی شدند و این مطلب در فلان کتاب بهائیان نقل گردیده است. آیا این ادعا تفاوتی با آن داستان شق القمر دارد و آیا برای پیروان ادیان دیگر حجت محسوب می گردد؟

اما معنی باطنی شق القمر این است که قمر وجود "ابوالحکم" به انگشت اقتدار و اراده حضرت رسول اکرم، منشق و بی نور گشت و او را به "ابوجهل" زمان تبدیل نمود. چه که ابوجهل قبل از انکار حضرت رسول (ص) به ابوالحکم معروف بود و رئیس بنی مخزوم در قبیله قریش بود و لذا بین قوم خود همچون قمر می درخشید. اما چون خورشید حضرت محمد در میان قریش بدرخشید و او از روی برتافت، نور حکمتش به تاریکی جهل تبدیل شد و در آخر در جنگ بدر در صف کفار کشته

شد. در عوض حمزه که روی به سوی خورشید نبوت نمود، تا ابد روشن گشت و در جنگ احد در راه اسلام شهید شد، و قبل از حضرت حسین(ع)، به سیدالشهداء ملقب گردید.

مشابه شق القمر، در تاریخ بهایی نیز شق الشمس واقع شد. حضرت بهاءالله می فرماید: «شق قمر گفته اند، شق شمس ظاهر؛ و آن در وقتی پدید آمد که شیخ محمد حسن نجفی که قطب علمای ایران بود از صراط لغزید و به مقر خود راجع^{۲۴۶}». اشاره می فرماید شیخ محمد حسن نجفی مزبور، مشهور به صاحب جواهر که به مراتب عظیم تر از ابوجهل بود، به خاطر اعراض از ظهور جدید، خورشید وجودش خاموش گردید. در کتاب مستطاب اقدس نیز ضمن ذکر اعراض او اشاره می فرمایند بر عکس او، امثال محمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی که ابداً اسم و رسمی نداشتند، مؤمن شدند و همچون حمزه، نامشان ابدی گردید.

با توضیحات فوق، از جمله رمزا و تشابهات کتب مقدسه قبل که دارای معنای باطنی اند. اما معانی حقیقی این تمائیل برای اولین بار از منبع وحیانی و الهام ربانی در دو آئین بابی و بهایی روشن شده است. برخی از این مفاهیم عبارتند از: قیامت، آسمان، زمین، ماه، شب، روز، آخرالزمان، ساعت، بهشت، جهنم، شیر، عسل، شراب، آب، نان، آتش، بعث، غیبت، حشر، نشر، رجعت، برزخ، معاد، روح، قبر، دنیای بعد، خلقت آدم و حوا، خلقت آسمان و زمین در شش روز، اسم اعظم، ملائکه، جن، شیطان، حساب و کتاب و مجازات و مکافات، زنده شدن مرده ها، دجال، سُفیان، شفای نابینا و ناشنوا و گنگ، زنده کردن مردگان، ید بیضای موسی و مار و آتش، خاتیمت حضرت محمد(ص)، ابدی بودن شریعت حضرت موسی (ص)، از بین رفتن انجیل جلیل و کلام حضرت مسیح (ص)، دو نیم شدن ماه، برخاستن حضرت مسیح از قبر بعد از سه روز، مفهوم وحی و الهام و جبرئیل و روح القدس و تشبیه آن به کبوتر، عمرهای طولانی همچون نوح، لقاءالله و دیدار خدا، نشستن خدا بر عرش، عالم ذر، نزول مدینه الله و اورشلیم جدید، ملکوت خدا، تین و زیتون، شهرهای جابلقا و جابلسا، خضر، رفتن حضرت یونس در شکم ماهی، قصه اصحاب کهف، هدهد سلیمان، عوالم ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت و امثال آن، معنی مدت زمان قیامت که هم به یک چشم به هم زدن تعبیر گشته و هم به پانصد هزار سال،... و بسیاری اسرار و رموز و تشابهات دیگر که معانی و مفاهیمی باطنی و حکیمانه دارد.

حضرت عبدالبهاء در مورد معانی باطنی معجزات می فرماید: «این معجزات ظاهره در نزد اهل حقیقت اهمیت ندارد. مثلاً اگر کوری بینا شود عاقبت باز کور گردد یعنی بمیرد و از جمیع حواس و قوی محروم شود لهذا کور بینا کردن اهمیتی ندارد زیرا این قوه بالمآل مختل گردد و اگر جسم مرده زنده شود چه ثمر دارد زیرا باز بمیرد. اما اهمیت در اعطای بصیرت و حیات ابدیست یعنی حیات روحانی الهی زیرا این حیات جسمانی را بقایی نه و وجودش عین عدم است مثل اینکه حضرت مسیح در جواب یکی از تلامذ می فرمایند که بگذار مرده را مرده ها دفن کنند زیرا مولود از جسد جسد است و مولود روح روح است. ملاحظه کنید نفوسی که بظاهر بجسم زنده بودند آنان را مسیح اموات شمرده زیرا حیات، حیات ابدیست و وجود، وجود حقیقی. لذا اگر در کتب مقدسه ذکر احیای امواتست مقصد اینست که به حیات ابدیه موفق شدند و یا آنکه کور بود بینا شد مقصد از این بینایی بصیرت حقیقیه است و یا آنکه کر بود شنوا شد مقصد آنکه گوش روحانی یافت و به سمع ملکوتی موفق گشت و این به نص انجیل ثابت شده که حضرت مسیح می فرماید که اینها مثل آنانند که اشعیا گفته اینها چشم

دارند اما نبینند گوش دارند لکن نشنوند و من آنها را شفا دهم. و مقصد اینست که مظاهر ظهور عاجز از اجرای معجزاتند زیرا قادر هستند لکن نزدشان بصیرت باطنی و گوش روحانی و حیات ابدی مقبول و مهم است. پس در هر جایی از کتب مقدسه که مذکور است کور بینا شد مقصد اینست که کور باطن بود به بصیرت روحانی فائز شد و یا جاهل بود عالم شد و یا غافل بود هشیار گشت و یا ناسوتی بود ملکوتی شد چون این بصیرت و سمع و حیات و شفا ابدیست لهذا اهمیت دارد و الا حیات و قوای حیوانی را چه اهمیت و قدر و حیثیتی! مانند اوهام در ایام معدوده منتهی گردد مثلاً اگر چراغ خاموشی روشن شود باز خاموش گردد، ولی چراغ آفتاب همیشه روشن است این اهمیت دارد^{۲۴۷}».

معجزات ظاهری

چنانکه در قسمت اول ذکر شد، دیانت بهایی منکر قدرت الهی در آوردن معجزات ظاهره توسط پیامبران نیست، اما طبق آنچه گذشت، معجزات ظاهری را دلیل اصلی برای غیر مؤمنان و نسل های بعدی نمی داند. این قبیل معجزات اگر چه برای دیگران حجت و دلیل محسوب نمی شود، اما برای مؤمنان نشانی ثانوی و فرعی از حقانیت دینشان تلقی می گردد. با این دید تمام زندگی و امور انبیاء معجزه به حساب می آید.

از حضرت بهاءالله نیز چون دیگر مظاهر ظهور الهی، معجزات ظاهره نیز آشکار شد، ولی حتی اجازه ندادند مومنین به ذکر آن اشتغال ورزند و فقط گاهی می توان آنها را از لابلای بعضی الواح مبارکه و یا بعضی مطالب تاریخی دریافت. مهم تر از آن مطلب، که در ادیان الهی بی سابقه است، این است که حضرتشان چند بار سلاطین و علما را دعوت فرمودند تا آنچه حجت و برهان می طلبد ظاهر فرمایند، اما حتی در یک مورد هم، دعوت ایشان پذیرفته نشد و علما از ترس رسوائی به بهانه های مختلف از رویارویی سر باز زدند. از جمله وقتی علمای عراق طالب معجزه شدند، فرمودند همه آنها جمع شوند و یک معجزه را در نظر گیرند تا ظاهر فرمایند. اما آنان ترسیدند و چنین نکردند و گفتند شاید حضرتشان جادوگر باشند و سحری بنمایند و آن وقت دیگر برای ایشان حرفی باقی نخواهد ماند و لذا منصرف شده، به دشمنی بیشتر قیام کردند! مورد دیگر در لوح ناصرالدین شاه است که از وی خواستند علما را جمع کند تا حضرتشان دلیل ظهورشان رایبان فرمایند. اما ناصرالدین شاه ضمن شکنجه و شهید کردن جناب بدیع - جوان ۱۷ ساله حامل لوح مزبور - وقتی از علما خواست جواب لوح را بدهند، ایشان به بهانه این که حضرت بهاءالله طالب سلطنت هستند تقاضای شاه را رد کردند. همین امر را حضرت بهاءالله از سلطان عثمانی خواستند و فرمودند ده دقیقه اجازه ملاقات دهد تا حجت خود را آشکار فرمایند، ولی وی نیز مانند شاه ایران و علمای آن سر باز زد. همان طور که مشهود است دعوت علما و سلاطین توسط حضرت بهاءالله برای آوردن دلیل و معجزه در تاریخ ادیان بی سابقه است، چنانکه ملاحظه فرمودید که حضرت رسول تقاضای معجزه کفار را رد فرمودند.

عدم ارتباط منطقی بین وظیفه رسالت و آوردن معجزه

نکته اساسی دیگر آن است که بین ادعای پیامبری با قدرت معجزات ظاهری منطقاً ارتباطی وجود ندارد. به این معنی که فی المثل از کسی که مدعی پزشکی است، درمان بیماری ها انتظار می رود، نه اینکه بتواند پرواز کند و یا سنگ را به سخن گفتن وادارد! چه که حتی اگر چنین کارهایی را بتواند انجام دهد و باعث تعجب همگان نیز بشود، اثبات پزشکی او نخواهد بود!

امام محمد غزالی عالم بزرگ اسلام گفته: "اگر کسی گوید که عدد ۴ بیش از عدد ۱۰ است و برهان من این است که این عصا را به مار تبدیل می کنم و این کار را بکند و عصا مار شود، همانا من از حيله و کار او متحیر می شوم و لکن بر یقین خود باقی می مانم که عدد ۴ از عدد ۱۰ کمتر است". یعنی ارتباطی بین دلیل و آنچه ادعا شده وجود ندارد. همین طور پیامبران ادعای سحر و جادو نکرده اند که از ایشان چنین خواسته شود، بلکه ایشان مریانی آسمانی هستند که اصول زندگی مادی و معنوی و اجتماعی را به بشر می آموزند تا در هر دو عالم سیر کمالی داشته باشد.

بر طبق همین دلیل منطقی است که در قرآن مجید به حضرت رسول خطاب آمد که: «قُلْ لَأَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَنْتَبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ»^{۲۴۸} یعنی به این قوم بگو من نمی گویم خزائن خداوند نزد من است و من نمی گویم غیب می دانم و من نمی گویم فرشته هستم؛ جز این نیست که آنچه را به من وحی شده است پیروی می کنم. یعنی من ادعای علم غیب و قدرت بر اشیاء نکرده ام که شما گاهی از من می خواهید به آسمان روم و هنگامی چشمه جاری کردن می طلبید و وقتی خانه پر از زر می جوئید و پیوسته به معجزات امتحان می کنید.^{۲۴۹} پس باید بین ادعا و دلیل درستی آن ادعا رابطه ای منطقی باشد.

معجزه پیامبران آثار و کتب الهی است

با توضیحات قبل روشن می شود که دلیل و برهان اصلی انبیاء الهی و از جمله حضرت بهاءالله، نفس ظهور ایشان و نزول آیات و حیانی بوده و هست و نه معجزات ظاهری؛ چه که آیات و کتب الهی، بر عکس معجزات ظاهری، باقی هستند و همه نسل های بشری می توانند آن را ملاحظه کنند و بررسی نمایند و از آن سود معنوی و اجتماعی برند. به همین دلیل حضرت بهاءالله به جناب نبیل امر فرمودند که معجزات مندرج در کتاب تاریخ نبیل را حذف کند، با این حال، هنوز ذکر تعدادی از آن معجزات باقی مانده است. و به همین علت، همانطور که ذکر شد، حضرت محمد درخواست آیات و معجزات ظاهری را رد فرمودند، اما در عوض در آیه دیگری چنین آمده است: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^{۲۵۰} یعنی بگو ای پیغمبر که اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند، هرگز نمی توانند؛ هرچند همه پشتیبان یکدیگر باشند. حضرت باب و حضرت بهاءالله نیز همین استدلال را آورده اند.^{۲۵۱}

همچنین خداوند در قرآن می فرماید: «قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ. أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^{۲۵۲} یعنی کفار می گفتند اگر پیغمبر است چرا معجزاتی ظاهر نمی کند. بعد خداوند در جواب می فرماید به آنها بگو که معجزات نزد خداوند هست ولی من برای انذار و ترساندن از عذاب آخرت ظاهر شده ام. و در ادامه می فرماید: آیا کتابی که بر تو نازل کردیم و برای ایشان تلاوت و خوانده می شود کافی نیست؟! زیرا که در کتاب، رحمت و موعظه است برای کسانی که ایمان می آورند. بر همین اساس حضرت رسول از طرف خدا در قرآن می فرماید معجزه شان کلمات و آیات و حیانی است و از همه دعوت می کنند اگر می توانند سوره ای مثل آن بیاورند.^{۲۵۳}

اما دلیل معجزه بودن قرآن چیست؟ برخی می گویند که فصاحت و بلاغت این کتاب سبب معجزه بودن آن است، اما این مستلزم مطالعه تمام کتابهای فصیح و بلیغ و مقایسه آنها با قرآن است. از این گذشته می توان جملاتی را در کتب دیگر نیز پیدا کرد که از برخی آیات قرآن فصیح تر و بلیغ تر باشد. بنابراین علت اصلی آنکه این کتاب معجزه بیان گردیده، قدرت هدایت گری آن است که قوم عرب را از حضيض ذلت به اوج عزت رسانید و همچنین اطلاعات علمی و پیشینی های در مورد آینده که در قرآن بیان شده است. حضرت عبدالبهاء درباره دلیل حقانیت حضرت محمد می فرمایند: «از جمله برهان حضرت محمد قرآن است که بشخص امّی وحی شده و یک معجزه از معجزات قرآن اینست که قرآن حکمت بالغه است شریعتی در نهایت اتقان که روح آن عصر بود تأسیس میفرماید و از این گذشته مسائل تاریخیه و مسائل ریاضیه بیان مینماید که مخالف قواعد فلکیه آنزمان بود بعد ثابت شد که منطوق قرآن حق بود در آنزمان قواعد فلکیه بطلمیوس مسلم آفاق بود و کتاب مجسطی اساس قواعد ریاضیه بین جمیع فلاسفه ولی منطوقات قرآن مخالف آن قواعد مسلم ریاضیه لهذا جمیع اعتراض کردند که این آیات قرآن دلیل بر عدم اطلاع است اما بعد از هزار سال تحقیق و تدقیق ریاضیون اخیر واضح و مشهود شد که صریح قرآن مطابق واقع و قواعد بطلمیوس که نتیجه افکار هزاران ریاضی و فلاسفه یونان و رومان و ایران بود باطل مثلاً یک مسئله از مسائل ریاضیه قرآن اینست که تصریح بحرکت ارض نموده ولی در قواعد بطلمیوس ارض ساکن است ریاضیون قدیم آفتاب را حرکت فلکیه قائل ولی قرآن حرکت شمس را محوریه بیان فرموده و جمیع اجسام فلکیه و ارضیه را متحرک دانسته لهذا چون ریاضیون اخیر نهایت تحقیق و تدقیق در مسائل فلکیه نمودند و آلات و ادوات اختراع کردند و کشف اسرار نمودند ثابت و محقق شد که منطوق صریح قرآن صحیح است و جمیع فلاسفه و ریاضیون سلف بر خطا رفته بودند حال باید انصاف داد که هزاران حکما و فلاسفه و ریاضیون از امم متمدنه با وجود تدریس و تدریس در مسائل فلکیه خطا نمایند و شخص امّی از قبائل جاهله بادیه العرب که اسم فن ریاضی نشنیده بود با وجود آنکه در صحراء در وادی غیر ذی زرع نشو و نما نموده بحقیقت مسائل غامضه فلکیه پی برد و چنین مشا کل ریاضیه را حل فرمود پس هیچ شبهه نیست که این قضیه خارق العاده بوده و بقوت وحی حاصل گشته برهانی از این شافی تر و کافی تر ممکن نیست و این قابل انکار نه»^{۲۵۴}.

بنابراین معجزه حضرت بهاءالله نیز آیات و کتب ایشان است که حدود ۱۰۰ جلد می باشد. حضرت بهاءالله با قدرت قلم خود دیانت خود را اعلان فرمودند و آن را پیش بردند. آثار و کتب دیانت بهایی بیان کننده تعالیمی چون وحدت نوع بشر، تساوی زن و مرد، تحری حقیقت، تعدیل معیشت و بسیاری از اصول انسانی دیگر است که بشریت را قادر می سازد به سوی کمال و سعادت حقیقی پیش ببرد. آیا معجزه ای از این عظیم تر است که تعالیم حضرت بهاءالله توانسته است کسانی را که به آن تمسک می جویند، در یک خیمه در آورد؟ ذکر این نکته ضروری است که این تعالیم و اصول در حدود ۱۶۰ سال قبل بیان شده اند؛ در زمانی که نه تنها سیاه پوستان بلکه حتی زنان نیز از حقوق اساسی خود بی بهره بودند. همان طور که در زمان حضرت محمد مردم عادی از آوردن کلامی مانند قرآن عاجز بودند، در این ظهور نیز فردی را نمی توان یافت که به این وسعت بتواند اصول و احکامی را بیان نمایند که چنین هدایت بخش باشد.

حضرت عبدالبهاء در لوحی، از جمله اثرات آیات مزبور را چنین فهرست می نمایند: «ظهور دلایل و اشارات و علائم و بشارات و انتشار آثار اخبار؛ انوار مشرقه از افق توحید و ظهور بشارت کبری از مبشر ایشان (حضرت باب)؛ ظهور و ثبوت بین

بلاد و احزاب مهاجم؛ مقاومت ملل و دول بزرگ در هر لحظه؛ بیان بدیع و تبیان بلیغ و سرعت نزول کلمات حکمت و آیات و خطب و مناجات و تفسیر محکمتات و تأویل متشابهات؛ اشراق شمس علومش که مورد اقرار علمای بزرگ دنیاست؛ صون و حفظ جمالش با وجود شروق انوارش و هجوم دشمنان؛ صبر و بلا در زیر زنجیر و در همان لحظه دعوت همه به دین خدا؛ الواح ملوک و انذارات و تحقق آنها؛ جلالتش در سجن که بی سابقه است؛ معجزاتی که حاضرین در محضرش مشاهده کردند؛ رشد بی نظیر علوم در اثر ظهورش^{۲۵۵}». همچنین پیش بینی ده ها حوادث مهم تاریخی است که در الواح ملوک و کتاب مستطاب اقدس و دیگر آثارشان ذکر شده است و چون هم در کتب بهایی و هم در کتب تاریخی ثبت شده است، غیر قابل انکار است. از جمله: کشف قوه اتم^{۲۵۶}، سقوط امپراطوری عثمانی، سقوط ناپلئون سوم، وقوع جنگ جهانی اول و دوم، انقلاب مشروطه ایران و... شایان توجه است که بعضی از این پیش بینی ها بیش از چندین دهه قبل از وقوع آنها صورت گرفته است که از عهده فکر بشری خارج است و صرفاً به واسطه وحی الهی امکان پذیر می باشد.

حضرت عبدالبهاء در مورد یکی از مصادیق موارد مزبور می فرماید: «ای بهاءالله بقرابت ای بهاءالله بقدایت حرفی زده ای که منکر ندارد چه امر عظیمی تأسیس فرموده ای که هر مجمعی را قانع نماید هر فرقه ای بر عظمتش گواهی دهد در کنائس ارواح را به اهتزاز آرد تیاسفیها را هیجان دهد روحانیون را روحانیت بخشد موحدین را به حقیقت توحید آگاه نماید اشتراکیون را راضی و شاکر گرداند مجالس صلح را بنشاط و طرب آرد هیچ حزبی جز خضوع مفری نیابد این معجزه است این اقوی قوای عالم وجود است این تأیید جمال مبارک است و الا اگر پای لنگ و شلی را شفا دادن معجزه باشد اینکار از قدری مومیائی بر میاید شأن و هنری نیست^{۲۵۷}».

و نیز می فرماید: «آنچه در الواح حضرت بهاءالله پیش از پنجاه سال مصرح و منصوص بود این ایام محقق و مشروح گشت مراجعت بالواح کنید علی الخصوص سوره هیکل و خطاباتیکه بملوک و سلاطین ارض شده ملاحظه نمائید که چه معجزهئی اعظم از این. ابداً نفسی را گمان چنین نبود که نفوسی از ملوک که زلزله بر آفاق انداخته و در نهایت اقتدار موجود خطاب بهاءالله صادر و اخبار بوقائع الیوم صریح و واضح با وجود این نفوس بیدار نشدند^{۲۵۸}».

و نیز «هُوالأبهی. ای بنده پروردگار، در ایامیکه نیر آفاق از مشرق عراق طلوع نمود و باشعه ساطعه مطالع عالم و مفارق امم را پرتو افشاند صلاهی عام بر جمیع اهل امکان زد و ابواب موهبت کبری را بر وجه من علی الارض گشود کل طوائف و قبائل و مذاهب و طرائق در ساحت اقدس حاضر و کل خاضع و خاشع بودند هر سائلی از غوامض مسائل الهیه پرسش نمود جواب شافی کافی شنود و هر شخصی از اصعب مسائل فنون قدیمه و علوم جدیده حتی علوم غریبه سؤال کردی جوابی مقنع استماع نمودی و این قضیه مشهور آفاقت و معروف نزد کل در جمیع اطراف با وجود آنکه کل میدانستند در مدت حیات نه تدرسی و نه تدریسی چه معجزه اعظم از این. عبدالبهاع^{۲۵۹}».

معجزه حقیقی

آن که بسیاری گمان می کنند منظور از معجزه و انجام امور خارق العاده توسط انبیاء دو نیم کردن ماه و شکافتن دریا و زنده کردن مرده و تبدیل عصا به مار و امثال آن است. حال آن که همه اینها معنای باطنی دارد و در حقیقت منظور از خرق عادت

و انجام امور خارق العاده، از بین بردن تقالید و رسوم و تعصباتی است که قرن ها در یک جامعه ریشه دوانده است. حضرت عبدالبهاء در این خصوص می فرماید: «هُوَاللَّهُ، شخص محترماً کنفرانس صلح ملل اعظم نتایج این قرن عظیم است این قرن نورانی در تاریخ انسان مثل و نظیر ندارد از جمیع قرون ممتاز است بفضائل اختصاص یافته که کوکب درخشنده تأییدات آسمانی از افق این قرن بر قرون و اعصار بتابد از جمله خارق عادات این قرن که فی الحقیقه معجزه است تأسیس وحدت عالم انسانیست و تفرّعات آن صلح عمومی طوائف و اتحاد ملل مختلفه در این نشئه انسانی ایران مرکز اختلاف و نزاع و جدال بین ملل بود بدرجه که وصف نتوان نمود ملل خون یکدیگر مباح می‌شمردند مال یکدیگر را تالان و تاراج می‌کردند و در اذیت یکدیگر ابداً قصور نمی نمودند نفرت بین ملل بدرجه ئی بود که یکدیگر را نجس می‌شمردند اگر شخصی از یهود در خانه مسلمانی دخول مینمود او را روی خاک می نشاند زیرا نجس می‌شمرد و اگر از کاسه آب می‌خورد یا کاسه را میشکست و یا بکرات و مرّات می شست مقصود این است که عداوت و بغضاء در میان مذاهب و ملل باین درجه بود شصت سال پیش حضرت بهاءالله بقوه آسمانی اعلان وحدت انسانی در ایران نمود و بعموم بشر خطاب کرد که ای نوع انسانی همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار و چهل سال پیش در کتاب اقدس امر بالفت عمومی فرمود و جمیع دول را بصلح عمومی دعوت نمود که حدود و ثغور جمیع دول بواسطه مجلس دولی تعیین گردد که هیچ دولتی تجاوز از آن نتواند و اگر نزاعی میان دو دولت حاصل شود در مجلس دولی محاکمه شود و مانند متنازعه بین افراد فصل شود و حکم گردد و اگر چنانچه یک طرف تمرد نماید جمیع دول بر او قیام نمایند و مرقوم فرمود که این صلح عمومی سبب آسایش عالم آفرینش است حال چون کنفرانس صلح ملل که در لندن تشکیل شده از تفرّعات وحدت عالم انسانی است لهذا بنهایت احترام شما را یاد مینمائیم که الحمدلله باین خدمت عمومی قیام نموده‌اید و انشاءالله روز بروز آن انجمن توسّع یابد و سبب حصول فوائد کلیه و الفت و محبت عمومیّه در بین ملل عالم گردد و از شما خواهش دارم که احترامات فائقه مرا قبول فرمائید. ع ۲۶۰».

معجزه آشکار دیگر که در ادیان قبل بی سابقه است، عهد و میثاق حضرت بهاءالله است. توضیح آنکه در ادیان آسمانی قبل، تعیین جانشین برای انبیای الهی شفاهی انجام شد و این امر به وجود آمدن فرقه های گوناگون در یک دین را تشدید کرد. اما در ظهور بهایی حضرت بهاءالله کتاباً به اثر قلم خود جانشین خود را انتخاب فرمودند تا مثل ادیان گذشته دین بهایی فرقه فرقه نشود.

درخواست معجزه نوعی کفر است

حق باید خلق را امتحان کند، نه خلق حق را. بنابراین طلب معجزه از مصدر امر به منزله امتحان حق است و تکبر ورزیدن به در درگاه او.

۲۰. اعتراض به امی نبودن حضرت باب و حضرت بهاءالله

و از جمله اعتراضات آنکه می گویند حضرت باب و حضرت بهاءالله امی نبوده اند.

معنی امی بودن

معنی امی بودن آن است که دارای علوم و معارفی باشند که آن علوم و معارف بدع و موهوبی و الهی بوده و از کسی نیاموخته باشند و در مدارس آن را تحصیل نکرده باشند، چنانکه حضرت باب و حضرت بهاءالله آثار و الواحشان دارای معارفی است که نمی توان گفت آن معارف اکتسابی است. از جمله حل مسائل غامضه کتب آسمانی و آیات متشابهات قرآن و تورات و انجیل و کشف رموز آن آیات الهی و این معارف وحی سماوی بوده و از علومی نبوده که علما آن را تحصیل و تدریس نموده باشند، زیرا آنان طبق آیه مبارکه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ^{۲۶۱}» (یعنی تاویلش را جز خدا، کسی نمی داند) و آیه شریفه «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ^{۲۶۲}» (یعنی روزی که تاویلش فرا رسد)، نمی توانستند آن آیات را به رای خود تأویل نمایند و بایستی منتظر روز تأویل قرآن که یوم الله است، می ماندند و به ناچار تا فرا رسیدن آن روز به ظواهر آیات متشابهات متمسک بودند. اما چون حضرت بهاءالله اسرار کتب مقدسه را فاش و بر ملا ساخته اند و این اسرار با آرا علمای قوم مخالف و مباین بود، انکار و اعتراض نمودند. پس چنانکه گفته شد علم ایشان اکتسابی نبوده، بلکه الهی و وحی سماوی بوده است و بدیهی است با این معارف الهیه که در نزد هیچ مدرسی نیاموخته اند امی بوده اند.

امی بودن دلیل بر حقانیت نیست

اگر امی بودن معنایش فقط عدم سواد نوشتن و خواندن باشد بدیهی است که بی سوادی برای فرستادگان خدا دلیل حقانیت آنها نبوده و حجت و معجزه نخواهد بود و اصولاً نداشتن سواد برای آنها شأنی نیست. اگر حضرت محمد به حکمت بالغه الهیه از آموزش سواد در دوران کودکی محروم ماندند، لزوماً نبایستی همه پیامبران چنین باشند، کما اینکه قبل از ایشان هم نبوده اند و اگر حضرت محمد امی بودن خویش را به عنوان حجت ذکر کرده اند، به سبب خارق العاده بودن خلق اثری چون قرآن از شخص به ظاهر بی سواد است، نه اینکه اصولاً نشانه پیامبری، سواد نداشتن باشد. چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و سایر ائمه اطهار سواد خواندن و نوشتن را داشته اند و مسلماً اکتسابی بوده است، ولیکن از حیث علوم و معارف الهی امی بوده اند، زیرا که علوم و معارفشان موهوبی و الهی بوده است نه اکتسابی. در غیر این صورت چگونه می توان انتظار داشت که پیامبران آینده نیز، با این همه پیشرفت بشر، بی سواد باشند تا ثابت شود که پیامبران حقیقی اند؟!؟

تفاوت علم اکتسابی و لدنی

بسیاری از نابینایان که به علت مرض آبله یا به عللی دیگر در کودکی نابینا گردیده و یا کور مادرزاد بوده اند به واسطه فطانت و هوش از راه گوش بفتحوی "خذوا العلم من افواه الرجال" علوم متداوله را کاملاً فرا گرفته و دارای شهرتی بسزا گردیده به حدی که فضلا و دانشمندان از محضرشان فیض کثیری می برده اند. مع الوصف نمی توان گفت که چون سواد نوشتن و خواندن نداشته اند امی بوده اند زیرا که معارف و علومشان اکتسابی بوده است نه لدنی و موهوبی.

اعتراض علما به علوم غیر اکتسابی

حضرت محمد در میان قومی چون قریش به وجود آمدند که در فصاحت و بلاغت شهیر آفاق و سرآمد اقوام بوده و سبعه معلقه که فصیح ترین فصیحای عرب بوده، در آن زمان در خانه کعبه آویخته می شده و به آن تفاخر می نموده اند. در

میان چنین قومی و با مصاحبت و معاشرت با چنین قبیله ای، البته بایستی لسان عربی را که زبان مادری آن حضرت بوده، با فصیح بیان تکلم فرمایند. با وجود این معارف و آموزه های پیشین آن حضرت، نمی توان گفت که آیات قرآن اکتسابی بوده، زیرا با مخالفت شدید علمای قوم مواجه شده و اشخاصی مثل ابوالحکم و کعب ابن اشرف و دیگران نسبت به آیات قرآن مجادله و معارضه می نمودند و آنها را حرفهای واهی می پنداشتند و می گفتند که «... لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^{۲۶۳}» یعنی هرگاه بخواهیم می گوئیم مثل قرآن، نیست این قرآن غیر از افسانه های پیشینیان و از شدت تعصب و تعرض آن حضرت را شاعری دیوانه خوانده، می گفتند «... أَيْنَا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ^{۲۶۴}» یعنی آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم. فرضاً اگر هم حضرت رسول اکرم مانند حضرت علی ابن ابی طالب و حضرت باب و حضرت بهاءالله خواندن و نوشتن را می دانستند، باز هم از حیث معارف الهیه همگی امی بوده و کسی آن معارف و علوم را به آنها نیاموخته است.

حضرت باب و حضرت بهاءالله به مدارس وارد نشده اند

حضرت باب و حضرت بهاءالله هیچکدام به مدارس علمیه آن زمان وارد نگشتند. حضرت باب در حد بسیار کمی در سنین کودکی آموزش خواندن و نوشتن دیدند و دریای علمی که از ایشان ظاهر گردید به مدد علم لدنی الهی بود و هیچ تناسبی با آن آموزش دوران کودکی نداشت و حتی معلم حضرت باب در کودکی به دانی حضرت که سرپرستان بود، گفتند این کودک را به مکتب نیاور، زیرا نیازی به آموزش من ندارد و جالب اینجاست که همین معلم، که شیخ عابد نام داشت، به حضرت باب ایمان آورد. بنا بر مراتب معروضه اینکه حضرت بهاءالله فرموده اند «داخل نشدم در مدارس و نخوانده ام از علوم» (ترجمه) جای هیچگونه تردید و اعتراضی نیست^{۲۶۵}.

۲۱. آیا آئین بهائی ساخته سیاستهای خارجی است؟

از جمله اتهامات وارده بر مظاهر مقدسه الهیه، اتهامات سیاسی است. در این ظهور اعظم نیز اتهام ارتباط با اسرائیل، انگلیس و روس به آئین بهائی زده شده است که در این قسمت به آن می پردازیم.

ریشه اتهامات سیاسی

طرد آئین بهائی بر اساس این ادعا که این آئین ساخته سیاستهای خارجی است، مساله ای نسبتاً جدید است. در واقع در صد سال اولیه ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله، هیچیک از رجال همعصر آنان که آنها را از نزدیک می شناختند و هیچیک از مردان سیاسی و مذهبی عصر قاجار و آغاز دوره پهلوی، چه از دشمنان آئین جدید، از قبیل شاهان قاجار و شیخ فضل الله نوری و ملا علی کنی و امیر کبیر و چه رجال بی طرف، چون شیخ عبدالله انصاری و میرزای شیرازی و سید محمد طباطبائی، هرگز ادعا نکرده بودند که دین بهائی منشاء سیاسی و خارجی دارد. بلکه به عکس، اعتراضاتشان در آن موقع مربوط به مسائلی بود که در فرهنگ آن زمان بد و پلید به حساب می آمد. اما بعد که فرهنگ ایرانیان قدری غیر مذهبی تر شد و تعریف بد و

پلید هم دگرگون گردید، دشمنان بهائی به افتراات سیاسی در حق فرهنگ نوآور بهائی روی نمودند تا روشنفکران و تحصیل کرده ها را از آئین نوین بترسانند و ناشکیبائی و تنگ نظری مذهبی خود را پشت نقابی از وطن دوستی و ایران دوستی پنهان کنند و مانع شوند که ایرانیان در مورد آئین نوین ایرانی دست به پژوهش مستقلانه زنند و ایران در چنگال دیو سنت پرستی و عقب افتادگی و جهالت گرفتار بماند. اتهام ساخته بیگانه بودن آئین بهائی از هنگامی آغاز گردید که اتهام زندگان کوشیدند فرهنگ ایران را از هر چه که دگر اندیش، پارسی، و غیر اسلامی است بزدايند و هر آنچه که نوین و مترقی و ایرانی است را به عنوان بیگانه جلوه دهند.

همزمان با این پدیده، جریان دیگری نیز شدت گرفت و آن مطرح شدن بینش نظری چپ در ایران بود. بالا گرفتن اندیشه چپ و جا افتادن نگرشی سطحی و الهام گرفته از مارکسیسم در ایران، فرصت را به دشمنان داد تا با بستن نسبت سیاسی آب را گل آلود کنند و چند صباحی بیشتر ایرانیان را از بررسی و آشنائی با آئین بهائی دور کنند. گسترش زمینه چپ بستر افکار عمومی را برای پذیرش این نسبت آماده ساخت. از این پس ترفند اساسی دشمنان، بستن اتهام وابستگی سیاسی، مُد روز بود و با مُد روز نیز عوض می شد. بدین ترتیب گاهی انگلستان، گاهی آمریکا، گاهی روسیه و گاهی اسرائیل را منشاء دین بهائی قرار دادند. این نسبت های ضد و نقیض، خود دروغین بودن این تهمت ها را آشکار می سازد.

آنان که بر آئین بهائی اتهام بیگانه پرستی می زنند، مخالف آزادی سخن و عقیده برای مردم ایرانند. به همین سبب، بی وقفه تهمت می زنند ولی به بهائیان اجازه دفاع از خود را نمی دهند، هر چند که نفس اتهام، خود اثبات دروغ بودنش است. در گذشته اعتراض به دیانت بهائی بر این اساس توجیه می شد که این آئین، بدعت مذهبی و ارتداد می باشد. استدلال دشمنان بهایی در نفی حضرت بهاءالله این بود که ان حضرت مدعی وحی جدید از جانب خدا شده است، در حالیکه قوانین اسلام تا به ابد قابل اجراست. در اثبات این ادعا بود که این نویسندگان از پلید بودن آموزه های بهائی و تضاد آن با اسلام سخن می گفتند. مثلاً کسانی مانند شیخ فضل الله نوری می گفتند که بهائیان دشمن ایران و اسلامند، زیرا که آنها طرفدار دمکراسی و حکومت پارلمانی هستند، یا آنکه بهائیان ویرانگر ایرانند، زیرا از لزوم آموزش دختران و مدارس دخترانه سخن می گویند، یا آنکه بهائیان دشمن خدا هستند، بخاطر اینکه برخلاف قران از تساوی حقوق همه ایرانیان از جمله اقلیتهای مذهبی دم می زنند، یا آنکه بهائیان معاند حقیقتند، زیرا که برده داری را حرام می شمارند، یا آنکه با مملکت محروسه خصومت دارند، زیرا هیچکس را نجس نمی دانند و در فکر انهدام دین و دینداریند چه که آزادی عقیده و دین را حق انفکاک ناپذیر هر انسانی می شمارند. هزاران بهائی در تاریخ ایران بر اساس همین اتهامات کشته و زندانی و تبعید شدند. اما بعدا ورق برگشت. حال که نفوذ اندیشه حقوق بشر در میان ایرانیان کم کم قدرت یافت، همان دشمنان دیرین با برجسبهای جدیدی وارد گود شدند. این بار آنچه که پلید تلقی می گشت ضعف سیاسی ایران و استعمار خارجی بود. در نتیجه افسانه های عجیب و غریب در چسباندن آئین بهائی به سیاستهای خارجی شایع گردید، اما از آنجا که از همان ابتدا بهائیان حق آزادی سخن و دفاع از خود را نداشتند در نتیجه مردم ایران هرگز جز دروغ و افترا در باره این آئین نشنیدند.

اتهامات سیاسی وارد بر دیگر مظاهر الهیه

در زمان ظهور دیانت مقدس اسلام هنوز امکان تحقق فرهنگ حقوق بشر در جهان وجود نداشت و در نتیجه حکم شمشیر نیز نسخ نگردید و بنابراین ایران و ولات دیگر را به حکم خداوند، با شمشیر تسخیر نمود. اما با پیشرفت فرهنگ جامعه انسانی، این حکم توسط حضرت بهاءالله نسخ گردید و برای اولین بار، احکام دینی و روش گسترش آن نیز بر محور اصل وحدت عالم انسانی، آزادی عقیده، و بردباری مذهبی بنا شد. بنابراین آئین بهائی تنها آئینی است که با هر نوع استعمار و استثمار مخالفت ورزیده است، حال خود چگونه می تواند مستعمره بیگانگان باشد؟!

برخی از دشمنان آئین بهائی معتقدند که ریشه این آئین به یهودیان بر می گردد. یکی از استدلالهای آنان این است که وقتی حضرت باب نوجوان بودند و در تجارتخانه دایشان در بوشهر کار می کردند، در همان زمان، تاجرانی یهودی نیز از بمبئی با جاهایی مثل بوشهر ارتباط تجاری داشتند و این ثابت می کند که باب ساخته دست آن تاجران است! گویا فراموش کرده اند که حضرت رسول اکرم در جوانی نه تنها رابطه تجاری با تجار امپراطوری بیزانتین داشتند، بلکه به علاوه خود سفرهای متعددی به شام نمودند و همچنین در آیات قرآن به پیروزی آتیه روم اشاره شده و به علاوه ارتباط خاص و نزدیکی میان نجاشی، پادشاه مسیحی حبشه و آن حضرت وجود داشته است. آیا این موضوع به این معنی است که حضرت رسول اکرم استغفرالله جاسوس دولت امپراطوری رم شرقی و عمال آن بوده اند؟ دشمنان امر الهی به طور نا خود آگاه به مقدسات خود نیز توهین می کنند و این مطلب چندان عجیب نیست، زیرا هر کس یکی از پیامبران الهی را انکار کند، در واقع همه را انکار کرده است.

برخی دیگر از دشمنان معتقدند که دیانت بهائی بخاطر روش صلح آمیزش و نسخ اسلام در شرایط عقب افتادگی ایران و سیادت غرب، ساخته و پرداخته بیگانگان است، زیرا به تفرقه میان مسلمانان و پیروزی استعمار کمک می کند. بر همین اساس در کتب ردیه که در سنوات اخیر منتشر شده است، متذکر شده اند که بایان و بهائیان سبب تفرقه در امت اسلامی گردیده اند. گویا توجه به بیان مبارک حضرت رسول اکرم ننموده اند که فرموده است: «سیأتی زمان علی امتی لا یقی من الاسلام الا اسمه و لا من القرآن الا رسمه...». حدیث شریف آن حضرت وقایع آخرالزمان و ظهور حضرت قائم و مظلومیت آن حضرت و تفرقه و فساد امت را اخبار فرموده اند که شرح مفصل آن در این مختصر نگنجد. آیا سبب تفرقه امت اسلام و انشعاب آن به سنی و شیعه و هفتاد ملت و مذهب دیگر و آن همه اختلافات هزار ساله آن، امت بایان و بهائیان بوده اند؟! بالعکس، اگر به نظر انصاف ملاحظه شود، بهائیان سبب اعتقاد و ایمان معتقدین سایر ادیان به پیغمبر اسلام گردیده اند و مبلغین بهائی حقانیت اسلام و سایر ادیان را به گروه کثیری از پیروان ادیان بودائی و برهمنائی و زردشتی و یهودی و مسیحی و حتی کسانیکه به هیچ یک از ادیان اعتقاد نداشته اند - همین که به امر بهائی گرویده اند - ثابت و مدلل نموده اند و از این جهت، علاوه بر آنکه امر بهائی سبب تفرقه در دین اسلام نگردیده است، جمع کثیری را به حقانیت اسلام معتقد ساخته، زیرا که اس اساس دیانت مقدسه بهائی اتحاد ادیان و وحدت عالم انسانی است.^{۲۶۶}

عین این استدلال در مورد آئین حضرت مسیح هم صادق است. در واقع شرایط ظهور آئین بهائی آینه شرایط ظهور آئین مسیح است. حضرت مسیح در میان یهودیان ظاهر شد و اعلان نسخ شریعت یهود را فرمود. علمای یهود علیه او قیام کردند و در رد او فتوهای گوناگون صادر کردند. اما در آن زمان یهودیان در تحت استعمار، استثمار، امپریالیسم و چیرگی امپراطوری

رم قرار داشتند. در همان زمان هم نهضتی افراطی که دعوت به مبارزه مسلحانه یهودیان می‌نمود، در فلسطین بوجود آمده بود. در همین شرایط بود که خداوند حضرت مسیح را به رسالتی جدید برانگیخت که نه تنها به نسخ آئین یهود پرداخت، بلکه اصل خشونت و جنگ را هم که در تورات مورد تأیید قرار گرفته بود الغاء فرمود و از ضرورت صلح و آشتی و محبت سخن گفت. شک نیست که برای برخی از یهودیان چنین تعالیمی در چنان شرایطی به معنای خیانت به یهود، ایجاد تفرقه میان ایشان، و کمک به بیگانگان تلقی می‌گشت، اما چنانکه تاریخ نیز نشان داد، این حضرت مسیح بود که با پیام برابری و برادری و صلح ارکان نظام ظالمانه امپراطوری رم را در هم شکست و برای سرتاسر جهان مدنیتهی خلاق و نوین به بار آورد.

اتهام سیاسی دیگری که دشمنان پر کین به حضرت عیسی و پیروانش وارد کردند، این بود که مطابق نص صریح انجیل، آن حضرت و پیروانش را در نزد حکام و سلاطین روم، مدعی مقام سلطنت و دشمن حکومت و دولت معرفی کردند. شرح استنتاج آن حضرت در باب ۲۷ انجیل می‌آید ۱۱ مسطور است.^{۲۶۷}

حضرت محمد نیز از اتهامات سیاسی دشمنان مصون نماندند. مطابق نص صریح قرآن، آن حضرت را شاعری دیوانه و ساحری کذاب دانسته و مؤمنین به آن حضرت را طبق آیه «أَتُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ»^{۲۶۸} مردمانی سفیه و نادان می‌پنداشتند و می‌گفتند قرآن را یک نفر خارجی (سلمان فارسی) بر محمد می‌آموزاند، چنانکه در قرآن آمده است: «يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»^{۲۶۹} یعنی آنان می‌گویند جز این نیست که بشری به او می‌آموزد [نه چنین نیست زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است. نظیر همین اتهام را امروز به آیات امر جدید می‌زنند و گفته اند یک نفر جاسوس روسی، آن آیات را برای حضرت باب صادر می‌کرده است. همچنین حضرت محمد را مدعی تاج و تخت و سلطنت ظاهره تصور می‌کردند، چنانکه چون دعوت نامه آن حضرت را به خسرو پرویز، پادشاه ساسانی رساندند، نامه آن حضرت را پاره کرد و به حامل نامه پرخاش نمود. این موضوع را فردوسی در شاهنامه از قول خسرو پرویز چنین بیان نموده است:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار
عرب را به جایی رسیده است کار
که تاج کیانی کند آرزو
نفو بر تو ای چرخ گردان نفو

همچنین قرآن کریم شهادت می‌دهد که اعراب در اعتراض به آن حضرت می‌گفتند که اقوام بیگانه حامی ایشان است. این سنت خداست که دشمنان آئین خدا را ساخته اقوام بیگانه قلمداد نمایند و بدین وسیله مردم را از تحقیق مستقلانه در مورد آن برحذر کنند. قرآن در این آیه، افتراء دشمنان اسلام را نقل می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا»^{۲۷۰} یعنی کسانی که کافرنند گفته اند که قرآن مشتی دروغ است که بدروغ پرداخته شده و اقوام بیگانه در این کار حضرت رسول را پشتیبانی می‌کنند. مثلاً گفته اند که مسلماً اگر سلمان پارسی تکنیک حفر خندق را به مسلمانان مدینه نمی‌آموخت و در نتیجه حمله مکیان را به مسلمانان مدینه عقیم نمی‌ساخت، امروز چیزی بنام اسلام در دنیا نمی‌بود و از این مطلب نتیجه‌گیری کردند که آئین اسلام توسط خارجیان پرداخته شد. می‌بینیم که چیزی نیست که به آئین حضرت باب و آئین بهائی نسبت دهند که عین آن را به اسلام هم نسبت نداده باشند.

حضرت موسی نیز همچون بقیه رسولان الهی، خود و قومش مورد اتهام سیاسی قرار گرفتند. قرآن می فرماید: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُؤُا مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»^{۲۷۱} یعنی و سران قوم فرعون گفتند آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در این سرزمین فساد کنند؟ در کتاب تورات سفر (استر) شرح جالبی در مورد تهمت سیاسی که به یهودیان دوره خشایار شاه زده شد آمده است.^{۲۷۲}

بی اساس بودن این اتهام

اگر آئین بهائی توسط سیاستهای خارجی و به منظور عقب افتاده نگاه داشتن ایران ساخته شده باشد، در آن صورت باید آموزه هایش باعث ترویج خرافات، و مانع پیشرفت و تکامل ایران عزیز باشد، اما چنانکه خواهیم دید، عامل تکامل و پیشرفت ایران و ایرانیان بوده است. از اینجاست که باید گفت آنچه که پیش از هر چیز بطلان ادعای دشمنان آئین بهائی را به اثبات می رساند، تناقض درونی دو مرحله از اعتراضات و حملاتی است که یکی در صد سال اولیه ظهور این دیانت و دیگری در دوران متاخر، علیه آن مطرح شده و میشود. وقتی سخنان و اعتراضات بهائی ستیزان را در گذشته و حال پهلوی هم می گذاریم، دروغ بودن اتهامات جدید را آشکارا متوجه می گردیم. چنانکه گفته شد در ابتدا مبنای حمله پاسداران فرهنگ خردستیز بر آئین بهائی، آن بود که چرا این آئین از دموکراسی سیاسی حمایت کرد و به برابری حقوق زنان و مردان تاکید نمود و بردگی را حرام ساخت و از آزادی عقیده و مذهب دفاع کرد و اصل نجاست گروههای دینی را لغو نمود و برابری حقوق همه شهروندان از جمله اقلیتهای مذهبی را موکد ساخت و حکم ارتداد را نسخ نمود و فرهنگ جادو و خرافات را از ریشه بر کند و از لزوم تطابق دین و دانش و خرد سخن گفت و بجای تکفیر و تبعیض و نفرت و جنگ با دیگر مذاهب، بر وحدت حقیقت همه ادیان و لزوم معاشرت و دوستی با پیروان آنان اصرار ورزید. بر این اساس بود که حقوق انسانی هزاران بهائی پایمال گردید و ایشان آماج هرنوع ستم و جفا شدند. اما در موج نوین اعتراض بر این آئین، همان بهائی ستیزان صلاح را در این می دانند که اعتراضات قدیم را مطرح نکنند و بجایش مردم را آماج تکرار افسانه های ارتباط سیاسی با خارجیان نمایند تا شاید آنان را از تحقیق مستقلانه در مورد آئین اصیل ایرانی بهرسانند.

اما این دو موج اعتراض در تناقض منطقی با یکدیگرند. اعتراضات صد سال اول نشان می دهد که آئین بهائی آئین رشد و تکامل ایران است و به همین دلیل اعتراض جدید نمی تواند درست باشد. اگر حرف دشمنان درست باشد، در آن صورت باید چنین نتیجه گرفت که این دموکراسی است که بازدارنده ایران از پیشرفت بوده و می باشد! اما به عکس، استبداد سیاسی را باید عامل رشد و توسعه و پیشرفت ایران دانست. به همین ترتیب باید گفت که عامل عقب افتادگی یک جامعه، وجود آزادی عقیده و مذهب و آزادی سخن و مطبوعات در آن کشور است! اما به عکس، خفقان و سرکوب دگر اندیشی و خشونت و ناشکیبائی مذهبی علت تکامل علم و صنعت و اقتصاد است. به همین سان باید نتیجه گرفت که نیمی از جمعیت جامعه یعنی زنان را انسان شمردن و با آنان همانند انسان رفتار کردن مانع توسعه و منافی عدالت است! در حالیکه به اسارت کشیدن ایشان باعث پیشرفت و جهش فرهنگی است. بر طبق همین منطق مسموخ باید گفت که دوست ایران آن است که میان ایرانیان بر اساس اعتقاد مذهبیانشان تفرقه می افکند و به تبعیض حقوق اقلیتهای می پردازد و دگر اندیش را واجب القتل می شمارد و نفرت و خصومت مذهبی را دامان میزند! اما به عکس دشمن ایران آن است که همه ادیان را یکی می شمارد، کینه مذهبی را به صلح

و آشتی میان همه ایرانیان مبدل می کند و هر نوع تبعیض حقوق را نفی می کند و آزادی وجدان را حق طبیعی هر انسانی می شمارد. باز به همین ترتیب باید گفت که راه پیشرفت و ترقی ایران و ایرانیان وابستگی عامه مردم به تقلید از سران مذهبی، بالا بردن این یا آن شخص در سطح پیشواگرایی و بت پرستی، و تحقیر افراد به عنوان کودکانی مقلد و تملق گو در متن فرهنگ جادو و خرافات است! در حالیکه لغو اصل تقلید، تاکید بر برابری همه انسانها، تاکید بر اصل تحری مستقلانه حقیقت توسط همگان و تحریم خوار شدن یک انسان در مقابل یک انسان دیگر را باید عامل ذلت و انحطاط و خفت مردم ایران دانست. آشکار است که خود اعتراضات دشمنان بر آئین بهائی اثبات می کند که این آئین که آرمان ارتقا و سرفرازی و پیشرفت ایران است، طلیعه دار فرهنگ عدالت و پیشرفت و عزت ایران بوده است و بر عکس این آرمان دشمنان است که از اول ایران را از کاروان تمدن غافل نگاه داشت و به انحطاط فرهنگی ایران و در نتیجه پیروزی بیگانگان بر این مملکت مقدس منجر شده و می شود.

از اینجاست که بررسی این موج افترا علیه آئین بهائی اهمیت بسزایی می یابد، چه که این اتهامات تنها علیه جامعه بهائی نیست، بلکه در حقیقت تهاجمی است علیه جامعه ایران در راستای جلوگیری از تکامل و ترقی آن. حضرت عبدالبهاء در اثری که بیش از یک قرن پیش تحت عنوان «مقاله‌ی شخصی سیاح» نوشته‌اند، به این مسئله اشاره فرموده‌اند. سؤالی که حضرت عبدالبهاء در این کتاب مطرح کرده‌اند، این است که چه شد که ایران که زمانی آنقدر پیشرفته بود، به این حال افتاد و سبب چه بود که اروپا که اصلاً پیشرفته نبود، توانست به این قدرت دست یابد؟ پاسخ حضرت عبدالبهاء در آن زمان به این سؤال بالمآل این است که یکی از علل اصلی این مسئله این بود که اروپا در جهت اندیشه‌ی حریت وجدان، آزادی عقیده، و آزادی فکر و سخن حرکت کرد و همین حرکت سبب خلاقیت فرهنگی و پیشرفت علم شد، در حالی که عکس این امر متأسفانه در شرق متحقق شد. ما در جهت ناشکیبایی مذهبی و فکری و انجماد ذهنی و شکل‌های گوناگون نابداری حرکت کردیم و این مسئله باعث شد که خلاقیت کاهش یابد و در نتیجه از آن اعتلاء به انحطاط متوجه شویم. سخن حضرت عبدالبهاء این بود که ایران برای آن که پیشرفت و رشد و ترقی کند، باید که این فرهنگ ناشکیبایی مذهبی، فرهنگی که مخالف حریت و وجدان است، فرهنگی که اجازه‌ی آزادی عقیده و سخن را نمی‌دهد کنار گذارد و مردم ایران باید در جهت فرهنگ بردباری و شکیبایی قدم بردارند، همان فرهنگی که در زمان کورش به جای کشتار اقلیت‌های مذهبی، به آزاد ساختن یهودیان پرداخت و باعث افتخار ایران شد.

حقیقت این است که حضرت بهاء‌الله اولین ایرانی بود که از اصل دموکراسی سیاسی دفاع نمود و لزوم تحقق دموکراسی و خود مختاری را نه فقط برای کشورهای زورمند بلکه برای همه کشورها تاکید نمود. این امر نفی کامل استعمار است. استعمار به این معنی است که تصمیم‌گیری در مورد یک جامعه نه توسط مشارکت عمومی مردم آن جامعه، بلکه توسط ساکنان جامعه ای دیگر انجام گردد. به علاوه بر خلاف تقریباً همه نظریات مربوط به استعمار، امر بهائی فقط به بررسی مظاهر نابرابری و ستم بین المللی اکتفاء نکرده، بلکه بالعکس به محو علل ساختاری استعمار و استعمار جهانی نیز توجه می کند. در واقع امر بهائی خواهان نابودی استعمار در سرتاسر دنیاست و این مقصود مستلزم تغییری بنیادی در ساختار روابط بین المللی، تبدیل نظام هرج و مرج جهانی به نظام دموکراتیک جهانی و ایجاد نظام و فرهنگ وحدت عالم انسانی می باشد. در این راستا باید توجه نمود که حتی لغو حکم جهاد در دیانت بهائی نیز نفی کامل هر نوع استعمار و استعمار می باشد. لغو جهاد در امر بهائی به این معنی

است که هیچ مذهب و فرهنگی حق ندارد که با توسل به زور و خشونت خود را بر مردم و فرهنگهای دیگر تحمیل کند، به کشورشان حمله کند، مملکت آنها را تصرف نماید و از آنان مالیات اضافی و باج و خراج بگیرد. تفاوت اندیشه بهائی با شعارهای ضد استعماری سنت گرایان در این است که بهائی با استعمار به هر شکلی مخالف است، در حالیکه آنان فقط با آن نوع استعماری مخالفند که در آن خود استعمارگر نباشد. بهائیان قدرت راستین را در آزادی افکار و عقائد و شکوفائی فرهنگ شکیبائی و بردباری و فرهنگ تحری حقیقت و مشورت و مساوات می بینند، نه در تحمیل یکسان فکر کردن و یک نوع عقیده داشتن همه ایرانیان.

تناقضات موجود در این اتهام

نادرستی این اتهامات از تناقض درونی این اتهام آشکار می گردد. همه این نوع نویسندگان، آئین بهائی را ساخته سیاست خارجی برای پیشبرد منافع آن کشور بیگانه قلمداد می کنند، اما سردرگمی و آرای پریشان سازندگان ادعای توطئه از اینجا پیداست که هنوز هم نتوانسته اند تصمیم بگیرند که دین بهائی را باید به کدام سیاست خارجی نسبت دهند. در حقیقت تمام نوشته های این نویسندگان در مورد اینکه این کشور بیگانه چه کشوری است و این سیاست و منافع آن چیست، در تعارض و تناقض مطلق با یکدیگرند.

به عنوان مثال بسیاری گفته اند که باب و بهاء ماموران دولت روسیه بودند. در اثبات این ادعا نیز به نوشته جعلی منسوب به سفیر روس در ایران یعنی خاطرات سیاسی کینیاز دالغورکی استناد می کنند، اما این یادداشتها قطعا و به شهادت همه مورخان غیر بهائی نوشته ای جعل شده توسط مسلمانی ایرانی و بهائی ستیز است. اما در همان حال نویسندگان دیگر عکس این مطلب را بیان کرده و باب و بهاء را ماموران دولت انگلستان قلمداد می کنند. مثلا داستان جدیدی به هم بافته اند که بر طبق آن باب حتی از زمان نوجوانی استخدام انگلیسیها بود و باب و بهاء در خدمت منافع انگلستان کار می کردند. البته هر پژوهنده ای از رقابت و تناقض منافع روس و انگلیس در ایران باخبر است و می داند که جاسوس روسی، دشمن انگلستان است و همینطور عکس آن. اما گروه دیگری (مثلا دیوید یزدان در مجله میراث ایرانی) اگرچه آئین بهائی را ساخته سیاست انگلیس می شمارند ولی استدلالشان این است که بهائیان را انگلیسیها علم کردند تا ایران را ویران نمایند بدین ترتیب که بهائیان در راس نهضت فراماسیون، نهضت بان-اسلامیزم را بوجود آوردند و سید جمال الدین اسدآبادی را از میان خود برانگیختند و مخارج آیت الله خمینی و انقلاب اسلامی ایران را مخفیانه پرداختند تا ایران را نابود کنند! باید دید که اگر زمانی تغییر رژیم در ایران بوجود آید و کماکان دشمنی با آزادی اندیشه و سلب حقوق بهائیان ادامه یابد، روزنامه های ایران چند صد مقاله در اثبات این نظر آخر خواهند نوشت. در اینجا جالب است که هواداران و مخالفان انقلاب اسلامی در یک چیز توافق دارند و آن بیگانه پرست بودن بهائیان است. اما معنای این جمله در این دو گروه ضد هم است: بر طبق یکی بهائی ضد علمای مبارز است و در نتیجه مامور انگلیسی است، در حالیکه بر طبق دومی علمای مبارز همه بهائی هستند که برای ویرانسازی ایران تظاهر به اسلام می کنند! هر پژوهنده ای می تواند بفهمد که این مباحث در قلمرو خرد انجام نمی شود بلکه همه متعلق به قلمرو خیال است.

"شاهکار" تاریخی دیگری در این اواخر توسط برخی خیالبافان ساخته شده که بر طبق آن، آئین باب و بهاءالله را ساخته سیاست انگلیس میدانند به این دلیل که پس از واقعه رژی (جنبش تنباکو)، انگلیسها فهمیدند که تنها سد جلوگیری از

استعمارشان علمای شیعه اند و در نتیجه پس از تشکیل جلسه ای، تصمیم به ایجاد دینی کردند که بر مبنای تسامح مذهبی بنا شده باشد و در نتیجه راه استعمار در ایران را بگشاید و پس از این جلسه، دین جعلی بهائی را بوجود آوردند! بر طبق این نظریه آئین باب و بهاءالله فقط پس از آخرین دهه قرن نوزدهم مامور و پرداخته انگلیسی شده و سخن بقیه در مورد دالغورکی نادرست از آب در می آید. اما همین دلیل بس که واقعه رژی همزمان با وفات حضرت بهاءالله صورت می گیرد و در نتیجه این مطلب کذب محض است. البته همین نویسندگان که تاریخ می نویسند در نوشته های دیگرشان حرف خود را فراموش می کنند و باب و بهاءالله را از ابتدا مامور خارجی می دانند (گاهی روسی، گاهی انگلیسی، گاهی یهودی). لازم به تکرار نیست که پس از ایجاد دولت اسرائیل و بروز حساسیت جدید، همه این نویسندگان می کوشند به نوعی این آئین را به دولت اسرائیل و صهیونیسم بچسبانند، اما چون پیامبر بهائی توسط مسلمانان به عکا تبعید شد و حدود شصت سال پیش از ایجاد این دولت هم در تبعید وفات فرمود و در آن موقع هم انجا اسرائیل نبود بلکه فلسطین اسلامی عثمانی بود، در نتیجه این نویسندگان معمولاً به شعار دادن و گفتن مشتی دروغ اکتفا می کنند و زیاد به تحلیل "تاریخی" نمی پردازند. به تازگی نیز ریشه دین بهائی را از آمریکا می دانند! از آنچه که ذکر شد یک واقعیت تلخ آشکار می گردد. در همه این اتهامات و افتراءات فقط و فقط یک چیز مشترک است و آن ناشکیبایی مذهبی، نفرت از حقیقت، و بغض نسبت به نوآوری روحانی و فرهنگی در ایران است.

سابقه تاریخی برخی اتهامات^{۲۷۳}

در مورد رابطه حضرت بهاءالله با روس باید گفت که پس از واقعه رمی شاه که توسط سه نفر بابی که به خیال خودشان در صدد انتقام خون حضرت باب برآمده بودند، انجام گرفت، حضرت بهاءالله در آن موقع تازه از عراق مراجعت فرموده بودند و در لواسان، قریه افچه مهمان میرزا آقا خان صدر اعظم نوری بودند و جعفر قلی خان، برادر صدر اعظم، مأمور پذیرایی از آن حضرت بود و از آن حضرت استدعا نمود که چندی در یکی از نقاط حول و حوش مخفی شوند تا آن غائله آرام گیرد و آن فتنه خاموش شود، ولی آن وجود مبارک این رأی را نپسندیدند و روز بعد با نهایت سکون و وقار به جانب اردوی پادشاه که در آن وقت در نیاوران از محال شمیران مستقر بود، رهسپار گردیدند و در زرگنده میرزا مجیر آهی، شوهر همشیره آن حضرت، که در سفارت روس سمت منشی گری داشت، آن حضرت را ملاقات و به منزل خود که متصل به باغ سفارت بود، دعوت و هدایت نمودند. گماشتگان حاجی علی خان حاجب الدوله از ورود آن حضرت آگاه شدند و به حاجب الدوله اطلاع دادند و او به عرض شاه رسانید و شاه دستور داد حضرت بهاءالله را دستگیر و به نیاوران بردند و از آنجا زنجیر نموده، پیاده و پای برهنه به طرف انبار سیاه چال طهران حرکت دادند و مدت چهار ماه در انبار سیاه چال زندانی شدند. سفیر روس نظر به مقام میرزا مجید آهی، منشی اول سفارت که شوهر خواهر حضرت بهاءالله بود، شاه و درباریان را مجبور نمود که رسیدگی نمایند و شخص بی گناهی را مسجون و مقتول نسازند. لذا پس از رسیدگی، دانستند که ساحت مقدس حضرت بهاءالله، منزله و میرا از دخالت در اینگونه امور بوده است. ناگزیر شاه از قتل آن حضرت صرف نظر کرد و حکم بر نفی و اخراج ابدی ایشان از طهران به عراق، صادر نمود.^{۲۷۴} و اما در مورد صدور الواح به امپراطور روس، باید دانست همانطور که حضرت محمد دعوتنامه به پادشاه ایران و امپراطور حبشه و قیصر روم ارسال فرمودند، حضرت بهاءالله نیز به جمیع سلاطین و رؤسای جمهور و زمامداران امور، الواح صادر و ارسال فرمودند و آن الواح در کتاب مبین (آثار قلم اعلی) طبع و نشر گردیده

است، یکی از این الواح نیز لوحی خطاب به امپراطور روس بوده است. لحن این الواح بسیار مهیمن، کبریائی و نافذ است که واضحا مشخص می سازد حضرت بهاءالله گماشته هیچ دولتی نبوده و از جانب حق می باشند.

اما در مورد رابطه دین بهائی با انگلیس با ید گفت دیدادشاه انگلستان حضرت عبدالهء را به لقب "سر" یعنی آقایی ستوده و احترام نموده و یا حضرت عبدالهء در مناجاتی نسبت به او دعا فرموده اند. در این مورد معاندین می گویند، همه اینها دلالت دارد بر صحت یادداشتهای کینیز دالغورکی و حمایت و دخالت ممالک خارجی در امر بهائی. این حرفها درست بدان می ماند که کسی بگوید که چون حضرت محمد دعوتنامه برای نجاشی، امپراطور حبشه ارسال فرمود و نجاشی با ادای احترام تحف و هدایایی جهت آن حضرت فرستاد، پس محققاً در پیشرفت دین اسلام، سیاست خارجی و تحریکات کشورهای بیگانه در کار بوده است. لکن ارباب بصیرت می دانند که تنها سفیر روس نبوده که برای رفع ظلم و نجات مظلومی از چنگ ظالمان خونخوار حمایت نموده، آن هم به خاطر میرزا مجید آهی منشی سفارت و انتساب او با حضرت بهاءالله. در مورد یادداشتهای کینیز دالغورکی به سؤال "آیاخاطرات سیاسی کینیز دالغورکی واقعیت دارد" مراجعه کنید.

و در مورد اینکه چرا اسرائیل مرکز جهانی بهائی است و مقامات و ساختمان های جهانی آئین بهائی در جیل کرمل در اسرائیل قرار دارد باید گفت که برخی با استناد به همین مورد می گویند که اگر شما در جهت منافع صهیونیسم نبودید پس چرا به شما جا و مکان دادند؟ جواب آنکه دولت ایران و عثمانی حضرت بهاءالله را به آنجا تبعید کردند و بهائیان بسیار قبل از صهیونیستها ساکن اراضی مقدسه بودند، یعنی دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸، حدود ۱۰۰ سال بعد از ظهور آئین بهائی به وجود آمد، بنابراین آنها به ما جا ندادند بلکه آنجا بسیار قبل از این، مرکز دیانت بهائی بود. آن حضرت همان جا صعود فرموده و مقبره ایشان در آنجا قرار دارد و با تغییر رژیم های سیاسی در فلسطین و اسرائیل، مقبره عوض نخواهد شد و مثل قبل زیارتگاه بهائیان است و خواهد بود، همانطور که مقبره حضرت علی صدها سال است که در نجف قرار دارد و با تغییر دهها حکومت در آنجا، تغییر نکرده است. همچنین اگر زیارتگاه بهائیان در اسرائیل است، مسجدالاقصی نیز در اسرائیل است و بیت اللحم مسیحیان نیز آنجاست. پس همان طور که رفتن مسلمانان ایران به نجف و کربلا و عربستان و حتی اسرائیل برای زیارت، به معنی ارتباط سیاسی آنها با حکومت های آن کشور ها نیست، بهائیان نیز ارتباطی سیاسی با حکومت اسرائیل علیه دیگران ندارند.

بسیاری از مستشرقین نامی جهان^{۲۷۵} از قبیل نیکلای فرانسوی و پروفیسور براون مستشرق انگلیسی و دکتر اسلمونت دانشمند انگلیسی و تولستوی فیلسوف شهیر روسی و ماری ملکه رومانی و بسیاری دیگر از مشاهیر و معاریف جهان، در کتب و نوشتجات خود که منتشر ساخته اند حقانیت و مظلومیت آن وجود مبارک و پیروان آئین جدید را اثبات نموده اند و بر خلاف مورخین و ناشرین مغرض ایرانی، حقایق را آن طور که بوده مرقوم داشته اند و در مورد جانبازی و فداکاری مؤمنین این امر اعظم الهی و ظلم و فجایع دشمنان پر کین الحق داد سخن داده اند. همچنین افرادی نظیر اطباء مخصوص دربار ناصرالدین شاه از قبیل شلیمر، طیب اتریشی که مدت ۹ سال طیب مخصوص شاه و معلم دارالفنون بود، دکتر تولوزان پزشک فرانسوی در کتابی موسوم به بایان ایران، مولر پزشک آلمانی طیب مخصوص و معلم دارالفنون و بسیاری اشخاص بی غرض دیگر، مشاهدات خود را نوشته و منتشر ساخته اند. جالب است که برخی حتی دلجویی این اشخاص خارجی را از بایان و بهائیان، دلیل حقیقت داشتن این اتهامات سیاسی تلقی می کنند!^{۲۷۶}

۲۲. آیا خاطرات سیاسی کینیاز دالغور کی واقعیت دارد؟

در جواب به این سؤال باید گفت کسانی که می‌خواستند حضرت باب و حضرت بهاء‌الله را مأمور دولت روسیه عنوان کنند، نوشته‌ای را بنام خاطرات سیاسی کینیاز دالغور کی در ایران منتشر ساختند. کینیاز دالغور کی در فاصله سالهای ۱۸۴۵ تا ۱۸۵۴ سفیر روسیه در ایران بود. بر طبق این یادداشتها که خاطرات کینیاز دالغور کی قلمداد شده است، سفیر مزبور به تفصیل توضیح میدهد که چگونه برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و کاربرد سیاستهای روسیه در ایران به تهران و کربلا می‌رود؛ پس از ورود به تهران پیش یکی از شاگردان حکیم احمد گیلانی عربی آموخت، عبا و عمامه در بر گرفت و در مهمانی‌های برپا شده توسط حکیم احمد گیلانی و در خانه وی با بهاء‌الله آشنا شد و او را بفرفیفت؛ آنگاه به کربلا رفت و در مجلس درس سید کاظم رشتی با سید علی محمد آشنایی برقرار کرد. پس از ذکر داستانهای گوناگون که بر طبق آن در همه تصمیمات مربوط به آئین بهائی دالغور کی دست داشته و همه نوشته‌های حضرت بهاء‌الله را وی نوشته است، خاطرات مزبور گزارش می‌دهد که حضرت بهاء‌الله را از بغداد به عکا روانه نمودند و دولت روسیه هم به تقویت آنها پرداخت و خانه و مکان برای آنها ساخت. (برای اطلاعات بیشتر در مورد این خاطرات و نیز جعلی بودن آن به مقاله محققانه دکتر توکلی در سایت نگاه رجوع کنید).

چاپ این یادداشتها موجی از اعتراض و خصومت و نفرت را در جامعه ایران نسبت به بهائیان بلند نمود و هنوز هم در بسیاری از نوشته‌های بهائی ستیز، مورد استدلال و استناد قرار میگیرد. اما جعل این یادداشتها آنقدر بصورتی ابلهانه و جاهلانه صورت گرفت که بخاطر اغلاط مسخره تاریخی آن، لحن و طرز فکر نویسنده آن که واضحاً یک ایرانی بیسواد و ناشکیبای مذهبی بوده است و فقدان نسخه اصلی (روسی) یادداشتهای مزبور، بسیاری از ایرانیان محقق و دانشمند تصمیم گرفتند که در اثبات جعلی بودن یادداشتهای مزبور مقالاتی بنگارند. بعنوان مثال عباس اقبال آشتیانی، استاد تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه طهران در مجله یادگار چنین نوشت: "در باب داستان کینیاز دالغور کی، حقیقت مطلب این است که آن بکلی ساختگی و کار بعضی از شیادان است. علاوه بر اینکه وجود چنین سندی را تا این اواخر احدی متعرض نشده بوده، آن حاوی اغلاط تاریخی مضحکی است که همانها صحت آن را بکلی مورد تردید قرار میدهد"^{۲۷۷}.

همچنین آقای مجتبی مینوی استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه طهران در مجله راهنمای کتاب نوشته است: "یقین کردم که این یادداشتهای منسوب به دالغور کی مجعول است" و آنگاه پس از برشماری اغلاط تاریخی و تناقضات درونی و امتناع منطقی صحت آن چنین مینویسد: "از روی همین مطالب خلاف واقع و اغلاط تاریخی که در این یادداشتهای منسوب به دالغور کی موجود است، می‌توان حکم کرد که تمام آنها مجعول است و این جعل هم باید در ایران شده باشد"^{۲۷۸}.

برخی از دشمنان آئین بهائی مانند آدمیت و کسروی که بر ضد این آئین ردیه نوشته‌اند نیز در مورد جعلی بودن این خاطرات مطالبی نگاشته‌اند. مثلاً سید احمد کسروی که علیه دین بهائی کتاب نوشته و هیچگونه نظر موافقی در مورد آن ندارد، در مقالات متعددی مجعول بودن و مفتضح بودن یادداشتهای مزبور را مدلل داشته و حتی در کتاب بهائی‌گری چنین نوشته

است: "از سه چهارسال پیش نوشته ای بنام یادداشتهای کینیاز دالغورکی بمیان آمده که زنجیر خوشبختی گردانیده شده و کسانی نسخه هائی برداشته به این و آن میفرستند... بی گمان این چیز ساخته ایست و چنانکه بتازگی دانسته شد یک مرد بی مایه بلند پروازی که در طهران است و سالها به شناخته گردانیدن خود میکوشد این را ساخته و از یک راه دزدانه میان مردم پراکنده"^{۲۷۹}.

البته از آنجا که دشمنان پرکین امر بهائی، مردم ایران را به غلط، افرادی تصور کرده اند که هرگز شهادت تحقیق مستقل در مورد آئین بهائی را نداشته و به هر ادعای ضد بهائی اعتماد می کنند، بسیاری از آنان هنوز هم صحبت از خاطرات کینیاز دالغورکی کرده و آن را بعنوان دلیلی قاطع در اثبات بیگانه پرستی حضرت باب و حضرت بهاءالله بکار می برند. اما این خاطرات دارای صدها غلط فاحش تاریخی و منطقی است. از این نکته نیز بگذریم که جعل کننده، چون خودش نادان بوده، همه علمای ایران و کربلا را مشتی نادان فرض نموده که حتی یکی از آنها هم از قیافه یا لهجه یا حالات این شخص روسی نتوانست در مورد ایرانی بودن او شک کند و بعدا هم که تقریباً ده سال سفیر ایران در روسیه بود، حتی یکی از این علما هم او را به خاطر نیوردا! اما سرتاسر این خاطرات، خود جعلی بودنش را قاطعانه ثابت می کند. مثلاً خاطرات مزبور گزارش می دهد که حضرت بهاءالله را به عکا فرستادند و دولت روس برای ایشان در آنجا خانه ساخت. اشکال این دروغ این است که دالغورکی در سال ۱۸۶۷ وفات نمود، درحالیکه تبعید حضرت بهاءالله به عکا در سال بعد صورت می گیرد، چه رسد به ساختن خانه در عکا در دوران اقامت ایشان در عکا! به همین خاطر در چاپ دوم مطلب عوض می گردد. اما از این نوع غلطها که بگذریم، مسئله این است که تاریخ زندگی دالغورکی در دائرةالمعارف های روسی و فرانسوی و غیره به تفصیل نوشته شده است. در نتیجه از نظر تاریخی مسجل است که همه این خاطرات جعلی است، چرا که آن زمانی که بر طبق خاطرات مزبور دالغورکی در تهران و کربلا زندگی می کرده است، وی در پستهای دولتی خاص در هلند و ایتالیا و استانبول بسر می برده است!

۲۳. موضع جامعه جهانی بهائی در رابطه با نهضت صهیونیسم و فلسطین

از جمله سؤالات و ابهامات در مورد آئین بهائی این است که موضع جامعه جهانی بهائی در مورد تفکر صهیونیسم و تجمع یهودیان در سرزمین فلسطین چگونه است و چرا برای دفاع از فلسطین هیچ کاری انجام نمی دهد.

امروزه اگر از برخی ایرانیان پرسید از صهیونیسم چه میدانید، در جواب می گویند صهیونیسم داستان تروریست های یهودی است که بالاخره دولت اسرائیل را به وجود آوردند. اما بهتر است ابتدا تاریخچه تشکیل این جنبش بیان شود تا معنی این کلمه را بهتر متوجه شویم.

تاریخچه تشکیل جنبش صهیونیسم

در تاریخ مندرج است که دوران طلائی زندگی قوم بنی اسرائیل، بعد از سلطنت داود و سلیمان، در سال ۹۲۲ قبل از میلاد پایان پذیرفت. و از آن به بعد شورش ها و نا آرامی ها قوم بنی اسرائیل را فراگرفت و آنان را در جهان متفرق و متواری ساخت. گروهی به کشور روسیه پناه بردند و گروهی دیگر راهی اروپا شدند. قوم یهود در هیچ جای اروپا نیز محل مناسبی برای اقامت نیافتند و شاید بهمین دلیل به «یهودی سرگردان» معروف گردیدند. در حدود اواخر قرن ۱۵، قوم یهود تقریباً از تمام کشورهای اروپائی رانده شده بودند. بی رحمانه ترین واقعه، اخراج یهودیان از اسپانیا بود که در سال ۱۴۹۲ صورت گرفت. در رم، یهودیان را مجبور کردند که در کثیف ترین ناحیه ای بنام «گنو» یا محله کلیمیان، سکنی گزینند. آنها را وادار کردند که بازوبند زرد داشته و کلاه مخصوص بر سرگذارند تا از سایر مردم رم متمایز شوند. در بین سال های ۱۶۴۸ و ۱۶۵۶، یعنی حدود فقط ۸ سال، نزدیک به سیصد تا پانصد هزار نفر یهودی در اروپا به قتل رسیدند. در اروپای غربی، یهودی ستیزی مسیحیان با واقعه "دریفوس" آغاز گردید. دریفوس که سرهنگی در ارتش فرانسه بود، در سال ۱۸۹۴، بعد از جنگ فرانسه و آلمان به جرم فروش اسرار ارتش فرانسه به آلمان، محاکمه و زندانی، اما بعداً بخشیده و آزاد گردید. داستان این واقعه دردناک را جوانی مجارستانی، بنام تئودر هرزل Theodore Herzl برای روزنامه ای گزارش میداد.

وقوع این حادثه برای هرزل بسیار حزن انگیز و متقلب کننده بود. بحدیکه در پایان این محاکمه، هرزل و بعضی سران یهود متوجه شدند که امید اینکه جای امنی برای سکونت یهودیان در اروپا پیدا شود بسیار کم و نا چیز است و شاید در هیچ جای اروپا، نتوان جایی یافت که با یهودیان بطور مسالمت آمیز رفتار شود. بالاخره باین نتیجه رسیدند که یهودیان باید برای استقرار دائمی خود، سرزمینی معین کرده و دولتی مستقل تشکیل دهند. هرزل، با مطالعه کتاب تورات و بشارات آن، نهضت صهیونیسم را بوجود آورد. صهیونیسم از کلمه صهیون، نام تپه های اورشلیم که معبد داود بر روی آنها بنا گردیده بود، گرفته شد. این کلمه خاطره عظمت داود و سلیمان را زنده میکرد و یادگار تمدن قوم اسرائیل و مذهب و فرهنگ آنها بود. این گروه صهیونیست شروع به بررسی و جستجو برای یافتن محلی کردند که قوم یهود بتواند برای همیشه در آن سکنی گزیده و حکومت خود را تشکیل دهد. ولی هرچه بیشتر گشتند، کمتر محل مناسبی یافتند و تنها مکانی که به فرهنگ و سنن خویش نزدیک دیدند همان مملکت فلسطین بود. در آن زمان قسمت اعظم فلسطین را بیابانهای بی آب و علف و غیر قابل زندگی تشکیل میداد. در هر صورت، صهیونیست ها یهودیان را تشویق به خرید زمین در فلسطین کردند. اما در ابتدا این پیشنهاد مورد موافقت یهودیان آلمان واقع نگردید، زیرا آنها در نهایت رفاه زندگی میکردند و دلیلی نمی دیدند که آلمان مترقی را ترک کرده و به بیابانهای بی آب و علف فلسطین پناه برند و این پیشنهاد برای آنها توهینی بیش نبود. هرزل در سال ۱۹۰۴ در سن ۴۴ سالگی درگذشت.

بعد از جنگ جهانی اول (۱۹۱۷) که دولت انگلیس حکومت فلسطین را بعهده گرفت، Chaim Weizman، یکی دیگر از گردانندگان نهضت صهیونیسم، "آرتور بلفور Arthur Balfour" وزیر امور خارجه انگلیس را برانگیخت که در ضمن اعلامیه ای از دولت انگلیس درخواست کند که به صهیونیست ها اجازه داده شود که در سرزمین فلسطین برای خود مملکتی تأسیس نمایند. این اعلامیه که بعداً بنام «اعلامیه بلفور» معروف گردید با مخالفت اغلب کشورهای خاورمیانه مواجه گردید. اما بالاخره در نوامبر ۱۹۱۷ به تصویب رسید و بدین طریق پایه های اولیه تشکیل دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین گذارده شد. سه سال بعد، در سال ۱۹۲۰ حدود ۵۰ هزار نفر یهودی به فلسطین مهاجرت کردند. در سال ۱۹۲۸ در حدود ۱۰۰ هزار نفر

یهودی در فلسطین ساکن بودند. در سال ۱۹۳۱ حدود ۱۷۵ هزار و در سال ۱۹۳۳ حدود ۲۲۰ هزار نفر یهودی به سر زمین فلسطین مهاجرت کردند. در سال ۱۹۳۹ یهودیان فلسطین ۴۵۵،۴۵۷ نفر بودند که ۳۰٪ ساکنین فلسطین را تشکیل میدادند. در آن زمان در تل اوویو ۱۵۰،۰۰۰ نفر یهودی زندگی میکردند.

یهودیان آلمان تا پیش از روی کار آمدن هیتلر از زندگی بسیار مرفه برخوردار بودند. در سال ۱۹۳۳ هیتلر به عنوان رئیس دولت آلمان انتخاب گردید. هیتلر در ایام کودکی به دلالتی جوانه کینه یهودیان را در قلبش پروراند و اکنون آن جوانه به درخت تنومندی تبدیل گشته بود و او دیگر نمی توانست جامعه موفق یهود را تحمل کند. او بسرعت مردم آلمان را بر ضد یهودیان شورانید. ابتدا حق رای دادن را از یهودیان گرفت و بعد با قانون نورنبرگ، در سال ۱۹۳۵ یهودیان را به شهروند درجه ۲ تبدیل کرد. او نه تنها آنها را از حق رای محروم ساخت، بلکه استخدام آنها را در ادارات دولتی و اشتغال آنها را به کسب و کار ممنوع نمود. هیتلر مجددا استعمال نشان زرد بر روی لباس یهودیان و زندگی آنان را در گتو متداول کرد و بالاخره آنها را به اردوهای متمرکز کننده یهودیان، برای اشتغال به کارهای سخت روانه نمود. هیتلر در سال ۱۹۴۱ تصمیم گرفت که قوم یهود را بکلی نابود کند و بنابراین آنها را روانه اردوگاه های مرگ نمود و با خفگی در اطاقهای گاز نابود ساخت. بعد از مرگ ۶ میلیون یهودی، هیتلر دستور داد که تمام اشیاء قیمتی را از جسد یهودیان جدا و حتی دندانهای طلائی آنها را بکشند، پوست و استخوان و موی سر، حتی چربی بدن آنها را جدا و قسمتهای بی مصرف را بسوزانند. دلالتی که سبب شد هیتلر به چنین جنایت و وحشیانه ای دست بزند، کاملاً مشخص نیست. بعضی عقیده دارند که چون آلمان در جنگ جهانی اول شکست خورد و خفیف گردید، آلمانهای نازی دنبال گروهی میگشتند که تقصیر شکست و خفت آلمان را بگردن آنها بیندازند. این قرعه فال بنام یهودیان بیگناه زده شد و بنابراین یهودیان را بعنوان خائن مسؤل این خفت شمردند. عده دیگر را عقیده دارند که هیتلر عقیده داشت نژاد آلمان که از نژاد «آریا» است بر نژاد «سامی» که یهودیان را شامل میشود، برتری دارد و بنابراین تصمیم گرفت که آلمان و بقیه اروپا را از نژاد سامی پاک کند تا فقط نژاد آریا ساکنین آلمان و بقیه کشورهای اروپا را تشکیل دهد. بعد از کشتار وحشیانه هیتلر، سیل مهاجرت یهودیان به کشور فلسطین با شدت هرچه تمامتر آغاز گردید. یهودیان با ابتکار آبیاری قطره ای، بیابانهای بی آب و علف فلسطین را سبز و خرم و پر بار و میوه نمودند. در سال ۱۹۴۸ داود بن گرین David Ben-Gurion بعنوان اولین نخست وزیر اسرائیل منصوب گردید.^{۲۸۰}

دیدگاه جامعه بهائی در مورد صهیونیسم

اما اگر تعاریف رایج جمهوری اسلامی از صهیونیسم را به معنای برتری نژاد یهود و سکونت در اراضی مقدسه با اعمال خشونت و اخراج ساکنین محلی، ملاک قرار دهیم، به هیچ عنوان قابل تطبیق با دیدگاههای بهائی نیست. روشهای دیانت بهائی برای برقراری صلح، با اصولی که به آن پایبند است، تعریف می گردد و تلاش برای از میان بردن تبعیض و رفتارهای خشونت آمیز، در هر جایی که بهائیان امکان تأثیرگذاری داشته باشند، مد نظر است. فی المثل در رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی که برتری نژاد سفید را ترویج می کرد، بهائیان سفید پوست عضویت در محافل روحانی را که جمعهای اداری و تصمیم گیری جامعه بهائی است، یکسره به سیاهان واگذار کردند و در مخالفت با تبعیض علیه سیاهان، از حق خود به نفع آنان گذشتند. روشهای که دیانت بهائی می تواند در پیش گیرد در درجه اول ترویج تفکرات صحیح و رفع تعصبات با

مذاکره و آموزش دیدگاه‌های مبتنی بر مدارا و محبت است و این کار توسط جامعه بهائی در همه عرصه‌های بین‌المللی که در آن حضور دارد به انجام می‌رسد. ولی در ماجرای فلسطین، متأسفانه با تحریکاتی که از جانب متعصبین مذهبی، علی‌الخصوص ملایان ایران صورت می‌گیرد، جنگجویان مسلمان فلسطینی، بهائیان را هم دشمن می‌شمارند و حتی اگر در بین رهبرانشان مانند محمود عباس، کسی در نسل‌های قبل ارتباطی با بهائیان داشته باشد، او را محکوم می‌کنند. همچنین در سرزمین‌هایی که این نوع تفکرات قدرت دارند، مانند مصر، بهائیان را از حقوق اجتماعی و حتی داشتن کارت هویت ملی محروم ساخته‌اند. در چنین شرایطی هر اقدامی هم که توسط بهائیان صورت گیرد، به چشم ایشان نمی‌آید و آن را عملی تبلیغاتی و یا در جهت کسب منافع گروهی می‌پندارند.

رابطه دیانت بهائی با صهیونیست‌ها (یهودیان ساکن در اسرائیل)

معهد اعلی در مورد تفکر صهیونیسم و وجود مرکز جهانی بهائی در کشور اسرائیل می‌فرماید: «عده‌ای یا از روی بی‌خبری و یا به منظور پیشبرد مقاصد خاص خود وجود مرکز جهانی بهائی در کشور اسرائیل را امری سیاسی و نوعی وابستگی به نهضت صهیونیسم به شمار می‌آورند. هر طفل سیق‌خوان مکتب تاریخ می‌داند که علت وجود مرکز جهانی بهائی در اراضی مقدسه این است که صد و چهل سال پیش، به تحریک دولت ایران حضرت بهاءالله به این منطقه که در آن زمان تحت سلطه امپراطوری عثمانی بود تبعید شدند و بدین ترتیب هشتاد سال قبل از تأسیس کشور اسرائیل، مرکز جهانی بهائی در اراضی مقدسه تثبیت یافت. روابط مرکز جهانی بهائی با اسرائیل مانند سایر کشورهای جهان، بر اساس اطاعت از قوانین مدنی آن مملکت و عدم وابستگی و دخالت در امور سیاسی استوار است. شاید مناسب باشد که یادآور شوید که در سال ۱۹۴۷ میلادی، یک سال قبل از تأسیس کشور اسرائیل، هنگامی که کمیسیون ویژه فلسطین در سازمان ملل متحد خواهان نظر ادیان و گروه‌های مختلف راجع به آینده این سرزمین شد، رئیس این کمیسیون، عالیجناب قاضی امیل سندستروم، ضمن نامه‌ای به مرجع امر بهائی، حضرت شوقی افندی، نظر و دیدگاه بهائیان را در این زمینه جویا شد. آن حضرت در تاریخ ۱۴ جولای ۱۹۴۷ در مکتوبی خطاب به ایشان فرمودند که دیانت بهائی به کلی از سیاست حزبی مبرا است و در مجادلات و منازعاتی که در مورد آینده ارض اقدس در میان است وارد نمی‌شود. هیکل مبارک در همان نامه توضیح می‌فرماید که «بسیاری از پیروان دیانت ما از اعقاب مسلمان و یهودی هستند و ما هیچ‌گونه تعصبی نسبت به هیچ‌یک از این دو گروه نداریم و به جان و دل مشتاقیم که به منظور حفظ منافع متقابل آنان و خیر و صلاح این مملکت، بین آنها صلح و آشتی برقرار گردد.»^{۲۸۱}

رفتار و موضع بهائیان در رابطه با صهیونیست‌ها، فلسطینی‌ها و دیگر اقوام در دیگر کشورها

بهائیان پس از ورود اجباری به اراضی مقدسه، همواره در کنار برادران فلسطینی خود، با صلح و صفا، دوستی و وفا، زندگی کرده‌اند. هیچگاه شنیده نشده که بین بهائیان و برادران فلسطینی‌شان، کوچکترین غبار کدورت و دشمنی بوجود آمده باشد. برای اثبات این مدعی، می‌توان به سال ۱۹۲۱، زمان درگذشت عبدالبهاء، اشاره کرد که ساکنین فلسطین برای او تشییع جنازه بسیار عظیمی ترتیب دادند و نمایندگان مذاهب و گروه‌های مختلف فلسطین، به سوگواری نشستند. در این سوگواری، نماینده هر گروهی به نوبه خود سخنی گفت و مکنونات قلبی خود را بر زبان راند که شرح کامل آنها در روزنامه «النفر» در حیفا درج گردید. از جمله، نماینده مسلمان فلسطین، حضرت ادیب، یوسف افندی احساسات قلبی خود را چنین بیان کرد: «ای

معشر عرب و عجم، برای که گریه و زاری میکنید؟ آیا برای کسی (عبدالبهاء) است که در حیات دیروزی خود، بزرگ بود و در موت امروزی بزرگتر است. نظر بر است کنید. نظر به چپ نمائید. نظر به شرق و غرب نمائید. به بینید چه عظمت و جلالی غیبت نموده. چه پایه بزرگ صلحی، منهدم شده. چه لبهای فصیحی خاموش گشته.. و اسفا". سپس نماینده مسیحیان فلسطین، حضرت فاضل، ابراهیم افندی، چنین آغاز به سخن نمود: "چقدر این مصیبت، جانگداز، تلخ و ناگوار است. این خسارت، فقط راجع به مملکت ما نیست، بلکه یک فاجعه عمومی است. حضرتش (عبدالبهاء) ناس را تهدیب فرمود، تعلیم نمود. احسان کرد و ارشاد فرمود. تا آنکه قومش را به اعلی ذروه جلال فائز نمود".

یهودیان بتدریج، بعد از جنگ جهانی دوم، بیشتر و بیشتر، به کشور فلسطین هجرت کردند. حتی تعداد بیشماری از یهودیان ایران هم به کشور اسرائیل روی آوردند که هنوز به زبان شیرین فارسی تکلم می نمایند و بعضی هم در مقامات مهم دولتی شاغل هستند. بهائیان همواره با هر دو ملت مسلمان و یهودی فلسطین، روابط حسنه داشته اند. آنان در هر کجای دنیا، که زیسته اند، با اقوام و ملل مختلف، صرف نظر از نژاد و رنگ و مذهب و ملیت، روابط صمیمانه داشته اند و سعی کرده اند بآنها خدمت کنند. هرگز شنیده نشده که در مملکتی از بهائیان شکایتی شده باشد که خدای نکرده نسبت به گروهی، عملی جز رفتار محبت آمیز داشته اند. کما اینکه در زمان قحطی فلسطین، بهائیان بودند که به داد برادران فلسطینی خود رسیدند و به تمام مردم فلسطین مواد غذایی رسانده و آنها را از قحطی نجات دادند. البته وقتی یهودیان هم به فلسطین هجرت کردند، بهائیان در کنار آنها با نهایت برادری و برابری زیستند. بنابراین باید سوال کرد که در کجای تاریخ فلسطین، اثری می یابند از اینکه بهائیان نسبت به برادران فلسطینی خود کوچکترین کوتاهی کرده اند و یا در کجای تاریخ اثری از همکاری بهائیان با صهیونیسم می بینند؟ اگر چنین است، اعلام دارند تا عالمیان با خبر شوند. آیا غیر از اینست که بهائیان همواره آرزو می کرده اند که این دو ملت فلسطین و اسرائیل در کنار یکدیگر با صلح و صفا زندگی کنند؟

گذشته از آن، بهائیان در هر کشوری ساکن باشند موظفند نسبت با در نهایت صداقت و شرافت با حکومت آن کشور رفتار نمایند و هیچگونه خیانتی نسبت به آن با اصول دیانت بهائی سازگار نیست، ولو اینکه آن حکومت نسبت به بهائیان سختگیر و بی مهر باشد. بنابراین دولت اسرائیل این اطمینان را دارد که خطر و احتمال خیانتی از جانب بهائیان نسبت به آن دولت وجود ندارد. پس بدون اینکه بهائیان سیاستها و روشهای تعامل دولت اسرائیل با مسلمانان را تأیید نمایند، بنوعی در آنجا حضور دارند که مورد اعتمادند. اگر این شیوه همزیستی مورد تأیید همفکران برخی افراد نیست، دلیل بر وابستگی بهائیان به اسرائیل هم نیست.

بهائیان در نظر بسیاری دولتها، شریف ترین، خیرخواه ترین و قابل اعتماد ترین گروه اجتماعی و برخی دولتها حتی برنامه ریزیهای آموزشی کودکان خود را به جامعه بهائی واگذار کرده اند. در ایران نیز هر گاه مجالی در بین امواج تعصب دست داده، بهائیان بنیان توسعه و اصلاح اجتماع را نهاده اند. اولین مدارس آموزش دختران، اولین حمامهای بهداشتی در بسیاری نقاط ایران، اولین مهاجرت پزشکان و معلمان به مناطق محروم و عقب مانده، اولین تدوینهای دستگاوها و ردیفهای موسیقی ایرانی و بسیار اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دیگر در ایران، به همت بهائیان صورت گرفته و آنان در هر مملکتی که عقل و انصاف حکمفرما باشد مورد احترامند و این احترام دلیل وابستگی آنها به حکومتها نیست.

موضع جامعه بهائی در جدال میان اسرائیل و فلسطین

سؤال دیگر این است که با توجه تعلیم «وحدت جامعه جهانی»، جامعه بهائی در دعوا و مناقشه میان اسرائیل و فلسطین، حق را به کدام یک می دهند و از کدام دفاع می کند و چرا جامعه بهائیت با توجه به این اهمیتی که به صلح می دهد، هیچ کاری برای برقراری صلح میان اسرائیل و فلسطین و رسیدن فلسطینیان به حق مسلم خود نمی کند.

در مورد اینکه حق با کدام طرف است، باید گفت که حق این است که همه انسانها باید صرف نظر از نژاد و مذهب و جنس و رنگ بتوانند در کنار یکدیگر زندگی مسالمت آمیز داشته باشند و به سعادت و تعالی یکدیگر کمک کنند و هر تفکری که مانع تحقق چنین شرایطی باشد، ناحق است. راهکار دیانت بهائی برای پایان دادن جنگ و تجاوز، تأثیر در افکار و عقول و ترویج فرهنگ مدارا و احترام به حقوق و آزادی های دیگران و سوق دادن افکار عمومی و جلب توجه رهبران جهان به این حقایق است.

و اما چرا بهاییان کاری نمی کنند؟ جامعه بهائی یک قدرت سیاسی نیست که بتواند همه ابزارهای معمول در این عرصه را بکار گیرد و وارد شدن به چنین حوزه عملکردی، دیانت بهائی را از یک اعتقاد جهان شمول به یک حزب سیاسی با منافع محدود گروهی تنزل خواهد داد و ماهیت آن را نقض خواهد کرد. بنابراین جز کمکهای انسان دوستانه و حمایت و سعی در کاهش نفرت و تعصب، کار بیشتری از دست جامعه بهائی برای برقراری صلح و آشتی ساخته نیست.

۲۴. آیا بهائیان روابط خوبی با رژیم پهلوی داشتند؟

بهائیان هر کجا و تحت هر نوع حکومتی باشند، نافرمانی از اوامر دولتی را تا آن جا که به اصول اعتقاداتشان لطمه ای وارد نیاورد، روا نمی شمارند ولی اگر فرمانی بر خلاف اعتقادات آنان از مراجع دولتی صادر شد، ابتدا اقدام به تظلم خواهی و احقاق حق نموده و سپس زجر و حبس را بر نافرمانی از اعتقادات خود ترجیح می دهند. گرچه حکومت ها باید چنین شهروندانی را پاس بدارند و مورد احترام قرار دهند، اما در ایران، بهائیان به دلیل این خصلت اجتماعی شان، معمولاً مورد سوء نیت های سیاسی قرار گرفته اند تا ارج گزارى. بر همین اساس می توان گفت حکومت پهلوی اول رفتاری بی منطق نسبت به بهائیان داشت و پهلوی دوم، رفتاری نادرست و نامنصفانه.

اگر از وقایعی که همواره در ایران بوده و کسی را یارای طرفداری از بهائیان نبوده است، ضرب و جرح هایی که بر افراد بهائی وارد آمد، شورش هایی که علیه جامعه بهائی رخ داد و قتل هایی که به وقوع پیوست، بگذریم، باید گفت همینکه رضا شاه استقلال مذهبی بهائیان را منافی با روش حکومت و اندیشه انحصار طلبی خود دید، دست به اقداماتی علیه بهائیان زد. مثلاً مدارس بهائی را که به روش نوین درس می دادند تعطیل کرد. دلیل بستن مدارس بهائی این بود که بهائیان یک روز به خاطر تعطیل مذهبی خود، مدارس خود را تعطیل نموده بودند. همچنین در برخی شهرها، مغازه داران بهائی را به دلیل تعطیل نمودن

مغازه هایشان در ایام تعطیلی مذهبی بهائی، مورد پیگرد و زندان قرار داد. او در اواخر دوره پهلوی اول، مسائلی برای همه بهائیان ایران فراهم آورد و بسیاری از آنان را به علت نحوه ثبت ازدواج بهائی جریمه و زندان نمود.

اما دوره پهلوی دوم در مقایسه با رفتارهای اجتماعی پهلوی اول، دوره دشوارتری برای بهائیان بود. نباید تصور شود که اگر بهائیان در دوره پهلوی دوم، انتشارات محدود داشتند و حظیره القدسی (مکان اجتماع عمومی) بود که گرد هم جمع می آمدند و... دارای آزادی بودند. هرچند دکتر ایادی پزشک شاه بهائی بود، اما واقعیت این بود که شاه از بیم جانش، به یک دکتر بهائی اعتماد می کرد، نه به خاطر علاقه ای که به جامعه بهائی داشت. همگان شاهد بودند و تاریخ نشان می دهد که در دوره سلطنت همین پادشاه، علی رقم آنکه می دانست بهائیان در صدد آزار او نیستند، در سال ۱۳۳۴ به دلیل سیاست های مملکتی، دست در دست واعظ مشهور محمد تقی فلسفی گذاشت و ضربات هولناکی بر پیکره جامعه بهائی ایران وارد ساخت. باید ذکر کرد که رژیم پهلوی با بهائیان برخوردی مناسب شرایط سیاسی روز داشت و اگر شرایط سیاسی ایجاب می کرد بر بهائیان بسیار سخت می گرفت. مثلاً به فرمان شاه، ساواک بی رحم برای ایجاد جنگ مذهبی و منحرف کردن ذهن مردم از انقلاب، صدمات زیادی به جامعه بهائیان ایران وارد نمود. همچنین امیر عباس هویدا در هیچ برهه از زندگی اش بهائی نبود و بهائیان نیز در کابینه هویدا و دیگر کابینه ها عضو نبودند و او حتی برای اثبات بهائی نبودنش به آزار بهائیان می پرداخت. نکته ای که در این مورد قابل توجه است، اینکه بهائیان اجازه دخالت در سیاست را ندارند، در صورتی که هویدا نخست وزیر ایران بود پس به هیچ وجه نمی تواند بهائی بوده باشد.

۲۵. آیا بهائیان دشمن اسلامند؟

بیان جالبی در جواب به این سؤال ذکر می شود. معهد اعلی می فرمایند: "جای تأسف است که اهل افترا بهائیان را مخالف و حتی دشمن اسلام می شمردند. اما در نقطه مقابل، در آثار بهائی از اسلام به عنوان "شریعت مبارکه غرا" یاد می شود. حضرت محمد (ص) را "سراج وهاج نبوت کبری"، "سرور کائنات" و "نیر آفاق" که "به اراده الهی از افق حجاز اشراق نمود" وصف می نماید و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) به "بدر منیر افلاک علم و معرفت" و "سلطان عرصه علم و حکمت" یاد می کند. از قلم نفس شارع امر ابهی زیارت نامه مخصوص حضرت سیدالشهداء نازل شده که در آن حضرت بهاءالله مقام آن حضرت را با القاب "فخر الشهداء" و "نیر الانقطاع من افق سماء الابداع" می ستایند. حضرت عبدالبهاء حدود صد سال پیش در اروپا و امریکا در کلیساها، کنیسه ها و در جمع دانشمندان راجع به مقام و اهمیت اسلام خطباتی ایراد فرمودند و به همین علت بود که در مراسم تشییع و تدفین حضرت عبدالبهاء، عده کثیری از اهالی منطقه شام، از جمله هزاران نفر مسلمان، برای ادای احترام به مقام ایشان حضور داشتند و مفتی شهر حیف و دیگر رهبران مسلمانان در بزرگداشت آن حضرت سخنرانی کردند. و جالب است که بر خلاف پیروان ادیان دیگر، تنها بهاییان هستند که دین اسلام را از جانب خداوند می دانند و به آن احترام می گذارند.^{۲۸۲}

۲۶. علت مخالفت دولت و مردم با بهائیان چیست؟

دولت جمهوری اسلامی برای مبارزه فکری و عقیدتی با دیانت بهائی، مصمم است از بحث مستقیم بگریزد و ناچاراً اتهامات سیاسی را دست آویزی برای سرکوب بهائیان کرده است. همچنین علی رقم اینکه بیش از ۲۵ سال است که تمام اسناد، آرشیوها و بایگانی‌ها و مخابرات جامعه بهائی در دست دولت جمهوری اسلامی است، دریغ از یک سند و مدرک که ارتباطی بین دیانت بهائی و صهیونیسم و امپریالیسم و غیره را نشان دهد.

مبارزات اعتقادی

بدون تردید مهم ترین دلیل مبارزه مسلمانان با بهائیان، از جنبه اعتقادی است. بهائیان اسلام را آخرین دین نمی دانند و همین ادعای بزرگ، انحصار حقایق را از دست مسلمانان می گیرد و مسلمین که طبق دستورات دینی خود می توانند به آزار دگر اندیشان اقدام کنند، نه تنها اذیت کردن بهائیان را مذموم نمی دانند، بلکه برخی آن را ثواب نیز می شمارند. در این صورت، کاملاً طبیعی است که بهائیان در ایران، نه تنها از داشتن آزادی برای تبلیغ آیین خود محروم باشند، بلکه حق برگزاری مراسم درون دینی خود را نیز نداشته باشند. اینکه که حکومت نیز اسلامی است، منطقی خواهد بود اگر ببینیم که فشارهای وارده بر جامعه بهائی، صد چندان شده است. دو مواجهه در رو در روی جمهوری اسلامی نسبت به بهائیان می بینیم. یکی در سالیان اول انقلاب و دیگر در سال های اخیر (حدوداً پس از رحلت آیت الله خمینی) در مرحله نخست، این مبارزه و اذیت وجهه اعتقادی داشت. بسیاری از مسؤولان جدید کشور بدون آن که هیچ گونه اطلاعی از آیین بهائی داشته باشند بهائیان را کافر، جاسوس و خائن می دانستند و بر اساس همین اندیشه نادرست، در نابودی دیانت بهائی و افراد بهائی می کوشیدند. مسأله مهم این جا است که وقتی چیزی در هیأت یک اجتماع تبدیل به اعتقاد شد، دیگر پیدا کردن دلیل و حجت برای اثبات درستی آن اعتقاد، اهمیت پیدا نمی کند. هیچ کس در آن زمان نمی خواست پرسد که آیا بهائیان واقعا جاسوس بوده اند یا خیر، زیرا این اعتقاد راسخ آنان بود. وقتی انقلاب شد، هیجان اسلام خواهی مردم و مهم تر از آن اندیشه حق مطلق بودن باعث شد که جوهری از کارکردهای رژیم جدید در آزار بهائیان جلوه کند.

مبارزات سیاسی

اما امروزه مبارزه جمهوری اسلامی با بهائیان دیگر بر اساس اعتقادات بی مایه نیست، بلکه نوع مبارزه بیشتر رنگ سیاسی دارد و سیاستی است برای حفظ رژیم در بعد مذهبی. گرچه هنوز در مطبوعات و کتاب های تاریخی، وجوه سخن های بی مایه علیه بهائیان کماکان بر روش سابق است، اما مسؤولان حکومت دیگر می دانند که بهائیان جاسوس نبوده اند و کاری به کار سیاست نداشته اند. به وجود آمدن این حس در آنان به علت خون های بی گناهی است که ریخته شد و آرامشی که بهائیان از خود نشان دادند و همچنین فشارهای خارجی و نداشتن همان دلایلی که قبلاً اعتقاد بود و حالا می بایست برای حقوق بشر توضیح داده می شد. یقیناً توضیح برای مراجع ناظر حقوق بشر نه بر اساس توهم، بلکه می بایست بر اساس دلیل باشد و اینان چون دلیلی نداشتند، شاید به مواضع اشتباه خود پی برده و در دستگیری های اخیر به آن اشتباهات اقرار هم کرده اند. در این صورت امروزه مبارزه با بهائیان برای این است که می دانند اگر بهائی آزاد باشد، حرف برای زدن دارد و تعالیم بهائی را

مطرح می‌کند. بر اساس همین سیاست است که بهائی برای کسب نکردن تحصیلات عالی و ماندن در چنبره خاموشی، نباید به دانشگاه رود و تماسی با جامعه داشته باشد.

کاملاً مشخص است که امروزه سیاست مبارزه با بهائیان در بعدهای فرهنگی، سیاسی و مذهبی، با هدف بایکوت و بی حرکت ساختن جامعه بهائی صورت می‌گیرد تا بهائیان از درون تهی شوند و این نیز خیال باطلی است، چه که اگر چه آیین بهائی در ۱۴۰ سال قبل کاملاً وابسته به بهائیان ایران بود، اما امروزه دیگر بهائیان ایران، تنها جزئی کوچک از جامعه جهانی بهائی اند. اگر بهائیان در قتل عام‌های دوره قاجار محفوظ ماندند، باید گفت که مبارزه کنونی رژیم جمهوری اسلامی با بهائیان، قبل از طرح ریزی شکست خورده است.

اما دلایل اصلی مخالفت امروز دولت با بهائیان، اتهامات "جاسوسی برای اسرائیل، توهین به مقدّسات مذهبی و تبلیغ علیه جمهوری اسلامی" است.

اتهام جاسوسی برای اسرائیل

در مورد اتهام "جاسوسی برای اسرائیل"، وجود مرکز بین المللی بهائی در خاک اسرائیل کنونی، دست آویزی برای این تهمت گردیده است، حال آنکه این موضوع بارها از طرف جامعه بهائی توضیح داده شده که در نیمه قرن نوزدهم حضرت بهاءالله، مؤسس آیین بهائی، توسط حکومت قاجار و امپراطوری عثمانی با ظلم و جور فراوان و به طور مادام العمر به این منطقه که در خاک فلسطین و جزو امپراطوری عثمانی بود تبعید شد و سرانجام در همان محل دیده از جهان فرو بست و در نتیجه مقبره ایشان و دیگر رهبران این آئین در این سرزمین واقع شده است. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که حدود هشتاد سال قبل از تأسیس کشور اسرائیل، مرکز جهانی دیانت بهائی در این سرزمین مستقر گردید که متأسفانه این وضع خود نتیجه مستقیم ظلم و ستمی است که از طرف دولت قاجار و روحانیون شیعه که ذهنیتی کاملاً مشابه رژیم کنونی ایران داشتند بر بنیان گذار آئین بهائی تحمیل گردید. البته اگر زور و اجباری در کار نبود، ایشان و خانواده شان به هیچوجه حاضر نبودند وطن عزیز را ترک کنند و آواره دیار غربت شوند. شرح این وقایع در تاریخ ثبت گردیده و اسناد معتبر تاریخی و احکام صادره از طرف دولت ایران و امپراطوری عثمانی که مؤید این تبعید است، موجود می‌باشد و جای هیچ انکاری نیست.

در واقع جاسوسی مضحک ترین تهمتی است که می‌توان به جامعه بهائی وارد ساخت. چگونه یک جامعه که از نظر تنوع، بسیار وسیع است و اعضایش از همه اقشار و طبقات جامعه تشکیل شده و شامل زن و مرد و پیر و جوان و کودک و روستائی و شهری و اقوام مختلف است، می‌تواند جاسوس خوانده شود؟ در چه نقطه‌ای از جهان دیده شده و در کجای تاریخ ثبت شده که تمامی یک جامعه جاسوس باشند؟ گذشته از این، دیانت بهائی تنها منحصر به ایران نیست، بلکه در اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان تشکیلات اداری شناخته شده ای دارد و در واقع به شهادت دائرة المعارف بریتانیکا بعد از مسیحیت گسترده ترین دین جهان است. حال کدام عقل سالمی اتهام جاسوسی چنین جامعه‌ای را در ایران می‌تواند بپذیرد؟ آیا همه پیروان این آئین در همه کشورهای جهان جاسوس هستند، پس چگونه است که هیچ دولتی به جز دولت جمهوری اسلامی ایران تا کنون چنین اتهاماتی به بهائیان وارد نساخته است؟

در واقع جامعه بهائی هیچگونه فعالیت پنهانی نداشته و ندارد و دیدگاههای خود را از هیچکس پنهان نمی‌دارد، بلکه به عکس بهائیان پیوسته در مقام آن هستند که باورهای خود را به همه مردم اعلام دارند. معتقدات و فعالیت‌های بهائیان در همه کشورهای جهان کاملاً روشن و شفاف است. حتی در ایران که از دیر باز به خاطر معتقدات خود تحت ظلم و ستم و فشار بوده‌اند، هرگز هویت و عقیده خود را پنهان نکرده‌اند و با اینکه جانشان در خطر بوده، با شهامت ایستاده و به صراحت اقرار کرده‌اند که بهائی هستند. چگونه می‌توان افراد چنین جامعه‌ای را جاسوس خواند، حال آنکه لازمه جاسوسی پنهان کاری و مخفی بودن از انظار است؟ مسئولین و اولیای امور دولت جمهوری اسلامی خود بهتر از هر کس دیگری می‌دانند که بهائیان از این افتراات به کلی مبرا هستند، چه که سی سال است تمام کتب و اسناد و نوشته‌های جامعه بهائی را که از تشکیلات بهائی و منازل بهائیان ضبط کرده‌اند در اختیار دارند و از زیر ذره بین گذرانده و کوچکترین مدرکی که دلیل بر جاسوسی بهائیان باشد پیدا نکرده‌اند. از آن گذشته بهائیان حق کار کردن در هیچ یک از ادارات دولتی را ندارند و از شرکت در دانشگاه (به جز چند سال اخیر که چند نفری را ثبت نام و سپس اخراج کردند) محرومند، پس به هیچ منبعی برای جاسوسی متصل نیستند.

اتهام توهین به مقدّسات مذهبی

در مورد اتهام "توهین به مقدّسات مذهبی"، باید گفت که هر کس با آئین بهائی و تعالیم آن اندکی آشنائی داشته باشد به خوبی می‌داند که یکی از تعالیم اصلی این آئین، وحدت ادیان است. بهائیان بر طبق تعالیم خود، پیامبران و کتب مقدسه همه ادیان و از جمله پیامبر اسلام و قرآن کریم را محترم می‌شمرند و توهین به آنها را توهین مستقیم به مقدّسات خود می‌دانند و همچنین انکار و یا توهین به هر یک از ادیان الهی را به منزله انکار و توهین به همگی آنان تلقی می‌کنند. توجّه خوانندگان گرامی را به مطالعه آثار مقدسه این آئین جلب می‌نمائیم تا ملاحظه فرمایند که از حضرت محمد و ائمه اطهار با چه احترامی یاد شده و آیات قرآن در متن آثار بهائی با چه لحن محترمانه‌ای نقل گردیده است. البته خود مسئولین جمهوری اسلامی هم بر این حقیقت واقفند، چه که همه کتب و نوشته‌های بهائی را از همان اول انقلاب مصادره نموده و مطالعه کرده‌اند، ولی چه می‌توان کرد که این حضرات برای مبارزه با بهائیان به هر دروغی متوسل می‌شوند و لابد آن را نزد خودشان دروغ مصلحت آمیز توجیه می‌کنند! در واقع بهائیان تنها گروهی هستند که در خارج از جهان اسلام از حقانیت اسلام دفاع می‌کنند و با تأسف باید گفت که به لحاظ تصویر موحشی که تندروهای مذهبی از اسلام در اذهان عمومی ترسیم نموده‌اند، امروزه دفاع از اسلام برای بهائیان که از همه ادیان دفاع می‌کنند چالشی به شمار می‌رود.

اتهام تبلیغ علیه جمهوری اسلامی

در مورد "تبلیغ علیه جمهوری اسلامی"، لازم به تذکر است که بهائیان بر طبق تعالیم خود موظفند که در هر کشوری که ساکن هستند از دولت اطاعت نموده و تا زمانی که از اجرای اعتقادات بنیادین آنها بجلوگیری نشده، به قوانین و مقررات آن مملکت احترام بگذارند. حضرت بهاء‌الله در لوحی می‌فرماید: «این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند.»^{۲۸۳} و همچنین می‌فرماید: «بر احدی جایز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد.»^{۲۸۴}

مقاومت در مقابل نو اندیشی

اما علت اصلی مخالفت، مقاومت در مقابل نو اندیشی است. این مسئله در طول تاریخ، در همه جوامع همواره وجود داشته است. در حقیقت، هر یک از ادیان بزرگ جهان از آغاز ظهور خود با چنین مقاومت‌هایی از ناحیه سنت‌گرایان و قشریونی که تاب تحمل اندیشه‌های تازه را نداشته‌اند روبرو بوده و در اکثر موارد، این مقاومت‌ها آن چنان شدت یافته که به مبارزات خونینی منتهی گردیده است. اوراق تاریخ شاهدهی است بر این مبارزات ناجوانمردانه که پیامدهای اسف باری برای جامعه بشری داشته است. می‌توان گفت بارزترین نمونه این مبارزات در تاریخ ادیان، مصلوب نمودن حضرت مسیح است. نو اندیشی و نو آوری در علم نیز در جامعه متحجر اروپا در قرون وسطی با مقاومت شدیدی روبرو بود که شاهد آن، مبارزات اصحاب کلیسا با دانشمندانی چون گالیله است. البته به شهادت تاریخ هیچ یک از این مبارزات موجب محو شدن آن افکار نو و سازنده نشده و در نهایت تمدن بشری به مدد آن اندیشه‌ها به پیشرفت خود ادامه داده است.

آری همه این مبارزات و سرکوبی‌ها علیه جامعه بهائی که همواره با اتهامات دروغین و تحریک مردم عوام همراه بوده است، تنها و صرفاً به خاطر نو اندیشی جامعه بهائی و تعالیم پیشرفته آن است.

تکرار ناگوار تاریخ در تکذیب رسولان الهی، دلایل انکار آنان و ذکر یک نمونه تاریخی

مطالعه تاریخ پیدایش ادیان آسمانی بسی درسها و نکته‌ها برای طالبان حقیقت در بر دارد. حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرماید: «بگو ای دارای چشم، گذشته آئینه آینده است. ببینید و آگاه شوید»^{۲۸۵} بسیاری از حقایق، مبنی بر اینکه ادیان پیشین چه سیری را طی کرده‌اند یا بر خیلی‌ها پوشیده مانده و یا از یاد رفته است. تصورات بشری در خصوص دوران اولیه ادیان که عموماً دوران مظلومیت و مقهوریت است و تقریباً وجه اشتراک ما بین ادیان است، خلاف آن چیزی است که در واقع اتفاق افتاده، چرا که گذشت زمان خیلی چیزها را بدست فراموشی می‌سپارد. در اینجا، نگاهی بر دوران اولیه پیدایش دیانت مسیحی می‌اندازیم. تاریخ بیانگر این حقیقت است که دیانتی که در حال حاضر رتبه اول را از نظر گسترش و تعداد پیروان در جهان دارا می‌باشد، همچون دیگر ادیان آسمانی به راحتی مورد پذیرش قرار نگرفت و حضرت مسیح نیز همچون دیگر پیامبران الهی مورد تکذیب اکثر مردم، خصوصاً علمای قوم یهود واقع شد، چرا که ظهور آن حضرت مطابق با انتظارات و اعتقادات یهودیان نبود. از جمله ایرادات و اعتراضاتی که در زمان ظهور هر آئین جدیدی همواره تکرار شده این است که ادیان ما قبل همیشه آئین خود را آخرین آئین و پیامبر خود را آخرین پیامبر می‌دانند و بنابراین انتظار ظهور دیانتی بعد از دیانت خود را ندارند (برای توضیحات بیشتر به سؤال مفهوم "خاتمیت حضرت محمد و دیگر رسولان الهی" مراجعه کنید).

آیات بسیاری از کلام الله مجید نیز اشاره به مخالفت مردم با پیامبران جدید در هر زمان دارد. فی المثل می‌فرماید: «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^{۲۸۶} یعنی هیچ رسولی بر آن مردم نمی‌آمد جز آنکه به استهزای او می‌پرداختند. همچنین می‌فرماید «فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ»^{۲۸۷} یعنی پس ای پیغمبر اگر ترا تکذیب کردند غمگین مباش که پیغمبران پیش از تو را که معجزات و زبورها و کتاب آسمانی روشن بر آنها آوردند نیز تکذیب کردند. و نیز می‌فرماید: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»^{۲۸۸} یعنی آیا هرگاه

برای شما پیغمبری از جانب خدا بیاید و اوامری بر خلاف هوای نفس شما آرد سرکشی نموده و گروهی را تکذیب نموده و جمعی را می کشید؟^{۲۸۹} یوشع نبی نیز در کتاب خود همه جا شکایت می کند که مردم زمان انبیاء را دیوانه می‌شمارند و درون معبد خداوند با انبیاء که فرستادگان اویند دشمنی می‌ورزند.^{۲۹۰}

دیانت مسیحی تا ۲ - ۳ قرن به عنوان فرقه ای از یهودیت شناخته شده بود و پیروانش در اوایل ظهور این دیانت، به طرز وحشیانه ای مورد تعقیب و آزار قرار می گرفتند.^{۲۹۱} آنتونی گیدنز در کتاب مشهور خود "جامعه شناسی" ذیل کلمه مسیحیت می نویسد: "بسیاری از عقاید یهودی توسط مسیحیت اخذ شد و به صورت جزئی از این دین در آمد. عیسی مسیح یک یهودی درست آئین بود و مسیحیت به عنوان فرقه ای از دین یهود آغاز گردید، روشن نیست که عیسی میخواست دین جداگانه ای را بنیان نهد"^{۲۹۲}. نکته ای که در خور تعمق می باشد آن است که مورخین معاصر زمان ظهور حضرت مسیح، نامی از آن حضرت در کتابهای خود نبرده اند. فی المثل "ژوزف فلاویوس" (Joseph Flavius) که بزرگترین مورخ معاصر با ظهور حضرت مسیح بود در کتاب خود بنام جنگ یهود (La Guerre des Juifs) اسمی از عیسی نبرده، بعلاوه کتب مربوط به آن عصر نیز از حضرت عیسی نامی نبرده اند. دانیل روپس (Daniel Rops) نویسنده معروف کاتولیک فرانسوی و عضو فرهنگستان این کشور که نوشتجات و مطالعاتش در دیانت مسیحی مقامی ارجمند دارد، موضوع عدم توجه مورخین معاصر را به ظهور حضرت مسیح (ع) با نهایت تاسف در کتاب معروف خود بنام "مبارزه برای خدای یگانه" (La Lutte Pour Dieu Unique) در غالب عبارات زیر بیان نموده است: "هیچیک از ادوار تاریخ مسیحیت به اهمیت نخستین دوره آن که ظهور حضرت مسیح و نخستین اقدامات تبلیغی حواریون می باشد نبوده و متأسفانه این دوره هم یکی از تاریکترین ادوار این دین بشمار می رود زیرا هیچیک از مورخین معاصر حضرتش توجهی به او نکرده و حتی اسمی هم از او و یا دستوراتش در کتابهای خود نبرده اند از این رو میتوان به ناچیزی و بی اهمیتی که دنیای آن زمان به دین مسیحی می نگریسته پی برد..."^{۲۹۳}

در خصوص نحوه دستگیری و محاکمه حضرت عیسی آمده است که یهودا اسخریوطی که از حواریون حضرت مسیح بود به آن حضرت خیانت کرده و به سی درهم حضرت عیسی را به مأمورین و فرستادگان قیافا، رئیس کاهنان یهود آن زمان و "کاهن اعظم"، معرفی نمود که موجب دستگیری عیسی مسیح شد (یهودا اسخریوطی سرانجام از ناراحتی خود را از قله ای فرو افکند). قیافا و حنان، پدر زن قیافا و رئیس قبلی کهنه، که هر دو از صدوقیان بودند (صدوقیان و فریسیان نام دو فرقه بزرگ از دیانت یهود هستند که در دوره حشموثائی در قرن دوم قبل از میلاد بوجود آمدند و از سرسخت ترین دشمنان حضرت مسیح به شمار میرفتند)، حضرت مسیح را به جرم ادعای ابن الهی و موعود یهود بودن و شکستن سبت (در سفر اعداد باب پانزدهم فقره سی و دوم به بعد تصریح شده که حکم قتل درباره کسی که سبت را بشکنند اجرا شود... حضرت عیسی در این خصوص میفرمایند: «سبت بجهت انسان مقرر شد نه انسان برای سبت! بنابراین پسر انسان مالک روز سبت نیز می باشد»^{۲۹۴}) و تخلف از احکام تورات محاکمه نموده و فتوی بقتل آن حضرت داده و ایشان را تسلیم پیلطس حاکم یهودیان کرده و پیلطس دستور قتل آن حضرت را صادر نمود.

اما علت مخالفت یهودیان با حضرت مسیح این بود که آنان معتقد بودند ظهور موعودشان مشروط به شرایطی میباشد و تا این علامات ظاهر نشود، هر کس ادعای مسیحایی کند کاذبست. از جمله آنکه موعودشان باید بر سریر سلطنت حضرت سلیمان و داود تکیه زند و ترویج جمیع احکام تورات نماید، حال آنکه عیسی مسیح بکلی احکام تورات را نسخ کرده و حتی سبت را شکسته - حال آنکه نص تورات است که اگر نفسی ادعای نبوت کند و معجزات ظاهر کند ولی سبت را بشکند، او را بکشید= و همچنین در زمان او یهود باید سرفراز و غالب بر جمیع امم عالم گردد، حال آنکه یهودیان در کمال ذلت اسیر و ذلیل دولت روماند و نیز در زمان سلطنت او عدالت بدرجه ای برسد که عدل و حق از عالم انسان به عالم حیوان سرایت نماید (شیر و آهو در یک چراگاه بچرند)، حال آنکه ظلم و عدوان در زمان او بدرجه ای رسیده که خود او را به صلیب زدند.^{۲۹۵}

باری، از روزیکه رومیان قدم بخاک یهودیه نهادند تا زمانیکه شهر اورشلیم را در سال ۷۰ میلادی ویران ساختند انتظار ظهور مسیحا روز بروز نزد آن قوم افزایش می یافت. و آن ملت مغلوب و شکسته بامید پیدایش نجات دهنده از غیب انواع شدائد و مظالم قوم غالب را تحمل میکردند و اعتقاد جازم داشتند که خداوند قوم برگزیده خود را چنین خوار و زار نخواهد گذاشت... باری اکثر یهود با این افکار امید بخش روزگار را بسر برده و انواع رنجها و شدائد را تحمل کرده، در انتظار تحقق این مواعید نشسته بودند... در زمان استیلاء رومیان بر فلسطین فرقه صدوقیان همچنان به امور سیاسی سرگرم و جماعت فریسیان به اتفاق اکثر ناس و شورای صنهازدیم خود را مؤمنین واقعی و متدینین حقیقی شریعت موسوی و در انتظار ظهور مسیحا بودند.^{۲۹۶} " اما نکته حائز اهمیت دیگر که تقریباً وجه اشتراک ما بین کلیه ادیان در زمان ظهور پیامبران الهی می باشد این است که در یوم ظهور حضرت مسیح جمیع علمای یهود با آنکه مدت‌ها منتظر ظهور موعود بودند منکر دعوی آنحضرت شدند که مخالفت آنان با حضرت مسیح، نظر بیشتر یهودیان را نیز تحت الشعاع خود قرار داد. علمایی که بفرموده حضرت بهاءالله " بکمال زهد و انقطاع بودند و در معابد باسَم حق معتکف و از جمیع لذائذ دنیویه اجتناب مینمودند، معذکک با ظهور پیامبر آسمانی جدید به مخالفت برخاستند. افرادی که در لباس زهد و تقوی ظاهر شده و غرقه در حب مقام و شهرت بوده و از خود پرستی، غرور و منیت‌رهایی نیافته و این حب، چشم و دل آنها را کور کرده و به شهادت آیه ۷ سوره بقره: "قهر خدا بر دلها و گوشهای ایشان مهر نهاده و بر دیده هایشان پرده افکنده که فهم حقایق و معارف الهی را نمی کنند...". باری، چه ابوالحکم‌ها که به ابوجهل‌ها تبدیل شدند، چرا که قلبشان پذیرای عشق الهی نبود و ضمیرشان از خود پرستی‌رهایی نیافته بود، هر چند در ظاهر مردانی عالم و روحانی بودند. به قول مولانا:

چون نبود بوجهل از اصحاب درد دید صد شق القمر باور نکرد

شایان ذکر است که از عمده دلایلی که با ادیان نو ظهور مخالفت شده و پیامبران و پیروان اولیه شان مورد تکفیر قرار گرفته اند، اینست که ظهور این ادیان همواره مشروعیت قدرت رهبران سیاسی و مذهبی آن دوران را به خطر انداخته است. همچنین، افتراها و تهمت‌های بسیاری (اخلاقی و سیاسی و...) به مسیحیان اولیه زده می شد تا افکار عمومی را نسبت به این آئین و تفکر جدید خدشه دار کرده و مردم را از تحقیق درباره آئین جدید باز دارند. به مصداق آیه مبارکه: «بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ»^{۲۹۷} یعنی بلکه گفتند مانند آنچه پیشینیان گفتند، عیناً این افتراها و تهمتها به پیروان دیانت بهائی نیز زده شده است. باری " افزایش پیروان حضرت مسیح در ابتدا و قرون اولیه باعث می شد که دو جامعه بزرگ مذهبی و حکومتی یعنی جامعه

یهود و دولت مقتدر روم علیه مسیحیان قیام کنند. یهودیان از هیچ مخالفت و دشمنی کوتاهی نمی کردند و علاوه بر اینکه مستقیماً مسیحیان را مورد آزار و تعقیب قرار میدادند، وسیله ابتلاء و اسارت آنها نیز می شدند و از همه بدتر آنها را دشمن حکومت و عامل افساد عقائد و تخریب سنن مدنی معرفی می کردند.

ادوارد گیبون، مورخ مشهور انگلیسی، در کتاب مشهور خود "انحطاط و سقوط امپراتوری روم" در باب "رویه حکومت روم نسبت به عیسویان" می نویسد: "افسانه های فضاحت باری برای خفیف کردن عیسویان جعل کنند و در پیش نظر مردمان خوش باور و بد گمان قرار دهند. این افسانه ها دال بر آن بود که عیسویان تبهکارترین مردمان بودند. در خلوت و دور از انظار مردم به هر گونه عمل قبیحی که ممکن بود در کارگاه تخیل آدمی منحنط شکل پذیرد مبادرت می ورزیدند و با قربان کردن هر گونه فضیلت اخلاقی، لطف و عنایت خدای مجهول خویش را می خریدند. بسیاری از مردم متظاهر مدعی بودند که در این گونه مجامع منفور حضور داشته اند، یا تشریفاتی را که دیده بودند وصف می کردند. "لیکن با توجه به تمامی مخالفت ها که با پیامبر و پیروان اولیه این آئین آسمانی شد، نه تنها آوازه این آئین الهی خاموش نشد، بلکه خداوند نور خود را در منتهای ظهور و حد اعلای کمال رساند، چرا که این آئین روح زمان بود و قوه روحانیه بتدریج غالب گردید. مصداق آن، این آیه مبارکه است: «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^{۲۹۸} یعنی کافران میخواهند که نور خدا را با دهانشان خاموش کنند و خدا نگذارد، تا آنکه نور خود را در منتهای ظهور و حد اعلای کمال برساند هر چند کافران ناراضی و مخالف باشند. باری، حقیقت چون آفتاب خواهد درخشید و به فرموده حضرت مسیح «چراغ زیر فانوس خاموش نماند و آتش بر فراز تپه پنهان نشاید»، و سرانجام بعد از سه قرن کنستانتین، امپراتور روم، در سال ۳۱۲ مسیحیت را برسمیت شناخت و این واقعه در حقیقت نقطه عطف تاریخی در مسیر مسیحیت شمرده میشود و از آن پس مسیحیت گسترش یافت و برای دو هزار سال بعد به صورت نیروی مسلط در فرهنگ غرب در آمد.

قرآن کریم می فرماید: «وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ... مَوْعِظَةً وَذِكْرًا لِلْمُؤْمِنِينَ»^{۲۹۹} یعنی و ما از همه این حکایات و اخبار انبیاء بر تو بیان میکنیم... مومنان را پند و عبرت و تذکری باشد^{۳۰۰}. همچنین می فرماید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»^{۳۰۱} یعنی بگو در زمین بگردید آنگاه بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است.

اعتقادات بهائی و مخالفت های پی در پی

جامعه بهائی در طول صد و پنجاه سال گذشته در ایران پیشرو نواندیشی و طرفدار اصولی مبتنی بر یگانگی نوع انسان، برابری حقوق زن و مرد، صلح جهانی، وحدت ادیان، برطرف نمودن فقر و هماهنگی دین و علم بوده است و علیرغم همه فشارها، کشتارها و مصائبی که از سوی مرتجعین و متعصبین مذهبی بر این جامعه وارد شده، همچنان با عزمی راسخ و قدمی استوار در این راه ایستادگی نموده است.

آئین بهائی آئینی خردگراست و دیدگاه نوینی ارائه می دهد که پاسخگوی نیازهای جهان امروز است. تعالیم عالی اخلاقی این آئین، بزرگداشت مقام انسان، خرافات زدائی، ارج نهادن بر خرد، تأکید بر تعلیم و تربیت و ارائه اصولی جدید و انقلابی در جهت بهبود وضع جامعه، در ابتدای ظهور این آئین همچون مغناطیسی موجب جذب قلوب روشنفکران، اصلاح طلبان مذهبی

و جمعی از مردمان آزاده ایران گردید. استقبال پرشور مردم آزادی خواه از این آئین جدید در ایران قرن نوزدهم که عرصه خرافات، تعصبات و تحجر فکری بود موجی از مخالفت شدید روحانیون قشری و عناصر مرتجع و کهنه پرست سنتی را برانگیخت، چرا که منافع خود یعنی قدرت و ثروت خود را در خطر می دیدند. به این ترتیب از بدو پیدایش این جنبش، متعصبین مذهبی که تاب تحمل هیچگونه دگراندیشی را نداشتند و متأسفانه به عنوان روحانی و پیشوای دینی در جامعه ایرانی صاحب قدرت و نفوذ فراوان بودند با تمام قوا به مخالفت با آن برخاستند و با کمک حکومت و تحریک مردم عوام، با شدت و حدت هر چه تمام تر به مبارزه با این آئین نوپن و کشتار و قلع و قمع پیروان بی دفاع آن پرداختند.

کسانی که از همان ابتدای شکل گیری جامعه بهائی در ایران به مبارزه با این جنبش پرداخته اند مانند همه عناصر متعصبی که در هر جامعه به جنگ اندیشه های تازه می روند، به ترفندهای مختلفی متوسل شده اند تا این آئین را در انظار مردم گمراه، ضد خدا، دشمن دین، منحرف، فاسد و وابسته به سیاست های خارجی قلمداد نمایند. ابتدا کوشیدند تا با بحث و مجادله و توسل به آیات قرآن و احادیث و اصول اسلامی، این آئین را دروغین و مخالف مبانی و اصول اسلام معرفی نموده مردم مسلمان را از توجه به آن باز دارند. در مقابل، دانشمندان و فرهیختگان بهائی نیز که خود با مطالعه کامل و احاطه به آیات قرآن و احادیث اسلامی و تبحر در الهیات و علوم دینی به این آئین پیوسته بودند و بعضی از آنان، مانند آقا محمد قانلی ملقب به نبیل اکبر که حتی به مقام اجتهاد رسیده و از شخصیت بی نظیری چون شیخ مرتضی انصاری حکم اجتهاد گرفته بود و یا جناب ابوالفضائل گلپایگانی و دیگران، با استناد به آیات قرآن و احادیث معتبر و اصول عقلانی، با بیانی روشن و استدلالی قاطع به پاسخگویی و دفاع برخاستند و با وجود فشار و تضییقات فراوان به روشن کردن اذهان پرداختند و در این زمینه کتب استدلالیه متعددی منتشر نمودند.

مخالفین و معارضین چون استدلال عقلی و نقلی بهائیان را قوی و مستند یافتند و توان جوابگویی در مقابل آن را نیافتند، به سلاح ضعفا که دروغ و تهمت و افترا باشد متوسل شدند و به منظور مخدوش نمودن اذهان عمومی و بدبین ساختن مردم، شروع به تهمت و افترا و جعل اکاذیب و نشر کتب و مقالات افتراء آمیز درباره این آئین نمودند و کوشیدند آن را دست نشانده سیاست های خارجی و عامل آنها بخوانند، ترفندی که هنوز هم به آن متمسکند. جالب اینجاست که در هر دوره ای سعی نمودند این آئین را به سیاستی نسبت دهند که در آن زمان مورد نفرت مردم بوده است. از این روست که ملاحظه می شود زمانی این آئین را دست نشانده روسیه خوانده و چندی بعد صد و هشتاد درجه تغییر جهت داد، آن را به انگلیس و سپس به آمریکا و در این زمان به اسرائیل نسبت داده اند. در واقع ناظری که با بیطرفی به این بازی مزورانه می نگرد حیران می شود که چگونه ممکن است یک گروه هر چند صباحی به سیاست و کشوری وابستگی داشته باشد و چگونه این دول مختلف که دارای سیاست های متفاوت و متضادی هستند و در بسیاری موارد دیدگاه هایشان مخالف و معارض یکدیگر است و منافعیان به شدت با هم در اصطکاک قرار می گیرد، می توانند به اتفاق در ایجاد یک جنبش مداخله داشته باشند.

چگونگی برخورد مردم با حقیقت

خوشبختانه امروزه درخشش آفتاب دانش و فناوری همه زوایای تاریخ تمدن و صحنه افکار و اندیشه های جامعه انسانی را روشن ساخته و ظهور اینترنت همه دانسته های بشری را در دسترس تمامی مردم جهان قرار داده است. در چنین زمانی دیگر

برای هیچ جنبش، گروه، حزب یا سازمانی امکان ندارد که عقاید و فعالیت‌های خود را از انظار مخفی نگه دارد. همه سیاست‌ها و وابستگی‌ها آشکار شده و می‌شود و بیش از پیش موجب خسران و روسیاهی مفتریان و دروغ پردازان می‌گردد.

ایرانیان بهائی در این برهه از زمان که طوفان ظلم و ستم از هر جهت آنها را احاطه نموده است، از هموطنان شریف و آزاده خود صمیمانه انتظار دارند که بی طرفانه با دیده انصاف در اصول آئین بهائی بنگرند و از خود سؤال کنند که آیا تعالیمی مانند اتحاد ادیان، صلح عمومی، وحدت عالم انسانی، تساوی حقوق زن و مرد، تخری حقیقت، هم آهنگی دین با علم و عقل، ترک همه تعصبات، دین باید سبب الفت و محبت باشد، تعلیم و تربیت عمومی و مبارزه با فقر و تعدیل معیشت چگونه می‌تواند با سیاست‌های جانب‌گرای روسیه، انگلیس، آمریکا و اسرائیل سر سازگاری داشته باشد و کدامیک از منافع این کشورها را تأمین می‌نماید؟

باید از مردم ایران سوال نمود که با توجه به اینکه خود را عاشقان آئین محمدی می‌دانند، در کدام طریق سالک هستند. اگر نور حقیقت را در وجود رسول اکرم شناخته اند، چرا تلاشی در جهت شناخت آن در ظهور جدید نمی‌کنند و تنها با خزیدن در زاویه خرافات و تعصب، راه خود را به سوی کمال بسته اند؟ اگر اهل منطق و دلیلند، آیا این همه نشانه را مشاهده نمی‌نمایند؟

اصولاً هنگامی که خورشید حقیقت در جهان پرتو می‌افکند و سروش غیب در جهان طنین می‌اندازد، برخورد آدمیان با آن بسیار متفاوت است و شاید به عدد نفوس مختلف باشد. آنهایی که به دنبال نور و روشنایی بوده اند و شب طلوع خورشید راستی را از پروردگار طلب می‌کرده اند، در نهایت وجد و شعف از آشیانه‌های خود بیرون می‌آیند تا گلهای معانی را به واسطه نور و فیضان این خورشید رحمت پرورش دهند. این دسته عاشق و بنده نور هستند و به غیر از آن در عالم چیزی را طالب نیستند، چون به این مسئله عارفند همان طور که حیات موجودات ارض به وجود خورشید ظاهری وابسته است، حیات معنوی و روحانی و عقلانی بشر نیز به طلوع شمس معانی بستگی دارد تا شقایق‌های تجرید از ارض قلوب و ارواح مردمان بروید و پرورش یابد. این دسته برایشان مهم نیست که این خورشید از چه برجی طلوع می‌کند و چه نامی بر آن اطلاق می‌شود، بلکه برای آنها نور و روشنایی مهم است. بزرگترین دلیل برای این دسته، نفس خورشید است که با طلوع آن در مقابلش تسلیم محضند.

افراد دیگری هستند که از نور و روشنایی بیزارند و طالب تاریکی می‌باشند این دسته خفاش صفت، در مقابل طلوع اشعه‌های شمس معانی چاره‌ای جز پناه بردن به لانه تاریک خود و ستیز با نور و روشنایی را ندارند. برای این گروه نوید طلوع شمس معنا ندارد، چون دشمن آفتابند و از نور و درخشندگی حقیقت و عدالت، مخمود و محزون.

دسته دیگری نیز وجود دارند که عینک سیاهی همیشه بر چشم دارند و از پائین با نور شمع راه باریکی برای حرکت کردن خود و امثال خود باز می‌کنند. بعد از طلوع شمس و نوید آن به این دسته، بسیاری از آنان حاضر نیستند، عینک از چشم بردارند و به خورشید نگاه کنند. برای این گروه بسیار مهم است که ابتدا برایشان ثابت شود که خورشیدی طلوع کرده تا بعد از آن عینک از چشم بردارند. ولی متأسفانه این گروه هم می‌خواهند با نور شمع، وجود نور خورشید را اثبات کنند. عاقبت

افراد این گروه متفاوت است. بعضی ها موفق به شناخت خورشید و عظمت و درخشندگی آن می شوند و با نور آن شروع به پیدا کردن راه خود می کنند، بعضی ها نیز تا آخر حیات ترجیح می دهند با همان شمع کوچک مسیر حیات خویش را دنبال کنند، اما مسئله مهم درباره این گروه این است که این گروه دشمن نور نیستند. آنها مصداق کسانی هستند که خوابند و باید بیدار شوند، اما گروه دوم کسانی هستند که خود را به خواب زده اند و مثل قدیمی می گوید: "آنکه خواب است را می توان بیدار نمود ولی آنکه خود را به خواب زده، هرگز".

اگر با ذهنی خالی از تعصب، فقط همین چند تعلیم دیانت بهائی که در بالا به آن اشاره شد، با دیدگاه های کسانی که با بهائیان مبارزه می کنند، مقایسه گردد، ابعاد وسیع این نو اندیشی آشکار می شود و تضاد آرمان های ترقی خواهانه این آئین با افکار واپس گرایی که ایران را به بیراهه کنونی کشانده است، روشن می گردد. به امید روزی که ایران و ایرانیان عزیز از بند خرافات و تعصبات رهائی یابند!^{۳۰۲}

وضعیت جامعه بهائی ایران در چهار سال اخیر و مطالبات در زمینه حق تحصیل

نگاهی گذرا به وضعیت بهائیان ایران، طی چهار سال اخیر و آنچه که در دولت نهم بر جامعه بهائی رفت، موج وسیعی از وقایع گوناگون اعم از بازداشتها، تفتیش منازل، تخریب قبرستان ها، تعطیلی تشکیلات، احضار و تهدید افراد و نیز ممانعت از تحصیلات عالیه جوانان را به ذهن متبادر می سازد که بعضاً منحصر به فرد و بی سابقه بوده اند. اما شاید مهمترین واقعه ای که در این بازه زمانی رخ داد را بتوان دستگیری و بازداشت هفت تن از مسئولین جامعه بهائی - تحت عنوان یاران ایران - و به تبع آن، غیر قانونی اعلام نمودن کلیه تشکیلات بهائی در ایران توسط دادستان کل کشور بیان نمود.

علاوه بر این، جامعه بهائی ایران طی این سالها با فشارها و تضيیقات ریز و درشت دیگری نیز دست به گریبان بوده که پرداختن مشروح به همه آنها شاید موکول به کتابی قطور در تاریخ آئین بهائی در ایران گردد. بازداشت های گسترده ای در تهران، شیراز، سمنان، قائم شهر، مشهد، بابل، یاسوج، همدان، یزد و ساری رخ داد که عموماً با تفتیش منازل افراد و مصادره وسایل شخصی آنان همراه بود. در این میان برخی از دستگیرشدگان از سوی دادگاه هایی که به صورت غیر علنی و عموماً بدون حضور وکیل تشکیل گردید، به اتهاماتی نظیر تبلیغ علیه نظام، جاسوسی و عضویت در گروههای غیر قانونی، محکوم به حبس یا تبعید شدند. صدور حکم برای ۵۴ نفر از جوانان بهائی شیراز - که در حین انجام خدمات اجتماعی و انساندوستانه به کودکان و نوجوانان مناطق محروم شهر بازداشت شده بودند - از جمله این احکام صادره از سوی دادگاه بود که سه تن از این افراد را به چهار سال حبس تعزیری و سایرین را به یک سال حبس تعلیقی، مشروط به سه سال شرکت در کلاسهای تبلیغات اسلامی محکوم نمود.

علاوه بر بازداشتها و دستگیری های رسمی از سوی سازمان اطلاعات، اقدامات دیگری نظیر ربودن، شکنجه، تهدید به اعدام انقلابی از طریق ایمیل و نامه، حمله به منازل با مواد منفجره، آتش زدن اتومبیل و شعارنویسی بر درب و دیوار منازل نیز توسط افراد و گروههای ناشناس در شهرهای مختلف صورت گرفت که فضایی از رعب و وحشت و فقدان امنیت را برای جامعه بهائی ایجاد نمود.

در اقدامی دیگر، حملات مستقیمی از سوی رسانه ملی علیه دین بهائی صورت گرفت که طی آن برنامه‌ها و سخنرانی‌هایی مبنی بر انتساب و وابستگی دیانت بهائی به قدرتهای استعماری و جاسوسی و خیانت به کشور، به صورت سریالی و ادامه دار از تلویزیون پخش شد. این امر با توجه به سیاست دیرینه نادیده گرفتن و خودداری از مطرح ساختن دیانت بهائی در عرصه عمومی جامعه، بی سابقه بود.

دشواریها و تضییقات اقتصادی نیز به طرق گوناگون از قبیل پلمپ محل کسب و باطل نمودن مجوز اشتغال، بر افراد بهائی وارد آمد تا این جنبه از سلب حقوق مسلم شهروندی نیز مورد غفلت واقع نشده باشد!

از احضارهای پی در پی شهروندان بهائی به اداره اطلاعات جهت اخذ تعهداتی مبنی بر زیر پا گذاشتن عقاید دینی و اصول وجدانی خود که بگذریم، نوبت به آزار و اذیت مردگانی می رسد که احتمالاً جرمشان بهائی بودن در زمان حیات بوده است! قبرستان‌های بهائی در قائم شهر و اصفهان، طی چند مرحله به شدت تخریب شده و زمین قبرستان مازنداران به مزایده گذاشته شد.

از سوی دیگر، یکی از پایدارترین تضییقاتی که از زمان انقلاب فرهنگی بر جامعه بهائی ایران وارد گشته بود، اخراج و جلوگیری از ورود جوانان به عرصه تحصیلات عالی می باشد که طی سالهای اخیر به اشکال مختلف ادامه و شدت یافت. در این راستا، شمار زیادی از داوطلبان ورود به دانشگاه با درج "نقص پرونده" در کارنامه خویش مواجه شده و از دریافت نتیجه کنکور و حضور در دانشگاه محروم گشتند. سایر داوطلبانی که موفق به اخذ کارنامه شده بودند نیز در مراحل مختلف از دانشگاه اخراج گردیدند. همچنین کودکان و نوجوانان بهائی در سطوح مختلف تحصیلی نیز به دفعات در فضایی ساخته و پرداخته شده در مدارس مورد تحقیر و اهانت قرار گرفته و بعضاً با پرونده سازی و احضار به دادگاه، از مدرسه اخراج گردیدند.

با توجه به اهمیت غیر قابل انکار تحصیل و آموزش عالی در جنبه‌های گوناگون حیات فردی و جمعی به عنوان یکی از حقوق اولیه و اساسی هر یک از افراد انسانی، نگرانی عمده‌ای نسبت به سلب حق تحصیل از جوانان بهائی ایران وجود دارد که همگام با اهمیت یافتن بیش از پیش مواضع حقوق بشری در سطح ملی و بین‌المللی، موضوعیت بیشتری یافته و به طور جدی تر توسط جوانان بهائی محروم از تحصیل مطرح گردیده است. از جمله مطالبات اساسی در این زمینه، استیفای حق ورود به دانشگاههای کشور برای کلیه افراد فارغ از عقیده قلبی و وابستگی مذهبی آنان و نیز وجود امنیت تحصیلی و عدم مواجهه با تبعیض و تحقیر و اهانت در مراکز علمی برای کلیه دانش‌آموزان و دانشجویان می باشد که در واقع چیزی فراتر از قوانین و حقوق منظور شده در قانون اساسی کشور و منشور بین‌المللی حقوق بشر سازمان ملل (که توسط ایران نیز به امضاء رسیده) نیست. بر این اساس، ماده ۲ و ۱۸ این منشور حاکی از آن است که "هر کسی آزادی فکر و عقیده دارد و می تواند بدون هیچ تمایز خصوصاً از حیث رنگ، جنس، نژاد، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه حقوق بشر ذکر شده بهره مند گردد". و همچنین طبق بند ۱ ماده ۲۶، بند ۲ ماده ۲۶ و بند ۱ ماده ۲۷، "آموزش عالی باید بر اساس استحقاق، به یکسان در دسترس عموم باشد و هر کس آزادانه حق بهره‌مندی در پیشرفت علمی و

فوائد آن را دارد." به علاوه، ماده ۲۶ نیز حاکی از آن است که "هدف آموزش و پرورش، گسترش حسن تفاهم، دگر پذیری و دوستی میان ملت ها و تمام گروه های نژادی و دینی می باشد."

به امید روزی که کلیه افراد بشر فارغ از جنس و نژاد و عقیده، با صلح و آرامش در کنار یکدیگر زندگی کرده و نیز حضور اقلیتها و دگر اندیشان را به عنوان وسیله ای جهت اعتلای سطح فکری جامعه، ارج نهند تا ذکر وضعیت گروههای اقلیتی نظیر جامعه بهایی، مهر تأییدی بر شایستگی دولتمردان آن کشور باشد.

الگوی دیانت بهائی برای اداره ایران

دیانت بهائی حکومت مردم سالار و مشروطه پارلمانی را توصیه می کند و همچنین پیشرفت و ترقی ایران و رفاه مردم ایران در تمام ابعاد و جنبه های ممکن، از اولویت های جامعه جهانی بهائی است. مدل بهائیان برای همه کشورها بر اساس همان تفکر جهانی باشد که در تعالیم بهائی وجود دارد و ایران و غیر ایران در آن تفاوتی ندارند؛ حضرت بهاءالله برای همه کشورها مدل حکومتی مشروطه پارلمانی را توصیه فرموده اند. صرف نظر از نظام سیاسی حاکم بر ایران، بهائیان خدمت به ایران و ایرانیان را وظیفه خود می دانند.

۲۷. آیا بهائیان نسبت به سرنوشت هموطنان غیر بهائی خود بی تفاوتند؟

بسیاری از افراد مشتاقند تا دریابند بهائیان در ایران چه مشارکت هایی داشته اند.

سهم بایان و بهائیان در تغییرات فرهنگی ایرانی به سزا است. اینکه کتب تاریخی در این باب سکوت کرده اند، به دلیل سیستم سرکوب و خفقان شدیدی بوده که در ارتباط با آیین بهائی، در ایران همواره رواج داشته است. در واقع هر جا که کار مهم و مثبتی صورت گرفته، شاید بتوان ردی از آثار بهائی در آن پیدا کرد. مثلا تغییر اندیشه نسبت به پیروان دیگر ادیان و مرادده با آنان، نتیجه مستقیم رفتار و اندیشه ای است که بهائیان در ایران ترویج داده و بدان عمل کرده اند. همین رفتار در دوره قاجار باعث شد تا تعداد قابل توجهی از یهودیان و زرتشتیان، علی رغم وجود مشکلات بسیار در اجتماع نسبت به اعتقاد بهائی، به این دین بگروند.

بهائیان از پیشگامان اندیشه آزادی و فکر دموکراسی در ایران بودند. حضرت بهاءالله بیش از سی سال قبل از مشروطیت، برقراری مشروطه در ایران را پیشگوئی کرده بودند. دیانت بهائی به گونه ای باز و شفاف، لزوم دموکراسی و مردم سالاری را در کشور داری و لزوم حضور نمایندگان برگزیده مردم را در اداره کشور از دهه ۱۸۷۰ میلادی توصیه می کرد.

درباره دیگر تأثیرات بهائیان می توان به نقش آنان در حقوق و ارتباطات اجتماعی زنان، زنده نگاه داشتن موسیقی اصیل ایرانی، آموزش و پرورش و تاسیس مدارس جدید، فرهنگ صلح و آشتی، فرهنگ قانون خواهی و مشروطه طلبی، گذار از

ساختارهای ذهنی و عینی ناکارآمد و حتی تجلی این گذار در کوچکترین اجزای زندگی مردم (مانند ساختن اولین حمام دوش ایران در آباده توسط بهائیان و بازداشتن بهائیان از استفاده از حمامهای کثیف خزینه) و... اشاره کرد.

مهم ترین تأثیری که بابیان و بهائیان بر اندیشه ایرانی گذاشته اند، به وجود آوردن حس لزوم تغییرات بنیادین اجتماعی در افکار مردم و گذار از سنت و نحوه برخورد با دنیای مدرن است. امروزه بسیاری از کسانی که مدعی روشن اندیشی در ایران اند، حرف هایی را می زنند که دهها سال پیش از این، بهائیان آن را به کامل ترین وجه مطرح ساخته اند و این در حالی است که روشن اندیشان کج رفتار، لزوم تغییرات اجتماعی را چنان با آداب نامتعادل و نامتوازن خویش آلوده ساخته اند که بازسازی آن به سالها زمان نیاز دارد.

اما مهم ترین مطلب این است که اگر بهائیان برای ایران و ایرانی ارزشی قائل نبودند، تن به این همه زجر و شکنجه و کشتار نمی دادند و به راحتی در دیگر کشورها ساکن می شدند و زندگی آرامی را شروع می کردند. اما در نظر آنان، کشور ایران، مقدس ترین مکان ها و مردم ایران، شریف ترین و اصیل ترین مردم هستند و برای نجات آنان از تیه گمراهی و رساندن آنان به آب حیات، هر زحمتی را به جان خریدارند.

۲۸. اعتقادات بنیادین بهائیان چیست؟

یکی از اعتقادات بنیادین بهائیان مانند تمام ادیان قبل، اعتقاد به وجود خداوند یکتا و جهان پس از مرگ است. اما اعتقادات نوینی نیز شالوده ایمانی آنها را بنا می سازد:

- خداوند پیامبران را برای راهنمایی انسان در امور روحانی و دنیوی می فرستد.
- چون حرکت تاریخی، مدنی و اجتماعی بشریت متوقف نمی شود، بنابراین ادیان بعد تاریخی دارند و هیچ دینی نمی تواند جوابگوی تمام نیازهای جامعه بشری در تمام دورانها باشد. پس لازمه دیانت، تجدید آن و ظهور دیانت های نوین است.
- شالوده تمام آموزه های بهائی "وحدت عالم انسانی" است و این تعلیم، محور و مرکز اندیشه و حرکت در آیین بهائی است و تمام تلاش های جهانی آیین بهائی، برای رسیدن به آن وحدت انجام می گیرد.
- صلح عمومی، تساوی حقوق زنان و مردان، تعدیل معیشت - که مراد از آن حصول امکان پیشرفت اقتصادی و رفع نابرابریهای موجود اقتصادی است - ترک تعصب و دیگر تعالیم بهائی آموزه هایی است که جهان کنونی نیازمند آن است.

هر یک از ادیان الهی، گذشته از آنکه مجموعه تعالیمی در اصلاح اخلاق و پایبست های متافیزیکی دارند، در ذات خود یک هدف غایی جهانی نیز دارند و آن هدف تعیین کننده نحوه اندیشه و رفتار اجتماعی پیروان آن دین است. می توان گفت ادیان

الهی در مجموع در روش های اخلاقی و اندیشه های متافیزیکی شباهت های زیادی با هم دارند، اما در زمان های مختلف رویکردهای متفاوتی از خود نشان می دهند.

اما در دیانت بهائی آن هدف نهایی که مبنای تمام تئوری های ساختاری این جهانی است (در تمام مظاهر فلسفی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی)، "وحدت عالم انسانی" است. درست است که بهائیان تعالیم خود را در قالب حرکت های گوناگون در زمینه های اندیشه، اقتصاد و اجتماع می دانند، اما باید توجه کنیم که تعالیمی مانند صلح عمومی، پذیرفتن خط و زبان واحد، وسیله ای برای رسیدن به آن وحدت موعود است؛ همچنین تعدیل معیشت - که مراد از آن حصول امکان پیشرفت اقتصادی و رفع نابرابریهای موجود اقتصادی است - راهی برای رسیدن به آن هدف غایی است. همچنین ترک تعصب و تساوی حقوق زنان و مردان، همه در راستای رسیدن به آن هدف اند. بهائیان برای درک درست هر تصمیم و یا اقدام، باید ببینند که آن تصمیم و یا اقدام چه مقدار موازی و یا مطابق اصل "وحدت عالم انسانی" قرار دارد. بدیهی است که نداشتن هدف غایی، برای کسانی که مدعی اصلاح عالم اند، جز سردرگمی و پریشانی نتیجه ای به دست نمی دهد. برای اصلاح کاستی ها و زشتی های دنیایی که در آن زندگی می کنیم، تنها راه این است که سنجیده، با برنامه، به طور موازی و متحد حرکت کنیم و تمام این ویژگیها در آموزه های دیانت بهائی دیده می شود. برای اطلاع بیشتر به سؤال "آئین بهایی با دیانت اسلام چه تفاوتی دارد" مراجعه کنید.

۲۹. آئین بهایی با دیانت اسلام چه تفاوتی دارد؟

حضرت عبدالبهاء تعالیم الهیه را به دو قسمت اصول و فروع تقسیم نموده و در ضمن خطابه ای می فرمایند: «مقصد از ادیان الفت بین بشر است. لهذا اساس ادیان الهی یکی است تعدد ندارد هر دینی منقسم به دو قسم است قسمی به عالم اخلاق تعلق دارد و آن علویت عالم انسانی و ترقیات بشر و معرفه الله است و کشف حقایق اشیاء، این امر معنوی است و اصل اساس الهی ابداً تغییری نمی کند این اساس جمیع ادیان است، لهذا اساس ادیان الهی یکی است. قسم ثانی تعلق به معاملات دارد و آن فرع است به اقتضای زمان تغییر می کند در زمان نوح مقتضی بود انسان حیوانات بحرّیه را بخورد در زمان ابراهیم مقتضی چنان بود که انسان خواهر مادری خود را بگیرد مثل سارا که خواهر حضرت ابراهیم بود در زمان آدم چنان مقتضی بود که انسان خواهر خود را بگیرد چنان که هابیل و قابیل نمودند لکن در تورات حرام است. حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین چون محبس نبود اسباب نبود به اقتضای آن وقت فرمود اگر کسی چشم کسی را کور کند او را کور نمایند اگر دندانان بشکند دندانان را بشکنند، آیا حال ممکن است؟ ده حکم قتل در تورات موجود که هیچ یک حالا ممکن نیست جاری شود در یک مسئله قتل قاتل حالا جمیع عقلا در بحث اند که قاتل را نباید کشت آن احکام همه حق است. لکن به اقتضای زمان آن وقت برای یک دالر دست دزد بریده می شد، آیا حالا ممکن است برای هزار دالر دست بریده شود؟ پس این گونه احکام در هر دوری تغییر می کند و فرع است اما اساس ادیان که تعلق به اخلاق و روحانیات دارد تغییر نمیکند و آن اساس یکی است تعدد و تبدل ندارد همان اساس را حضرت مسیح تأسیس کرد همان اساس را حضرت محمد ترویج

فرمود. جمیع انبیای الهی به حقیقت دعوت نمودند مقصود کلّ یکی است و آن ترقّی و عزّت عالم انسانی و مدنیّت آسمانی است.»^{۳۰۳}

باری چون اجل دینی فرا رسد، احکامی که روزی حیات بخش جامعه بشری بوده اند، دیگر قابل اجرا نیستند و از آن جمله اند احکام نجس بودن مشرکین^{۳۰۴}، حکم به کشتن مشرکین^{۳۰۵}، عدم ایجاد روابط دوستانه با یهود و نصاری^{۳۰۶}، حکم جنگیدن و کشتن کسانی که از قرآن تبعیت نمی کنند^{۳۰۷}، بریدن دستان دزد^{۳۰۸}، حرام بودن ربا^{۳۰۹}، آیات مربوط به خرید و فروش برده و کنیز و احکام قصاص و ازدواج دختر و پسر در نه و پانزده سالگی و... حال اگر به دیده بصیرت بنگریم، خواهیم دید که هیچ یک از این احکام امروزه قابل اجرا نیستند؛ آیا می توان امروز با وجود سازمان های حقوق بشری عده ای را نجس دانست و به این علت آنها را کشت و یا با پیروان ادیان دیگر بی دلیل درگیر شد و آنها را به قتل رساند؟ آیا جامعه اسلامی می تواند کنج عزلت برگزیند و با کشورهای یهودی و مسیحی ارتباط نداشته باشد؟ آیا می توان دست کسی را به خاطر دزدی برد؟ آیا کشورهای اسلامی می توانند بدون سود حاصله از صادرات و یا بدون سیستم بانکداری که هر دو مشمول ربا هستند به زندگی ادامه دهند؟ آیا می توان به خرید و فروش برده یا کنیز پرداخت و یا دختران را در نه سالگی شوهر داد؟ لا والله، هیچ کدام از این احکام در این زمانه قابل اجرا نیستند.

از طرفی خداوند در قرآن می فرماید که اگر آیه ای را نسخ و یا ترک کنیم، بهتر از آن یا مثل آن را می آوریم^{۳۱۰}. آیاتی که در کتب دیانت مقدس بهایی موجود است شاهد به وقوع پیوستن وعده الهی در قرآن است و از آن جمله اند حکم رفع دون طهارت از جمیع اشیا در مقابل حکم نجاست^{۳۱۱}، معاشرت با جمیع ادیان به خوشی و مهربانی در مقابل جنگیدن و کشتن و عدم برقراری رابطه با ادیان دیگر و مشرکین^{۳۱۲}، حرام بودن خرید و فروش برده و کنیز^{۳۱۳}، حلال بودن ربا و ربح نقود با رعایت انصاف^{۳۱۴}، برابر بودن حد بلوغ ۱۵ سال در دختران و پسران و ارجح بودن دختران از لحاظ تربیت و...

از جمله تفاوت هایی که دیانت بهایی با اسلام دارد، ویژگیهای اعتقاد بهائی در آشتی دادن اعتقادات مذهبی با عقل و نیازهای انسان زمان و دوری از خرافات است و ارائه تعالیمی برای درمان دردهای مبتلا به عالم انسانی. تعالیمی مثل برابری حقوق همه انسانها اعم از زن و مرد و با هر نوع اعتقاد و باور و ارتباط محبت آمیز با پیروان همه ادیان و تلاش در جهت نیل به وحدت عالم انسانی و برقراری نظامی جهانی با خط و پول و زبانی مشترک، رفع فقر و ثروت بیش از اندازه، شکیبائی مذهبی، رفع برخی موانع در جریان سالم ارتباطات مالی مثل آزاد بودن سود عادلانه برای پول، ترک تعصب و تقلید و حذف طبقه روحانی و استفاده در آمدی از دین و جایگزینی یک نظام اداری انتخابی که با انتخاباتی آزاد و عمومی و بدون تعیین صلاحیت برگزیده می شوند برای سرپرستی دینی جامعه، تاکید بر کسب فضائل اخلاق و کمالات انسانی و تربیت الزامی فرزندان علی الخصوص دختران، لغو حکم جهاد و هر گونه جنگ و خشونت در قالب مذهب، جستجوی آزاد حقیقت و ترک تعصبات بنحوی که حتی فرزندان بهائیان تا زمانی که خود به این باور و تصمیم نرسیده باشند که بهائی شوند، عضو جامعه بهائی محسوب نمی گردند و به اصطلاح دین موروثی و یا تقلیدی در اعتقاد بهائی پذیرفته نیست، بلکه نیاز به تحری حقیقت است و صدها ویژگی دیگر که در این مختصر جای بیان آن نیست.

اما یک اصل در دیدگاه بهائی نسبت به احکام دینی موجود است که آن را با دیگر ادیان متفاوت می سازد. حضرت بهاءالله می فرماید: «این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده... بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و مایصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده»^{۳۱۵}، یعنی ظهور پیامبر برای وضع احکام و قوانین جدید نیست، بلکه هدفی بسیار والاتر از آن دارد، یعنی رساندن انسان به مقام و کمالی که شایسته خلقت اوست.

همچنین بهائیان پیروان همه ادیان را محترم می دانند و با ایشان به محبت رفتار می کنند. حضرت بهاءالله در این مورد می فرماید: «عاشروا مع الادیان بالروح والریحان لیجدوا منکم عرف الرحمان ایاکم ان تأخذکم حمیة الجاهلیة بین البریة کل بدء من الله و یعود الیه انه لمبدء الخلق و مرجع العالمین»^{۳۱۶} یعنی با پیروان دیگر ادیان با خوشی و خرمی معاشرت نمائید تا بوی خوش رحمانی را در شما بیابند. مبدا دچار تعصبات جاهلی رایج بین مردمان گردید همگی از خداوند پدید آمده اید و به او باز میگردید. اوست مبدء خلق و مرجع عالمیان.

شالوده تمام آموزه های بهائی "وحدت عالم انسانی" است. وحدت عالم انسانی، محور و مرکز اندیشه و حرکت در آیین بهائی است و تمام تلاش های این جهانی آیین بهائی، برای رسیدن به آن وحدت انجام می گیرد. بهائیان بسیار به صلح اهمیت می دهند. زیرا تمدن کنونی بدون دسترسی به صلح راستین قادر به ترقی و پیشرفت نیست و صلح حقیقی فقط نبود جنگ نیست بلکه لازمه آن، تغییر کلی و برقراری تفاهم و برابری بین تمام افراد نوع بشر در جامعه بشری است. هدف غایی دیانت بهائی وحدت عالم انسانی است و بدون شک مهم ترین وسیله اخلاقی که می تواند ما را به آن هدف برساند، صلح و آرامش است. هیچ بنایی با جنگ پایدار نمانده است. چگونه می توان با تناقض، منطقی متین بنیاد نهاد؟ مگر می توان برای بر پا داشتن صلح، جنگ به راه انداخت؟ تنها وسیله برای ایجاد صلح، تبلیغ صلح و اعمال بشر دوستانه است و نه هیچ راه دیگر. البته تنها وسیله کارآمد در آن راه، محبت و دوستی است. برای رسیدن به وحدت، تمام ساز و کارها باید بر آرامش و محبت ساخته شوند که در غیر این صورت کسی را نتیجه ای مثبت از اقدامات خود عاید نخواهد شد. تن در ندادن به صلح درونی و بیرونی، افزودن دشواری نوبنی به دشواریهای کنونی جهان است.

۳۰. چرا در دیانت بهائی بهای بسیاری به صلح داده شده است؟

تمدن کنونی بدون دسترسی به صلح راستین قادر به ترقی و پیشرفت نیست. صلح حقیقی فقط نبود جنگ نیست، بلکه لازمه آن، تغییر کلی و برقراری تفاهم و برابری برای تمام افراد نوع بشر در جامعه بشری است.

هدف غایی دیانت بهائی وحدت عالم انسانی است و بدون شک مهم ترین وسیله اخلاقی که می تواند ما را به آن هدف برساند، صلح و آرامش است. هیچ بنایی با جنگ پایدار نمانده است. چگونه می توان با تناقض، منطقی متین بنیاد نهاد؟ مگر می توان برای بر پا داشتن صلح، جنگ به راه انداخت؟ تنها وسیله برای ایجاد صلح، تبلیغ صلح و اعمال بشر دوستانه است و نه هیچ راه دیگر. اگر کسانی با این نوع از تبلیغ مخالف بوده اند و علیه تبلیغ کنندگان صلح، خشونت به خرج داده اند، در این

صورت برای رسیدن به آن وحدت موعود، تنها چاره مظلومیت و صبر بوده است، کاری که بهائیان در تمام طول حیاتشان آن را به خوبی نشان داده اند و به عنوان تنها روش کاربردی پیشبرد اهداف صلح جویانه در دستان مردمان جهان نهاده اند. اگر بهائیان در تاریخ صبر پیشه نمی کردند و در برابر هر ناملایمی، مانند دیگران دست به اسلحه می بردند، چگونه می توانستند منادی صلح باشند؟ و آیا مانند دیگران به نا کجا آباد نمی رفتند؟

ایجاد صلح تنها یک راه دارد، تبلیغ صلح و زندگانی با محبت و عشق به هموعان. البته تنها وسیله کارآمد در آن راه، محبت و دوستی است. برای رسیدن به وحدت، تمام ساز و کارها باید بر آرامش و محبت ساخته شوند که در غیر این صورت، هیچ کس نتیجه مثبتی از اقدامات خود نخواهد گرفت. در حقیقت تن در ندادن به صلح درونی و بیرونی، افزودن دشواری نوینی به دشواریهای کنونی جهان است.

۳۱. چرا بهائیان اولین گروهی هستند که برای انتشار آئینشان از ایران مهاجرت کرده اند؟

در جواب به این سؤال، ابتدا به موارد زیر توجه کنید:

- دیانت بهائی برخاسته از کشور ایران است، ولی آموزه های آن برای بهبود و رفاه تمام اهل دنیا است.
 - حضرت بهاءالله در نامه ها و خطاب هایی به سران آن وقت جهان، لزوم صلح جهانی و تاسیس پارلمان جهانی را گوشزد نموده بودند. متأسفانه ندا و پیام صلح او تا پس از جنگ جهانی اول گوش شنوایی نیافت.
 - آموزه های بهائی با ارائه طرحهای نوینی چون تساوی حقوق زنان و مردان، وحدت در کثرت، برابری نژادی و توجه به سوادآموزی توانسته اند اندیشه متعالی وحدت عالم انسانی را به مردم جهان معرفی کنند.
 - تاثیر تعالیم بهائی چنان است که در آفریقای جنوبی و در سال های آپارتاید بهائیان توانستند سیاه پوستان و سفیدپوستان بهائی آن کشور را قلبا متحد کرده، در جلسات بهائی مشترک گرد هم آورند. این اقدام گرچه با مخالفت دولت آپارتاید روبرو شد، ولی متاثر از تعالیم بهائی در برابری نژادی و اندیشه وحدت عالم انسانی بود.
- در دیانت بهائی به علت ظهور در دوره بلوغ بشر، دست به شمشیر بردن برای انتشار دین و به بهانه سعادت بشر مجاز نیست. بهائیان پیام دیانت خود را که وحدت نوع انسان، برداشتن تبعیض و تعصب و برقراری صلح عمومی است، لازم می دانند و شتاب بهائیان برای انتشار آئین بهائی، مبنی بر این ضرورت است. در این دو سده، جهان هر روز، خود را به مرگ و نابودی نزدیک تر می سازد و بهائیان به عنوان الهام گیرندگان از دنیایی ماوراء، این را وظیفه خود می دانسته اند که برای جلوگیری از این انهدام، پیام صلح و وحدت خود را به همگان ابلاغ دارند و نه فقط پیام صلح، بلکه روش ایجاد آن صلح را نیز در اختیار مردم جهان بگذارند. اگر اینگونه نبود، حضرت عبدالبها دو سال پیش از جنگ جهانی اول، ندای صلح را به گوش اروپاییان نمی رساندند و آنان را انداز نمی دادند که اروپا انبار مهمات و جنگ افزار شده است. افسوس گوشه بدهکار در میان آن مردمان یافت نشد و تاوان آن نیز پرداخته گشت.

نکته مهم این جا است که بهائیان ایران، گاهی در دهات های بسیار کوچک به خاطر تعالیم حضرت بهاءالله و برقراری صلح جان باخته اند تا بگویند که دنیا به یک قانون واحد نیاز دارد، اما سیاسیون عالم که خود را خدای علم و دانش می انگارند، هنوز فریاد ناسیونالیزم افراطی می زنند و بر اساس این کوتاه فکری، سازهای منافع ملی را با کوک جنگ می نوازند! با این وضع، بهائیان وظیفه خود می دانند که برای ارسال آنچه که حضرت بهاءالله در اختیارشان نهاده، با تعجیل اقدام کنند. چقدر خون ها ریخته شد تا سازمان ملل متحد به وجود آمد، آن هم با این وضع سیاسی و ناقص. حضرت بهاءالله در دوره ناصرالدین شاه و جوب چنین سازمانی (محکمه کبرای بین المللی) را به سیاسیون و مردم عالم گوشزد نمودند و این مطلب که بهائیان دوره ناصرالدین شاه از حکومت جهانی حرف می زده اند، خود دلیل بیش عمیق و حقانیت آنان است.

۳۲. چرا آثار بهائی به زبان عربی است، در صورتی که پیامبر ایرانی است و برای ایران آمده است؟

و از جمله اعتراضات آن است که چرا حضرت باب و حضرت بهاءالله با وجود اینکه ایرانی و فارسی زبان بوده اند، کتبشان به زبان عربی است. ایشان آیه «مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ^{۳۱۷}» یعنی ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم را دلیل بر مدعای خود آورده اند.

عدم تطابق آثار پیامبران پیشین با زبان مادری قومشان

حضرت مسیح نیز با اینکه در میان قوم یهود مبعوث شدند انجیل مقدس به لسان یونانی نوشته شد، نه به زبان عبری. عارف کامل حکیم سنائی غزنوی می فرماید:

| | |
|----------------------|---------------------|
| زبان گر بهر حق خواهی | چه عبرانی چه سریانی |
| مکان کز بهر حق جوئی | چه جابلقا چه جابلسا |

معنای حقیقی زبان قوم

مقصود از لسان قوم آن نیست که فارسی یا عبری یا سریانی یا زبان مادری آن قوم باشد، بلکه مقصود این است که مطابق فهم و استعداد قوم بوده باشد:

| | |
|------------------------------|--------------------------|
| بهر کودک آن پدر تی تی کند | گرچه علمش هندسه گیتی کند |
| چونکه با کودک سر و کارت فتاد | پس زبان کودکی باید گشاد |

زبان مذهبی و علمی ایران در زمان قاجار

اگر برگردیم به دوران سلطنت قاجاریه و اوضاع و احوال مردم ایران در آن زمان، خواهیم دانست که در کشور ایران دو زبان معمول (عربی و فارسی) زبان مذهبی و علمی عربی بوده و کتب درسی و علمی آن روز از قبیل علم طب و منطق و حکمت و

فقه و اصول و علوم ادبی و ریاضی، همه به زبان عربی تدریس می شده، کما اینکه آثار بسیاری از دانشمندان ایرانی همچون ابن سینا نیز به عربی نوشته شده اند. بسیاری از آثار ادبی مشهور ایران از جمله شاهکار سعدی گلستان، زیباییش در بکار بردن استادانه همین سبک است: «خطیبی کریه الصوت خود را خوش آواز پنداشتی و فریاد بیهده برداشتی گفتی نغیب غراب الین در پردهء الحان اوست یا آیت ان انکراالصوات در شان او.» و یا در جای دیگر می گوید: «عالِم ناپرهیزگار کوریست مشعله دار. یهدی به و هو لایهتدی.» از حافظ یاد کنیم:

الا یا ایهاالساقی ادر کأسا و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

اصولا زبان فارسی متداول آن روز و حتی امروز هم، زبانی است مرکب از لغات فارسی و عربی و بعضی لغات دیگر.

پیش بینی اسلام در مورد آثار عربی شریعت جدید

ائمه اطهار متجاوز از هزار سال قبل در اخبار پیشگویی کرده اند که اصحاب قائم عجم (غیر عرب) هستند «ولکن لایتکلمون الا بالعربیه»^{۳۱۸} یعنی جز به زبان عربی صحبت نمی کنند و در حدیث دیگر می فرماید: «یظهر بآثار مثل القرآن»^{۳۱۹} یعنی آثاری مانند قرآن ظاهر می کند. با این حال اگر کتاب بیان و اقدس نازل به فارسی هم می شد، باز برخی معرضین اعتراض می کردند که چرا به عربی نازل نشده است.^{۳۲۰}

آثار غیر عربی امر بابی و بهائی

حضرت بهاءالله و حضرت باب آثار فارسی زیادی نیز دارند و حتی الواحی از ایشان نازل گردیده که کاملا به فارسی سره نوشته شده و هیچ لغت با ریشه عربی در آن نیامده است و آثار عربی نیز به این سبب نازل شده اند که ریشه اعتقاد اسلامی در این سرزمین، انس و ارتباط مردم با متون نیایشی عربی، همچون نماز و دیگر ادعیه، بسیار بیش از فارسی بوده و برای ایشان زبانی نا مفهوم و نا آشنا محسوب نمی گردد. به علاوه در یک و نیم قرن گذشته اختلاط زبان عربی و فارسی بسیار بیش از امروز بوده است و به یکباره گسستن از این ریشه، به پیوستگی و ارتباط اعتقاد جدید و قدیم لطمه وارد می آورد. بنابراین به جهت سهولت برقراری این ارتباط و انتقال، آثار به مقتضای حال مخاطبین نازل شده اند، چرا که اساس ادیان الهی که تخلق به اخلاق رحمانی و فضائل یزدانی است ثابت است و آنچه تغییر می کند، نحوه تطابق این فضائل با زندگی انسانهاست و آموزش بینش هائی مطابق با درک و نیاز انسانهای هر زمان. مثلا در الواحی که زرتشتیان مورد خطاب بوده اند، حتی لغات با ریشه عربی را نیز بندرت بکار برده اند. فی المثل حضرت بهاءالله در لوح شیرمرد می فرماید: «امروز کیش یزدان پدیدار، جهان دار آمد و راه نمود کیشش نیکوکاری و آئینش بردباری، این کیش زندگی پاینده بخشد و این آئین مردمان را به جهان بی نیازی رساند». همچنین ترجمه بسیاری از کتب و آثار مقدسه بهائی تاکنون برای ممالک غرب به زبان انگلیسی و السن دیگر نیز نشر گردیده است.

جهانی بودن دیانت بهائی

دیانت بهائی دیانت قومی نیست و فقط برای ایران ظاهر نشده، بلکه طبق بشارات پیامبران قبل، یک دیانت جهانی است و طبعا خود را محدود به "لسان قوم" نمی داند و در بین همه اقوام مخاطبینی برای خود دارد. کما اینکه ادعیه و آثاری از حضرت عبدالباها به ترکی نوشته شده و آثار بسیار زیادی از شوقی افندی به زبان انگلیسی است و هم اکنون آثار بهائی در بین ادیان مختلف به بیشترین زبان ها ترجمه شده و تقریباً همه زبانهای زنده دنیا را پوشش داده است.

دلایل کاربرد زبان های مختلف

در هر صورت زبان وسیله ای برای انتقال مفاهیم است و هر زبانی که برای بیان مفهومی کارآمد تر باشد بایستی مورد استفاده قرار گیرد، همچون بسیاری مقالات علمی که امروز توسط اساتید ایرانی به انگلیسی نوشته می شوند. از طرفی همان طور که می دانید زبان عربی کامل ترین و فصیح ترین زبان است، مثلاً هر فعل در عربی شانزده صیغه دارد و برخی خصوصیات این زبان، در دیگر زبان ها یافت نمی شود. از این رو برخی مفهومات را نمی توان در زبان دیگری به طور کامل بیان کرد. گذشته از این موارد، بیش از نیمی از کلماتی که ما در فارسی بکار می بریم در اصل عربی هستند. در حقیقت فارسی و عربی آنچنان به هم آمیخته اند که تفکیک آن ممکن نیست.

اهمیت نزول آیات به فارسی در ایران

آنچه در این دیانت انقلابی و نو بشمار می آید آنست که بنیان گذارانش با نگارش آثاری دینی به زبان فارسی و بیان اندیشه های خود به این زبان، دین را از انحصار ملایان و عربی دانان در آوردند و برای توده مردم قابل فهم ساختند. ایشان نه تنها آثاری به زبان فارسی نازل فرمودند، بلکه به ترجمه آثار عربی خود به فارسی نیز پرداختند، مانند قسمتی از کتاب بیان فارسی از قلم حضرت باب، و برخی آثار که حضرت بهاء الله شارع دیانت بهائی آن را به فارسی نیز ترجمه نموده است.

تفاوت آثار عربی و فارسی

حضرت بهاء الله با اینکه با این زبان و وسعت و قواعد آن آشنا نبودند، با نوشتجات خود لسان عربی را غنی ساختند و همچنان که حضرت محمد در زمان خود سبک تازه ای خلق نمودند، ایشان نیز سبک بدیعی بوجود آورده اند که الهام بخش نویسندگان و دانشمندان بهائی بوده و هست. این حقیقت در مورد آثار مبارکه آن حضرت به زبان فارسی نیز صادق و معتبر است. حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه عربی را بعنوان "لغت فصیحی" و فارسی را بنام "لغت نورا" و "لسان شکرین" معرفی فرموده اند. الواح عربی آن حضرت مهیمن و مشحون از قدرت و اقتدار است و آیات منزله در آنها در کمال جلال و فصاحت جلوه گر می شود. آثار فارسی نیز زیبا با حرارت و روح افزاست.^{۳۲۱} فارسی لطیف و ظریف است و زبان عربی عظیم و وسیع است و وقتی عظمت و وسعت با لطافت و ظرافت توأم گردد، مفاهیم عالی تر و بیشتری را می توان بیان نمود. مثلاً درباره ی عشق ملاحظه فرمایید، در کلمات مکنونه ی عربی، عشق الهی به صورت قلعه ی مستحکمی که پناهگاه ماست، مجسم شده که آن قلعه ی عشق باعث حفظ و حراست ماست، ولی عشق الهی در زبان فارسی شاعرانه است، لطیف است، دلنشین است، به گونه ای است که دلها را می رباید و ما را به معشوق حقیقی می رساند. در عربی راجع به این موضوع بیانی می فرماید که مضمونش این است: "ای پسر هستی، عشق من قلعه ی من است، هر که بدرون آن رفت، نجات یافت و ایمن گردید و هر

که از آن بدر رفت، گمراه شد و بمرد". ملاحظه کنید همین مفهوم عشق را در کلمات مکتونه فارسی چگونه تعبیر فرموده‌اند: «ای دوست، در روضه‌ی قلب جز گل عشق مکار» و یا «ای بلبل معنوی، جز در گلبن معانی جای مگزین».^{۳۲۲}

گذشته از این، اینکه آثار بهائی به دو زبان فارسی و عربی نوشته شده جزء امتیازات این دیانت است که موجب نزدیکی قلوب عرب زبانان و فارسی زبانان می‌گردد و انتقاد از آن تعجب برانگیز است. اما اگر کسی بخواهد متون عربی دیانت بهائی را بی‌طرفانه ارزیابی کند، از اعتراف به این نکته‌گریزی نخواهد داشت که روح این آثار فرهنگ و جهان بینی ایرانی است و نمی‌توان آنها را جز بخشی از ادبیات فارسی، چیز دیگری بشمار آورد، بلکه آن آثار نیز از فرهنگ و ادب ایران و اصطلاحات ادبی فارسی متأثر است.

حضرت بهاءالله جل اسمه الاعلی در یکی از مناجات‌ها می‌فرماید: «اگر از لغات مختلفه عالم عرف ثنای تو متضوع شود همه محبوب جان و مقصود روان، چه تازی چه فارسی اگر از آن محروم ماند قابل ذکر، نه چه الفاظ چه معانی». همچنین حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «فارسی و عربی و ترکی هر سه لسان عاشقان جمال جانان است. عشق را خود صد زبان دیگر است. مقصد معانی است نه الفاظ، حقیقت است نه مجاز، صهای حقایق و معانی در هر کأس گوارا، خواه جام زرین باشد خواه کاسه گلین. ولی البته جام بلور و مرصع لطیف‌تر است».^{۳۲۳} بنابراین مهم مفاهیمی است که در آیات الهی وجود دارند، نه زبان آنها.

۳۳. نقش حضرت عبدالبهاء در دیانت بهائی چیست؟

حضرت عبدالبهاء فرزند ارشد حضرت بهاءالله هستند که از کودکی و در تمام عمرشان، شریک بلایا و زندان و تبعید پدر آسمانشان بودند و در دوره حضرت بهاءالله به مدت ۴۰ سال به عنوان خادمی صدیق و فداکار به عبودیت و بندگی آستان الهی مشغول بودند، به نحوی که حضرت بهاءالله شهادت داده اند که خدمات حضرت عبدالبهاء بعضی امور را برای حضرتشان آسان نمود. این فرزند برومند همچون سده محکمی سپر مشکلات پدر آسمانشان بودند و بعد از صعود حضرت بهاءالله نیز تحمل بلایا فرمودند و جامعه بهایی را پیش بردند. ایشان نیز در مدت ۲۹ سال جانشینی، تمام وظایفی را که حضرت بهاءالله بر عهده ایشان گذاشته بودند انجام دادند و در سال ۱۹۲۱ صعود فرمودند. از جمله امور مهمی که انجام دادند، حفظ وحدت جامعه بهایی از طریق تعیین جانشینان، حضرت شوقی ربانی (ولی امر بهایی در الواح مبارکه وصایا به قلم ملهمشان)، تبیین و تشریح نحوه تشکیل بیت العدل اعظم که منصوص در الواح حضرت بهاءالله است، صدور صد ها لوح و اثر در توضیح تعالیم حضرت بهاءالله، و نیز تبلیغ دیانت مقدس بهایی در شرق و غرب عالم و... می باشد.

در توصیف مقام و موقف حضرت عبدالبهاء باید گفت که حضرت عبدالبهاء شخصیتی بی‌مثیل در تاریخ بشر هستند و هیچیک از ادیان گذشته از موهبت داشتن این چنین شخصیتی برخوردار نبوده است. فضل و عنایت حضرت بهاءالله که جامعه بهائی را پس از صعود در ظل حمایت غصن اعظم حضرت عبدالبهاء قرار داده قابل وصف نیست. حضرت بهاءالله نه تنها

ظهور مبارک خود را به عالمیان ارزانی داشته اند بلکه فرزند خود را نیز تقدیم نموده اند که با علم و حکمت وی عالم انسانی منور شود. مشکل بتوان حتی ذره ای از عظمت این ظهور را بدون آگاهی از مقام فرید حضرت عبدالبهاء درک نمود.

حضرت عبدالبهاء سه نقش اساسی را در دیانت بهایی ایفا می کنند:

- حضرت عبدالبهاء مرکز عهد و پیمان حضرت بهاءالله میباشند. قوه میثاق جامعه بهائی را متحد ساخته از تعدی دشمنان و تفرقه و انقسام حفظ خواهد نمود. قوه میثاق است که ضامن فتح و ظفر محتوم است. اساساً پیمانی که حضرت بهاءالله با پیروان خود بسته اند لازمه اش این است که قلب های خود را به مرکز عهد متوجه ساخته و به آن وفادار باشیم. حضرت عبدالبهاء مرکز عهد الهی هستند و طبق الواح مبارکه وصایا بعد از آنحضرت شوقی افندی ولی امر و مرکزی هستند که باید به ایشان توجه نماییم. الیوم مرکز عهد بیت العدل اعظم است که بنا به دستورات صریحه حضرت بهاءالله و تعلیمات واضحه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله تشکیل گشته است.
- حضرت عبدالبهاء مبین مصون از خطای آثار حضرت بهاءالله می باشند. ظهور حضرت بهاءالله و آثار منزله چنان وسیع است و معانی مکنونه در هر یک از بیانات نازله چنان عمیق که حضرتشان لازم دانستند بعد از خود مبینی جهت این آثار بجا گذارند. و ایشان را الهام فرمایند و بدین ترتیب نسلهای آینده بشر میتوانند تعالیم مبارکه حضرت بهاءالله را از طریق تبیینات حضرت عبدالبهاء در الواح و خطب عدیده ادراک نمایند. و بعد از حضرت عبدالبهاء شوقی افندی مبین آیات الله بوده و با صعودشان وظیفه تبیین تا ابد و تا انتهای دور بهایی خاتمه یافت. همچنین باید بدانیم که با تعیین مبین آیات حضرت بهاءالله فضل عظیمی شامل جامعه بهائی نمودند. در گذشته هر یک از ادیان به طرق متعدد منقسم شدند زیرا از داشتن مرکزی که یاران بتوانند در حین اختلاف نظر درباره معانی کلمات منزله در کتب مقدسه بدان مراجعه نمایند محروم بودند. ولی در این ظهور چنانچه معنی و مفهوم بیانات حضرت بهاءالله برای یاران روشن نباشد به تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله مراجعه مینمایند و چنانچه مطلب واضح نگردد به بیت العدل اعظم توجه میکنند و بدین ترتیب فرصتی برای اختلاف در تعالیم مبارکه باقی نماند و وحدت امر الهی محفوظ میگردد.
- حضرت عبدالبهاء مثل اعلای تعالیم مبارکه پدر بزرگوارشان میباشند. هر چند ما هیچگاه نمیتوانیم به آن مرحله از کمال واصل شویم ولی باید همیشه آن حضرت را مورد نظر داشته و سعی کنیم در اثر اقدام حضرتشان مشی نمائیم. وقتی در آثار مبارکه درباره عشق و محبت میخوانیم به حضرت عبدالبهاء توجه نموده و منبع عشق و مهربانی را مشاهده مینمائیم. وقتی در باره تنزیه و تقدیس، عدالت و انصاف، راستی و صداقت، فرح و سرور، جود و سخاوت میخوانیم به حضرتش توجه نموده و این صفات را که به حد کمال در زندگی آن حضرت تجلی نموده ملاحظه می نماییم.

اما اساس حیات مبارک عبودیت است. میدانید که لقب "عبدالبهاء" به معنی بنده و عبد بهاء است و لقبی است که حضرتشان بر جمیع القاب دیگر ترجیح دادند. بیان ذیل از حضرت عبدالبهاء نشانه آرزوی مبارک به خدمت است و چنانچه این بیان را حفظ نمائید هادی و راهنمای شما در سبیل خدمت خواهد بود: «نام من عبدالبهاءست صفت من عبدالبهاءست. حقیقت من عبدالبهاءست نعت من عبدالبهاءست. رقیب به جمال قدم اکلیل جلیل و تاج وهاج من است و خدمت به نوع انسان آئین قدیم من... نه اسمی دارد نه لقبی نه ذکر می خواهد نه نعتی، جز عبدالبهاء. این است آرزوی من. این است اعظم آمال من. این است حیات ابدی من. این است عزت سرمدی من»^{۳۲۴}.

حال به تبیینات حضرت ولی امرالله در مورد تفاوت مقام حضرت عبدالبهاء با مظهر کلی الهی و همچنین الواح مربوط به انتساب آن حضرت به عنوان سرپرست جامعه بهایی توجه کنید. حضرت ولی عزیز امرالله در کتاب دور بهائی می فرماید:

فی الحقیقه ما چنان به عهد حضرت عبدالبهاء نزدیک و مجذوب قوه معنویّه مغناطیس وجودش میباشیم که به آسانی نمیتوانیم به هویت و مقام آن حضرت که نه فقط در ظهور حضرت بهاءالله بلکه در سراسر تاریخ ادیان مقام فرید و وحیدی را داراست پی بریم. حضرت عبدالبهاء در افقی خاص قائم و مرتبتش کاملاً با مؤسس و مبشر ظهور بهائی متفاوتست ولیکن بر اثر مقامی که حضرت بهاءالله بوسیله عهد و میثاق به آن حضرت تفویض فرموده با آن دو ذات مقدّس جمعاً هیکل اصلیه ثلاثه آئینی را تشکیل میدهند که در تاریخ روحانی عالم بی سابقه است. حضرتش با آن طلعات مقدّسه از رفرف علیا به مقدرات این طفل رضیع امرالله ناظر و قبل از اتمام هزار سال کامل هیچ نفسی و یا هیئتی که پس از آن هیکل مبارک بر خدمت امرالله قائم گردد هرگز به آن رتبه اسنی فائز نشود. مماثل و مشابه دانستن مقام حضرت عبدالبهاء با مقام نفوسی که به ردای سلطه و اختیارات حضرتش مفتخر گردیده‌اند در حکم تنزیل مقام آن حضرت است و این امر به همان اندازه باطل و از طریق صواب منحرف است که حضرتش را با مبشر و مظهر ظهور در صقع واحد قرار دهند. چنانکه در نصوص مبارکه مؤسس امرالله و همچنین در آثار و الواح مبین آیات الله مذکور است حضرت عبدالبهاء مظهر ظهور الهی نیستند و با آنکه وصی پدر بزرگوارند و لیکن دارای همان رتبه و مقام نه. و آحدی پس از حضرت باب و حضرت بهاءالله نمیتواند قبل از انقضای هزار سال کامل ادعای مظهریت الهیه نماید.

حضرت عبدالبهاء در رتبه اولی مرکز و محور عهد و میثاق بی مثل حضرت بهاءالله و اعلی صنع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلای تعالیم و مبین مصون از خطای آیاتش و جامع جمیع کمالات و مظهر کلیه صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم منشعب از اصل قدیم و غصن الامر و حقیقت من طاف حوله الأسماء و مصدر و منشأ وحدت عالم انسانی و رایب صلح اعظم و قمر سماء این شرع مقدّس بوده و الی الأبد خواهد بود و نام معجز شیم عبدالبهاء بنحو اتم و اکمل و احسن جامع جمیع این نعوت و اوصاف است. و اعظم از کلّ این اسماء عنوان منبع "سرّ الله" است که حضرت بهاءالله در توصیف آن حضرت اختیار فرموده‌اند و با آنکه بهیچوجه این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد مع الوصف حاکی از آن است که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدّس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است.

در کتاب مستطاب اقدس در این مقام چنین نازل گشته: «اذا غيض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء في المال توجّهوا الى من اراده الله الأذى انشعب من هذا الاصل القديم.» و نیز در کتاب عهد جمال اقدس ابهی به کمال صراحت و تأکید میفرماید: «بايد اغصان و افنان و منتسبين طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه في كتابي الاقدس: اذا غيض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء في المال توجّهوا الى من اراده الله الأذى انشعب من هذا الاصل القديم. مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم (حضرت عبدالبهاء) بوده کذلک اظهارنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم.» حضرت عبدالبهاء در تأیید مقامی که از طرف حضرت بهاءالله به ایشان عنایت شده چنین میفرماید: «به نصّ کتاب اقدس مرکز میثاق را مبین کتاب فرمودند که از اول ابداع تا یومنا هذا در ظهور مظاهر مقدسه چنین عهد محکم متینی گرفته نشده.»^{۳۲۵}

۳۴. چرا ادامه تشریح به هیئت انتخابی بیت العدل واگذار شده است؟

از جمله اعتراضات این است که چرا ادامه تشریح به بیت العدل واگذار شده است که اعضای آن انتخابی هستند و هیچ الزام و تضمینی به آگاهی و اشراف و پیروی آنان از امور بهائی و دانش لاهوتی و ناسوتی نیست، در حالی که پیروان امر بهائی نیز معتقدند که تشریح، امری آسمانی و منبع آن وحی است و در انحصار خدا و انبیاء او می باشد.

حضرت بهاءالله می فرماید: «این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده... بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الى المقامات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده»^{۳۲۶} یعنی ظهور پیامبر برای وضع احکام و قوانین جدید نیست، بلکه بسیار بالاتر از آن، یعنی رساندن انسان به مقام و کمالی است که شایسته خلقت اوست.

بنابراین نقش اصلی پیامبر وضع قوانین نیست. هدف دیانت کمک به تقرب قلوب انسانها به خداوند و رسیدن آنان به جایگاهی است که شایسته آند و این کار تنها با وضع قانون انجام پذیر نیست. در جهان ما که دستخوش تغییرات بسیار سریع است و دائماً مسائل جدیدی رخ می نماید که بعضاً نیازمند موضع گیری دینی اند، ایجاد مرجعی واحد که در عین حفظ وحدت جامعه، تشریح قوانین نماید ابتکار بی نظیری است. البته مشابه این کار در اسلام با فتاوی مجتهدین رخ میدهد ولی اختلاف آراء بین علماء، تشتت بی رویه ای را در جامعه دینی بوجود می آورد که بسیار زیانبار است. گذشته از این، به اعتقاد اهل بها، هیئت نه نفره بیت العدل اعظم (و نه تک تک اعضای آن) ملهم به الهامات الهیه بوده و در تصمیمات خود، مصون از خطا هستند. بنابراین بیت العدل اعظم حق تشریح داشته و اطاعت موازین مصوبه آن، بر تمام بهائیان واجب است.

۳۵. آیا بهائیان متعصب و خشکه مقدسند؟

از آنجا که به طور کلی ایرانیان از مذهب و خشکه مقدسی رنج می برند، برخی مایلند بدانند که آیا بهائیان در این مورد در مقایسه با دیگران متفاوتند یا خیر.

یکی از اصول مهم دیانت بهائی تطابق و حرکت موازی عقل و دین است. دین بدون حضور فعال علم، عقل و اندیشه جزئی است و خرافه گرایی به بار می آورد. اتکاء مفرط بر عقل و زدودن روحانیت و دیانت از جامعه، لجام گسیختگی و عدم توازنی بیار می آورد که می تواند برای جامعه زیان آور باشد. سعادت جوامع بشری را در توازن و هماهنگی عقل و دین باید جست. دیانت بهائی می آموزد که «دین باید مطابق علم و عقل باشد».

ترک تعصبات نیز تعلیم دیگری است که برای رسیدن به صلح و آرامش ضروری است. بهائیان به عقاید تمام انسانها احترام می گذارند و هرگز کسی را ملزم به تغییر عقیده نمی نمایند. همچنین بر روی اعتقادات خود تعصب ندارند، بلکه در حفظ عقایدشان تا حد جان استقامت می ورزند. باید به این نکته توجه داشت که تفاوت بسیاری میان استقامت و تعصب وجود دارد. استقامت به معنای پایداری است، در حالی که تعصب به معنای دوست داشتن یک عقیده و تنفر از بقیه عقاید است.

۳۶. چرا بهائیان معتقدند که هر کس به حضرت بهاءالله ایمان نیاورد، از گمراهان است؟

این اعتراض اشاره به فقره اول در کتاب اقدس دارد که می فرماید: «من فاز به قد فاز بکلّ الخیر و الّذی منع أنّه من اهل الضّلال ولو یأتی بکلّ الاعمال» یعنی هر کس موفق به شناخت او (بهاءالله) شد به همه خیرها دست یافته است و کسی که از چنین شناختی محروم شد، از اهل گمراهی است، هر چند که همه اعمال را بجا آورد».

بهائیان عالم هیچگاه هیچ گونه توهینی را به هیچ انسانی روا نمی دارند، چه آن فرد بهائی باشد و چه غیر بهائی. بنابراین آنان، برخلاف پیروان ادیان دیگر هیچ گاه به طور مستقیم مخاطب خود را گمراه نمی خوانند.

اما آیه ای که در بالا اشاره شد، به این موضوع دلالت دارد که تعالیم و دستورات الهی بر طبق احتیاج بشری از روی مهر و محبت الهی حق، برای رشد و تکامل روحانی، جسمانی، اجتماعی، فکری، روحی، عقلی، سیاسی و سایر جنبه های وجود انسانی می باشد. بدیهیست کسی که از چنین تعالیم مطابق زمانی پیروی نمی کند، خود را محروم از این ترقیات می نماید و راه گم کرده است. اولین امری که خداوند بر بندگان فرض فرموده، شناخت مظهر امر است (شناخت پیامبر الهی) در هر زمان که ظاهر می شود که به منزله اثبات ایمان شخصی است، نه تقلید. به همین دلیل است که ظهور مظهر الهی در هر عصری به قیامت یا رستاخیز تعبیر شده، وگرنه اعتقادی که هر فرد در ابتدا دارد، همان است که پدرش یا مادرش به او داده است. ایمان به مظهر امر جدید نشانه آن است که اگر این فرد در زمان مظهر ظهور قبلی هم زندگی می کرد، ایمان می آورد. کما اینکه اکنون که در زمان این مظهر امر جدید زندگی می کند، به او و آیاتش ایمان آورده است. مرحله بعد هنگامی است که ایمان و عمل با هم توأم شوند. این عمل در صورتی مورد قبول حق قرار می گیرد که برای عشق به مظهر امر باشد.

از طرفی، از آنجایی که بالاترین ثمره خلقت، هدایت الهی و قدم نهادن در مسیر کمالات روحانی است، هر که از این مسیر بدور باشد، ره گم کرده (اهل ضلال) است، چنین دیدگاهی نسبت به مؤمن و غیر مؤمن در همه ادیان بگونه ای بسیار سختگیرانه تر وجود دارد. مثلاً اگر این بیان را با دیدگاه قرآن در این مورد مقایسه کنید، متوجه تفاوت عملکرد خداوند در

زمان های قبل خواهید شد. قرآن می فرماید: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»^{۳۲۷} یعنی با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند. و نیز در جای دیگر می فرماید: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۳۲۸} یعنی هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است.

اگر به نماز یومیه مسلمانان توجه کنید، متوجه خواهید شد که در روز، چندین مرتبه آیه «اهدنا الصراط المستقیم» را تلاوت می کنند. مشخص است که اگر حضرت محمد آخرین پیامبر بود، تکرار این آیه برای فرد مسلمان، ضرورتی نداشت، چون از قبل در مسیر مستقیم قرار داشت. همین امر مشخص می کند که پیامبر بعدی نیز در راه بوده است و همچنین مبرهن می شود که بیراهه یا صراط غیر مستقیم، همان اعراض از مظهر ظهور جدید است.

۳۷. رمز تقدس عدد ۱۹ در چیست؟

حضرت اعلی در کتاب بیان، عدد نوزده را به عنوان عددی مقدس معرفی فرموده و در برخی احکام و مشروعات استفاده نمودند که حضرت بهاءالله برخی از آنها را تأیید فرموده اند. حضرت اعلی و حروف حی، جمعا ۱۹ نفر را تشکیل می دهند و اظهار امر علنی حضرت بهاءالله، ۱۹ سال پس از اظهار امر حضرت اعلی واقع شد. بهائیان ۱۹ ماه دارند که هر ماه ۱۹ روز دارد و روز هایی که در سال باقی می ماند به ایام هاء معروف است. بدین ترتیب ضیافت هر ۱۹ روز یک بار و روزه ۱۹ روز می باشد. همچنین حداقل مهریه ۱۹ مثقال نقره است، ۱۹ درصد اموال به حقوق الله تعلق دارد، اسباب خانه هر ۱۹ سال یکبار تجدید می شوند، در دیانت بابتی نماز ۱۹ رکعت بود و بسیاری احکام دیگر. این عدد در زمانی کشف شده است که کامپیوتر یا ماشین حسابی وجود نداشته است و این خود یکی از اعجازهای امر مبارک است. اکنون پس از گذشت قریب به ۱۶۰ سال، بشر تنها با استفاده از کامپیوتر و امکانات پژوهشی بسیار گسترده، توانسته رمز عدد ۱۹ را در قرآن کشف کند! اگر به دیده بصیرت بنگریم، تکرار این عدد به صورت های مختلف در قرآن، بیانگر حقانیت دیانت بابتی و بهائی است.

مقاله قرآن و کامپیوتر نوشته "دکتر رشاد خلیفه"، دانشمند مسلمان مصری، دارای درجه پی اچ دی در رشته مهندسی سیستمها و استاد دانشگاه آریزونا ای آمریکا است که مدتی معاون سازمان توسعه صنعتی ملل متحد بوده است. وی با کمک عده ای از مسلمین متخصص و صرف وقت بسیار، تحقیقات گسترده ای را در نظم ریاضی کاربرد حروف و کلمات در قرآن شروع نموده و با الهام از آیات ۱۱ تا ۳۱ سوره مدثر که عدد ۱۹ را کلید رمز اعجاز آمیز قرآن و آسمانی بودن آن معرفی می کنند، به کمک عدد ۱۹ توانست رمز نظم ریاضی حیرت انگیز و اعجاز آمیز حاکم بر حروف قرآنی را کشف نماید. دکتر رشاد خلیفه، نخستین بار ترجمه قرآن مجید از عربی به انگلیسی را در ۱۲ جلد نگاشت. این ترجمه ها توسط مؤسسه «روح حق» واقع

در شهرستان توسان ایالت آریزونا آمریکا بچاپ رسید. مقاله قرآن و کامپیوتر در پایان جلد اول کتاب ترجمه قرآن درج شده است. دکتر رشاد خلیفه در این مقاله می نویسد:

در چهارده قرن اخیر نوشته های بشمار ادبی شامل کتاب، مقاله، گزارشات پژوهشی درباره کیفیت معجزه آسای قرآن به رشته تحریر در آمده است. در این نوشته ها فصاحت بیان، فضیلت ادبی، معجزات علمی، سبک و حتی جاذبه آهنگ تلاوت قرآن تشریح شده است. با وجود این، تحقیق در اعجاز قرآن بعثت احساسات بشری، بیطرفانه صورت نگرفته و بسته به عقیده نویسندگان بر علیه آن قلم فرسایی شده است. چون مطالعات و پژوهش های قبلی به بوسیله بشر انجام شده، خواهی نخواهی تمایلات و نظرات ضد و نقیض نویسندگان در آنها به چشم می خورد. این نوشته ها نتوانسته اند افراد غیرمسلمان را قانع کنند که قرآن کتاب آسمانی است و دلایل نویسندگان در ایشان مؤثر نبوده است. معجزه ای که در این رساله پژوهشی ارائه می شود بر مبنای اصولی بی چون و چرا و خالی از شک و شبهه و غیرقابل تغییر استوار است؛ بدین ترتیب فن کامپیوتر با کشف سیستم اعدادی اعجاز آمیز قرآن مدلل می دارد که قرآن مجید بدون شک ساخته فکر بشر نمی تواند باشد. خواست خدای توانا بوده است که این نظم پیچ در پیچ عددی قرآن مخفی نماند تا تایپ شود که سرچشمه غیبی قرآن از جانب خداوند متعال است و نیز در عرض گذشت قرون بوسیله ذات او محافظت می شده و از گزند تغییر، افزایش یا کاهش در امان مانده است. رموز اعجاز آمیز (عدد ۱۹) قرآن از این قرارند:

۱. اولین آیه قرآن، «بسم الله الرحمن الرحيم» دارای ۱۹ حرف عربی است.
۲. قرآن مجید از ۱۱۴ سوره تشکیل شده است و این عدد به ۱۹ قابل قسمت است. (۶ × ۱۹).
۳. اولین سوره ای که نازل شده است سوره علق (شماره ۹۶) نوزدهمین سوره از آخر قرآن است.
۴. سوره علق ۱۹ آیه دارد.
۵. سوره علق ۲۸۵ حرف (۱۵ × ۱۹) دارد.
۶. اولین بار که جبرئیل امین با قرآن فرود آمد ۵ آیه اولی سوره علق را آورد که شامل ۱۹ کلمه است.
۷. این ۱۹ کلمه، ۷۶ حرف (۴ × ۱۹) دارد که به تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحيم است.
۸. دومین باری که جبرئیل امین فرود آمد ۹ آیه اولی سوره قلم (شماره ۶۸) را آورده که شامل ۳۸ کلمه است. (۲ × ۱۹).
۹. سومین بار که جبرئیل امین فرود آمد ۱۰ آیه اولی سوره مزمل (شماره ۷۳) را آورد که شامل ۵۷ کلمه است. (۳ × ۱۹).
۱۰. چهارمین بار که جبرئیل فرود آمد ۳۰ آیه اولی سوره مدثر (شماره ۷۴) را آورد که آخرین آیه آن «بر آن دوزخ ۱۹ فرشته موکلند» می باشد. (آیه ۳۰).
۱۱. پنجمین بار که جبرئیل فرود آمد اولین سوره کامل «فاتحه الكتاب» را آورد که با اولین بیانیه قرآن بسم الله الرحمن الرحيم (۱۹ حرف) آغاز می شود. این بیانیه ۱۹ حرفی بلافاصله بعد از نزول آیه «بر آن دوزخ ۱۹ فرشته موکلند» نازل شد. این مراتب گواهی ارتباط آری از شبهه آیه ۳۰ سوره مدثر (عدد ۱۹) و اولین بیانیه قرآن «بسم الله الرحمن الرحيم» (عدد ۱۹) با سیستم اعدادی اعجاز آمیز است که بر عدد ۱۹ بنا نهاده شده است.

۱۲. آفریننده ذوالجلال و عظیم الشأن با آیه ۳۱ سوره مدثر به ما یاد می دهد که چرا عدد ۱۹ را انتخاب کرده است. پنج دلیل زیر را بیان می فرماید:

- بی ایمانان را آشفته سازد.
- به خوبان یهود و نصارا اطمینان دهد که قرآن آسمانی است.
- ایمان مومنان تقویت نماید.
- تا هر گونه اثر شک و تردید را از دل مسلمانان و خوبان یهودیت و مسیحیت بزدايد.
- تا منافقین و کفار را که سیستم اعدادی قرآن را قبول ندارند رسوا سازد.

۱۳. آفریننده به ما می آموزد که این نظم اعدادی قرآن تذکری به تمام جهانیان است (آیه ۳۱ سوره مدثر) و یکی از معجزات عظیم قرآن است. (آیه ۳۵).

۱۴. هر کلمه از جمله آغازیه قرآن بسم الله الرحمن الرحيم در تمام قرآن بنحوی تکرار شده که به عدد ۱۹ قابل تقسیم است، بدین ترتیب که کلمه " بسم " ۱۹ بار کلمه " الله " ۲۶۹۸ بار (۱۹×۴۲)، کلمه " الرحمن " ۵۷ بار (۱۹×۳) و کلمه " الرحيم " ۱۱۴ بار (۱۹×۶) دیده می شود.

۱۵. قرآن ۱۱۴ سوره دارد که هر کدام از سوره ها با آیه افتتاحیه " بسم الله الرحمن الرحيم " آغاز میشود بجز سوره توبه (شماره ۹) که بدون آیه معموله افتتاحیه است، لذا آیه " بسم الله الرحمن الرحيم " در ابتدای سوره ها ۱۱۳ بار تکرار شده است.

چون این رقم به ۱۹ قابل قسمت نیست و سیستم اعدادی قرآن آسمانی ساخته پروردگار باید کامل باشد یکصد و چهاردهمین آیه بسم الله را در سوره النمل که دو بسم الله دارد (آیه ۲۷) (آیه افتتاحیه و آیه ۳۰) بنابراین قرآن مجید ۱۱۴ بسم الله دارد.

۱۶. همانطور که در بالا اشاره شد سوره توبه فاقد آیه افتتاحیه بسم الله است. هر گاه از سوره توبه شروع کرده آنرا سوره شماره یک و سوره یونس را سوره شماره دو فرض نموده و به همین ترتیب جلو برویم، ملاحظه می شود که سوره النمل نوزدهمین سوره است (سوره ۲۷) که بسم الله تکمیلی را دارد. از این نظم نتیجه می گیریم که قرآنی که اکنون در دست ماست با قرآن زمان پیامبر از لحاظ ترتیب سوره ها یکی است.

۱۷. تعداد کلمات موجود بین دو آیه بسم الله سوره النمل ۳۴۲ (۱۹×۱۸) میباشد.

۱۸. قرآن مجید شامل اعداد بیشماری است. مثلاً: ما موسی را برای چهل شب احضار کردیم، ما هفت آسمان را آفریدیم. شمار این اعداد در تمام قرآن ۲۸۵ (۱۹×۱۵) میباشد.

۱۹. اگر اعداد ۲۸۵ فوق را با هم جمع کنیم، حاصل جمع ۱۷۴۵۹۱ (۱۹×۹۱۸۹) خواهد بود.

۲۰. حتی اگر اعداد تکراری را از عدد فوق حذف نماییم حاصل جمع ۱۶۲۱۴۶ (۱۹×۸۵۳۴) خواهد بود.

۲۱. یک کیفیت مخصوص به قرآن مجید اینست که ۲۹ سوره با حروف رمزی شروع میشود که معنی ظاهری ندارند، این علامات در هیچ کتاب دیگری و در هیچ جایی دیده نمی شوند. این حروف در ابتدای سوره های قرآن بخش مهمی از طرح اعدادی اعجاز آمیز می باشد که بر عدد ۱۹ بنا شده است. اولین نشانه این ارتباط اینست که ۲۹ سوره

- از قرآن با این علامات شروع میشود. تعداد حروف الفبا در این رموز ۱۴ و تعداد خود رمزها نیز ۱۴ میباشد. هرگاه تعداد سوره ها (۲۹) و حروف الفبا (۱۴) را با تعداد رمزها (۱۴) جمع کنیم، حاصل جمع ۵۷ (۱۹×۳) خواهد بود.
۲۲. خداوند توانا به ما یاد می دهد که در هشت سوره و سوره های شماره (۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱) دو آیه اول که با این رموز آغاز میشوند حاوی و حامل معجزه قرآن هستند، باید توجه داشت که قرآن کلمه "آیه" را بمعنی معجزه بکار برده است. باید کلمه آیه دارای معانی متعددی باشد که یکی از آنها "معجزه" است و نیز باید دانست که خود کلمه "معجزه" در هیچ جای قرآن بکار برده نشده است.
- دین جهت قرآن مناسب تفسیر نسلهای گوناگون بشریت است مثلاً نسلهای قبلی (پیش از کشف اهمیت حروف رمزی قرآن) کلمه آیه را در این هشت سوره، آیه نیم بیتی می پنداشتند، ولی نسلهای بعدی که از اهمیت این رموز باخبر شدند آیه را به معنی معجزه تفسیر کرده اند. بکار بردن کلمات چند معنایی و مناسب برای همه نسلهای بشر در زمانهای گوناگون خود یکی از معجزات قرآن است.
۲۳. سوره قاف که با حرف ق شروع می شود (شماره ۵۰) شامل ۵۷ (۱۹×۳) حروف ق است.
۲۴. سوره دیگری در قرآن "حروف ق" را در علامت رمزی خود دارد (سوره شوری شماره ۴۲) که اگر حروف ق را در این سوره شمارش نمائید، ملاحظه خواهید کرد که حرف ق ۵۷ (۱۹×۳) بار تکرار شده است.
۲۵. بدین ترتیب درمی یابید که دو سوره قرآنی فوق الذکر (شماره ۵۰ و ۴۲) به اندازه همدیگر (۵۷، ۵۷) شامل حرف ق هستند که مجموع آن دو با تعداد سوره های قرآن (۱۱۴) برابر است. چون سوره ق بدین نحو آغاز می شود: "ق و القرآن المجید" تصور حرف ق به معنی قرآن مجید می نماید و ۱۱۴ ق مذکور گواه ۱۱۴ سوره های قرآن است. این احتساب اعداد آشکار و گویا، مدلل می دارد که ۱۱۴ سوره قرآن، تمام قرآن را تشکیل می دهند و چیزی جز قرآن نیستند.
۲۶. آمار کامپیوتر نشان میدهد که فقط این دو سوره که با حرف ق آغاز می شود، دارای تعداد معینی ق (۵۷ مورد) هستند، گوئی خداوند توانا می خواهد با اشاره و کنایه بفرماید که خودش تنها از تعداد حروف الفبا در سوره های قرآن با خبر است.
۲۷. یک نمونه در آیه ۱۳ از سوره ق مدلل می دارد که هر کلمه و در حقیقت هر حروف در قرآن مجید به دستور الهی و طبق یک سیستم اعدادی بخصوصی که بیرون از قدرت بشر است گنجانیده شده است این آیه می فرماید "عاد، فرعون و اخوان لوط" در تمام قرآن مردمی که لوط را نپذیرفتند، قوم نامیده می شوند. خواننده بلافاصله متوجه می شود که اگر بجای «اخوان» در سوره ق کلمه «قوم» بکار برده می شد چه اتفاقی می افتاد. در این صورت ذکر کلمه قوم بجای اخوان، حرف «ق» در این سوره ۵۸ بار تکرار می شد و عدد ۵۸ به ۱۹ قابل قسمت نیست و لذا با تعداد ۵۷ «ق» که در سوره شوری مطابقت نمی کرد و جمع آن دو با تعداد سوره های قرآن برابر نمی شد، بدین معنی که با جایگزین کردن یک کلمه بجای دیگری نظم قرآن از بین می رود.
۲۸. تنها سوره ای که با حرف «ن» آغاز میشود، سوره قلم است (شماره ۶) این سوره ۱۳۳ «ن» دارد که به ۱۹ قابل قسمت است (۱۹×۷).

۲۹. سه سوره اعراف (شماره ۷) مریم (شماره ۱۹) و ص (شماره ۳۸) که با حروف «ص» شروع میشوند، جمعاً ۱۵۲ حرف «ص» دارند (۱۹×۸).
۳۰. در سوره طه (شماره ۲۰) جمع تعداد حروف «ط» و «ه» ۳۴۴ میباشد (۱۸×۱۹).
۳۱. در سوره «یس» تعداد حروف «ی» و «س» ۲۸۵ میباشد (۱۵×۱۹).
۳۲. در هفت سوره ۴۰ تا ۴۶ که با رمز «حم» شروع میشوند تکرار حروف ۲۱۶۶ میباشد (۱۴×۱۹) بنابراین تمام حروف اختصاری که در ابتدای سوره های قرآن قرار دارند. بدون استثناء در روش اعدادی اعجاز آمیز قرآن شرکت دارند. باید توجه داشت که این روش اعدادی قرآن، در مواردی ساده و در خور فهم اشخاص معمولی است، اما در موارد دیگر، بسیار مشکل و پیچیده بوده و برای درک آنها اشخاص تحصیل کرده باید از ماشینهای الکترونیکی کمک بگیرند.
۳۳. در سوره های شماره ۲ و ۳ و ۷ و ۱۳ و ۱۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ که با رمز «الم» شروع میشوند تعداد حروف الف، لام، میم جمعاً ۲۶۶۷۶ مورد و قابل قسمت به ۱۹ میباشد (۱۹×۱۴۰۴).
۳۴. در سوره های ۲۰ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۶ و ۴۲ که با رمز «طس» یا یکی از دو حرف مزبور (ط، س) آغاز میشوند تعداد دو حرف «ط» و «س» ۴۹۴ مورد میباشد (۱۹×۲۶).
۳۵. در سوره های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۵ که با رمز «الر» آغاز می شوند تعداد الف، لام، راء به اضافه تعداد (راء) تنها در سوره سیزدهم ۹۷۰۹ مورد است که این عدد قابل قسمت بر عدد ۱۹ می باشد (۱۹×۵۱۱).
۳۶. در سوره هایی که با رمز یکی از حروف «ط» «س» و «م» آغاز می شوند، تعداد حروف طاء و سین و میم ۹۱۷۷ مورد می باشد (۱۹×۴۳۸).
۳۷. در سوره رعد (شماره ۱۳) که با حرف رمزی «المرا» آغاز می شود، تعداد حروف (الف، لام، میم، را) ۱۵۰۱ مورد می باشد (۱۹×۷۹).
۳۸. در سوره اعراف (شماره ۷) که با حروف رمزی «المص» شروع می گردد تعداد وقوع «الف» ۲۵۷۲ مورد، حرف «لام» ۱۵۲۳ مورد، حرف «میم» ۱۶۵ و حرف «ص» ۹۸ مورد که جمعاً عدد ۵۳۵۸ بدست می آید (۱۹×۲۸۲).
۳۹. در سوره مریم (شماره ۱۹) که با حروف «کهیحصص» شروع می شود، تعداد حروف (کاف، ها، یا، عین، صاد) ۷۹۸ مورد می باشد (۱۹×۴۲).
۴۰. در سوره شوری (شماره ۴۲) که با حروف «حم عسق» شروع می شود، تعداد حروف (حا، میم، عین، سین، قاف) ۵۷۰ مورد می باشد (۱۹×۳۰).
۴۱. در سیزده سوره ای که حرف «الف» در لغت رمزی آنهاست (سوره های شماره ۲، ۳، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲ و ۱۵) جمع الف های موجود ۱۷۴۹۹ مورد می باشد (۱۹×۹۲۱).
۴۲. در سیزده سوره فوق الذکر جمع حروف «لام» ۱۸۷۰ مورد می باشد (۱۹×۶۲۰).
۴۳. در هفده سوره ای که حروف «میم» در لغت رمزی آنهاست (سوره های شماره ۲، ۳، ۷، ۱۳، ۳۲، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۰، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶) جمع حروف «میم» ۸۶۸۳ مورد می باشد (۱۹×۴۵۷).

در تاریخ، کتابی سراغ نداریم که مانند قرآن طبق یک سیستم عددی تنظیم شده باشد بر این حقیقت. علاوه بر ۴۳ بند پیشین، موارد زیر نیز گواه صادقی است:

- کلمه "الله" ۲۶۹۸ مرتبه در قرآن تکرار شده که مضربی از عدد ۱۹ است (۱۹ × ۱۴۲) و تعداد حروف "بسم الله الرحمن الرحيم" نیز ۱۹ مورد می باشد. مسئله جالب اینکه در سوره اخلاص بعد از "قل هو الله احد" جمله "الله الصمد" آمده در صورتی که اگر "هو الصمد" می آمد، جمله صحیح بود. از نظر دستور زبانی باید "هو" می آمد اما با این حال "الله" آمده است، اگر بجای "الله" "هو" می آمد، سیستم ریاضی قرآن بهم می ریخت و این مسئله شباهت زیادی دارد به همان "اخوان" و "قوم" در سوره "ق".
 - مورد جالب دیگر در سوره مریم حروف مقطعه کهیعیص می باشد که بصورت حروف آغازین آمده است، این حروف در سوره مریم، بصورت جداگانه، با این تعداد بکار رفته اند: حرف "ک" ۱۳۷ مرتبه، حرف "ه" ۱۶۸ مرتبه، حرف "ی" ۳۴۵ مرتبه، حرف "ع" ۱۲۲ مرتبه، حرف "ص" ۲۶ مرتبه. جمع این ارقام به این صورت است:
- ۳۴۵ ۱۶۸ ۱۳۷ ۱۲۲ ۲۶ = ۸۹۷ که مضرب عدد ۱۹ می باشد (۱۹ × ۴۷) یعنی مجموع تکرار حروف پنجگانه (ک، ه، ی، ع، ص)، سوره مریم (سوره شماره ۱۹) علاوه بر آنکه بر عدد ۱۹ (تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحيم) قابل تقسیم است، بر عدد ۱۴ (که تعداد حروف مقطعه است) نیز قابل تقسیم می باشد (۱۴ × ۵۷ = ۷۹۸).

۳۸. رابطه دیانت بهایی با مارکسیسم چیست؟

آئین بهائی و مارکسیسم هر دو اندیشه هایی هستند مبنی بر هوشیاری زمانمند و تاریخی، هر دو جامعه را واحدی پیوسته می شمارند، هر دو تاریخ را هدف دار و رو به تکامل و ترقی می دانند، هر دو از انحطاط انسان به رتبه یک شئی و از خود بیگانگی و بهره برداری از دسترنج زحمتکشان انتقاد می کنند. اما مارکس تعبیری صرفاً مادی از تاریخ دارد، در صورتی که بهائیان بر این باورند که همه پدیدارها از جمله پدیدارهای تاریخی در آن واحد هم جنبه مادی دارند و هم جنبه روحانی و فرهنگی. اگر چه همه نهادها با یکدیگر در تاثیر متقابل می باشند، اما خود این نهادها نیز در درون خویش دارای ابعاد گوناگون هستند.

در واقع سیر تکامل تاریخ در این صد و شصت سال گذشته، اثبات کننده درستی شناخت و رویکرد بهائی بوده است، چرا که تجربه تاریخ نشان می دهد که نه نظام سرمایه داری و رقابت عنان گسیخته، قابل پیاده شدن و عمل است و نه نظام مالکیت اشتراکی کمونیستی. به عکس، تنها پرسش این است که چه ساختاری از نظام "رفاه اجتماعی" را باید برگزید. این پرسش با اندیشه بهائی سازگار است که از "تعدیل معیشت" سخن گفته است که در این مفهوم حیرت انگیز اصل "عدالت" اجتماعی به

شکل اصل "تعدیل" خود را ظاهر می کند. اما نفی اصل استعمار (بهره کشی) مستلزم نفی نظام کمونیستی نیز می باشد چرا که بر خلاف تصور مارکس، نظام کمونیستی خود تعمیم و توجیه اصل استعمار در جامعه است.

تصمیم گیری دسته جمعی دموکراتیک (مردم سالار) مبنای آزادی است، به شرطی که موضوع تصمیم گیری مستقیماً مسائلی باشد که جنبه شخصی و خصوصی نداشته و مربوط به همگان باشد. اما در غیر این صورت معنای دموکراسی جز خود کامگی تمام گرایانه و بردگی همگان نخواهد بود. در مفهوم بهائی از آزادی، چارچوب آزادی معادل حفظ تقدس و آزادی همه انسانهاست. نتیجه آنکه آزادی اقتصادی مستلزم تضمین تساوی حداقل فرصتها برای همه افراد جامعه است. حداقل فرصت، نیازمند آن است که جامعه مدنی و عرصه اقتصاد در چارچوبی دموکراتیک و قانونی معطوف به عدالت اجتماعی و رفاه همگانی صورت پذیرد. چنین نظامی هم مخالف فقر است و هم مخالف ثروت بیکران.

یکی از مهمترین اصول نظام بهائی، نظامی مالیاتی است که دارای دو خصوصیت عمده است: اول آنکه مالیات تصاعدی است، دوم آنکه علاوه بر مالیات مثبت، شامل مالیاتی منفی نیز می باشد. به عبارت دیگر کسانی که می توانند تلاش اقتصادی نمایند و سعی خود را می کنند، اما درآمد آنان کمتر از مخارج معقول و ضروریشان است مالیات منفی می پردازند؛ یعنی بدون آنکه مورد تحقیر قرار گیرند مشمول کمک رفاهی می گردند. همچنین حضرت بهاءالله در مورد دستگیری فقرا توسط ثروتمندان می فرماید: «ای اغنیای ارض، فقراء امانت مند در میان شما، پس امانت مرا درست حفظ نمایند و براحت نفس خود تمام نپردازید». ویژگی دیگر این نظام آن است که بر رویکردی جهان شمول از عدالت، حقوق، و اقتصاد بنا شده است. بدین ترتیب دو بعد عمده این نظام یکی اقتصاد صلح است و دیگر اقتصادی جهانی که در این نظام همه آدمیان حق مساوی نسبت به منابع کره زمین را داشته و همگی علاوه بر شهروندی وطن خویش از حقوق شهروندی سرتاسر زمین نیز برخوردار می باشند.

البته مقایسه آئین بهائی با مکتب مارکسیزم کار دشواری است، چراکه مارکسیزم دیدگاهی متعلق به پهنه علوم اجتماعی است، در حالیکه آئین بهائی یک دین است. با این حال، هر دو جهان بینی دارای نکات مشترک و نیز تفاوتهایی می باشند که بحث گسترده آن نیازمند کتابی مستقل است. از جمله تفاوت های بنیادین آنها این است که مارکس تعبیری مادی از تاریخ دارد در حالی که از نقطه نظر فلسفه بهائی، تاریخ پدیداری چند بعدی است. در این مورد در جامعه شناسی سه نظر عمده وجود دارد. نظر اول معتقد است که جامعه و تاریخ اساساً توسط عوامل اقتصادی تعیین می شود. مارکسیزم و تز ماتریالیزم تاریخی آن در این جرگه است. نظر دوم معتقد است که جامعه و تاریخ اساساً توسط عوامل ذهنی و فرهنگی - مانند جهان بینی فلسفی و سیاسی یا مذهب و هنر و یا سیاست و نظام قانونی - تعیین می شود. نظر سوم بر آن است که نهادها و عوامل گوناگون اجتماعی همگی بر یکدیگر اثر می گذارند و در نتیجه کنش و واکنش متقابل دارند.

پس علیت اجتماعی چند بعدی است. به عنوان مثال ماکس وبر بیشتر از این نظر سوم حمایت می کند. اما نقطه نظر دیانت بهائی در این مورد اگرچه با اندیشه سوم سازگارتر است ولی در حقیقت با آن نیز تفاوت دارد. در واقع یک اشکال بنیادین مشترک در هر سه این نظریات وجود دارد. هر سه دیدگاه تفکیک قاطعی میان نهادهای مادی (اقتصادی) و ذهنی (غیر اقتصادی) می کنند. یعنی مثلاً شیوه تولید سرمایه داری امری کاملاً مادی تلقی می شود و مذهب امری کاملاً ذهنی، و آنگاه

مناقشه بر سر آن است که کدام علتند و کدام معلول. اما آئین بهائی بیش نوبتی در این مورد ارائه می دهد. فلسفه بهائی می آموزد که همه پدیدارها از جمله پدیدارهای تاریخی در آن واحد هم جنبه مادی دارند و هم جنبه روحانی و فرهنگی. اگر چه همه نهادها با یکدیگر در تاثیر متقابل می باشند اما خود این نهادها نیز در درون خویش دارای ابعاد گوناگون هستند. باید گفت که در اندیشه معدودی از جامعه شناسان گاهی نشانه و جرعه ای از این بینش دیده می شود ولی معمولاً در نوشته هایشان فراموش می گردد. به عنوان مثال عنوان کتاب ماکس وبر تا حدی بر همین اصل استوار است، اما حتی خود او نیز اهمیت عنوانش را بطور کامل متوجه نشد.

در فارسی معمولاً این عنوان را بدین گونه توصیف می کنند: اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه داری. اما این ترجمه، اصل مطلب را پنهان می سازد. ترجمه درست این است: اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری. واژه آلمانی "گایست" به معنای روح و ذهن است و نه روحیه. مطلب قابل توجه این است که ماکس وبر از "روح سرمایه داری" سخن می گوید! این واژه برای کسی که سرمایه داری را امری "مادی" دانسته و آنوقت آن را علت یا معلول عامل ذهنی بداند اصلاً قابل فهم نیست. عنوان کتاب وبر این نکته را بیان می کند که سرمایه داری پدیداری است و در آن واحد مادی و ذهنی، یعنی هم روح دارد و هم کالبد. متأسفانه حتی وبر هم بخوبی از این کشف خود آگاه نشد و در نتیجه به تصریح آن پرداخت. حضرت بهاءالله در بررسی هر پدیده ای آن را در آن واحد مادی و روحانی می پندارند. همه چیز در عین ظاهر مادیش آینه تجلی خداست و در نتیجه این دوگانگی ویژگی بنیادین همه هستی است.

در آثار بهائی گاهی این دوگانگی به صورت دوگانگی ماهیت و وجود ظاهر می شود. به عنوان مثال حضرت بهاءالله بیان فرمودند که «در هر شیئی حکم کل شیئی مشاهده می شود» و حضرت عبدالبهاء تأکید نموده اند که «در هر چیزی کمال هر چیزی هست» و حضرت باب بیان داشت که «دون الله موجود نمی شود الا به دو جهت، جهت وجودی که دال بر ظهور متجلی است و جهت ماهیتی که دال بر جهات عبودیت و قبول این تجلی است.» اما در عرصه تاریخ نیز حضرت بهاءالله رادیکال ترین (شگرف ترین) اصل هشیاری تاریخی را بیان نمودند. ولی بخلاف هگل و مارکس نه تنها پایانی برای این تحول تاریخی قائل نشدند، بلکه بعلاوه منطبق این تاریخیت و زمانمندی را در عرصه کلام و وحی و تجلی الهی نیز صادق دانستند. نویسندگانی مانند هگل اگر چه دیالکتیک را قانون تاریخ دانستند، ولی در باره عرصه حقیقت دینی اندیشه ای ایستا داشتند، کما اینکه از دیدگاه هگل، مسیحیت پایان وحی و حقیقت دینی است. آئین بهائی نه تنها زمانمندی را در همه نهادها از جمله دین و وحی صادق می پندارد، بلکه تجدید تجلی تاریخی الهی (وحی) را حاصل ارتباط متقابل دین و نهادهای جامعه دانسته و آن را مبتنی بر بنیان تحول جامعه و نهادهای آن اعلان می نماید.

به عبارت دیگر تاریخ در آن واحد امری روحانی و مادی است و این ارتباط در درون خود مفهوم وحی و دین واقعیت می یابد، چرا که به فرموده حضرت عبدالبهاء شریعت نه امری دلخواهی و بی ارتباط با روابط اجتماعی، بلکه «روابط ضروریه منبعث از حقائق اشیاء است». به عنوان مثال حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «تغییر احوال و تبدل و انقلاب زمان، از لوازم ذاتیه ممکنات است و لزوم ذاتی از حقیقت اشیاء انفکاک ندارد... و چون تغیر و تبدل حال از لوازم ممکنات است لهذا احکام نیز به سبب تبدل و تغیر زمان تبدیل شود... عالم مانند انسان است و انبیا و رسل الهی طیبیان حاذق. شخص انسانی بر حالت واحده

نماند، امراض مختلفه عارض گردد و هر مرض را علاجی مخصوص. پس طیب حاذق هر علل و مرض را معالجه واحده ننماید بلکه به مقتضای اختلاف امراض و احوال، ادویه و علاج را تغییر دهد.^{۳۲۹} این جاست که اصل سنت شکنی و نفی مفهوم متداول خاتمیت تا بدین حد اهمیت می یابد، زیرا که انقلابی درباره مفهوم هستی و تاریخ را به ارمغان می آورد و صرفاً یک مسئله "مذهبی" نیست.

۳۹. رابطه دین و سیاست و نظر دیانت بهائی در مورد دخالت در سیاست

هدف این سؤال، تمیز دادن و بررسی دو سؤال مختلف است که از جهت شباهت مطالب با یکدیگر، می تواند موجب سوء تفاهم و خطا در درک آن گردد. بنابراین سؤال اول اینست که رابطه دین و سیاست در آموزه های بهائی چگونه توجیه می گردد؟ و سؤال دوم اینست که آیا بهائیان می توانند در فعالیتهای سیاسی شرکت کنند؟ چگونه و تحت چه شرایطی، آری یا نه؟

سؤال اول مسئله ای بنیادین را مطرح می سازد و رابطه دو مرجع مهم اجتماع یعنی دین و سیاست را بطور کلی از دیدگاه بهائی مورد تحقیق قرار می دهد. جواب سوال دوم به حکم منطق، باید جواب مشروطی باشد و برحسب شرایط زمان تغییر نماید، زیرا با بسط و پیشرفت آئین بهائی، هنگامی که در مملکتی اکثریت شهروندان پیروین آئین گردند، ناگزیر خواهند بود در فعالیتهای سیاسی کشور خود نیز سهیم شوند.

مروری کوتاه بر تاریخ رابطه دین و سیاست

چنانچه سیاست را به معنای حکومت و اداره امور جامعه تعبیر کنیم و دین را مجموعه ای از تعالیم معنوی و اصول اخلاقی بدانیم که بر افکار و رفتار انسانها اثر گذاشته و آنان را در جهت معینی هدایت می کند، مسلم است که بین این دو مرجع مهم که اولی به مسائل مادی اجتماع و دومی به تعیین ارزشهای اخلاقی می پردازد، روابطی موجود است، زیرا سیاست به معنی حکومت و اداره امور جامعه مجموعه رفتار انسانها در مسیر معینی است. عملکرد انسانها، رابطه آنان با یکدیگر و برداشتهای از مسائل مادی و اقتصادی، همه وابسته به باورهای آنان و ارزشهای حاکم بر اجتماع است. در نتیجه دین و روش اخلاقی و اعتقادات افراد یک جامعه در نوع سیاست و یا در عملکرد سیاسی آنها تأثیر گذار است. تاریخ سیاسی جهان نیز بر این رابطه غیر مستقیم صحه می گذارد.

رابطه مستقیم مؤسسات دینی و سیاسی را میتوان بین دو طیف متضاد، یعنی تلفیق کامل آن دو به صورت حکومت دینی و یا جدائی کامل آن دو در حکومت سکولار مشاهده نمود. اثر گذاری مستقیم دین در سیاست و یا استفاده سیاسی از دین و کاربرد قدرت دین، در جهت پیشبرد مقاصد سیاسی در ادیان مختلف و در فرهنگ ها و ممالک جهان، متفاوت بوده و در هر فرهنگی مسیر ویژه ای را طی نموده است. اولین حکومت دینی یا تئوکراسی را میتوان در تاریخ قوم یهود یافت. تاریخ مسیحی

قرنها شاهد نبرد و رقابت بین دو قدرت دنیائی و روحانی، یعنی حکومت و کلیسیا بود و با وجود آنکه هرگز به تئوکراسی نظیر آنچه که قوم یهود تجربه نموده بود، منجر نگردید، ولی از سوئی دورانی از قدرت نمائی کلیسیا در تمام زمینه های سیاسی و علمی و اجتماعی را پشت سر نهاد و از سوی دیگر شاهد سوء استفاده سیاسیون از نیروی دین جهت پیشبرد امیال زمینی شد که منجر به جنگ های خونین سی ساله در اروپا، بین سالهای ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ گردید. خسارهای جانی و مالی جنگهای سی ساله که قدرت طلبی زمامداران پیروان کاتولیک و پروتستان ها را به کشتار یکدیگر واداشت، به نسبت جمعیت و موقعیت اروپا، بیش از مجموع دو جنگ جهانی در قرن بیستم بود.

در سی سال گذشته، کشور ایران شاهد تجربه تلخ دیگری از حکومت دینی است که مشروعیت خود را بر اساس دین اسلام استوار نموده و هم اکنون از درون خود مورد نقد و بازنگری قرار گرفته است.

رد حکومت دینی و جدائی دین و سیاست که در فرهنگ غرب به سکولاریسم معروف است، دلیل بر طرد دین از اجتماع نیست. در حکومت های دموکراتیک کنونی که اکثراً خود را سکولار می نامند، آزادی ادیان بوسیله قانون اساسی تضمین گردیده و روابط حکومت و کلیسیا با عقد قراردادهائی تنظیم شده و حد و مرز اختیارات مؤسسات دینی و سیاسی هریک تعیین گشته است. ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی را گمان بر این بود که دین در جامعه بشری دیگر نقشی نخواهد داشت، اما تاریخ دو قرن گذشته نشان داد که این نظریه از واقعیت به دور بود. امروزه علوم سیاسی، دین را از عوامل مهمی به شمار می آورد که می تواند در اجتماع و سیاست نقش مؤثری را ایفا کند، تا جائی که به مفاد منشور حقوق بشر لطمه ای وارد نسازد. شناخت برابری ارزش و حقوق حیاتی تمامی انسانهای جهان که در سی ماده منشور حقوق بشر خلاصه گردیده، ماوراء هر باور دینی قرار دارد و حق مسلم هر انسانی بدون توجه به اعتقادات شخصی اوست.

مورد اول: رابطه دین و سیاست از دیدگاه آئین بهائی

بنیانگذار آئین بهائی، حضرت بهاءالله، صریح و شفاف ادعای هر گونه حکومت دنیائی را از خود دور می سازد. در دو اثر کلیدی خود، کتاب اقدس یا کتاب قوانین و کتاب عهد که وصیتنامه ایشان است، حکومت زمینی را از آن زمامداران سیاسی دانسته و برای خود، قلوب انسانها را اختیار می کند. به این ترتیب در بطن آثار بهائی، حکومت دینی مطرود می شود. این خط مشی را می توان در آثار پسر ارشد و جانشین او، حضرت عبدالبها، خصوصاً در رساله سیاسیه دنبال نمود. او در این اثر، با شرح شواهدی از تاریخ اسلام نشان می دهد که هر گاه مؤسسات دینی به امور سیاسی مشغول گشتند، در اجرای وظیفه اصلی خود که تربیت اخلاقی و معنوی انسانهاست اهمال نمودند. در این رساله مشخص می گردد که دین و سیاست دارای دو وظیفه جداگانه و دو مرجع یا مؤسسه متفاوتند، در حالی که باید بین آن دو احترام و شناخت متقابل و روابطی شفاف موجود باشد. حضرت ولی امرالله، نوه دختری و جانشین حضرت عبدالبها نیز در آثار خود مکرراً تأکید می کند که آئین بهائی، غیر سیاسی است، ولی تأسیسات او مدلی را ارائه میدهد که جنبه های مثبت و محسنات جمیع سیستم های موجود را در بر می گیرد.

مورد دوم: بهائیان و شرکت در فعالیت های سیاسی

به حکم منطق، شرکت نکردن بهائیان در فعالیتهای سیاسی مسئله ای مشروط است و بسته به بعد زمانی و محتوای سیاست شامل تحولاتی خواهد گردید. حضرت بهاءالله تصمیم در مورد چگونگی این تحولات را به عالی ترین مرجع تشکیلات بهائی، یعنی بیت العدل اعظم واگذار نمودند. این مرجع که به شیوه دموکراتیک یعنی بوسیله انتخابات عمومی، سری و آزاد و بدون کاندیدا یا نامزدهای انتخاباتی و بری از تبلیغات توسط بهائیان جهان، انتخاب می شود، نه تنها در روش انتخاب و عملکرد خود مرحله نوین و پیشرفته تری را در تکامل دموکراسی رقم میزند، بلکه خود را خیرخواه جمیع انسانهای روی زمین می داند، بدون توجه به گوناگونی های نژادی، فرهنگی و حتی دینی آنان. این رویه در فلسفه ادیان نیز آغاز مرحله جدیدی را در روش ارتباط انسانها و عدالت اجتماعی نوید می دهد. پیام ها و اظهارنامه های گوناگون این مرجع که در اختیار همگان قرار دارد، گواه نیات صادقانه و بشردوستانه آئین بهائیت است.

مسئله اساسی و عمیقی که تاکنون مانع شرکت بهائیان در فعالیتهای سیاسی گشته در بنیادی ترین باور جامعه بشری و اصل تنازع بقا خلاصه میگردد. تکامل و بقای جامعه تا کنون بر اصل چیرگی و نبرد جهت پیروزی و اعمال قدرت بنا گردیده است. یدایش ایدئولوژی ها که هر یک، راه خود را تنها راه صحیح و پسندیده دانسته و برای تحقق آن میجنگد، یکی از بارزترین علائم این نبرد است که پس از از چند قرن مبارزه و گذشت از تجربه های تلخ و دردآور، بشر را بساحل دموکراسی و شناخت منشور حقوق بشر رهنمون ساخت.

حال بنا به باور بهائیان بشریت وارد مرحله جدیدی از رشد و تکامل فکری می گردد. در این مرحله بقای بشر بر اصل تنازع و نبرد پایدار نیست، بلکه بر اساس همکاری و سعی جهت رفاه همگانی است. انسان ها بر روی این کره خاکی، همانند ساکنان یک کشتی میباشند. یا همه نجات یافته و یا همگی غرق خواهند شد. هدف سیستم سیاسی از دیدگاه بهائی آسایش، رفاه اقتصادی و حفظ حقوق جمیع شهروندان است، نه نبرد علائق و منافع شخصی یا گروهی که منجر به پیروزی و رفاه بیشتر قوی ترها می گردد. هر چه سیاستهای جهان به این ایده آل نزدیکتر گردند جامعه بهائی بیشتر امکان همکاری در فعالیتهای سیاسی را خواهد یافت. هم اکنون بهائیان حامی کلیه فعالیت هائی هستند که هدف آن پیشبرد منشور حقوق بشر است.

ایران کشوری سیاسی است، چرا بهائیان درگیر سیاست نیستند؟

همانطور که ذکر شد بهائیان مطلقاً حق دخالت در امور سیاسیه را ندارند و حتی صحبت در مورد آن را هم را نمی دانند و این امور کلاً به بیت العدل اعظم راجع است و این مرجع مشخص خواهد کرد که دخالت بهائیان در سیاست آینده جهان چگونه خواهد بود. اما چند دلیل موازی دیگر نیز برای عدم مداخله کنونی بهائیان در امور سیاسی (ایران) وجود دارد.

اولاً امروزه سیاست یعنی پشت هم اندازی و دروغ و ریا. سیاست یعنی توجیه وسیله برای رسیدن به هدف و این حکم سیاسی به طور مطلق در آیین بهائی مردود و مطرود است. سیاستی که در پی توجیه رفتارهای ناپسند خود است، مطلقاً با ساز و کار اخلاقی دیانت بهائی هماهنگ نیست.

دوما باید از کسانی که بهائیان را مورد خطاب قرار می دهند که چرا در سیاست دخالت نمی کنند، پرسید: آنان که در این سالها در سیاست دخالت کرده اند، چه دردی را درعالم درمان کرده اند؟ آیا بهبود جهان و رفاه جهانیان فقط از راه کشمکش و جدال های سیاسی ممکن است؟ ریشه و پایه مشکلات عمده جهان کنونی، از جمله جنگ و فقر و اختلاف طبقاتی و گرسنگی و بیماری و تبعیض نژادی و جنسی، سیاسی نیست که بتوان با راهکار و روش و تنش سیاسی آن را ریشه کن نمود. دشواریهای کنونی جهان ریشه در حرص و آز و طمع دارد و درمان آن را باید در راهکارهای روحانی و دینی یافت.

به امید آن روزی که جان و حیثیت هر انسانی در هر گوشه جهان مقدس شمرده شود و سیاست، منافع گروهی را دنبال نکرده، بلکه رفاه و خوشبختی تمامی انسان ها را در سرلوحه کار خود قرار دهد.

۴۰. آیا بهائیان مرد روحانی یا مرجع تقلید دارند؟

هردینی از دو قسمت اصول و فروع تشکیل شده است. علمای شیعه می گویند اصول دین تقلیدی نیست و هر کس خود باید آن را دریابد، اما فروع دین نیز تا آنجا که از خود قرآن معلوم است تقلید لازم ندارد، ولی در بعضی موارد که فهم فروع دشوار می گردد، علما باید نظر دهند و پیروان یا مقلدین از ایشان تقلید کنند.

این حقیقتی تاریخی است که مردان روحانی در ادیان گذشته از جهتی حافظ محدود اعتقاداتی بودند که به کار مردمان می آمد و از جهت دیگر، فساد به دامان دین می انداختند، که بازار حقیقت را کساد می ساخت. روزگار قدیم که دانش اندوختگان معدود بودند، اقتضا می کرد که زمام بی سوادان در دستان باسوادان باشد و چون همه آن باسوادان متقی نبودند، جامعه را به سویی می بردند که امیالشان اقتضا می کرد، نه آنچه که حقیقت دینشان می خواست. همچنین علماء هر دین در زمان ظهور دین بعد، چون منافع خود را در خطر می دیده اند، مهم ترین عامل نا آگاهی و اعراض مردم از دین جدید بوده اند، چنانچه این حقیقت در تاریخ و قرآن نیز بیان شده است. اما دنیا امروزه تغییر کرده است. ارزش و اهمیت فرد انسان در شناختن محیط پیرامون و توانایی در انتخاب نوع حرکت، مجال را از دنیای قدیم ربوده است و دیگر داستان مرید و مراد در میان افراد بشری و جبهه ای جذاب ندارد و رو به نابودی است. تقلید که در ذات خود، حکایت از بی دانشی و بی خردی می کند، مورد پسند روح جامعه بشر امروزی نیست. امروز، روز آزاد اندیشی و تفکرات و تأملات شخصی است. بر همین اساس دیانت بهائی نیز مطابق با نیاز و روح زمانه، داستان تقلید را به کناری نهاده است و هر شخص بهائی را موظف ساخته به جای آن که دیگران برایش بیندیشند و تصمیم بگیرند، خود پرچم تحرّی حقیقت را به دست گیرد و بر اساس آن حرکت کند.

بحث تقلید در دین بهائی، آن طور که در شیعه مطرح شده، وجود ندارد. علت آن هم این است که حضرت بهاءالله و حضرت عبداله‌بهاء با تعیین کتبی و رسمی جانشینان خود (به ترتیب زمانی حضرت عبداله‌بهاء، حضرت ولی امرالله و بیت العدل اعظم)، اولاً راه اختلاف و تفرقه دائمی را بر جامعه جهانی بهائی بستند و ثانیاً با این کار به جای آنکه امور دین را به دست علمائی بسپارند که افکار و فتوایشان متفاوت است و موجب اختلاف و تفرقه در دین و جامعه اند، آن را به جانشینان رسمی و

مکتوب ذکر شده سپردند و به این ترتیب وظیفه استنباط احکام فرعی را برای احدی از علمای بهائی قائل نشدند. به این دلیل بهائیان فقط به فرامین بیت العدل اعظم عمل می نمایند، و دچار اختلافات ناشی از فتوهای متفاوت نمی شوند.

بنابراین دیانت بهائی مردان روحانی از قبیل آخوند و مفتی و کشیش ندارد. دیانت بهائی می آموزد که هر فرد باید تا آنجا که ممکن است در راه پژوهش حقیقت بکوشد. بهائیان امور روزمره جامعه بهائی را از راه مشورت اداره می کنند. در آیین بهائی کنار نهادن و حذف طبقه مردان روحانی، نوید بخش ایجاد سیستم نوینی در اداره امور اجتماع نیز بوده است. بهائیان به جای تکیه بر مردان روحانی، سیستم مشاوره در امور جامعه مذهبی و حتی وضع قوانین دینی را مورد توجه قرار داده و پر واضح است که در سیستم مشاوره، خاخام، کشیش، موبد و یا آخوند، به عنوان کسی که آخرین حرف را می زند، دیگر جایی ندارد. این یکی از افتخارات دیانت بهائی است که این سیستم ناپسند و مخرب را از دین خود زدوده و به جای آن بساط مجالس شور را بسط داده است.

باید توجه کنیم که پس از پیامبران در هر دین، تقلید و سرسپردگی در امور اجتماعی و دینی، اولین منشاء اختلاف و تحزب بوده است. علمای ادیان هر یک به راهی رفته و سخنی گفته اند، بنابراین عده ای نیز بر گرد ایشان جمع شده و برای اثبات حقانیت خود، به مباحثه پرداخته اند و نتیجه منطقی این سیر تاریخی، دعوا، جنگ، تکفیر و هرج و مرج مذهبی بوده است. اما بهائیان با حذف طبقه روحانی و پیاده کردن سیستم انتخابات برای تصمیم گیرندگان جامعه خود، مستقیماً فرد پرستی و سپس تحزب و فرقه سازی را در دین خود ناکارآمد ساخته اند. محوریت وحدت در آیین بهائی، مانع کلی برای به وجود آمدن تفرقه و تقلید است و در این میان نقش مرد روحانی که عامل اصلی تفرقه است، حذف شده است.

۴۱. اعتراض بر آیات الهی

از جمله اعتراضات معترضین، ایرادات بی اساس است بر آیات الهی. به عنوان مثال، می گویند چرا مطالبی خلاف قواعد رایج نحوی در آثار بهائی وجود دارد؟

ایرادات قواعدی

این مطلب که برخی آیات ایراد قواعدی دارند صحیح است و کسی هم در آنها دست نبرده است. اما ذکر چهار نکته ضروری است:

۱. پیامبران قبل و نیز حضرت باب و حضرت بهاءالله، هیچ یک ادعای داشتن سواد و تحصیلات اکتسابی نداشته اند و به طریق مشابه، علمای مخالف اسلام، نیز بیش از ۳۰۰ مورد ایراد صرف و نحوی و غیره را در قرآن بر شمرده اند و کسی هم آن را اصلاح نکرده است و حتی غلط املائی نیز گرفته اند. مثلاً می گویند کلمه "بیصط"، در سوره بقره،

آیه ۲۴۵ غلط نوشته شده، حال آن که در لغت نامه "بیسط" آمده و در کشف الآیات قرآن شماره ۹ نیز "بیسط" نوشته شده است.

۲. قواعد زبان عربی را که امروز در دسترس است، از خود قرآن استخراج کرده اند ولی با این وجود، استثنای آن در قواعد مزبور نیز وجود دارد و بین صرفیون و نحویون عرب نیز بر سر همین موضوع اختلافاتی وجود دارد.

۳. خداوند بشر را خلق فرموده، با این حال بشر او را ملزم به رعایت قواعدی می کند که خود ابداع نموده است! در واقع میزان کتب الهی است نه قواعد مصنوع دست بشر.

۴. در حیطة غیر ادیان نیز باید گفت زبان پدیده ای پویاست که در طول تاریخ به وجود آمده و تغییر یافته و بر اساس نیاز زمان و اشکال مختلف و متغیر ارتباط انسان ها و فرهنگ ها با یکدیگر، تکامل یافته و می یابد. بنابراین نمی توان شکل کلمات و قواعد زبانی را صد درصد ثابت نگه داشت. برای همین است که امروزه برای فهم متون قدیمی و مقایسه آن با متون جدیدتر، فرهنگ لغاتی تألیف می گردد که براساس کاربرد "تاریخی" (Historical Principles) زبان تنظیم شده است.

قواعد ساخته دست بشر است

زبان محملی است از برای بیان مطلب و در واقع قالبی است که مفاهیم را در آن می ریزند تا مطلبی را به شنونده انتقال دهند. آدمیان زبان را در چارچوبی محبوس ساخته اند و از برای آن قواعدی ساخته اند و خواسته اند که همگان در این قید بمانند و آن را رعایت کنند تا که نظم یابد و هر کس در زبان خود آن را نامی نهاده؛ گروهی صرف و نحو خوانده اند و گروهی دستور زبانش گفته اند و آنقدر در این زمینه افراط کرده اند که حتی خدای تعالی را نیز ملزم ساخته اند در این چارچوب مقید بمانند و از نزول آیات به فطرت اصلی خودداری کند، که اگر چنین کند و از دستور زبانی که آفریدگان جعل کرده اند، عدول فرماید، ابداً کلامش را نپذیرند و در تیه غفلت و بیابان حیرت مادام العمر حیران بمانند.

اما همانطور که ذکر شد، واضح است که ملاک و معیار، حق است نه قواعدی که انسانها خود آنها را به طور قراردادی وضع می کنند. آیا باید به این عقیده داشت که حق باید از قواعد خلق تبعیت کند یا به عکس؟ اینان به قول شاعر توجّه نمایند که فرمود: "یک اهل دل از مدرسه نامد بیرون ویران شود این مدرسه، دارالجهل است".

وقتی که یعرب بن قحطان برای اولین بار به لسان عربی سخن گفت، آیا قواعد عربی را رعایت کرد یا پس از آن این قواعد به وجود آمد؟ یا زمانی که حضرت ابراهیم هنگام عبور از نهر اردن برای نخستین بار به لسان عبرانی تکلم فرمود، چه قواعدی را رعایت کرد که منکرین حضرتش به او متعرض نگردند و طریق اعراض نپویند؟ زمانی که مرامر الطائی برای اولین بار به لسان عربی مطلب نوشت، چه قواعدی را مرعی داشت که اهل اربتیاب و انتقاد به او نتازند و او را جاهل نپندارند؟ موقعی که حمیر بن سبا برای اولین بار به لسان عربی شعر گفت، چه عروض و قافیه ای را رعایت کرد که مدرسه رفتگان به او خرده نگیرند و او را از قریحه عاری ندانند؟

ایراد به اشتباهات ظاهراً دستوری قرآن

اگر عرفای نامی اسلام به اغلاط قرآن، که رفیق الحق تنظیم نموده، یا به اصطلاح، اشتباهات قرآن که شخصی در بیش از شصت مورد یافته که آیه ای مطلبی را عنوان کرده و در آیه دیگر خلاف آن نازل شده، اعتنا می کردند و قواعد مجعول و استنباطات ناقص خلق الله را ملاک قضاوت خود قرار می دادند، همه باید از فیوضات الهی که در اثر مطالعه مفاهیم عمیق قرآن کریم حاصل می شود، محروم می ماندند.

در قرآن مجید به کرات تصریح شده که این کتاب مقدس به زبان عربی مبین نازل شده است. از آن جمله می توان به سوره طه آیه ۱۱۳، سوره زمر آیه ۲۸، سوره فصلت آیه ۳، سوره شوری آیه ۷، سوره زخرف آیه ۳ و سوره احقاف آیه ۱۲ اشاره کرد. اما بسیاری از واژه های غیرعربی را می توان در آن یافت:

- کاهن (سوره طور، آیه ۲۹ / قلم، آیه ۴۲) سُریانی است؛
- مسیح (آل عمران، آیه ۴۵) سُریانی و معادل لغت عبری ماشیح یا مشیه است.
- قسیس (مائده، آیه ۸۲) سُریانی به معنای کشیش مسیحی.
- فرقان (بقره، آیه ۵۰) از ریشه "فرقن" سُریانی به معنی رستگاری است.
- ربّانی (آل عمران، آیه ۷۳ / مائده، آیات ۴۸ و ۶۸) از ریشه "رین" سُریانی است.
- مهیمن (حدید، آیه ۱۲) از ریشه سُریانی به معنی "مؤمن و وفادار" است.
- نون (انبیاء، آیه ۸۷) لقب حضرت یونس، لغت سُریانی به معنی ماهی است.
- طور (طه، آیه ۸۰) لغت سُریانی به معنی "کوه" است.

جالب آن که خود نام قرآن مجید نیز عربی نیست، بلکه اصطلاحی فنی و به معنی "درسی از کتابهای مقدس" است. به موارد دیگر نیز می توان اشاره داشت:

- تابوت، طاغوت، زکوة، ملکوت (هر چهار واژه سُریانی است).
- سکینه، ماعون، تورات، جهنّم (که هر چهار واژه عبری است).
- فردوس، صراط و حور (که هر سه فارسی است).
- انجیل واژه ای یونانی است.

حال به برخی از اغلاط ظاهرا نحوی قرآن بپردازیم اشاره می کنیم

- آل عمران، آیه ۵۹، "قال له کُن فیکون" باید باشد "کن، فکان؟"
- نساء، آیه ۱۶۲، "یؤمنون بما انزل الیک و... مقیمین الصلوة" باید باشد "مقیمون الصلوة؟"
- حجرات، آیه ۹، "طائفان من المؤمنین اقتتلوا..." باید باشد "اقتتلا؟"
- منافقون، آیه ۱۰، "فأصدق و اکُن من الصّالحین" باید "أکون من الصّالحین" باشد؛
- شمس، آیه ۵، "و الشمس و ما بنیها" باید باشد "و الشمس و من بنیها".

معیار حقیقی زبان

از این قبیل به ظاهر ایرادات بسیار است. اما اهل بهاء به این نکته قائلند که آنچه میزان و ملاک است، کلام الهی است نه قواعد مجعوله بشری. مگر عارفان به حقانیت حضرت رسول اکرم و واصلان به سرمنزل مقصود که لقای مظهر ظهور الهی است، متوجه این قبیل به ظاهر ایرادات نحوی نشدند؟

به بیان حضرت بهاء الله، "کلمات مُنزله الهیه میزان کلّ است و دون او میزان او نمی‌شود. هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط... قواعد الهیه محیط است بر قواعد بریه." سپس اشاره می‌فرماید، «فکر کن در ایامی که فرقان از سماء مشیت رحمن نازل شد، اهل طغیان چه مقدار اعتراض نموده‌اند. گویا از نظر شما محو شده. لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود شاید خود را بشناسی که در حین اشراق شمس محمدی از افق عزّ صمدانی چه مقدار اعتراض نمودی. غایت آن است که در آن ایام به اسم دیگر موسوم بودی. چه، اگر تو از آن نفوس نبودی، هرگز در این ظهور بر حق اعتراض نمی‌نمودی. از جمله اعتراض مشرکین در این آیه مبارکه بود که می‌فرماید، «لانفرق بین احدٍ من رسله». اعتراض نموده‌اند که «احد» را مابین نه و به این جهت بر این کلمه محکمه الهیه اعتراض و استهزا نموده‌اند. و همچنین بر آیه مبارکه «خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً ثمّ استوی الی السماء فسواهنّ سبع سموات». اعتراض نموده‌اند که این مخالف آیات دیگر است؛ چه که در اکثر آیات سبقت خلق سما بر ارض نازل شده. و همچنین بر آیه مبارکه «خلقناکم ثمّ صورناکم ثمّ قلنا الملائکة اسجدوا لأدم». اعتراض نموده‌اند که سجود ملائکه قبل از تصویر خلق بوده... و همچنین بر آیه مبارکه «غافر الذنب قابل التوب شدید العقاب» اعتراض نموده‌اند که «شدید العقاب» صفت مضاف به فاعل است نعت معرفه واقع شده و مفید تعریف نیست. و همچنین در حکایت زلیخا که می‌فرماید، «و استغفری لذنبک انک کنت من الخاطئين» اعتراض نموده‌اند که باید «خاطئات» باشد چنانچه قواعد قوم است در جمع مؤنث و همچنین بر آیه مبارکه «و کلمة منه اسمہ المسیح»، اعتراض نموده‌اند که کلمه تأنیث دارد و ضمیر راجع به کلمه باید مؤنث باشد؛ و همچنین در «احدی الکبر» و امثال آن.

نتیجه‌گیری حضرت بهاء الله همان است که مقصود این مقال است. ایشان می‌فرمایند، «علمای آن عصر و بعد بر خاتم انبیاء و سلطان اصفیا اعتراض نموده‌اند، چه در معانی و چه در الفاظ، و گفته‌اند این کلمات اکثر غلط است و نسبت جنون و فساد به آن معدن عقل داده‌اند. قالوا أنّها أی السور و الآیات مفتریات. و به همین سبب اکثری از ناس متابعت علما نموده و از صراط حق مستقیم منحرف شده و به اصل جحیم توجه نموده‌اند.»

این انحراف و نیز ترجیح بعضی از قصائد بر کلمات الهی ادامه داشت «تا آن که عنایت الهی احاطه فرمود؛ جمعی به این اعتراضات ممنوع نشده به انوار هدایت کبری مهتدی گشتند و حکم سیف به میان آمده طوعاً و کرهاً ناس در دین الهی وارد شدند... بعد از غلبه امر الله بصر انصاف باز شد و نظر اعتراض مقطوع و محجوب و همان معرضین که آیات الله را مفتریات می‌نامیدند، در بعضی از آیات منزله هفتاد محسنات فصاحتیه و بلاغتیّه ذکر نمودند.»

بدین لحاظ است که باید به منتقدین قوم که به قواعد صرف و نحو استناد می‌کنند و کلام الهی را، اگر منطبق با قواعد مجعوله‌شان نباشد، مردود می‌شمارند، باید گفت، «إِنَّ آیَاتِ اللَّهِ لَو تُنَزَّلُ عَلٰی قَوَاعِدِكُمْ و ما عندکم اِنِّها تکون مثل کلماتکم یا معشر المحتجین.»

اگر بخواهیم از مفاهیم و معانی و هدایت مندمج از آثار الهی غافل بمانیم و به ظواهر کلمات که منطبق با قواعد قوم نیست متمسک گردیم، باید اطمینان داشته باشیم که، «از مجلس علم و دانش به خلوت‌خانه غیب راه نبوده و نیست.»

ایراد به اشتباهات ظاهراً دستوری در آثار بهائی

به همان طریق که ذکر آن گذشت، معترضین به آیات نازل در کتب مقدسه بهایی نیز ایراداتی وارد آورده اند که دو نمونه از آنها ذکر می‌شود.

• اعتراض به کلمه «حدودات»

به عنوان نمونه گفته اند عربی پیامبران ضعیف بوده، و «حدود» را که خود جمع است، «حدودات» نوشته است. از توضیحات بالا که بگذریم، مورد مطرح شده در عربی مشابه دارد و نوعی جمع الجموع به حساب می‌آید. مثل «نذر»، «نذور»، «نذورات»؛ «کسر»، «کسور»، «کسورات»^{۳۳۱} و «صاحبه»، «صواحب»، «صواحبات»^{۳۳۲}. در این خصوص به لوح «قناع» از حضرت بهاء الله که در کتاب «مجموعه الواح مبارکه» چاپ مصر مندرج است، رجوع شود.

• اعتراض به جمله «بسمه الحاکم علی ما کان و ما یکون»

مورد دیگر اینکه، مترجم کتاب مفتاح باب البواب تألیف زعیم الدوله در صفحه ۲۶۸ کتاب چنین نوشته است: «بسم الحاکم ما کان و ما یکون» باید گفته شود: «بسمه الحاکم علی ما کان و علی ما یکون» ولی چون به قواعد زبان عربی آشنا نبوده به غلط آن طور گفته است!

اولاً مترجم کتاب، عبارت کتاب اقدس را مغلوط نوشته، سپس به غلطی که خود مرتکب شده اعتراض کرده، در صورتی که این عبارت کتاب مستطاب اقدس که در سال ۱۳۱۴ قمری در بمبئی هندوستان چاپ و منتشر شده، این طور مرقوم است: «بسمه الحاکم علی ما کان و ما یکون»

ثانیاً، اینکه مترجم کتاب دو «علی» قائل شده است، دلیل است بر بی اطلاعی او بر قواعد زبان، زیرا که چون او عطف دارد، «علی» شامل ما کان و ما یکون، هر دو می‌شود، چنانکه در صلوات می‌گوییم «اللهم صلی علی محمد و آل محمد». یک «علی» برای محمد و آل محمد کافی است. پس آنچه مترجم نوشته، از روی بغض و عناد بر خلاف واقع نوشته و این قبیل حیلها رو به و شیوه عموم ردیه نویسان است که آیات الهی را مغلوط نوشته و مورد ایراد قرار می‌دهند.

ایرادات معترضین به آیات الهی از ناتوانی آنهاست

همانطور که ذکر شد معاندین و منکرین اسلام نیز مانند مغرضین و معترضین به این امر اعظم الهی، کتب ردیه متعددی تألیف و انتشار داده اند، از قبیل سنجش حقیقت و مقاله فی الاسلام و تذیلی که هاشم شامی بر آن نوشته و بسیاری کتب دیگر که

علمای نصاری تألیف و انتشار داده اند و ایرادات و اعتراضات نحوی و صرفی و تاریخی و غیره بر قرآن روا داشته و به زعم باطل خود، بسیاری از آیات قرآنی را مخل فصاحت دانسته اند. همچنین اعتراضات بسیاری هم مخالفین و معترضین صدر اسلام به آیات قرآنی نموده: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ»^{۳۳۳} یعنی بلکه گفتند خوابهای شوریده است [نه] بلکه آن را بر یافته بلکه او شاعری است پس همان گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد باید برای ما نشانه‌ای بیاورد و به قول شاعر:

هزار عیب مخالف گرفت قرآن را که سوره الأعراف است و سوره الأنفال

از مفاد این شعر که یکی از اساتید متقدمین گفته است، چنین استنباط می شود که معترضین و مخالفین، حتی به اسامی سوره های قرآن هم ایران گرفته و اعتراضی کرده اند، از قبیل سوره های گاو، عنکبوت، چهار پایان، مورچه، زنبور، فیل، جن و غیره. ولکن مؤمنین به قرآن برای هر کلمه از آیات آن، هزاران محسنات قائلند و فصاحت و بلاغت آیات قرآن را معجزه حضرت محمد دانسته و قرآن کریم را منشأ جمیع علوم می دانند. به همین ترتیب مؤمنین به این امر اعظم الهی، قرآن، بیان و اقدس را کلام الهی و وحی سماوی و مافوق کلام بشر و سبب هدایت اهل عالم به راه رستگاری دانسته و بزرگترین اعجاز می دانند^{۳۳۴}.

۴۲. ایرادات وارد به لوح احمد

برخی معترضین پس از تاختنی توهین آمیز به سبک آثار عربی حضرت باب و حضرت بهاءالله و آماده نمودن خواننده برای پذیرفتن استدلال هایش، حمله را متوجه لوح احمد که از قلم حضرت بهاءالله صادر شده نموده اند^{۳۳۵}. این لوح به زبان عربی است و برای شخصی است که در کشوری عرب زبان زندگی می کرده است. آنان با نقل یکی دو جمله از آن لوح، به شرح غلطهای دستوری - اعم از صرف و نحو - و اشتباهاتی که در نقل کلمات به کار رفته می پردازند و با لحنی عتاب آمیز و آمیخته به بد زبانی، حضرت بهاءالله را به خاطر عربی نویسی او مورد سرزنش قرار می دهند.

معانی مختلف هر واژه

می دانیم هر لغتی در هر زبانی باری از معانی و مفاهیم گوناگون بر دوش دارد. این معانی گاه با یکدیگر کاملاً متفاوتند و گاه به نحوی ظریف مفهوم و معنای اندک متفاوتی با مفهوم رایج آن می گیرند. مفاهیمی از این گروه با آنکه تفاوت بسیار کم با معنای اصلی دارند، نمی توانند جایگزین آن شوند. مثلاً واژه «توانستن» که همگان به معنای آن آشنا هستیم می تواند در مفاهیم زیر معنی شود: ۱- توانائی انجام کاری: می توانی صد تومان به من قرض بدهی؟ و یا: توانم آنکه نیازم اندرون کسی / حسود را چه کنم کو به رنج خویش در است. (سعدی). ۲- سزاوار و شایسته بودن: می توان او را بزرگترین شاعر ایران دانست و یا: راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد / شعری بخوان که با او رطل گران توان زد (حافظ). ۳ - امکان داشتن، شدن:

اوضاع نمی‌تواند عوض شود و یا ماییم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد (حافظ). ۴ - اجازه داشتن: می‌توانم فردا اتومبیل شما را ببرم؟

در هر واژه‌نامه، سوای آنکه عربی یا انگلیسی یا فارسی باشد، می‌توان مثال‌های فراوان در این مورد پیدا کرد. اما زبان عربی ویژگی دیگری نیز دارد و آن وسعت میدان معانی برای یک واژه و یا حضور واژه‌های گوناگون برای رساندن یک مفهوم و یک معنا و تغییر شکل و صرف دستوری واژه در هر یک از این موارد می‌باشد.

اعتراض به واژه‌های لوح احمد

برخی با استفاده از همین دو موضوع، حمله را متوجه برخی از متون عربی در آثار بهائی نموده و آنها را اشتباه و مخدوش خوانده‌اند و واژه‌هایی که مورد استفاده حضرت بهاء‌الله و مورد فهم و درک مخاطب نامه بوده، اشتباه دانسته و با تندی و پرخاشی بی دلیل می‌گویند او می‌بایست بجای این واژه‌ها چیز دیگری می‌نوشت.

مثلا کسروی که از جمله معترضین است، نخستین جمله آن لوح را نقل و چنین ترجمه نموده است: «هذا ورقة الفردوس تعنی علی افنان سدره البقاء بالحنان قدس ملیح». معنی آنکه: «این برگ بهشت است و آواز می‌خواند بروی شاخه‌های درخت کُنار باز ماندن (بقاء) با آهنگهای نمکدار پاکی (قدس)»^{۳۳۶}.

پیش از آنکه غلط‌های دستوری که کسروی برشمارده و به این ترجمه عجیب رسیده، آورده شود، ترجمه فارسی این جمله نقل می‌شود تا خوانندگان با ذهن روشتری موضوع را دنبال نمایند: «این کبوتر بهشتی است که بر شاخسارهای درخت جاودانگی (بقاء) به آوازهای خوش قدسی می‌خواند.»

کسروی آنگاه می‌نویسد: «در این جمله غلطهایی هست که یکایک می‌شمارم: ۱) «تعن» اگر به معنی «آواز خواندن» است باید بگوید: «تعنی». ۲) بایستی به سر «قدس» الف و لام آورد و بگوید «القدس» ۳) «ملیح» اگر صفت «الحنان» است بایستی بگوید: «الملیحه». در این واژه دو غلط رخ داده: یکی آنکه بجای معرفه، نکره آورده. دیگری آنکه بجای مذکر، مونث یاد کرده از آن سوی خواندن برگ بروی شاخه‌ها چه معنی می‌دارد؟! آن بلبل است که بروی شاخه‌ها خواند نه برگ. از این گذشته سدر درخت کُنار در عربستان و جایی بی آب پیدا شود و اینکه در قرآن نامش آمده بهر آنست که درخت دیگری در عربستان کمتر شناخته می‌بوده. در ایران که این همه درختهای گوناگون می‌باشد و کمتر کسی درخت کُنار را دیده چه جای آن می‌بوده...؟»^{۳۳۷}

حال به پاسخ به این ایرادها می‌پردازیم:^{۳۳۸}

کلمه «ورقه» در عربی، بسته به آنکه چگونه تلفظ شود، معانی گوناگون به خود می‌گیرد. اگر بخوانیم وَرَقَه (به فتح اول و ثانی) به معنی برگ درخت است. اگر بخوانیم وَرِقَه (به فتح اول و کسر ثانی) معنای درخت پر برگ دارد، و اگر به فتح اول و سکون ثانی آن را وَرَقَه بخوانیم آن نیز به معنای برگ است و آنان که با آثار دیگر حضرت بهاء‌الله آشنایند به آسانی در

می‌یابند که منظور از برگ، برگ درخت فردوس است که در این لوح اشاره به «شجره طوبی» دارد - شجره‌ای که «سدره‌المنتهی» نام گرفته و قرآن نیز به آن اشاره دارد.

بدین ترتیب این جمله اشاره به فرستاده خداوند دارد که به قول جناب اشراق خاوری پیام خداوند با زبان او به گوش مردم می‌رسد... و مردم آن نغمه آسمانی را از درخت ظهور [پیامبر] می‌شنوند، چنانکه حضرت موسی ندای الهی را از شجره مبارکه شنید. بدین ترتیب معنای این جمله شنیدن نعمات الهی از درخت قدسی [سدره‌المنتهی] از زبان ورقای بهشتی، و یا برگ قدسی آن درخت است.

کسروی در دنباله ایرادهای خود می‌نویسد: «آن بلبل است که بر روی شاخه خواند نه برگ». آنطور که در قرآن آمده حضرت موسی ندای الهی را از درخت شنید و اگر در لوح احمد به خواندن برگ اشاره شده منظور اعلام ظهور امری جدید و بدیع از همان درختی است که موسی نیز پیام خداوند را دریافت کرد، و این همان ندا است که بر اساس جمله بعدی: «پاکدلان را به قرار گرفتن در جوار پروردگار و یکتا پرستان را به درگاه قرب خداوند مژده می‌بخشد»^{۳۳۹}.

کسروی می‌نویسد سدر یا درخت کُنار در عربستان می‌روید. او این نکته را نادیده می‌گیرد که در اینجا مراد از سدره [سدره‌البقا] اشاره به درختی است به نام سدره‌المنتهی که بر اساس باورهای اسلامی در بالاترین مرحله خلقت یعنی آسمان هفتم روئیده و حضرت محمد در شب معراج خود از آن گذشت و به حضور باری تعالی بار یافت. و این اشاره ظریف حکایت از ریشه و حقیقت الهی این ظهور دارد. بر این درخت فرخنده ورقای الهی نغمه می‌سراید و مژده پدید آمدن آیینی نو می‌دهد.

ایراد دیگر کسروی در این که به جای «تغنُّ» باید «تغنی» باشد نیز بیجا است. در پاسخ این اعتراض جناب اشراق خاوری می‌نویسد:

«در لغت عرب برای آواز هر موجودی لغتی خاص هست و چون کبوتر در هنگام آواز غنّه دارد، یعنی آوازش از بینی است لهذا گفته‌اند غنّ و تَغْن، و چون در آغاز لوح مبارک ذکر «ورقه» شده که [به خاطر شباهت لفظی] به معنی کبوتر «ورقا» گرفته شده است، بنابراین لغت خاص [نغمه سرایی] او را که در لغت عرب مصطلح است ذکر فرمودند و این خود از لوازم فصاحت کلام است... به این معنی که برگ را تشبیه به ورقا فرموده و بعد لازمه ورقاء را که آواز است برای برگ ذکر فرموده که این همه از آثار فصاحت کلام است که در فن بیان و معانی در باره بلاغت و فصاحت تدوین شده است»^{۳۴۰}.

کسروی همچنین کلمه «ملیح» را به سخره «نمکدار» ترجمه نموده حال آنکه تمام واژه‌نامه‌های فارسی «ملیح» را «شیرین و خوش آیند» نیز ترجمه کرده‌اند و لغت‌نامه دهخدا آن را با فصیح و گویا و خوش بیان نیز برابر دانسته است.

علت اعتراضات

سبب این گونه اعتراضات، اعتقاد برخی مسلمین به بلاغت و فصاحت قرآن است که قرآن را مَثَلِ اعلاّی سخندانی و در اوج بلاغت می‌دانند و هیچ متن دیگری را با آن برابر نمی‌شمارند. بر اساس این باور، معجزه پیامبر اسلام همانا فصاحت کلام

اوست. تصور منتقدین از سبک آثار بهائی آنست که آن متون نیز باید کاملاً در لحن و کلام قرآن باشد تا کامل و صحیح جلوه کند. آثار عربی بهائی، با هزار و چهار صد سال فاصله از زمان پیامبر، طبعاً با سبک قرآن تفاوت دارد لذا برای این گروه کوچک، این آثار قابل پذیرش نیست و به دنبال دلایلی برای خدشه دار ساختن آن می گردند.

در مورد سبک قرآن و معجزه بودن آن باید گفت که در زمان پیامبر، اعراب شبه جزیره از طریق آشنایی با اقلیت‌های مسیحی و یهودی عرب که در آنجا زندگی می کردند، و سپس از طریق آیات قرآن، با مندرجات انجیل و تورات و با سنت آوردن معجزه توسط موسی و عیسی آشنایی پیدا کردند. در تورات و انجیل معجزاتی مثل شکافتن دریا و گذشتن از آن، تبدیل عصا به مار، پر کردن روی زمین از قورباغه، و یا شفا دادن بیماران، زنده ساختن مردگان و تبدیل آب به شراب و غیره آمده است. اما در قرآن سخنی از معجزات پیغمبر نیست و شهادت آیات گوناگون آن، هر بار که اهل قریش و دیگر اعراب، از حضرت محمد، به سنت پیامبران قبل، تقاضای معجزه نمودند، آیه‌هایی نازل می شد مبنی بر این که حجّت من کلام من است: من بشری مثل شما هستم فقط به من وحی می رسد، انا بشر مثلکم یوحی الیه، اگر همه حتی جن و انس جمع شوند قادر به آوردن آیه‌ای مانند قرآن نخواهند بود، شما معجزات [پیامبران] پیشین را دیدید و ایمان نیاوردید^{۳۴۱} و امثال آن.

آنگاه بزرگان و دانشمندان قریش که دستشان از دیدن معجزه کوتاه شده بود و این سخنان را درباره اهمیت آیات قرآن می شنیدند شروع به اعتراض بر کیفیت آیات قرآن و سبک و اشتباهات آن نمودند. حتی کار را به آنجا رساندند که پیامبر را شاعری مجنون خواندند چنانچه در قرآن آمده است: «وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرِيكَ لَشَاعِرًا مَّجْنُونًا»^{۳۴۲} یعنی و می گفتند آیا ما برای خاطر شاعر دیوانه‌ای دست از خدایان خود برداریم؟ نضر بن حارث یکی از بزرگان قریش که در دشمنی و کینه‌ورزی با پیامبر معروف است در سفری که برای تجارت به ایران نمود برخی از افسانه‌ها و اساطیر کهن ایران را به عربی ترجمه نمود و به سبک قرآن بر قریش خواند و ادعا کرد که شیرین تر و بهتر از قرآن آورده است. به همین جهت آیه‌ای بر پیامبر نازل شد که «وَإِذَا تَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»^{۳۴۳} یعنی چون آیات بر ایشان خوانده شود گویند شنیدیم، اگر خواهیم توانیم چون او بگوییم و مانند این کلمات بیاوریم، نیست این آیات مگر افسانه پیشینیان و قصه‌های گذشتگان.

در قرن‌های متوسط اسلامی به تدریج که لغت عرب نضج و قدرتی یافت و دستور زبان عربی بر اساس معین (و بیشتر در تطبیق با قرآن) تدوین یافت، آثاری از نظم و نثر عربی نوشته شد و بزرگان عرب با شعر و شاهکارهای ادبی عصر خود آشنا شدند. آنگاه این پرسش پیش آمد که پایگاه قرآن در مقابل این آثار چیست؟ از آنجا که در نفوذ کلام قرآن و محبوبیت آن در بین عامه خلق تردیدی نبود اینان بر این فکر متفق شدند که محبوبیت و معجزه‌ء قرآن در فصاحت و بلاغت آنست.

در آیات قرآنی خصایل متعددی برای کلام الله آمده از جمله آنکه قرآن «کتاب رحمت و موعظه است»^{۳۴۴}؛ «نذیر (بیم‌دهنده و ترساننده [از عذاب آخرت] است»^{۳۴۵} و امثال آن. اما نه در خود قرآن، نه در صدر اسلام و نه در قرون اولیه اسلامی در هیچ متن یا روایت یا حدیثی سخن از فصاحت و بلاغت قرآن نمی یابیم.

مسیونرهای مسیحی که در قرن‌های اخیر بر اسلام ردیه نگاشته‌اند موضوع فصاحت قرآن را مورد اعتراض قرار داده استدلال می‌نمایند که فصاحت و بلاغت در یک اثر چیزی نیست که بتوان آن را اندازه گرفت و یا با مقایسه با دیگر آثار ارزشمند برای آن ارج و مقامی معین کرد. هر اثری هر قدر هم که از سوی گروهی فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین و شیواترین سخن تلقی شود باز ممکن است در قرنی دیگر و در نظر گروهی دیگر آن درجه از والائی و شیوایی سخن را نداشته باشد. در ثانی اگر فصاحت و بلاغت کلام کسی بخواهد دلیل درستی ادعای پیامبری کسی قرار گیرد، باید کسی اهل علم و ادب باشد و سالیان دراز به تحصیلات پردازد تا بتواند با مقایسه در متن‌های ادبی قرن‌های گوناگون قضاوت نماید که متنی برای تمام ادوار تاریخ بشر از فصاحت و بلاغت برخوردار است یا نه. اینان هم چنین می‌گویند یک مسلمان چینی یا اندونزی یا پاکستانی که عربی نمی‌داند چگونه می‌تواند در مورد فصاحت قرآن قاضی باشد و بر آن اساس محمد را پیامبر خدا بداند؟ سوای مسیونرهای غربی، برخی از مسیحیان عرب در کشورهای مصر و سوریه، در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم کتابهایی در ردّ فصیح بودن قرآن و غلط‌های دستوری آن تالیف نمودند. همین امروزه نیز در سایت‌های کامپیوتری نه تنها از مندرجات و شیوه نگارش قرآن انتقاد می‌شود بلکه بحث‌های گوناگون بین افراد مختلف در مورد اشتباهات گرامری آن کتاب درگیر است.

آنچه در بالا آورده شد، برای بیان یک اصل تاریخی بود که در هر عصر، آنان که خود را صاحب علم و دانش و رهبر مذهبی می‌دانسته‌اند، با همین دلیل بر پیامبر عصر خود تاخته و او را بی سواد و فاقد دانش خوانده‌اند. ردیه نویسانی را که به برخی آثار عربی بهائی اعتراض کرده‌اند، باید در آن زمره دانست.

آثار بهائی تردیدی در معجزه قرآن و فصاحت و بلاغت کلام آن روا نداشته‌اند. اما به اعتقاد آنان معجزه کلام قرآن تنها در لغات و واژه‌های قرآن و یا در ساختار دستوری و ادبی آن نیست. معجزه کلام قرآن در آنست که کلام خداست و نفوذی بی‌مانند در قلب توده انسان‌ها و مؤمنین به این دیانت و هدایت ایشان داشته است. آنان همین معجزه را در کلام مسیح و در کلام موسی و زرتشت و بودا نیز می‌بینند. حتی آنکه از مسیح جز چند جمله در انجیل باقی نباشد، حتی آنکه موسی به لکت زبان موصوف باشد، یا آنکه بودا یک خط هم بر روی کاغذ نیاورده باشد و زرتشت گفتارش به صورتی ناقص پس از قرن‌ها بر روی کاغذ آمده باشد. بدیهی است بهائیان آثار بهائی را نه تنها در حدّ خود فصیح و شیوا و بلیغ می‌دانند، بلکه معتقدند به مانند آثار سایر پیامبران از معجزه نفوذ در قلب‌ها و از منطق و مفهومی عقلانی که موافق نیاز عصر است بهره‌مند می‌باشد.

اعتراض به مزد صد شهید

از ایرادهای دیگر کسروی به لوح احمد، بخشی است که به خواننده آن لوح مزد صد شهید وعده داده شده است. کسروی در تعریف کلمه شهید می‌نویسد: "کسی را گفتندی که در راه خدا (یا بهتر گوئیم: در جنگهای اسلامی) کشته شود... اسلام به او ارج نهاده و مزدهای بزرگی در نزد خدا نوید داده...". سپس چنین ادامه می‌دهد: "بهاء می‌گوید: هر کس یک بار این لوح را بخواند، خدا به او مزد صد شهید خواهد داد. نخست باید پرسید چرا؟! مگر خواندن یک لوح چه سختی می‌دارد یا نتیجه بزرگی از آن بر می‌آید که چنین مزد بسیار بزرگی به خواننده آن داده می‌شود...".

آنگاه پس از توهین دیگری به حضرت بهاءالله می‌نویسد: "چنین سخنی از یک بنیادگذار دین، ریشه دین خود را کندن است. چه در جایی که مردم توانند با خواندن یک لوحی مزد صد شهید گیرند و در زندگانی آینده جایگاه بسیار بلندی یابند، چه نیازی دارند که بکارهای نیک دیگر پردازند؟! چه نیاز دارند که از بدیها و گناهها پرهیزند؟!". بعد کسروی می‌نویسد: "کسانی که در جنگ‌های بایگری در مازندران و زنجان و دیگر جاها کشته شده‌اند فریب خورده و زیان بسیار برده‌اند زیرا این بیچارگان یک شهید بیشتر نبوده‌اند و مزد یک شهید بیشتر نخواهند دریافت. ولی فلان جوان خوشگذران بهائی هر روزی یک بار لوح احمد خواهد خواند و هنگامیکه پیر شود و بمیرد، مزد صد هزارها شهید خواهد یافت..."

کسروی پس از آوردن مثال‌های ناواردی چنین ادامه می‌دهد: "در همان لوح احمد سوگند به خدا می‌خورد که اگر کسی در سختی باشد و یا دچار اندوهی گردد و این لوح را بخواند خدا او را از سختی و از اندوه رها گرداند... این اندازه از جهان و از آیین گردش آن آگاه نمی‌بوده که بداند با خواندن لوح احمد یا حدیث کسی از سختی یا از اندوه بیرون نیاید، بداند که چاره سختی و اندوه را باید از راهش کرد." ۳۴۶.

برای پاسخ به این ایراد کسروی دو راه وجود دارد. یکی استناد به ده‌ها حدیث اسلامی که در آن اقدام به کاری و یا بیان جمله‌ای و زیارت مقبره‌ای را با اجر صد شهید و یا بخشیدن بهشت به ایشان برابر دانسته‌اند، و با نقل آن‌ها بگوییم اگر این ایراد به لوح احمد وارد است، به احادیث اسلامی هم وارد است. ولی این روش نه علمی است و نه کافی.

راه دوم آنست که به دنبال پاسخی باشیم که با خرد موافق باشد و بتواند همگان را بکار آید. از این رو باید ابتدا بینیم احمد که بود، این لوح چه می‌گوید، و احمد چه کرده یا باید بکند که شامل چنین بخششی گردیده، و آیا مزد صد شهیدی که وعده داده شده مثالی نمادین (سمبولیک) از پاداش خدمتی بزرگ است یا واقعاً کسی که این لوح را بخواند درست اجر ۱۰۰ نفر شهید را خواهد داشت، نه کمتر و نه بیشتر.

به این موضوع نیز خواهیم پرداخت که آیا در قریب ۱۴۰ سالی که از صدور لوح احمد گذشته بهائیان، آنطور که کسروی نوشته، همه اصول و احکام و تعالیم بهائیت را به کنار نهاده و با خواندن آن لوح به انتظار پاداش صد شهید نشسته‌اند، و یا آن را نشان و رمزی از پاداش خدمتی بزرگ دانسته‌اند که در آن زمان به احمد (گیرنده لوح) وعده شده است.

توجه به این نکته اساسی ضروری است که الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء را می‌توان به طور کلی به دو گروه تقسیم نمود. یکی الواح عمومی که در اصول و تعالیم دیانت بهائی بیان شده و شامل اساس و بنیان آموزه‌های این دین است. دیگر الواح خصوصی که خطاب به شخصی معلوم، و یا بهائیان شهری مخصوص، و یا ناظر بر زمان و حرکت خاصی می‌باشد. این گروه از الواح بطور کلی از مضامین الواح عمومی بی‌بهره نیست و اغلب دارای جملات و بیاناتی که به روشنی اصول امر بهائی را تصریح می‌کند نیز می‌باشد. ولی در همان لوح شخص گیرنده به کار خاصی، یا سفر به شهری و دادن پیامی مامور می‌گردد. به طور بدیهی آن بخش از لوح بر شخص و زمان مخصوص ناظر است و برای دیگران و یا زمان امروز نیست. همین امر در مورد دستورات کلی که در زمانی خاص به جامعه داده شده صدق می‌کند.

مثلا در دوره‌ای، حضرت عبدالبهاء بهائیان را به آموختن زبان اسپرانتو تشویق می‌نمود. آموختن اسپرانتو در دورانی که زبان انگلیسی مثل امروز زبان بین‌المللی نشده بود فواید فراوان داشت، زبانی بود ساده که آموختنش موجب نزدیکی بهائیان شرق و غرب می‌شد. از جمله یک مستشرق اروپایی که در دهه ۱۹۳۰ از ایران دیدن کرده با تحسین و تعجب نقل می‌کند که در طالقان با روستائیان بهائی از زن و مرد به اسپرانتو گفتگو نموده است. حال آیا می‌توان گفت که به استناد این گروه از الواح باید امروزه نیز بهائیان رو به آموختن اسپرانتو آورند؟ البته خیر، زیرا نظر حضرت عبدالبهاء تسهیل ارتباط بین بهائیان ایرانی و بهائیان خارجی با زبانی مشترک بوده و این امروز با انگلیسی حاصل است، نه آنکه اسپرانتو در دیانت بهائی از اهمیتی خاص بهره‌مند باشد.

اینک به لوح احمد باز گردیم که در سال ۱۲۸۲ ه.ق. (۱۸۶۵ م.) در ادرنه از سوی حضرت بهاء‌الله خطاب به ملا احمد یزدی که در بغداد ساکن بود صادر گردید. توجه به تاریخ این لوح برای درک اهمیت مطالب آن ضروری است. قریب دو سال از زمانی که حضرت بهاء‌الله در باغ رضوان بغداد خود را صاحب امر و شریعت جدید معرفی کرد می‌گذرد و ظهور جدید با مشکلات فراوان روبروست. یکی جامعه بابی که بزرگان و رهبران آن ازل را، خلیفه باب می‌دانستند، و اگر چه رهبری جامعه را در دست «جناب بهاء» می‌دیدند اما دریافت و جذب ظهوری تازه، و نسخ دوره بیان را تاب نمی‌آوردند. مشکل دیگر رساندن پیام جدید به مسلمانان و تبلیغ آنان به آیین نو بود که جز کلمه «باب» و «بابی» با چیز دیگر آشنا نبودند، به طوری که دهه‌های متمادی پس از ظهور دیانت بهائی هنوز بهائیان را به طور کلی بابی می‌خواندند. شکل دادن به جامعه جدید بهائی و تدوین اصول و قوانین این آیین و اداره آن، چه در بغداد و عثمانی و چه در ایران، مشکل بزرگ و حساس دیگری بود که رویاروی فرستاده خدا قرار داشت.

سال‌ها پیش از آن که حضرت بهاء‌الله به فرمان دولت عثمانی بغداد را به سوی استانبول و سپس ادرنه ترک نماید، او بایان را در پرده و به طور ضمنی با فکر و توجه به ظهوری جدید آشنا می‌ساخت. برخی از بایان دل آگاه، با توجه به این آثار، به مقام حضرت بهاء‌الله پی برده بودند. از جمله ملا احمد یزدی که شیفته و آشفته، از بغداد قصد آمدن به ادرنه و اقامت در نزدیکی حضرت بهاء‌الله داشت. ولی حضرت بهاء‌الله با صدور لوح احمد به او نوشت که به جای آمدن به ادرنه در بغداد بماند (و یا به روایتی به ایران باز گردد) و مژده ظهور جدید را به دیگر بایان برساند. ملا احمد بدون درنگ سفر به ادرنه را کنار گذارد و به اجرای دستور مولایش پرداخت. کاری بسیار دشوار که نیاز به شجاعت و فداکاری و حزم و دوراندیشی بسیار داشت.

مندرجات لوح احمد، دشواری ماموریتی که بر عهده او گذارده شده بود به خوبی نشان می‌دهد. امروزه پس از گذشت دهه‌ها وقتی به این لوح می‌نگریم مطالب آن عادی و حاکی از اعتقادات اساسی بهائیان است. ولی در آن دوره که فقط اندک زمانی از اظهار امر حضرت بهاء‌الله می‌گذشت چنین نبود. حضرت بهاء‌الله در این لوح از سویی با مثال‌هایی نمادین (سمبولیک) اشاره به ظهور دینی تازه می‌نماید و از سوی دیگر به روشنی به ستایش ظهور باب می‌پردازد و او را سلطان‌الرسال [پادشاه پیامبران] و کتابش را ام‌الکتاب [مادر کتاب‌ها] می‌خواند. از خود به کیبوتری بهشتی یاد می‌کند که:

بر شاخه‌های درخت جاودانگی با آوازه‌های خوش قدسی پاکدلان را به قرار گرفتن به درگاه خداوند مژده می‌دهد و وارستگان را از این پیام آگاه می‌سازد. [این پیام] به درستی بزرگترین دیدگاه روشنی است که در کتابهای فرستادگان خدا

درباره آن نگاشته شده و با آن حق از باطل جدا می‌گردد... این همانا درخت روح است که میوه‌های خداوند بلند مرتبه و توانا و بزرگ را به بار می‌آورد... این کبوتر در زندان شما را یاد می‌کند و بر او تکلیفی جز رساندن آشکار [این پیام] نیست.

سپس از احمد می‌خواهد که این لوح را حفظ کند و در ایام زندگانش تلاوت نماید و در اجرای آن درنگ روا ندارد. در پایان برای کسی که آن را از صدق دل بخواند اجر و پاداشی بزرگ [در اینجا به طور نمادین برابر با اجر صد شهید] عطا می‌نماید و رفع سختی و اندوه خواننده لوح را بشارت می‌دهد.

در تاریخ ایران، پس از زرتشت، فقط دو تن یعنی حضرت باب و حضرت بهاءالله بودند که به آوردن آیینی جدید برخاستند و تاسیس شریعتی تازه نمودند. (البته مانی نیز در زمان ساسانیان چنین ادعایی داشت، ولی آیینش با مخالفت شدید موبدان زرتشتی و کشتار مانویان روبرو شد. مانویان به آسیای مرکزی فرار کردند و قرن‌ها در آنجا دیانت خود را پایداری نمودند.) که کار کوچکی نیست که کسی از جان بگذرد و در جامعه مسلمان آن روز به تبلیغ دیانتی جدید پردازد. امروز نیز در ایران، نه تنها برخاستن به این کار مساوی با پاداش مرگ است، بلکه ترک اسلام و گرویدن به آئینی دیگر نیز همین مجازات را دارد. عجیبی نیست که حضرت بهاءالله مقام کسی را که به این کار برخیزد بسیار والا دانسته و مزد او را با اجر صد شهید برابر دانسته‌اند.

اما در زبان فارسی آوردن اعدادی که نمایانگر عدد و شماری هنگفت باشد فراوان است. مثل هفت و هفتاد، چهل و چهار صد، ده هزار و بیست هزار و صد هزار. حافظ می‌گوید:

هزار جهد بکردم که سرّ عشق پیوشم نبود بر سر آتش میسرّم که نجوشم

و یا این بیت سعدی:

دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است

از این نمونه‌ها در آثار بهائی نیز دیده می‌شود که به یک مثال از آثار حضرت عبداله‌القناعت می‌کنیم:

«ذره‌ای از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است»^{۳۴۷} که در اینجا البته مقصود از «صد هزار سال عبادت» (که با توجه به عمر طبیعی انسان امری محال است)، بیان اهمیت عصمت و عفت است و نه چیز دیگر.

کسروی خواندن این لوح را از صمیم قلب، که سبب رفع اندوه خواننده شود مورد ایراد قرار داده و این حقیقت را نادیده انگاشته که بشر در طول تاریخ، دعا و مناجات را به عنوان وسیله‌ای کارساز و پر اهمیت برای درک نعمت و سعادت نزدیکی به خداوند و رفع اندوه و سختی زندگی به کار برده است. چرا خواندن لوح احمد با آن جملات زیبا چنین اثری نداشته باشد؟ چرا دیگر الواح بهائی چنین اثری نداشته باشد؟ تازه این نیز در حالی است که بنیان‌گذار دین پیروانش را به خردورزی می‌خواند، آنان را برای رفع مشکلاتشان به یافتن وسایل راهنما می‌شود و نه فقط توسّل و اعتقاد به دعا. شفای بیماران را نیز در دست طبیب حاذق می‌بیند نه دعا و نذر و نیاز و یا کمک گرفتن از رمالان و دعانویسان و ورد خوانان. بهائیان را در ده‌ها

نوشته به کار و عمل و کوشش فرا می‌خواند، کار را نوعی عبادت می‌داند. رسیدن توفیق را از جانب خداوند، موکول به اقدام و عمل می‌بیند، و دعا خواندن و دست بسته منتظر حل مشکلات ماندن را نهی می‌کند. نمونه‌ای از این تعالیم را در زیر می‌آوریم:

«ای بهائیان! بر هر یک از شما واجب شده است به کاری مثل صنعت و کسب و مانند آن اشتغال ورزید و ما این کار کردن شما را عین عبادت خداوند راستین قرار داده‌ایم... وقت خود را به بیکاری و تبلی ضایع نکنید و به کاری اشتغال ورزید که خود و دیگران از آن بهره برید... بدترین مردمان در نظر خداوند آنانی هستند که بیکار می‌نشینند و از دیگران طلب می‌نمایند...^{۳۴۸}». و «هر نفسی به صنعتی و یا به کسبی مشغول شود و عمل نماید آن عمل نفس عبادت عندالله [نزد خدا] محسوب.^{۳۴۹}». و «نزد اهل بهاء افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است.^{۳۵۰}». و «بر هر نفسی اشتغال به صنعت و کسبی فرض است. مثلاً من حصیر بافی می‌دانم و شما صنعت دیگر، این عین عبادت است اگر با نهایت صداقت و امانت باشد و این سبب ترقی است...^{۳۵۱}»

البته کسروی بر سیره خود این بخش از تعالیم بهائی را بکلی نادیده می‌گیرد و از آن می‌گذرد. وی که اعتقادات همه ایرانیان را بر پایه خرافات و تبلی و بیکارگی می‌داند حتی از یاد می‌برد که فرهنگ اصیل ایران نیز فرهنگی پویا و جویاست و شخص را به کوشش و حرکت می‌خواند. شاهدش ضرب‌المثل‌هایی است رایج چون «از تو حرکت از خدا برکت»، و یا شعر معروف:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

تاریخ دیانت بهائی نشان می‌دهد که آنچه در بالا گفته شد، برداشت طبیعی هر فرد بهائی از مندرجات این لوح و مفهوم و معنای سمبولیک پاداش مقرر در آن بوده است. دلیل این امر نیز این است که از زمان صدور لوح هزاران تن جان خود را در راه آیین جدید فدا کردند، خانه‌ها و خانواده‌ها بر باد رفت و بهائیان حماسه‌هایی آفریدند که تاریخ ماندش را ندیده است. در همه این موارد اگر این بهائیان نیز برداشت کسروی را داشتند می‌توانستند به آسانی از مهلکه برهند و با خواندن لوح احمد به پاداشی صد برابر شهادت برسند. اما حتی در یک مورد نیز چنین اتفاقی نیفتاد و همین یک نکته می‌تواند بهترین پاسخ برای کسروی باشد.^{۳۵۲}

۴۳. چرا حضرت باب و حضرت بهاء‌الله ادعای خدائی کرده اند؟

از جمله اعتراضات اینست که چرا حضرت باب و حضرت بهاء‌الله دعوی ربوبیت و الوهیت نموده اند. این سؤال را به اختصار در هشت قسمت بررسی می‌کنیم.

اعتقاد اهل بهاء در مورد خداوند

با مروری سطحی بر آیات نماز یومیه ای که بهائیان می خوانند، خواهید دید نه تنها چنین نیست، بلکه بهائیان خداوند را در چنان علو تقدیسی ستایش می نمایند که حتی اذکار مقربین را لایق صعود به آسمان قریب او نمی دانند و طیور قلبهای مخلصین را قابل وصول به آستانه درگاهش نمی شمردند و ذات خداوند را از انتساب هر اسم و صفتی مبرا می دانند: «سبحانک من ان تصعد الی سماء قریبک اذکار المقربین او ان تصل الی فناء بابک طیور افئدة المخلصین، اشهد انک کنت مقدسا عن الصفات و منزها عن الاسماء»^{۳۵۳} یعنی پاک و منزهی تو از اینکه بالا رود به آسمان قرب تو ذکرهای مقربین یا اینکه برسد به ساحت درگاه تو پرنده های قلوب مخلصین، گواهی می دهم اینکه تو پاک از صفات و منزّه از اسم ها بوده ای، نیست خدایی جز تو با شکوه ترین خدای ارجمند. و «اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بانک لا اله الا انت»^{۳۵۴} یعنی شهادت می دهم به یکتایی و یگانگی تو و به اینکه نیست خدایی جز تو. بهائیان ستایش خداوند را در چنین درجه ای را از پیامبر خود آموخته اند. حال چگونه می توان پذیرفت شخصی که به پیروانش چنین آموخته، خود را خدا بداند؟

راجع به توحید و شناسایی ذات احدیت، حضرت بهاءالله در یکی از الواح می فرمایند «اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به معرفت آن آفتاب عز حقیقت و آن ذات غیب لایدرک، عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع به خلق او راجع بوده و خواهد بود، صد هزار موسی در طور طلب بندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغای کلمه لن تعرفنی مضطرب لم یزل بعلو تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدس خود بوده و لایزال به سمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود»^{۳۵۵}. همچنین می فرمایند: «فَاعْلَمُ بَانَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَنْ يَظْهَرَ بِكَيْنُونِيَّتِهِ وَ لَا بِذَاتِيَّتِهِ لَمْ يَزَلْ كَانًا مَكْنُونًا فِي قَدَمِ ذَاتِهِ وَ مَخْزُونًا فِي سَرْمَدِيَّةِ كَيْنُونَتِهِ»^{۳۵۶} یعنی بدان که خدای تبارک و تعالی هرگز به کینونت و ذاتیت خود ظهور نخواهد یافت و از آغازی که برای آن آغازی نیست در قدم ذات خود و سرمدیت کینونت خود پوشیده و پنهان بوده است.

حضرت اعلی در توصیف خداوند می فرمایند: «تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لا یزال بوجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لا یزال بعلو ازلیت خود متعالی از ادراک کل شیء بوده و هست خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئی از عرفان او و تجلی نفرموده بشیئی الا بنفس او. اذ لم یزل متعالی بوده از اقتران بشئی و خلق فرموده کل شیء را بشأنی که کل بکینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت باینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متغزز بوده و هست بسلطان ربوبیت خود...»^{۳۵۷}.

حضرت ولی امرالله نیز در این مورد می فرمایند: «بر طبق معتقدات اهل بهاء هیکل عنصری که جلوه گاه چنین ظهور مهمی است کاملاً از کینونت آن روح الارواح و جوهر الجواهر متمایز است و آن خدای غیبی که وجود او ثابت و الوهیت مظاهر مقدسه اش مورد ستایش اهل ارض است هرگز حقیقت نامتناهی محیطه ازلیه لا یدرک خود را در قالب فانی عنصری محدود تجسم ندهد و فی الحقیقه خدائی که ذات خویش را در هیکل بشری مجسم سازد بر وفق تعالیم حضرت بهاءالله فی الحین نسبت خدائی از او منقطع می گردد»^{۳۵۸}.

مقام مظاهر ظهور

مظاهر مقدسه الهیه دارای دو مقام هستند، یکی مقام بشری، چنانکه خداوند در قرآن خطاب به حضرت محمد می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»^{۳۵۹} یعنی بگو (ای محمد) که من بشری هستم مانند شما و دیگر مقام الهی روحی سماوی، چنانکه حضرت محمد در همان آیه می فرماید «یوحی الی» یعنی وحی الهی به من می رسد، یعنی کلامی که از لسان من بیرون می آید کلام خداست.

مثل مظاهر مقدسه الهیه با خدا، مثل نی است و نای. اگر چه همه آوازاها از نی بیرون می آید و از نی شنیده می شود، لکن در حقیقت از نائی است که نی را می نوازند:

این همه آوازاها از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود

حال اگر از نی ندای «انی انا الله» بشنوی یقین بدان که این ندا از نی نیست بلکه از نای است.

از طرف دیگر مثل مظاهر مقدسه الهیه مثل آینه است که شمس حق و حقیقت در آن تجلی فرموده؛ حال اگر آینه بگوید که شمس هستم صحیح فرموده، زیرا که همان تابش و تجلی که در شمس است در آینه متجلی است مشاهده می گردد و اگر بگوید که من آینه ای بیش نیستم و شمس حق در مقام تقدیس خود مستقر است، باز هم صحیح فرموده است.

کیفیت خطاب

ما آیات قرآن را کلام خدا می دانیم، هر چند که از فم مطهر حضرت محمد (ص) جاری شده است. آیات الهیه در کتب الهی به چند صورت نازل شده اند:

یکی آنکه خداوند به لسان بندگان تکلم می فرماید، چنانکه در سوره حمد فرموده «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یا در نماز کبیر فرموده «یا الهی تری روحی مهتزاز فی جوارحی و ارکانی» و این گونه آیات معمولاً برای مناجات بنده با خدا به کار می رود. وجه دیگر آیاتی است که از لسان مظهر ظهور به بندگان نازل فرموده است، چنانکه در قرآن می فرماید «یا ایها الکافرون» و یا در کتاب اقدس می فرماید «یا معشر العلماء».

وجه دیگر آیاتی است که خداوند خطاب به مظهر ظهور می فرماید، چنانکه در قرآن کریم در سوره مدثر خطاب به حضرت محمد است که «یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ» و در کتاب مستطاب اقدس می فرماید «قل روح الاعمال هو رضائی و علق کل شیئی بقبولی».

وجه دیگر آیاتی است که خداوند از لسان مظهر ظهور منادی است به ندای «انی انا الله» و این ندا، ندای خداست که از لسان مظهر ظهور او که لسان الله است جاری می شود و خداست که می فرماید «انی انا الله». نظیر اینگونه آیات در قرآن نیز موجود است. آنجایی که می فرماید «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»^{۳۶۰} و شجره موسوی در طور الهی به همین ندای ربانی منادی گردید «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي»^{۳۶۱} یعنی از شجره موسوی ندای الهی بلند گردید که من هستم خدا و نیست خدایی غیر از من، پس مرا پرستش کنید. اگر می توان اینطور برداشت کرد که خدا بصورت

درخت یا شعله در آمده و سخن گفته، پس ظهور او در قلب اشرف مخلوقاتش نباید جای تعجب داشته باشد. به همین تعبیر، چون کلام حضرت باب و حضرت بهاءالله کلام خدا است، اگر در الواح و آثار مبارکه به این ندای الهی منادی بوده اند، در واقع خداوند غیب منبع لا یدرک از لسان مقدس آنها (که لسان الله است) به ندای «انی انا الله» منادی بوده است.^{۳۲}

ارتباط مظاهر ظهور با خدا

در احادیث اسلامی مذکور است که حضرت رسول اکرم می فرماید «لی مع الله حالات هو انا و انا هو و انا انا و هو هو» یعنی برای من با خدا حالاتی است وقتی او من است و من او و وقتی من من هستم و او او. غفلت از جنبه استعاری و تشبیهی این بیانات و توهم وحدت پیامبران با ذات الهی کفر محض می باشد. پس باید معنی باطنی آن را در نظر گرفت.

همچنین فرموده اند «من عرفنی فقد عرف الله و من رآنی فقد رأ الحق» یعنی هر کس مرا شناخت خدا را شناخته و هر کس مرا دید حق تعالی را دیده است. و خداوند در قرآن کریم می فرماید «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ»^{۳۳} یعنی ای محمد سنگی که تو انداختی بسوی دشمن تو نینداختی بلکه خدا انداخت. و همچنین فرموده اند «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^{۳۴} یعنی کسانی که با تو بیعت کردند با خدا دست بیعت داده اند، دست خدا بالای دستهای ایشان است. اگر به تعبیر ظاهری توجه کنیم، می توان گفت که حضرت محمد در این آیات خود را خدا خوانده و دست خود را بالای همه دستها قرار داد و گفت این دست خداست.

حضرت مسیح نیز می فرماید: «من و پدر یکی هستیم»^{۳۵} و یهودیان سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. همچنین می فرماید: «پدر در من است و من در پدر هستم»^{۳۶}.

پس در کل باید معانی باطنی مندرج در کلام خداوند را در نظر گرفت و باید در نظر داشت که مظاهر ظهور الهیه آنچه می گویند، خدا گفته و آنچه می کنند، خدا کرده و شناسایی آنها شناسایی خدا است. حضرت بهاءالله در مورد رابطه پیامبران با خدا فرموده اند «به ظهور و صفات و اسمای ایشان (پیامبران) ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر می شود»^{۳۷}.

عرفا و ندای انا الحق

عرفای بسیاری نیز بانگ انا الحق سر داده اند و برخی همچون منصور بن حلاج سر خویش را بابت افشای این راز بالای دار برده اند.

گفتم آن یار کزو گشت سردار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد

و شیخ محمود شبستری عارف بزرگ اسلامی در این باره می فرماید:

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

منظور از درخت، همان شجره موسوی است که ندای انا الله بلند کرد. آنان که با متون عرفانی آشنایی دارند می دانند که بالاترین مرتبه سلوک، فنا فی الله است و در این جایگاه ذکر "تو" بر معشوق کفر محسوب می گردد، چه که به معنای قائل شدن وجود برای خود است.

جلال‌الدین مولوی در رساله فیه ما فیه سخنی دارد که این معنی را خوب می‌رساند. می‌گوید: «آخر این انا الحق گفتن هم از این معناست که مردم می‌پندارند که دعوی بزرگی است. انا العبد دعوی بزرگیست، انا الحق تواضعی عظیم است. آن کس که او انا العبد می‌گوید دو هستی را اثبات می‌کند یکی خود را و یکی خدا را. اما آن که انا الحق می‌گوید خود را عدم کرد و به باد داد. می‌گوید انا الحق یعنی من نیستم و همه اوست و جز خدا را هستی نیست و این غایت تواضع و افکنندگی باشد خود را ولی مردم این را فهم نمی‌کنند.»

حضرت بهاء‌الله در این مورد در لوح مبارک شیخ می‌فرماید: «آن جناب یا غیر گفته سوره توحید را ترجمه نمایند تا نزد کل معلوم و مبرهن گردد که حق لم یلد و لم یولد است و بابی‌ها به ربوبیت و الوهیت قائلند. یا شیخ، این مقام مقام فنای از نفس و بقاء بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مدلل بر نیستی بحث بات است. این مقام لأملکک لنفسی نفعاً و لاضرراً و لایحیاً و لا نشوراً است.»

عظمت ظهور کلی الهی

نکته دیگر که باید به آن اشاره کرد این است که عظمت این ظهور اعظم الهی به حدی است که در تورات به ظهورالله و در انجیل به ظهور اب آسمانی و در قرآن نیز به ظهور الله و لقاءالله و ظهور الرب تعبیر و تصریح شده است. به عنوان مثال، قرآن می‌فرماید «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ»^{۳۶۸} یعنی غیر از این انتظار دارند که بیاید ایشان را ملائکه یا بیاید پروردگار تو یا بعضی آیات پروردگار تو؟ آیات دیگری نیز در کتب آسمانی متضمن همین مفهوم است.^{۳۶۹}

بررسی آیات

توجه داشته باشید که نیاز به این نیست که به توجیه و توضیح تمام آیات الهی که در آنها ذکر انا الحق گردیده پرداخت، زیرا چنانکه تا به حال گفته شد، معنی این ذکر در کتب مقدسه غیر از معنی ظاهری آن است، اما به طریق دیگر نیز می‌توان این مسأله را اثبات کرد.

- «اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنه و الابتلاء من سدره القضا انه لا اله الا انا المسجون الفرید»^{۳۷۰}

یعنی بشنو آنچه را که وحی می‌شود از مصدر بلا بر زمین غم و اندوه از سدره قضا بر ما به اینکه نیست خدایی جز من زندانی یکتا. با توجه به این آیه گفته اند خدا را چگونه توانسته اند زندانی کنند؟ باید گفت که گاه خداوند رنجها و حالات مقربین خویش را به خود نسبت می‌دهد. مثلاً در زیارتنامه حضرت سیدالشهداء حسین بن علی (ع) می‌خوانید «السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره» یعنی سلام بر تو ای خون خدا و پسر خون خدا. کسانی که خون خدا

و پسر خون خدا را توانسته اند با آن همه ذلت و مصیبت شهید کنند، همان ها توانسته اند که حضرت بهاءالله را زندانی نمایند. آیا این حدیث مشهور را که می فرماید «قلب المومن عرش الرحمن» را شنیده اید؟ پس اگر مومن را زندانی کنند، چون باز هم خداوند در زندان بر قلب او که عرش رحمن است مستقر می گردد، چنان می نماید که خدا را زندانی کرده اند. حتی در اول این آیه ذکر شده «اسمع یا یوحی» یعنی بشنو آنچه وحی شد که بیانگر این مطلب است که این کلام خداست که از لسان مظهر ظهور او جاری می شود.

• «كذلك امر ربك اذ كان مسجوناً في أئرب البلاد»^{۳۷۱}

یعنی اینگونه امر کرد پروردگارت، زمانی که بود زندانی در خراب ترین شهرها. در مورد این آیه که در آن ذکر رب آمده، باید گفت که رب علاوه بر معنی پروردگار به معنی مربی نیز است، چنانکه در تفسیر آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»^{۳۷۲} نقل گردیده که امام حسین فرمودند «رب الارض امام الارض»^{۳۷۳} یعنی امام، رب زمین است و حتی اگر معنی رب را پروردگار نیز بگیریم، با توجه به توضیحاتی که تا به حال داده شد مغایر است با ادعای الوهیت.

• «تفكر في الدنيا و شأن اهله ان الذي خلق العالم لنفسه قد حبس في أئرب الديار بما اكتسبت

ایدی الظالمین»^{۳۷۴} و «ان الذي خلق العالم لنفسه منعوه أن ينظر الى احد من احبائه»^{۳۷۵}

آیه اول به این معنی است: درباره دنیا و حالات مردم آن بیندیش، زیرا آنکه جهان را برای خود خلق کرد، در خراب ترین مکان ها به دست ستمکاران زندانی است و آیه دوم به این معنی است: آن کسی که جهان را برای خودش خلق کرد، او را منع می کنند که حتی به یکی از دوستانش نظر افکند. با توجه به این آیه گفته اند که چرا حضرت بهاءالله خود را خالق دانسته؟ باید گفت که بهائیان اعتقاد به عوالم سه گانه (حق، امر، خلق) دارند. عالم حق مربوط به خدا است که مبرا از همه اسم ها و صفات است و راهی برای شناخت او وجود ندارد و عرفا در وصف آن گفته اند «السیل مسدود و الطلب مردود». حضرت بهاءالله نیز خداوند را ذات غیب منبع لایدرک توصیف کرده، می فرماید «و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بر فراز آسمان دانش او نرسد»^{۳۷۶}.

عالم امر عالمی است که مشیت اولیه خوانده می شود و عالمی است که روح مشترک انبیا از آن نشات میگیرد و واسطی است بین عالم حق و عالم خلق، خلقت عالم به واسطه این عالم صورت می گیرد. بدون تصور چنین واسطی، عقلاً نمی توان هیچگونه نسبتی بین عالم حق که وحدت محض و قدیم و بسیط است با عالم خلق که کثرت محض و حادث و مرکب است برقرار ساخت و اگر چنین فرض کنیم واجب الوجود را در گیر زمان و مکان و کثرت و نقص نموده ایم که دیگر واجب الوجود نخواهد بود. بدین سبب است که خداوند در حدیث قدسی پیامبر را خطاب می کند و می گوید «لولاك لما خلقت الافلاك» یعنی اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی کردم و حال آنکه اگر ناظر به وجود ظاهری پیامبر باشیم، ایشان میلیاردها سال بعد از خلق افلاک خلق گردیده اند و این عبارت مصداق نخواهد داشت. بنابراین خالق افلاک همان عالمی است که ارواح انبیا از آن صادر می گردد و مفهوم خالقیتی هم که در آثار حضرت بهاءالله مشاهده می کنید به واسطه همین معناست.

• «الالوه من رشح امری تالته»^{۳۷۷}

یعنی جمیع خدایان به رشحی از امر من به الهیت رسیدند. در قواعد عرب، اسم بر دو نوع عام و خاص "معرفه و نکره" تقسیم می شود. اسم "اله" از نظر قواعد عربی اسم عام و نکره بوده و به معنای محبوب و معبود میباشد و در زبان عرب بر هر شیئی که جنبه تقدس داشته و مورد احترام عامه مردم باشد، اطلاق می گردد، چنانکه در لغت نامه المنجد آمده "الاله": "المعبود مطلقاً"، یعنی اله به معنای معبود مطلق است. به همین سبب "اله" اسم جمع داشته و جمع آن "الالوه" و "الهه" می باشد. همچنین این کلمه فعل داشته و فعل آن "تأله" است و تاله به معنای الهیت را به خود بستن و الهیت را کسب کردن است. ولی هر وقت بر سر اسم "اله" که عام و نکره است، الف لام آید، "الله" می شود که اسم خاص و معرفه بوده و تنها بر ذات الهی اطلاق می گردد. واضح است الله "اله" نیز می باشد، اما "اله" نمی تواند الله باشد. در المنجد آمده "الله": "اسم الذات الواجب الوجود". اکنون با این بحث لغوی، متذکر می شویم که انبیاء و پیامبران، ادعای "الهیت" داشته و خود را محبوب و معبود مردم معرفی نموده اند، لکن هرگز مدعی مقام الوهیت ذاتی نگشته اند.

با این توضیح مشخص شد که در آیات این قصیده کلمه "الالوه" اسم جمع بوده و به معنای خدایان است و مراد از آن خدایان، مظاهر مقدسه اند که به رشحی از امر حضرت باری تعالی به مقام الهیت میرسند و محبوب و معبود مردم می گردند. همچنین کلمه "تاله" فعل بوده و به معنای کسب کردن الهیت است، چنانکه در المنجد آمده "تاله": "صار لها"، یعنی تاله به معنای اله گشتن و الهیت را به دست آوردن است. از کلمه "تالهت" که در این بیت بکار رفته است، واضح می شود که مراد از "الوه" مظاهر مقدسی هستند، مانند حضرت مسیح و پیغمبر اسلام و حضرت بهاءالله که به امر الهی، الهیت را کسب نموده اند. بنابراین، این مقام، مقام اکتسابی و موهوبی می باشد. مورد دیگر در مورد این آیه آن است که قصیده مزبور، ۱۲۷ بیت بوده و شارع بهایی در آغاز قصیده، خود را به وحی الهی نسبت داده، می فرماید: «أَجْدُبْتَنِي بَوَارِقِ انْوَارِ طَلْعَتِهِ» یعنی جذب کرد مرا برقهای انوار طلعت الهی؛ یعنی گوینده و قائل و متکلم این کلمه، شخص بهاءالله نیست، بلکه روح قدسی الهی می باشد و در حقیقت ذات حق است که می گوید "کل الالوه من رشح امری تالهت" به این معنی که تمام خدایان (مظاهر مقدسه)، به امر من به مقام الهیت رسیدند، یعنی حضرت موسی و مسیح و حضرت محمد رسول الله به اراده من و امر من، مقام شامخ مظهریت و الهیت را کسب کرده و معبود و محبوب جهانیان گشتند. بنابراین ملاحظه شد که در آیات قصیده مزبور، به هیچ وجه ادعای الوهیتی وجود نداشته است.

• «اللهم انى اسئلك بشعراتك التى يتحرك على صفحات الوجه»

یعنی خدایا ترا به موهائی که بر صورتت می جنبد قسمت می دهم. برخی به این دعا اعتراض کرده و معتقدند با توجه به اینکه خدا مو ندارد، حضرت بهاءالله این دعا را در شأن خود فرموده اند و در نتیجه ادعای الوهیت نموده اند. این جمله که از آثار حضرت بهاءالله ذکر شده، از آن جهت مورد اعتراض بعضی قرار گرفته که برای خداوند نوعی تجسم ظاهری را به تصور آورده اند. جناب ابوالفضائل گلپایگانی در جواب این مسأله ذکر کرده که "خدائی که دست دارد و چشم دارد، مگر نباید مو داشته باشد و شما می دانید اگر خدا با داشتن سایر اعضا، سرش بی مو باشد، البته کچل خواهد بود و ما بهائیان به خدای کچل اعتقاد نداریم".

استدلال ابوالفضائل بنوعی مخاطبین را به نوع تصور خودشان از خداوند باز گردانده است. به فرموده قرآن (در مفهوم باطنی) خداوند بر تخت می نشیند، دست راست و چپ دارد و آسمان را دور دست راستش می پیچاند، سنگ پرتاب می کند، بیعت می کند و دستش را بالای دست بیعت کنندگان می گذارد، صورت دارد، چشم دارد و بسیار خصوصیات انسانی دیگر. با این توصیفات، آیا سوگند به موهای صورت خداوند که توصیفی عاشقانه ناشی از احساسات و عواطف پیامبر نسبت به پروردگار است جای اعتراض دارد و آیا بقول ابوالفضائل، خدائی که صورت و چشم و زبان دارد، کچل یا کوسه است؟

البته در اعتقاد بهائی هر نوع توصیف و تصور و تشبیه و ذکر در مورد خداوند باطل است و همه این صفات به خلق کامل خداوند، پیامبر یا مشیت اولیه که همان روح مشترک انبیاست و در اصطلاح بهائی به آن عالم امر می گویند راجع است و به عالم حق راهی ندارد. حضرت ولی امرالله در این مورد چنین می فرماید: «وحدت وجود و تجسم خداوند به صورت انسان مخالف عقیده اهل بهاء و غیر قابل قبول است»^{۳۷۸}.

رد این ادعا از جانب حضرت بهاءالله

حضرت بهاءالله در مورد این ادعا می فرماید: «مَنْ قَالَ إِنَّ هَذَا هُوَ الَّذِي ادَّعَى فِي نَفْسِهِ مَا ادَّعَى، فَوَاللَّهِ هَذَا كِبْهَاتَانٌ عَظِيمٌ، وَمَا أَنَا إِلَّا عَبْدٌ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ... وَيَشْهَدُ حِينَئِذٍ لِسَانِي وَقَلْبِي وَظَاهِرِي وَبَاطِنِي بِأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَمَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ بِأَمْرِهِ وَ مُنْجَعَلٌ بَارَادَتِهِ... وَ لَكِنْ إِنِّي حَدَّثْتُ نِعْمَةَ الَّتِي أَنْعَمَنِي اللَّهُ بِجُودِهِ وَ إِنَّ كَانَ هَذَا جُرْمِي فَأَنَا أَوَّلُ الْمُجْرِمِينَ»^{۳۷۹} یعنی بعضی گفته اند که ادعای خدائی نموده ام. قسم بخدا که این تهمت بزرگ است. جز یکی از بندگان خدا نبوده ام که به او و آیاتش ایمان آورده است... زبان و قلب و ظاهر و باطن من گواه است که جز خدا خدائی نیست و غیر از او همه باراده او خلق شده اند... من فقط نعمت الهی را که بآن سرفراز شده ام باز گفته ام. اگر این جرم و گناه من است البته من از اول مجرمانم.

همچنین فرموده اند: «يا إلهي إذا أنظرُ إلى نَسَبِي إِلَيْكَ أَحِبُّ بِأَنْ أَقُولَ فِي كُلِّ شَيْءٍ بِأَنِّي أَنَا اللَّهُ وَإِذَا أَنْظَرُ إِلَى نَفْسِي أَشَاهِدُهَا أَحَقَرَ مِنَ الطَّيْنِ»^{۳۸۰}. بیت العدل اعظم الهی در رساله معرفی جمال مبارک آیات فوق را چنین ترجمه فرموده اند: «خداوند گارا هر گاه توجّه به پیوند خویش با تو می کنم بر آن می شوم که بر همه مخلوقات اعلام کنم که به درستی من خدایم و آنگاه که به نفس خویش می نگرم، آوخ، که خود را پست تر از خاک می بینم». و همچنین آیه دیگری را بیت العدل چنین ترجمه کرده اند: «چون برگی هستم که بادهای اراده خداوند آنرا بحرکت آورده است، آیا چنین برگی در مقابل وزش تندباد مقاومت تواند کرد؟ البته آنچنانکه اراده فرماید آنرا به حرکت اندازد»^{۳۸۱}.

همچنین حضرت ولی امرالله بر این امر تاکید فرموده اند: «از جمله عقاید اساسیه اهل بهاء که باید همواره مورد توجّه بوده، بهیچوجه انحراف از آن حاصل نگردد آنست که حضرت بهاءالله با آنکه اشدّ ظهوراً ظاهر گشته یکی از مظاهر الهیه ایست که با حقیقت غیبیه ذات الوهیت بکلی متفاوت و متمایز است»^{۳۸۲}.

حضرت مسیح نیز مقام خود را با مقام خداوند متمایز کرده، می فرماید: «هیچکس را در زمین پدر مخوانید. پدر شما یکی است که در آسمان است»^{۳۸۳}.

۴۴. مسأله تبدیل مس به طلا

برخی معترضین به این مطلب اشاره می کنند که بهائیان معتقدند اگر مس بیوست نزنند، به طلا تبدیل می شود و این مسأله را دلیل اعتقادات خرافی آنان دانسته اند.

تبدیل مس به طلا که در ایقان مبارک به آن اشاره گردیده، بکارگیری تمثیل با استفاده از مقبولات شخص مخاطب بوده و مقصود از آن، بیان یک مطلب علمی نبوده، کما اینکه در ادامه می فرمایند "بعضی خود نحاس (مس) را ذهب می دانند که به واسطه غلبه بیوست مریض شده است". در این بیان، حضرت بهاءالله تقلیب روح انسان و جایگزینی فضایل روحانی در آن را که بواسطه ایمان به حق صورت می گیرد، با تبدیل مس به طلا بوسیله اکسیر مقایسه می کنند. گرچه وجود اکسیر مورد قبول دانشمندان امروز نیست (همانگونه که حضرت بهاءالله نیز در آثار دیگری به آن اشاره نموده اند) ولی استفاده از سمبلی بنام اکسیر هنوز هم در آثار ادبی ما مرسوم است و ایراد وارد کردن به استفاده از چنین نمادی برای تشریح یک حقیقت روحانی، ناشی از تنگ نظری منتقدین است.

کارکرد متون دینی، هدایت اخلاقی و اجتماعی و روحانی جامعه است و نباید به آن به عنوان متنی علمی نگریست و اگر جایی ذکر مثلی از علوم تجربی گردیده، منظور بیان معقولات در قالب محسوسات است. اگر به غیر از این معتقد باشیم، در فهم متون اسلامی و قرآنی به زحمت زیاد می افتیم. مثلاً آنجا که ذکر غروب خورشید در چشمه گل آلود می گردد و یا علت آفریده شدن کوهها را جلوگیری از لرزیدن زمین بیان می نمایند و یا آنجا که علت هلال شدن ماه را تعیین اوقات برای مردم می خوانند و آفریده شدن زمین و آسمان در شش شبانه روز، زمانی که هنوز خورشیدی خلق نشده بود تا شب و روزی موجود باشد و همچنین در هیچ جای قرآن اشاره مسقیمی به گرد بودن زمین نگردیده و حتی از آیات ذوالقرنین می توان نتیجه گرفت که زمین مسطح است، چون صحبت از انتهای زمین گردیده و جایی که در آنجا خورشید به چشمه گل آلود فرو می رود. بنابراین مطالب ذکر شده تنها تشبیهاتی هستند برای درک مفاهیم متعالی تر.

این دیدگاه که همه کشفیات علمی ریشه در قرآن و متون مذهبی دارد، نوعی تفکر انفعالی و دفاعی در مقابل هجوم تمدن غرب است و نباید خود را در دام آن انداخت زیرا متون مذهبی کارکردها و ارزشهای خاص خود را دارند و نباید آنها را با علوم تجربی که رتبه ای پائین تر دارند مقایسه نمود.

۴۵. مسأله تناسخ و وحدت ارواح پیامبران

از جمله شبهات این است که برخی می گویند اگر بهائیان به تناسخ اعتقاد ندارند، پس چرا معتقدند که روح تمام پیامبران یکی است.

انواع روح

ارواح بشر با ارواح مقدسه متفاوتند، چرا که منشأ ارواح بشر، عالم خلق و منشأ ارواح مظاهر ظهور، عالم امر است و ارواح بشر مخلوق ارواح پیامبرانند. در این صورت، روح مظهر ظهور یا روح القدس بشر را خلق می کند، زیرا مبدأ الوهیت از ارتباط مستقیم با عالم مادی و خلق زمینی میراست.

حضرت عبدالبهاء در مورد انواع روح می فرمایند: «بدانکه کلّیه ارواح پنج قسم است، اول روح نباتی و آن قوه ایست که از ترکیب عناصر و امتزاج موادّ بتقدیر خداوند متعال و تدبیر و تأثیر و ارتباط با سائر کائنات حاصل شود مثل الکتریک که از ترکیب بعضی اجزا حاصل و پیدا میشود... بعد از آن روح حیوانی است آن نیز چنین است از امتزاج عناصر است که ترکیب میشود ولی این ترکیب مکمل تر است و بتقدیر ربّ قدیر امتزاج تامّ پیدا کند و روح حیوانی که عبارت از قوه حسّاسه است پیدا شود و احساس حقائق محسوسه از مبصر و منظور و مسموع و مطعوم و مشموم و ملموس نماید... اما روح انسانی این مثلش مثل بلور و فیض آفتابست یعنی جسم انسان که مرکب از عناصر است در اکمل صورت ترکیب و امتزاج است و غایت اتقان و اشرف ترکیب و اکمل موجودات است و بروح حیوانی نشو و نما نماید. این جسم مکمل مانند آئینه است و روح انسانی مانند آفتاب اگر چنانچه بلور بشکند فیض آفتاب باقیست و اگر آئینه معو و نابود شود بر فیض آفتاب ضرری نرسد آن باقیست... اما این روح انسانی دو جنبه دارد یا رحمانی یا شیطانی یعنی استعداد نهایت کمال را دارد و همچنین استعداد نهایت نقص را اگر اکتساب فضائل کند اشرف ممکناتست و اگر اکتساب قبائح کند ارذل موجودات گردد. اما روح در مرتبه چهارم روح آسمانی است آن روح ایمانی و فیض رحمانیست آن از نفثات روح القدس است که بقوه الهیه سبب حیات ابدیه شود آن قوه ایست که انسان ارضی را سماوی کند و انسان ناقص را کامل نماید کثیف را پاک کند ساکت را ناطق نماید اسیر شهوات نفسانی را مقدّس و منزّه کند جاهل را عالم نماید. پنجم روح القدس است این روح القدس واسطه بین حقّ و خلق است مثل آئینه است مقابل آفتاب چگونه آئینه مقدّس اقتباس انوار از آفتاب کند و بدیگران فیض رساند بهمچنین روح القدس واسطه انوار تقدیس است که از شمس حقیقت بحقائق مقدّسه رساند و او متّصف بجمیع کمالات الهیه است در هر وقت ظهور کند عالم تجدید گردد و دوره جدید تأسیس شود و هیکل عالم انسانی را خلعت جدید پوشاند.»^{۳۸۴}

معنای رجعت در مقابل تناسخ

بنابراین چون مبدأ ارواح مظاهر ظهور، روح القدس است، در مقام توحید، این ارواح حکم روح واحد را دارند. این مطلب به این معنا نیست که همه پیامبران الهی در مقام بشری یکی هستند و یا دارای روح یکسان می باشند؛ بلکه همه آنها در صفات مشترکند و هر یک رجعت صفاتی ظهور قبل از خود، محسوب می شوند.

حضرت عبدالبهاء در مورد رجعت می فرمایند: «در کتب مقدّسه و صحف الهیه ذکر رجعت موجود ولی نادانان پی بمعانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند، زیرا مقصود انبیای الهی از رجوع رجوع ذاتی نیست بلکه رجوع صفاتیست یعنی رجوع مظهر

نیست رجوع کمالاتست. در انجیل میفرماید که یحیی بن زکریا حضرت ایلیاست از این بیان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصیت حضرت ایلیا در جسد حضرت یحیی نه بلکه مراد اینست کمالات و صفات حضرت ایلیا در حضرت یحیی جلوه و ظهور نمود. سراجی که شب گذشته در این محفل برافروخت چون در شب آینده سراج دیگر برافروزد گوئیم چراغ دیشب باز روشن شد آب از چشمه ای جاری بود بعد انقطاع یافت چون باز جریان کند در جریان ثانی گوئیم این آب آن آبست دوباره جاری شد و این سراج بعینه آن سراج و همچنین در بهار سال گذشته گل و ریاحین بشکفت و میوه خوشگوار بار آمد در سال آینده گوئیم که آن میوه خوشگوار بار آمد و آن گل و ریاحین و ازهار عود و عروج نمود. از این بیان مقصد آن نیست که اجزاء مرکب گل پارسال بعینه بعد از تحلیل دوباره ترکیب یافت و عود و رجوع نمود بلکه مراد اینست که آن لطافت و ملاحظت و رائحه طیبیه و لون بدیع که در گل پارسال بود بعینه در گل امسال مشهود و واضح است خلاصه مقصود تشابه و تماثل بین این گل و آن گل است و رجعتی که در صحائف الهیه مذکور اینست و این معنی در رساله ایقان بقلم اعلی مفصل و مشروح گشته مراجعت نمائید تا بر حقائق اسرار الهیه مطلع گردید و علیک التَّحِيَّةُ و الثَّنَاءُ. ^{۳۸۵}»

تناسخ و تواسخ

در ادامه با توضیحات حضرت عبدالبهاء متوجه می شویم که مقصود از تناسخ مابین مذاهب و عقاید سلف چه بوده است و اعتقاد اهل بهاء در این مورد چگونه است.

حضرت عبدالبهاء در مورد مسئله تناسخ می فرماید: «بدان تناسخیان بر دو قسمند قسمی معتقد بعقاب و ثواب معنوی در عالم اخروی نیستند، لهذا برآند که انسان بتناسخ و رجوع باین عالم مجازات و مکافات بیند و نعیم و جحیم را حصر در این جهان دانند و بجهان دیگر قائل نیستند. و این فرقه ایضاً بر دو قسمند بعضی برآند که انسان گاهی در رجوع باین عالم بصورت حیوان درآید تا مجازات شدید بیند و بعد از حمل عذاب الیم از عالم حیوان دوباره بعالم انسان آید و این را تواسخ نامند و قسم دیگر برآند که از عالم انسان بعالم انسان رجوع کند و در رجوع ثواب و جزای زندگانی اول مشاهده نماید و اینرا تناسخ گویند و هر دو فرقه بجوانی غیر این جهان قائل نیستند. و فرقه دیگر از اهل تناسخ بعالم اخروی قائل و تناسخ را واسطه تکامل شمرند که انسان بذهاب و ایاب در این جهان بتدریج کسب کمالات نماید تا آنکه بمرکز کمال رسد یعنی نفوس ترکیب از ماده و قوتند ماده در بدایت یعنی دور اول ناقص است و چون مکرر باین عالم آید ماده ترقی نماید و صفا و لطافت حاصل کند تا مانند آئینه شفاف گردد و قوت که عبارت از روح است بجمع کمالات در آن تحقق یابد.

... باید از معتقدان تناسخ برهان طلبید نه قرائن و تصور و وجدان ولی شما از من دلائل و براهین امتناع تناسخ میجوئید لهذا بیان امتناع باید نمود. اول برهان امتناع این است که ظاهر عنوان باطن است و ملک آئینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی. پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلی تکرر نیابد چه که هیچ کائنی از کائنات بدیگری من جمیع الوجوه مشابه و مماثل نه آیت توحید در جمیع اشیا موجود و پدید اگر خزائن وجود مملو از دانه گردد دو دانه را من جمیع الوجوه مشابه و مطابق و مماثل بدون امتیاز نیابی لابد فرق و تمایزی در میان. چون برهان توحید در جمیع اشیا موجود و وحدانیت و فردانیت حق در حقائق جمیع کائنات مشهود پس تکرر تجلی واحد ممتنع و محال لهذا تناسخ که تکرر ظهور روح واحد بماهیت و شؤون سابق در این جهان تجلی واحد است و این مستحیل و غیر ممکن. و چون از برای هر کائنی از کائنات

ناسوتیه تکرر بتجلی واحد محال و ممتنع پس از برای کائنات ملکوتیه نیز تکرر در مقامی از مقامات چه در قوس نزول و چه در قوس صعود ممتنع و مستحیل زیرا ناسوت مطابق ملکوتست. ولی در کائنات ناسوتیه من حیث النوع عود و رجوع واضح یعنی اشجاری که در سنین سابق برگ و شکوفه و ثمر نموده بودند در سنه لاحق نیز بعینه همان اوراق و ازهار و اثمار بیار آوردند این را تکرر نوع گویند و اگر کسی اعتراض نماید که آن ورق و شکوفه و ثمر متلاشی شد و از عالم نبات بعالم جماد تنزل نمود دوباره از عالم جماد بعالم نبات آمد پس تکرر یافت جواب اینست که شکوفه و برگ و ثمر پارسال متلاشی شد و آن عناصر مرکبه تحلیل گشت و در این فضا تفریق شد آن اجزاء مرکبه برگ و ثمر پارسال بعینها بعد از تحلیل دوباره ترکیب نگشته و عود ننموده بلکه از ترکیب عناصر جدیده نوعیت عود کرده. و همچنین جسم انسان بعد از تحلیل متلاشی گردد و اجزاء مرکبه تفریق شود و اگر چنانچه از عالم جماد و یا نبات دوباره این جسم عود کند این جسم بعینه اجزاء مرکبه انسان سابق نبوده آن عناصر تحلیل شد و تفریق گشت و در این فضای واسع منتشر شد بعد اجزاء دیگر از عناصر ترکیب گشت و جسم ثانی شد و شاید جزئی از اجزاء انسان سابق در ترکیب انسان لاحق داخل شود اما آن اجزاء بتمامها و عینها بدون زیاده و نقصان محفوظ و مصون نمانده تا دوباره ترکیب گردد و از آن ترکیب و امتزاج انسان لاحق بوجود آید و استدلال شود باینکه این جسم بتمام اجزا عود نموده و شخص اول شخص ثانی شده بناء علیه تکرر حاصل گردیده و روح مانند جسم بعینه عود و تکرر نموده و بعد از فوت بذاته رجوع باین عالم فرموده.

و اگر گوئیم که این تناسخ بجهت حصول کمالست تا ماده کسب صفا نماید و شفاف گردد و پرتو روح بمنتهای کمال در او ظاهر شود این نیز تصور محض است زیرا بر فرض صدیق این مطلب در تجدد و عود تغییر ماهیت ممکن نه زیرا جوهر نقص بعود و رجوع حقیقت کمال نگردد ظلمت صرف بعود و رجوع مصدر نور نشود حقیقت عجز بر جعت قدرت و قوت نشود و ماهیت ناسوتیه بعود و رجوع حقیقت ملکوتیه نشود شجره زقوم آنچه تکرر یابد ثمر شیرین نهد و شجره طیبه هر چه عود کند موه تلخ بیار نیارد پس معلوم شد که تکرر و رجوع بعالم ناسوتی مورث کمال نشود و این تصور را برهان و دلیلی نه عبارت از افکار است بلکه مدار حصول کمال فی الحقیقه فیض پروردگار. حضرات ثیاسفیها برآند که انسان در قوس صعود بکرات و مراتب عود و رجوع نماید تا اینکه بمرکز اعلی رسد در آن مقام ماده مراتب صافی شود و انوار روح بنهایت قوت سطوع کند و کمال ذاتی حاصل گردد و حال آنکه مسلم مدققین مسائل الهیه است که عوالم جسمانی بنهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسان نهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است که مقابل مرکز اعلی است دیگر از بدایت تا نهایت قوس صعود مراتب روحانیه است قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند قوس نزول بجسمانیات منتهی گردد و قوس صعود بروحانیات و نوک پرگار در ترسیم دائره حرکت قهقری نماید زیرا منافی حرکت طبیعی و نظم الهی است و الا انتظام دائره بر هم خورد. و از این گذشته عالم ناسوتی را چندان قدر و مزیتی نه که انسان بعد از نجات از این قفس دوباره آرزوی این دام نماید بلکه بفیض ابدی استعداد و قابلیت حقیقت انسان بسیر در مراتب وجود ظاهر و عیان گردد نه بتکرر و رجوع. این صدف هر ذر و خرف که در گمون دارد چون یک مرتبه دهان گشاید ظاهر و عیان شود و این گیاه چون یک مرتبه بروید خار یا گل بیار آرد احتیاج بانبات ثانی نیست. و از این گذشته سیر و حرکت در عوالم بخط مستقیم بر نظم طبیعی سبب وجود است و حرکت منافی نظم و وضع طبیعی سبب انعدام است و رجوع روح بعد از صعود منافی حرکت طبیعی و

مخالف نظم الهی لهذا از رجوع، حصول وجود ممتنع و مستحیل مانند آنست که انسان بعد از خلاصی از عالم رحم دوباره بعالم رحم رجوع نماید.

ملاحظه نمائید که اهل تناسخ و تواسخ را چه تصوّر سست، جسم را ظرف شمرند و روح را مطروف دانند مانند آب و جام این آب از این جام فراغت نمود و در جام دیگر عود کرد این تصوّر ملعبه صبیان است. آن قدر ملاحظه نکنند که روح از مجردات است و دخول و خروج ندارد نهایت اینست که تعلق بتن مانند آفتاب بآئینه حاصل نماید و اگر چنانچه روح بسبب تکرّر رجوع بعالم جسمانی قطع مراتب نماید و کمال ذاتی یابد بهتر آن بود که پروردگار روح را امتداد حیات در عالم جسمانی میداد تا اکتساب کمالات و فیوضات مینمود لزوم چشیدن جام هلاک و حصول حیات ثانی نبود. این فکر اصلاً از تصوّر حصر وجود در این جهان فانی و انکار جهانهای الهی در بعضی از تناسخیان منبعث و حال آنکه عوالم الهی نامتناهی. اگر عوالم الهی باین عالم جسمانی منتهی گردد ایجاد عبث شود بلکه وجود ملعبه صبیان گردد که نتیجه این کائنات نامتناهی وجود اشرف انسانی آن نیز ایامی چند در این دار فانی ذهاب و ایاب نماید و مکافات بیند عاقبت کلّ کامل گردند و ایجاد الهی و کائنات موجوده نامتناهی تکمیل و منتهی شوند الوهیت ربّانیه و اسماء و صفات الهیه در حقّ این کائنات روحانیه موجوده الآن از تأثیر معطل و معوقّ گردد سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ مانند عقول قصیره فلاسفه سلف مثل بطلمیوس و سائرین که چنین اعتقاد و تصوّر مینمودند که جهان حیات و وجود محصور در کره ارض است و این فضای نامتناهی وجود محصور در طبقات تسعه آسمانی و جمیع فارغ و خالی. ملاحظه نمائید که چقدر فکرشان قصیر و عقولشان ضعیف بود حال تناسخیان نیز چنان گمان نمایند که جهانهای الهی محصور در عوالم تصوّر انسانی بلکه بعضی از تناسخیان مثل دروز و نصیری را تصوّر چنان که وجود محصور در این جهان جسمانی این چه تصوّر جاهلانه است زیرا در این کون الهی که در نهایت کمال و جمال و عظمت نمودار این اجرام نورانیه عالم جسمانی نامتناهی دیگر دقت باید نمود که عوالم روحانیه الهیه که اصل اساس است چقدر نامتناهی و بی پایانست فاعتبروا یا اولی الابصار.^{۳۸۶}»

عدم عروج ارواح به عالم جسمانی

حضرت بهاءالله نیز در مورد عروج ارواح می فرماید: «خداوند عالم جلّ و عزّ روح مؤمن را قبض فرموده در اعلیٰ علیین صاعد خواهد گردانید در این مقام عزّ روحانی ارواح مؤمنین یکدیگر را بطریقی که خداوند عالم قبلاً مقدر فرماید خواهند شناخت و با هم مستعرج باعلیٰ علوّ خواهند شد... و راجع به عالم جسمانی نخواهند شد تا زمانی که مشیت لایزالی تعلق بعود خلق گیرد و عالمی دیگر شود و در این عالم آنچه بکون آیند ارواحی دیگر است نه آنکه روح قبل حلول در نفسی نماید و شخص نفس شخص سابق شود بل آنچه نسبت به مظاهر است یعنی در مقام نفس او خواهد بود نه آنکه نفس او حلول نماید یا آنکه هیئت روح مجسم گردد بل لم یزل و لایزال خلق در مقام خود و حق در مقام خود و روح مومن و منافق در مقام خود و کل فی فلک یسبحون. درک عالم ارواح در این عالم اجساد ممکن نشود هر آنچه در قوه خیالیه دست دهد انعام سوای ان است.^{۳۸۷}»

۴۶. تهمت استفاده از کلمات ناشایسته

حضرت بهاءالله در کتاب عهدی می فرماید: "لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میلانید".

تهمت دیگر معاندین در مقاله خود تحت عنوان "گزیده ای از تعالیم متعالی بهائیت" این است که حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در ارتباط با برادران خویش که با ایشان مخالفت کردند، القاب تندی بکار برده اند. ایشان با لحنی زننده چنین می نویسند: "...از خطابه مشهور بهاءالله که در آن برادر خویش را الاغ معرفی نمودند بسیار شنیده اید. در الواح وصایای عبدالبهاء نیز وی برادرش را که با او در جانشینی پدر رقابت داشت با کلمات: "سگ، خوک، سوسک، کلاغ، روباه، کرم خاکی، خفّاش و پشه" توصیف نموده است. این در حالی است که خود را "بلبل و طاووس" معرفی می نماید. در کتاب مائده آسمانی نیز خطاب به یحیی ازل وی را حرامزاده را بکار میرسد..."

بررسی این اتهام

اگر چه پاراگراف بالا خود بزرگترین اثبات بطلان خودش است، چرا که سرتاسر پاراگراف اکنده از لحنی توهین آمیز و بی فرهنگ است، اما سخافت این مقاله بیش از هر چیز، در این است که بکلی دروغ باف و افتراء پرداز می باشد. معمولاً این نویسندگان موقعی که مطلبی را جعل میکنند، از ذکر مأخذ خودداری میکنند. در همین پاراگراف نیز موقعی که نویسنده ادعا میکند که حضرت بهاءالله، برادر خود یحیی ازل را که بتمام قوا بر مخالفت حضرت بهاءالله قیام کرد "الاغ و حرامزاده" ملقب کردند، از ذکر مأخذ احتراز میکند و فقط در جمله غلط خود در مورد ادعای دوم به کتاب مائده آسمانی اشاره میکند. گویا نویسنده مقاله فکر میکند مائده آسمانی کتابیست نوشته حضرت بهاءالله و نمیداند که هرگز حضرت بهاءالله چنین کتابی نگاشتند بلکه مائده آسمانی نام ۹ جلد کتاب گوناگون است که نویسنده بهائی، جناب اشراق خاوری در جلد های گوناگون، منتخباتی از بیانات حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله را جمع کرده است.

اما حقیقت اینست که هرگز حضرت بهاءالله به یحیی ازل لقب الاغ یا حرامزاده ندادند و همانطور که ذکر شد علت اینکه نویسنده، این مطلب را بدون ذکر کتاب مطرح میکند اینست که میدانند دروغ میگوید. در پاراگراف مزبور نویسنده یک اشتباه مهم میکند و آن اینست که در مورد مهمترین دلیل خود ذکر مأخذ مینماید. چنانکه دیدیم نویسنده مقاله ادعا میکند که حضرت عبدالبهاء برادر خود را در الواح وصایا به القاب "سگ، خوک، سوسک، کلاغ، روباه، کرم خاکی، خفّاش و پشه" توصیف فرموده اند. اشکال کار اینست که الواح وصایا کتاب بزرگی نیست، بلکه صرفاً از حدود ۲۰ تا ۲۵ صفحه تشکیل شده است. بهمین جهت باسانی میتوان آنرا بررسی نمود تا صحت یا سقم ادعای ایشان واضح شود. در سرتاسر الواح وصایای حضرت عبدالبهاء، نه نسبت به برادرشان و نه نسبت به هیچ موجود دیگری هرگز هیچیک از این کلمات، چه بشکل فارسی و چه معادل عربی آن نیامده است. جالب است که حتی یکی از این هشت کلمه در الواح وصایا مطلقاً ذکر نشده است. البته یک روان شناس هم بخوبی میتواند از ترتیب کلمات مذکور بفهمد که این مطالب چیزی جز انعکاس فرهنگ نجاست در فقه اسلامی و برافروختن مسلمانان نیست، چرا که واژه های ناشایسته و رکیک، به شکل اول، سگ و دوّم، خوک ظاهر میشود.

اگر چه ادعای نویسنده در پاراگراف مذکور صد در صد دروغ است، ولی همواره کتب آسمانی و نیز فلاسفه و شعراء و ادبای جهان برای بیان حقائق فرهنگی از تمثیلات گوناگون، از جمله تشبیه به حیوانات استفاده کرده اند و در این مورد آثار مقدسه بهائی نیز از این سبک ادبی استفاده مینماید. بعنوان مثال این مقاله مدعی میشود که حضرت بهاءالله برادر خود یحیی ازل را که بمخالفت ایشان قیام کرد الاغ خطاب کرده اند و از این مطلب جعلی چنین نتیجه میگیرد که حضرت بهاءالله کلمات ناشایسته و رکیک ادا کرده اند و لذا پیامبر الهی نیستند. اما با این حرف خود به انکار کلام الله مجید پرداخته است و به توهین به خدا و به پیامبر اسلام مبادرت کرده است. علت این امر اینست که قرآن کریم کافران را به شکلهای گوناگون به الاغ تشبیه فرموده است و حتی بالا بردن صدا را به صدای الاغ تشبیه نموده است. بعنوان مثال، قرآن کریم از کافران به عنوان «حمر مستفزه فرّت من قسوره»^{۳۸۸} یعنی الاغهایی که با دیدن شیر رم کرده و فرار میکنند سخن می گوید و یا در نفی صدای ناهنجار به نقل از لقمان «ان انکرالاصوات لصوت الحمیر»^{۳۸۹} یعنی صدای الاغ انکرالاصوات است، را نازل میفرماید. آشکار است که نویسنده مقاله با دروغ بافی خود در واقع به آئین مقدس اسلام می تازد و در مورد قرآن کریم دست به جسارت و اهانت میزند و اینهم تعجبی ندارد چرا که انکار هر یک از پیامبران خدا، در واقع انکار همه آنهاست.

اندیشه بنیادین رأفت و محبت و دوری از نزاع در آئیم بهائی

نویسندگان این مقالات که بخاطر نیافتن هیچ اشکالی در الواح وصایا، دست به جعل و دروغ بافی زدند و حضرت عبدالبهاء را به دروغ متهّم ساختند که در الواح وصایا به برادر ناقض خویش، القاب "سگ، خوک، سوسک، کلاغ، روباه، کرم خاکی، خفّاش و پشه" داده اند، به این دروغ و جعل بی شرمانه خویش اکتفا نکرده، بلکه این افتراء را مبنائی برای یک اعتراض دیگر قرار داده اند و با لحنی تمسخر آمیز از تناقض میان چنین واژه هائی با شعار صلح عمومی در آثار بهائی سخن گفته اند. حقیقت اینست که الواح وصایا مشحون از ذکر مظالم و عدوان برادر خود میباشد و در یک مورد حضرت عبدالبهاء در مناجات خود بسوی خداوند از محاصره و هجوم توسط گران خونخوار نیز سخن گفته اند. اما علیرغم ذکر همه این عداوتها و شقاوتها، در همان الواح وصایا است که اندیشه رأفت و عطوفت و محبت و صلح و مظلومیت را نه به وسیله ای برای کینه و خشونت نسبت به ظالم، بلکه وسیله ای برای گسترش عطوفت و بخشش و محبت و صلح و تعاون مبدل میسازد. بیان ذیل در الواح وصایا در باره چگونگی برخورد یک بهائی با عداوت و جهالت اشقیاء است. آری، آئین بهائی، بفرموده حضرت بهاءالله، معتقد است که «نزاع و جدال شأن درندگان ارض بوده و هست و اعمال پسندیده شأن انسان.»

حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا، پس از ذکر ظلم و ستم ناقضان عهد الهی چنین میفرمایند: «ای احبای الهی، در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعددی محروم. باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود، بلکه رعایت محبت را بدرجه رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد. یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند، زیرا اطلاق امریست الهی و تقیید از خواص امکانی. لهذا باید فضائل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر عموم یابد. مثلاً انوار آفتاب عالمتاب است و باران رحمت پروردگار مبدول بر عالمیان. نسیم جانبخش هر ذی روحی را پرورش دهد و مانده الهی جمیع کائنات حی را نصیب شود. بهمچنین عواطف و الطاف بندگان حقّ باید بنحو اطلاق شامل جمیع بشر گردد، دراینمقام ابداً تقیید و تخصیص جائز نه. پس

ای یاران مهربان با جمیع ملل و طوائف و ادیان با کمال راستی و درستی و وفاپرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمائید تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود، ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبائل بانوار یگانگی مبدل گردد. اگر طوائف و ملل سائر جفا کنند شما وفا نمائید، ظلم کنند عدل نمائید، اجتناب کنند اجتناب کنید، دشمنی بنمایند دوستی بفرمائید، زهر بدهند شهد ببخشید، زخم بزنند مرهم بنهید...»

از نقطه نظر جامعه شناسی و مردم شناسی این نکته بسیار جالب است که نویسندگان این گونه مقالات ذکر القاب منفی را در ارتباط با دشمنان مظاهر الهی، دلیل بی فرهنگی و بطلان عقیده میگیرند و از این جهت به بهائیان اعتراض میکنند، اما در عین حال همواره در ذکر مخالفان ائمه مانند یزید و شمر و عمر و معاویه و ابوبکر و حتی همسر پیامبر عایشه به هزار لعن و و طعن میپردازند و در هر طعن و لعنی ثوابی برای خود مقدر می بینند و از کاربرد کلمات ناشایسته، احساس فضیلت و فرهنگ و ایمان میکنند. حال باید دید که افرادی که تمام طرز فکرشان از دنیا و بشریت بر اساس اصولی خشونت آمیز نظیر ارتداد و تکفیر و تفسیق بنا شده و این خشونت زبانی ایشان متأسفانه بشکل عملی هم ظاهر میگردد، چگونه از لزوم شایسته حرف زدن سخن میگویند!

استفاده از استعارات و تشبیهات در آثار ادبا و پیامبران الهی

از آنجا که آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء برای تفهیم مفاهیم پیچیده روحانی از زبان تشبیه و استعاره نیز استفاده مینمایند، در بسیاری از موارد از ظلم ظالمان بشکل حمله گرگان و درندگان بر کبوتران سخن گفته میشود. اما این نوع تمثیل نه تنها رکیک نیست بلکه اوج فصاحت و بلاغت و زیبایی کلام و لطافت و عذوق است. در جای دیگر، مانند همه عرفا و ادبای نامدار ایران، مفهوم عروج و سلوک روحانی انسان به شکل پرواز یک کبوتر بطرف آسمان قلمداد میگردد، در حالیکه اهل وقوف (در مقابل اهل سلوک) که وابسته به تعلقات مادی میباشند بعنوان کرم خاکی یا کبوتر شکسته بال و غرق در گل تعریف میشوند. چنین تمثیل و تشبیهی نه رکیک است و نه ناشایسته، بلکه اوج لطافت و عشق و ایمان است. بعنوان مثال به یکی از بیانات حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه که حکایت از گرفتاری طیر الهی در دست کلاب ارض میکند و از نوحه و ندبه هیکل بقاء بخاطر این قساوت و شقاوت سخن می گوید اشاره میگردد تا خواننده متوجه گردد که استفاده از این تشبیهات اثبات اصل و داد و عذوق و ملایمت و صلح است و نه مجموعه ای از کلمات بی فرهنگ و ناشایسته.

حضرت بهاءالله میفرماید: «ای پسر انصاف. در لیل، جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا به سدره منتهی رجوع نمود و گریست، گریستی که جمیع ملاء عالین و کرّوین از ناله او گریستند، و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد. مذکور داشت که حسب الامر در عقبه وفا منتظر ماندم و رانحه وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم. ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده اند. در این وقت حوریه الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد، اهل غرفات از مکان عزّ خود بیرون دویدند. و چون بحرف دوّم رسید، جمیع بر تراب ریختند. در آن وقت ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جائز نه انا کنا شهداء علی ما فعلوا و حیثند کانوا یفعلون»^{۳۹۰}.

تشبیه نادان به حمار که در مواردی معدود در آثا حضرت بهاءالله دیده میشود، اشاره بآیات قرآن کریم است که معارضان و نادانان را مکرراً به "حمار" تشبیه فرموده است. مثلاً قرآن کریم در سوره جمعه آیه ۵، یهودیانی را که از معانی راستین تورات غفلت میکنند بشکل «کمثل الحمار یحمل اسفاراً» یعنی همانند حماری که کتابهایی را حمل میکند توصیف فرموده است. تشبیه یکی از معارضان به "سگ" نیز در سوره اعراف آیه ۱۷۶ آمده است: «فمثلکم مثل الکلب ان تحمل علیه یلہث او تترکه یلہث» یعنی همانند سگی است که چه آنرا برانی یا بحال خود گذاری در هر حال زبانش دراز است. بهمین سان کافران در سوره عنکبوت آیه ۴۱ به عنکبوت تشبیه شده اند «کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً» یعنی مانند عنکبوتی است که از خود خانه ای مییافت. اما بطور کلی قرآن کریم افرادی را که دل و چشم و گوش خود را بکار نبرده و در نتیجه نمیفهمند و نمی بینند و نمی شنوند در سوره اعراف آیه ۱۷۹ به حیوانات چهار پا نامیده و ایشان را چنین توصیف میفرماید «اولئک کالانعام بل هم اضلّ اولئک هم الغافلون» یعنی آنها مانند حیوانات چهار پابند بلکه از آنها گمراه تر میباشند، آنها برآستی غافل هستند.

یکی دیگر از تشبیهاتی که گاهی در آثار حضرت بهاءالله بکار رفته است واژه همج راع است که بمعنای حشرات کوری که در هر جهت میروند میباشد. این تشبیه اشاره به حدیث معروف اسلامی است که در آن امام علی فردی را که خود فکر نمیکند و با هر بادی بدنبال ناعقی حرکت میکنند بعنوان همج راع تعریف فرموده است. امام علی میفرماید: «الناس ثلاثه: عالم ربّانی و متعلّم علی سبیل نجات و همج راع، اتباع کلّ ناعق یمیلون مع کلّ ریح»^{۳۹۱} یعنی مردم سه دسته هستند: عالم ربّانی و متعلّم در راه نجات و حشرات کوری که هر ناعقی را دنبال کرده و با هر بادی حرکت میکنند.

اختلاف میان حضرت بهاءالله و برادر نا تنی ایشان، یحیی ازل

در اینجا لازم است با اعتراض دیگری هم که مکرراً در نوشته های ردیه نویسان تکرار میشود اشاره کنیم چرا که به بحث ما مرتبط است. بسیاری ردیه ها علیه دیانت بهائی در بحث تاریخ آئین بهائی از این مسئله سخن میگویند که پس از حضرت باب میان دو برادر یعنی حضرت بهاءالله و یحیی ازل اختلاف افتاد. حضرت بهاءالله ادّعا نمود که موعود بیان است و پیامبری جدید و به تأسیس دیانتی نوین اقدام کرد در حالی که یحیی ازل این دعوی را نفی کرد و خود را رهبر بابیان نامید و در نتیجه بابیان به دو دسته تقسیم شدند، بهائی و ازلی.

البته خود این مطلب هیچگونه اعتراض نمیتواند باشد ولی نحوه بیان همین مطلب بنوعی سخره آمیز صورت میگیرد و این امر یعنی اختلاف میان حضرت بهاءالله و مخالف ایشان یعنی یحیی ازل بعنوان عاملی که با حقانیت ادّعای حضرت بهاءالله تناقض دارد مطرح میشود. اما باید از این نویسندگان سؤال کرد که اگر کسی تاریخ اسلام را بیان کند و از اختلاف میان حضرت علی با ابوبکر و عمر و عثمان سخن گوید و تفرّق مسلمانان را به دو گروه شیعه و سنی خاطر نشان گردد و از جنگ میان حضرت علی و معاویه داد سخن دهد، آیا این واقعیات چیزی است که باید مورد سخره و استهزاء قرار گیرد و دلیل عدم حقانیت حضرت محمد یا امامت حضرت علی تلقی شود و یا آنکه بیانگر این واقعیت است که همواره در مقابل حقّ و حقیقت، منکران و معارضان و منافقان و مخالفانی هم بوجود میآیند که عهد و پیمان الهی را در هم میشکنند؟ یا آیا باید قصّه یوسف نبی را که در قرآن کریم آمده و آن حضرت توسط برادرانش مورد تهمت و دروغ و انکار قرار گرفت، قصّه ای دانست که حضرت یوسف را شایسته استهزاء و تمسخر می دانند؟! و اصولاً آیا همواره میان پیامبر جدید و رهبران دیانت

منسوخ قبل، اختلاف وجود نداشته و پیامبر جدید مورد طعن و لعن و آزار رهبر یا رهبران مذهبی قبل قرار نگرفته است (این مطلب در قرآن نیز اشاره شده^{۳۹۲})؟ در چنین صورتی چرا اعراض و طغیان یحیی ازل، رهبر بایان، علیه پیامبر جدید یعنی حضرت بهاءالله باید مسئله ای عجیب و غریب و یا شایسته توهین و بی ادبی قرار گیرد؟ عجیب است که دشمنان حقیقت هرگز از تاریخ عبرت نمیگیرند و همواره اعتراضات اقوام گذشته علیه پیامبران قبل را تکرار میکنند.

۴۷. چرا حضرت بهاءالله پیروان خویش را اغنام الله (گوسفندان خدا) خوانده است؟

و از جمله اعتراضات معترضین موضوع اغنام الله است که در ردیه ها با هزاران ناسزا و استهزاء آن را تکرار کرده اند.

استعارات موجود در متون دینی و ادبی

در جمیع زبانها مخصوصاً زبان عربی و فارسی تشبیه و استعاره از صنایع بدیعه است و ادبا و فصحا نثر و نظم خود را به این صنایع زینت داده اند، چنانکه سعدی علیه الرحمه می فرماید:

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| پادشه پاسبان درویش است | گرچه دولت به فر نعمت اوست |
| گوسفند از برای چوپان نیست | بلکه چوپان برای خدمت اوست |

در اینجا پادشاه را به چوپان و رعیت را به گوسفند تشبیه کرده است.

در تورات و انجیل و قرآن و بیانات ائمه اطهار صنایع بدیعه، مخصوصاً تشبیه و استعاره فراوان آمده است. مثلاً تورات می فرماید: «پیش روی ایشان بیرون رود و پیش روی ایشان داخل شود و ایشان را بیرون برد و ایشان را درآورد تا جماعت خداوند مثل گوسفندان بی شبان نباشند»^{۳۹۳}.

و انجیل می فرماید: «اما چون پسر انسان با جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست جمیع امتها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می کند به قسمی که شبان میشها را بر دست راست و بزها را بر دست چپ خود قرار دهد»^{۳۹۴}. در اینجا حضرت مسیح خود را شبان و امتها را به میش و بز تشبیه فرموده و نیز در جای دیگر می فرماید «من شبان نیکو هستم شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می نهاد»^{۳۹۵} و در آیه ای دیگر می فرماید: «و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد»^{۳۹۶} و نیز می فرماید: «یحیی عیسی را دید که به جانب او می آید پس گفت اینک بره خدا که گناهان جهان را بر می اندازد.»^{۳۹۷}

تشبیهات مشابه

یکی از القاب حضرت امیر المؤمنین (ع) "اسدالله الغالب" است، البته تشبیه آن حضرت به شیر از لحاظ شجاعت آن حضرت است، نه از لحاظ دیگر و همچنین آن حضرت فرموده است که «انا یعوب الدین». یعوب به معنی زنبور عسل است و از حضرت صادق (ع) سؤال از ناقه صالح شد، آن حضرت فرمود «نحن ناقه الله» یعنی مائیم ناقه خدا. البته مقصود آن حضرت این بوده است که چون ناقه صالح پیغمبر که ناقه الله بوده، دچار ظلم و آزار قوم لدود واقع شد و آن حضرت و سایر ائمه اطهار هم گرفتار ظالم ستمکاران بوده اند، خودشان را از لحاظ مظلومیت به ناقه صالح تشبیه فرموده اند. به همین ترتیب، اغنام الله به اعتبار نسبت به حق و نصرت حق و تبعیت از تعالیم الهی، "اجباء الله" می باشند.

حال از معترضین باید پرسید که بره خدا و اسدالله و یعوب دین و ناقه الله با اغنام الله چه فرقی دارد و چرا ایشان که نسبت به اغنام الله این همه اعتراض و استهزاء می کنند، متوجه نیستند که اعتراض آنها به بره خدا و شیر خدا و یعوب دین هم وارد است.

دلیل و نمونه های استفاده از تشبیهات

اگر بندگان مؤمن خدا را اغنام الهی نامیده اند و خداوند را به شبانی و نگاهبان مثل زده اند، مسلم است که از لحاظ مظلومیت مؤمنین بالله بوده، نه از جهت هیكل طبیعی گوسفند و خصوصیات جسمانی آن حیوان، چنانکه دشمنان پرکین را هم به گرگان درنده تشبیه فرموده اند و در قرآن کریم کفار را به گاو و خر، بلکه پست تر از بهائم تشبیه فرموده اند. قرآن می فرماید: «...إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^{۳۹۸} یعنی آنان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه گمراه ترند و همچنین «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا»^{۳۹۹} یعنی کفار مانند چهار پایان می باشند، مثل کسانی که حمل می کنند تورات را، پس متحمل مفاد و معنای تورات نشدند مانند خریست که حمل می کنند کتابها را. سعدی علیه الرحمه نیز در این باره فرموده است^{۴۰۰}:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| علم چندانکه بیشتر خوانی | چون عمل در تو نیست نادانی |
| نه محقق بود نه دانشمند | چارپائی بر او کتابی چند |
| آن تهی مغز را چه علم و خبر | که بر او هیزم است و یا دفتر |

۴۸. اعتراض به تشبیه ستمگران به فرزندان شیطان

یکی از معترضین (شایان) با لحنی تند و عتاب آمیز گفته که در صفحه ۷۹ کتاب گنج شایگان و مائده آسمانی صفحه ۳۵۵ باب یازدهم تصریح شده است که "قل من كان في قلبه بغض هذا الغلام (بهاء) فقد دخل الشيطان على فراش امه" یعنی بگو هر کس در قلبش دشمنی این غلام (بهاء الله) را داشته باشد قطعاً شیطان در بستر و رختخواب مادرش رفته است!

در اینجا بی سوادى فاحش و جعل واضح یکی دیگر از معاندین امر بهائی آشکار است. "مائده آسمانی صفحه ۳۵۵ باب یازدهم" فقط زاده توهم و اوهام این فرد است. کتاب مائده آسمانی، ۹ جلد است که توسط جناب اشراق خاوری از بیانات

مبارکه طلعات مقدسه بهایی جمع آوری شده است. اما نویسنده که تنها نام این کتاب را شنیده گمان می کند که این کتاب نوشته حضرت بهاء الله و یک جلدی است!

تعریف شیطان در دیانت بهائی واضح است. شیطان هر چیزی است که مردم را از خدا و دین الهی دور کند. ولی در دین بهائی موجودی به نام شیطان یا ابلیس وجود ندارد و حضرت بهاء الله داستان ابلیس را یک استعاره و تشبیه برای تعلیم بشر دانسته اند، نه یک واقعیت دینی یا روحانی. مثلاً می فرمایند: «شیطان عبارت از قوای طبیعت است که... به نفس اماره تعبیر شده...»^{۴۱}. همچنین می فرمایند: «بگو اهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند، آگاه باشید و بروشنائی نام بینا از تیرگیها خود را آزاد نمائید. عالم بین باشید نه خود بین. اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانع اند مابین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان.»^{۴۲}

اما این مسأله که حضرت بهاء الله در برخی بیانات، افراد ستمگر و خونخوار و بی انصاف را بعنوان فرزندان اوهام و یا شیطان و یا نادانی تشبیه فرموده اند، اشاره ای است به بیان حضرت محمد که خود و حضرت امام علی را والدین امت اسلام معرفی فرموده است: «انا و علی ابوا هذه الامه»^{۴۳} یعنی من و علی والدین این امت میباشیم و در نتیجه کافران و مشرکان بعنوان فرزندان ظلم و نادانی و ابلیس و شیطان تصویر میشوند. واضح است که بیان حضرت محمد را نباید بعنوان مفهوم لفظی برداشت کرد، زیرا چنین برداشتی کفر صریح است. در حقیقت معنای فرمایش حضرت محمد این است که افراد مؤمن، فرزندان روحانی حقائق الهی میباشند، همانگونه که افراد معرض و گمراه، فرزندان روحانی ضلالت و جهالت می باشند. بیانات حضرت بهاء الله نیز بهمین معنا است.

به بیان دیگر، از موجودی که خودبین است و چشم حسرت و طمع به دنیا دوخته و بین بندگان و خداوند حجاب می شود، به اهریمن تعبیر شده است. به عبارت ساده تر قرآنی، شیطان همان نفس اماره است که امر کننده به عمل غیر الهی است. حضرت بهاء الله می فرماید کسی که دشمنی و کینه ایشان را داشته باشد، منشاء این کینه، از نفس اماره، شهوت قدرت و شیفتگی دنیا است.

۴۹. اعتراض بر احکام الهی

از جمله اعتراضات معترضین، اعتراض به احکام الهی است. اگر چه در هر یک از احکام و اوامر الهی هزارها حکمت نهفته است، ولیکن باید دانست که اول وظیفه هر فرد، تحقیق و تخری حقیقت است، یعنی شناختن مظهر ظهور الهی با ادله و براهین عقلی و نقلی. پس از شناسایی مظهر ظهور و رسیدن به فیض ایمان و ایقان، وظیفه ثانوی اطاعت و پیروی از اوامر و احکام اوست، اگر چه آن اوامر و احکام با عقول ناقصه بندگان مطابقت نداشته باشد. حتی اگر به روز روشن، نام شب ظلمانی نهند و شب ظلمانی را روز روشن نامند و یا زندگان را مرده هزار ساله دانند و مردگان را زنده ابدی خوانند، چون به مظاهر مقدسه ایمان داریم، باید اوامر و احکام آنها را اطاعت و پیروی نماییم و دلیل و برهان و فلسفه نخواهیم که مثلاً فلسفه کشتن هزاران گاو و گوسفند و شتر در روز عید اضحی و دفن آنها در زیر خاک و رمی جمره و غیره در اعمال حج چیست و یا چرا برای

سه طلاقه محلل مقرر گردیده و یا دلیل مباح بودن خرید و فروش بنده و برده در شرایع و ادیان قبل چه بوده و بسیاری از احکام دیگر که اطاعت آنها بدون چون و چرا بر هر یک از مؤمنین فرض و واجب است.

خواستن دلیل و برهان و فلسفه برای احکام در هیچ دینی جایز نبوده و ابدا جای چون و چرا نیست و چنانکه مذکور شد، معترضین؛ خواه معترضین به اسلام و خواه معترضین به امر بهائی، باید اول از راه دلیل و برهان به حقانیت آن دین معتقد شوند و پس از ایمان و عرفان، بدون چون و چرا اوامر و احکام آن آئین را اطاعت و پیروی نمایند، زیرا که هیچ مریضی از طبیب حاذق، دلیل و برهان و فلسفه نخواسته است که این دارو چه خاصیت دارد و این معالجه را چه ضرورت است. همین که به یقین مبین دانسته شود که طبیب حاذق است و درد را درمان می کند، باید مریض بدون چون و چرا دستورات او را به کار بندد تا معالجه شود، حتی اگر مجبور به استفاده داروهای تلخ و نا مطبوع شود.^{۴۴}

۵۰. اعتراض به ریش و گیسوان بلند حضرت بهاءالله

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس مردان را از اینکه موی سرشان از حد گوشها تجاوز کند، برحذر می دارند، ولی خود دارای گیسوان بلند بوده اند و این مطلب موجب اعتراض برخی گردیده است.

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس، تراشیدن موی سر با تیغ را نهی کرده اند و فرموده اند که ما سر انسان را به موی زینت دادیم و تراشیدن موی سر بنوعی زائل کردن زیبایی است. ولی مصداق تجاوز از حد آذان که بمنزله رها کردن موی بدون پیرایش است، چندان دقیق نیست. البته این نوع احکام در قیاس با احکامی که حرمت آن به صراحت بیان گردیده، مانند "قد حرم علیکم القتل و الزنا"، بمراتب خفیف ترند و معصیت محسوب نمی گردند. در هر صورت این مطلب صحیح است و حضرت بهاءالله موهای بلند و افشانی داشتند. البته نمونه های این گونه امور در ادیان قبل هم موجود بوده است، چنانکه پیامبر اسلام، در قرآن نکاح بیش از چهار زن را حرام نموده اند، ولی خود چند برابر این تعداد همسر داشتند.

به نظر می رسد گاهی پیامبران برای خودشان تخفیفهایی قائل می شوند که حکمت آن بر بندگان پوشیده است و البته صاحب اختیارند. اما باید در نظر داشت که گاهی این امور برای امتحان عباد ظاهر شده تا مشخص شود چه کسانی ایمان حقیقی دارند. ذکر این نکته نیز ضروری است که احکام به تناسب حال مردمان آن زمان، در ابتدا به طور کامل قابل اجرا نبودند و این گونه احکام نیز در امر بهائی از زمان حضرت ولی امرالله، که شرایط فراهم شده بود، کاملاً به اجرا در آمدند. نمونه اجرای تدریج تعالیم را می توان در دین اسلام نیز یافت؛ آنجا که حضرت محمد برای جذب اعراب، در آیات غرائق به مدح و ستایش بتها پرداختند تا شرایط را به تدریج برای دعوت به سوی خداوند یکتا فراهم کنند.

۵۱. چرا قبله شما مقبره پیامبر تان است؟

از جمله اعتراضات این است که چرا رو به آرامگاه حضرت بهاءالله نماز می خوانید، در حالی که قرآن و پیامبر اسلام پیروان خود را از هر نوع پرستش غیر خدائی منع کرده و هرگونه "همنوع پرستی" و سجده در برابر آنان را شرک می داند.

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس، اهل بهاء را به نماز گزاردن به سوی خودشان سفارش فرموده اند. در مورد قبله، با خود بیندیشید که شرف و منقبت کعبه در چیست؟ آیا غیر از انتساب آن، به پیامبر الهی حضرت ابراهیم است؟ اگر این انتساب نباشد، این مجموعه سنگ و خاک که زمانی بتخانه بوده، چه تقدسی دارد که باید به سمت آن نماز خواند و سجده کرد؟ آیا اراضی مقدسه را به سبب چیزی غیر از ظهور پیامبران در آن، مقدس می دانند؟ آیا کوه طور به این سبب که کلام الهی از شعله درختی ظاهر شد، مقدس نگردید؟ آیا اگر قلب انسان که بمراتب از درخت شریف تر است، محل ظهور کلمات خداوند باشد، به همان اندازه مقدس نیست؟ چه چیز مقدسی در مسجد الاقصی بود که سالها قبل از معراج، قبله اول مسلمین گردید؟

اگر کمی به این سؤالات بیندیشید از اینکه مظهر ظهور الهی، وجود خود را مرکز توجه مومنین قرار دهد، تعجب نخواهید کرد. همین موارد را در مورد حج نیز تطبیق دهید و بگوئید چه چیز مقدس تری در کعبه وجود داشت که آن را از سایر بناها ممتاز می ساخت؟ در جهان خاکی ما چه چیز مقدس تر از وجود پیامبر است که جایگاه ظهور کلام الهیست؟ اگر سنگ و خاک بواسطه انتساب به پیامبر به چنین منزلتی می رسند، پس خود پیامبر دیگر چه جایگاه رفیعی دارد؟ مگر در حق رسول اکرم نفرموده اند «لولاک لما خلقت الافلاک»؟ آیا این مقام بالاتر است، یا قبله خاکی؟

حضرت بهاءالله در نهایت شجاعت، این بت را در اذهان ما شکستند و مومنین را به سرمنشأ تقدیس هدایت نمودند. پیامبر بعنوان واسطه فیض الهی، ارزشمندترین وجود روحانی در این عالم است که توجه و استمداد طلبیدن از او می تواند ضامن هدایت و سعادت روحانی ما شود و بنابراین مرقده او مقدس ترین مکانی است که شایسته توجه و روی آوردن مومنین است. مسلماً این توجه، به معنی پرستش پیامبر نیست، بلکه به منزله استمداد طلبیدن از او بعنوان واسطه فیض اعظم الهیست.

۵۲. چرا بهائیان نماز جماعت ندارند؟

یکی از علل نسخ شدن حکم نماز جماعت این است که هیچ انسانی محل اقتداء مؤمنین در نماز نگردد و هر کسی در تنهایی خویش و با نهایت توجه و آرامش بسوی خداوند نیایش کند، زیرا هر کس، خود مسؤل اعتلای روحانی خویش و بیان راز و نیاز قلبی خود با خداوند است و نباید این امر مهم را به شخص دیگری تفویض نمود.

علت دیگر اینکه در پیشگاه خداوند، همه برابر باشند و پیش نماز و صاحب امتیازی تعیین نگردد. البته در دوران گذشته به سبب عدم امکان آموزش برای همگان، لزوم این نوع نماز کاملاً محسوس بود. زیرا در خلال آن، آموزش آداب و شیوه ها

نیز صورت می گرفت و حتی اگر کسی نمی توانست کلمات را ادا کند، از انجام این فریضه محروم نمی ماند. اما خوشبختانه امروز امکان آموزش آنقدر وسیع گردیده که نیازی به بکار گیری آن روش نیست.

در هر صورت هر نحوه نیایشی که پیامبر الهی توصیه نماید، همان صحیح است و درستی یا نادرستی آن از مرجعی غیر از کلام الهی تعیین نمی گردد. همان گونه که این شیوه نیایش در دوران جاهلیت مرسوم نبود و حضرت محمد انجام آن را در دوره خود به صلاح دانستند، به همین سیاق تغییر آن حکم از جانب خداوند به سبب عدم ضرورت، امری طبیعی است.

۵۳. فلسفه تجدید اسباب خانه هر ۱۹ سال یکبار چیست؟

تجدید اسباب منزل در هر نوزده سال، از احکام شریعت بیان است که در دیانت بهائی برای کسانی که توان آن را دارند توصیه شده است و بقیه از آن معافند. ثمراتی بر این کار می توان برشمرد؛ اولاً از گرد آوردن و نگهداری اسباب کهنه در گوشه و کنار خانه پرهیز می گردد و به علاوه با نو شدن اثاث، روحیه افراد نیز شاداب تر می شود. ثانیاً با فروش این لوازم که سالم و قابل استفاده هستند، امکان خرید برای بسیاری افراد که توان خرید لوازم نو ندارند، فراهم می گردد و کلاً در جریان گردش اقتصادی جامعه اثرات مفیدی دارد. اما مهمتر از این موارد، آن است که احکام الهی حکمتی دارند که با وجود بی اطلاعی ما از آنها، لازم الاجرا هستند.

۵۴. این مسأله که در اسلام نیز زن با مرد مساوی است و این تعلیم در آئین بهائی تازگی ندارد

تاریخ بهترین دلیل است بر عدم تساوی حقوق زن و مرد در دیانت اسلام. تا کنون در هیچ یک از ممالک اسلامی این مسئله رعایت نشده و همیشه حقوق زنان ضایع شده است. حال، برخی با استناد به اینکه تعداد "رجل" و "امرأة" در قرآن برابر است و یا اشاره به آیاتی که در آن ذکر گردیده "نزد خداوند، برترین شما با تقواترین شماست"، مدعی اند که در اسلام حقوق زن و مرد یکسان بوده است.

حضرت محمد، پیامبر عظیم الشان اسلام، توانستند به زن حقوق قابل توجهی در زمان خویش اختصاص دهند و دختران را از زنده به گور شدن به مقام کنونی برسانند. اما قابلیت ذهن بشر در آن زمان بیش از این نبود و تحمل این را نداشت که زن را با مرد برابر بدانند. بنابراین این مورد توسط خداوند به پیامبر بعد واگذار شد. در پرتو تعالیم حضرت بهاءالله، حقایقی که از قبل در حقیقت ادیان الهی پنهان بودند، مشخص شدند و به فرموده آن حضرت "امروز زن و مرد در صقع واحد مشهود".

هیچ بیانی از حضرت محمد و ائمه اطهار وجود ندارد که صراحتاً تساوی حقوق زن و مرد را بیان دارند، در صورتی که این مسئله یکی از تعالیم بنیادین آئین بهائی است. در ادامه مواردی ذکر خواهد شد که بیانگر مساوی نبودن زن و مرد در اسلام است که امروزه فقها با اضافه کردن تبصره هایی، سعی در مساوی کردن این احکام در مورد زنان و مردان دارند.

- دیه زنان نصف مردان است.
 - ارث زنان نصف مردان است.
 - خداوند در قرآن می فرماید: «...فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ...»^{۴۰} یعنی پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن، از میان گواهانی که (به عدالت آنان) رضایت دارید (گواه بگیرید). این مطلب بیانگر این است که شهادت دو زن در دادگاه برابر با شهادت یک مرد است.
 - اختیار طلاق به دست مرد است و حتی مرد می تواند زنش را سه طلاقه کند.
 - مرد می تواند تعدد زوجات اختیار کند.
 - زنان ملزم به پوشش و حجاب اجباری اند.
 - خداوند در قرآن می فرماید: «...وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا»^{۴۱} یعنی و آن زنان را که از نافرمانیشان بیم دارید، اندرز دهید و از خوابگاهشان دوری کنید و بزنیدهشان. اگر فرمانبرداری کردند، از آن پس دیگر راه بیداد پیش مگیرید. و خدا بلند پایه و بزرگ است. این مطلب بیانگر این است که مرد می تواند همسرش را کتک بزند.
 - در حدیث است که: «وقتی پیامبر اسلام شنید که پوراندخت دختر خسرو پادشاه ایران شده است گفت قومی که ولایت امر را به زنی بسپارند، هرگز رستگار نخواهند شد»^{۴۲} و این بیان می کند که زنان در رهبری و سیاست ارزشی نداشته اند.
 - در حدیث است که: «خداوند نماز پنج نفر را قبول نمی کند و از جمله آنها زنی است که شوهرش از او راضی نباشد»^{۴۳}. همچنین امام صادق (ع) در این مورد فرموده است: «ایما امرأة باتت و زوجها عليها ساخط فی حق لم يتقبل منها صلاة حتى یرضی عنها...» یعنی هرگاه زنی شب را به عبادت بیدار باشد، در حالی که شوهرش به خاطر پایمال کردن حقش از او خشمگین است، تا زمانی که او (شوهرش) را راضی نکند، نمازش مورد قبول واقع نمی شود. این مطالب بیانگر فرمانبرداری مطلق زن از شوهر هستند.
- همچنین بسیاری حقوق دیگر توسط حکومت های اسلامی از زنان سلب شده است. به عنوان مثال در عربستان سعودی، هنوز زنان حق رأی ندارند. و حتی در ایرانی که دم از اسلام ناب محمدی می زند، این موارد بسیارند. از جمله حق حضانت مادر از فرزند تنها تا سن هفت سالگی، نیاز به اجازه پدر یا جد پدری برای ازدواج دختران و زنان و.... برای اطلاع بیشتر از این قوانین به سایت کمپین یک میلیون امضاء^{۴۴} مراجعه کنید.

۵۵. چرا ربح در دیانت بهایی حلال است؟

نظام بانکداری جهان بر پایه ربح استوار است و اگر ربح برداشته شود بانکداری معوق می شود و اقتصاد جهانی از هم می پاشد. به عنوان نمونه، کشور ایران را در نظر بگیرید که داعیه اجرای تعالیم و احکام اسلامی را دارد؛ همه بانکها (خصوصی و دولتی) و موسسات مالی و اعتباری نظامشان بر ربح استوار است و با آنکه ربا در دیانت اسلام حرام شده است، بانکها و موسسات مالی در ایران بر چنین کاری اقدام می کنند، چه که اگر غیر از این بود هیچ شخصی حسابی را در بانک یا موسسه

ای باز نمی کرد. جالب آنکه بین بانکها و موسسات مالی در میزان سود دهی (یا همان ربح پول) رقابت نیز می باشد و هر چند وقت یکبار، بانک یا موسسه ای شرایط جدیدی را برای دریافت پول بیشتر به مشتریانش اعلام می کند. البته سودهای وامی هم که این موسسات یا بانکها می دهند شکل دیگری از ربح می باشد.

حضرت بهاءالله بیش از ۱۵۰ سال پیش امر ربا مجاز شمرده اند، یعنی در زمانی که هیچ صحبتی از نظام بانکداری نوین نبوده است. حضرت بهاءالله حکمت مجاز شمردن آن را چنین می فرمایند: «اکثری از ناس محتاج باین فقره مشاهده می شوند چه اگر ربی در میان نباشد امور معطل و معوق خواهد ماند. نفسیکه موقف شود با هم جنس خود و یا هموطن خود و یا برادر خود مدارا نماید و یا مراعات کند یعنی بدادن قرض الحسن کمیابست لذا فضلاً علی العباد ربا را مثل معاملات دیگر که مابین ناس متداول است قرار فرمودیم یعنی ربح نقود از این حین که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شد حلال و طیب و طاهر است تا اهل ارض بکمال روح و ریحان و فرح و انبساط بذکر محبوب عالمیان مشغول باشند.»^{۴۱۰}

ملاحظه می فرمائید برای راحتی زندگی انسانها، این امر مجاز شناخته شده، هر چند انسانهایی که حاضر به بدادن قرض الحسنه به محتاجان باشند، مورد عنایت و رضای الهی قرار دارند. اما ربح نقود حد معینی دارد و به هر اندازه و میزان جایز شمرده نمی شود حضرت بهاءالله در این زمینه در لوح مزبور بندگان الهی را اینگونه هدایت می فرمایند: «ولکن باید این امر (ربا) به اعتدال و انصاف واقع شود». همچنین می فرمایند: «در این تجارت به قدری عادلانه و منصفانه رفتار شود که سبب هدایت گردد».

نزول در دیانت بهائی هر چند در حد بسیار محدود مشروع است، ولیکن چندان پسندیده نیست. حضرت عبدالههء در تصدیق همین امر می فرمایند: «من بعد تنزیل بنفسی ندهید زیرا عبدالههء تنزیل دوست ندارد ولو اینکه مشروع است، مگر قرض الحسنه. اما از احدی تنزیل مگیرید.»^{۴۱۱}.

۵۶. اگر به تساوی زن و مرد معتقدید، پس چرا اعضای بیت العدل همگی مرد هستند و ارث

مرد و زن برابر نیست؟

دین الهی بنا بر اراده خداوند در زمان هایی که بشریت نیازمند تجدید حیات روحانی است، ظاهر می شود و همراه با خود تعالیم و احکامی نو می آورد که درمان دردهای جامعه و هدایتگر قلوب انسانها به سوی خداوند است. یکی از دردهای مبتلا به جوامع انسانی تضييع گسترده حقوق زنان بوده و هست و در آئین الهی با برداشتن تبعیض های ظالمانه، سعی در جبران نابرابری ها گردیده، ولی در بعضی مواضع تفاوت هایی وجود دارد که ناظر بر حکمتهای بالغه الهی است.

دیانت بهائی هیچ گاه مدعی برابری مطلق و افراطی زنان و مردان نبوده است و تأکید دیانت بهایی بر تساوی حقوق است، نه وظایف و مسئولیت ها. بدین ترتیب در برخی موارد بنا به حکمت های الهی، زنان بیشتر مورد توجه قرار گرفته اند و در برخی موارد مردان. مثلاً در تعلیم و تربیت، زنان بر مردان مقدمند و اگر والدین تنها قادر به پرداخت هزینه تحصیل یکی از فرزندان

باشند، فرزند دختر اولویت دارد. همچنین در ازدواج، مردان موظفند هدیه ای آئینی به صورت مهریه به همسرشان بدهند و در هنگام طلاق مردان بمدت یکسال موظف به پرداخت هزینه زندگی همسر مطلقه هستند. اما در مورد ارث باید گفت که سهم الارث فرزندان دختر با فرزندان پسر و زن با شوهر کاملاً برابر است، ولی سهم الارث پدر از مادر و برادر از خواهر اندکی بیشتر است که نظر به مسئولیت اداره خانواده است که بر عهده آنان قرار دارد. همچنین زنان از مسئولیتی سنگین و تمام وقت (عضویت در بیت العدل اعظم) که ممکن است به وظایف تربیتی ایشان در خانواده لطمه بزند معاف گردیده اند. البته این معافیت از سوی معاندین دین الهی که غالباً خود معتقد به باورهای زن ستیزانه و متعصبانه هستند، به محرومیت و تضییع حقوق تعبیر گردیده، که با توجه به اعتقادات تبعیض آمیز و متحجرانه خودشان بسیار تعجب برانگیز است.

در مورد شرط مرد بودن در عضویت در بیت العدل اعظم، حضرت بهاء الله می فرماید: «یا رجال العدل کونوا رعاة اغنام الله فی مملکتہ و احفظوهم عن الذناب الذین ظهروا بالاثواب کما تحفظون ابنائکم کذلک ینصحکم الناصح الامین»^{۴۱۲}. در توضیح این بیان آمده است: «حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله در آثار خویش تصریح فرموده اند که گر چه عضویت بیت العدل اعظم منحصر به رجال (مردان) است، ولی نساء و رجال حق عضویت در بیوت عدل خصوصی و محلی را دارند (این بیوت عدل در حال حاضر به محافل روحانی ملی و محلی موسومند)^{۴۱۳}».

همچنین در بیانی که از حضرت عبدالبهاء نقل شده، آمده است که: «در خصوص اماء الرحمن تذکر دادند آنان در همه محافل و لجنه ها شرکت و عضویت خواهند داشت غیر از بیت العدل اعظم که منحصر به رجال است و این حکمتی عظیم دارد بعد معلوم می شود. اگر وقتی کسانی اعتراض کنند که بعضی احکام کتاب اقدس موافق امروز نیست باید گفته شود ما هم تصدیق میکنیم ولی حالت حالیه عالم هم موقتی است. عنقریب تغییرات کثیره شدیدیه حاصل می شود آنوقت معلوم می شود که کتاب مستطاب اقدس در حقیقت دوا و غذا و حفظ الصّحه عالم است»^{۴۱۴}.

و نیز حضرت ولی امرالله در مورد عضویت در بیت العدل اعظم می فرماید: «بر طبق لوحی که از حضرت عبدالبهاء موجود است عضویت بیت العدل اعظم منحصر به مردان است و حکمت ان در آینده معلوم خواهد گردید. ولی در مورد عضویت در محافل محلی و ملی زنان مانند مردان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارند. احبا باید با اطمینان و اتکا به ایمان قوی خود ان را بپذیرند. حکمت الهی در این امر کم کم برای جهانیان آشکار خواهد شد»^{۴۱۵}.

۵۷. چرا اگر کسی خانه ای را آتش زد باید او را بسوزانید؟

برخی معتزضند که در این حکم، جرم با مجازاتش تطابق ندارد.

احکام الهی در دیانت بهائی مبتنی بر برقراری نظم است و نه تنبیه و انتقام جوئی و فرموده اند که اگر نظم عالم برهم نمی خورد، برای قاتل نیز مجازاتی در نظر نمی گرفتیم. بنابراین شدت بعضی احکام برای بالا بردن میزان بازدارندگی آن و متناسب با تاثیرات اجتماعی جرمی است که وقوع یافته است. آتش زدن یک خانه که موجب وحشت و اضطراب اجتماعی و

احتمالاً مرگ فجیع ساکنان آن می گردد، از نوع اعمال تروریستی است (به زبان امروز)، که باید به اشد وجه با آن مقابله گردد.

قرآن نیز می فرماید: «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ وَآخِرُ جُوهْمُ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»^{۱۶} یعنی هر کجا بر ایشان دست یافتید، آنان را بکشید و همان گونه که شما را بیرون راندند آنان را بیرون برانید [چرا که] فتنه [شُرک] از قتل بدتر است. پس فتنه گری بدتر از قتل است.

البته اجرای این نوع احکام بستگی به قوانین مدنی هر کشور دارد و با توجه به دیدگاهی که در خصوص مجازات ها در آئین بهائی داده شده، اگر بتوان نظم اجتماع را حفظ نمود، تلطیف و تخفیف احکام تا حد ممکن ممدوح است. مثلاً اگر در کشوری حکم اعدام لغو گردیده و اجتماع توانسته با مجازاتهای سبک تر نظم را حفظ کند، منافاتی با اعتقادات بهائی که مجازات قتل عمد را مرگ می داند، ندارد.

۵۸. چرا در آئین بهائی مهریه دختر دهاتی کمتر از مهریه دختر شهری است؟

برخی معتزضند که اگر به وحدت عالم انسانی و تساوی حقوق زن و مرد معتقدید، پس چرا مهریه دختر دهاتی کمتر از مهریه دختر شهری است؟

بررسی اشکالات این سؤال

- اولاً وحدت عالم انسانی به این معنی نیست که شرایط مادی همه افراد کره زمین یکسان شود، بلکه وضع مالی هر فرد با دیگری متفاوت بوده و بنابراین احکام خاصی در مورد آنها به طرز متفاوتی اجرا می شوند.
- دوماً تساوی حقوق رجال و نساء به این معنی است که زنان و مردان باید از حقوق مساوی برخوردار باشند، نه از مسئولیت ها و شرایط یکسان، چرا که زن و مرد، هر کدام شرایط مخصوص به خود را دارند و تساوی آنها در چنین موردی ممکن نیست؛ بلکه باید عدالت اجتماعی و انسانی به طور یکسان در مورد آنها اعمال شود.
- سوماً در سؤال فوق، دختر شهری و دختر روستایی با هم مقایسه شده اند، نه زنان و مردان؛ بنابراین این موضوع نمی تواند ربطی به تساوی حقوق رجال و نساء داشته باشد و طرح چنین سؤالی اساساً بی مورد و عجیب می نماید.
- چهارماً طراح این سؤال در تعلیم فوق دقت لازم را نداشته، زیرا مقدار مهریه با توجه به شهری یا روستایی بودن پسر مشخص می شود، نه دختر؛ آن هم واضح است که اشاره ای لطیف بتفاوت قدرت مالی ساکنان شهر و ده دارد، نه به دلایل روحانی و معنوی.

حکم مهریه در امر بهائی و دلیل آن

حضرت بهاء الله می فرمایند: «لا يَحَقُّ الصَّهَارُ إِلَّا بِالْمَهَارِ قَدْرٌ لِمَدَنٍ تِسْعَةٌ عَشَرَ مِثْقَالًا مِنَ الذَّهَبِ الْاَبْرِيْزِ وَاللِقْرَى مِنَ الْفِضَّةِ وَ مِنْ اِرَادِ الزِّيَادَةِ حَرْمٌ عَلَيْهِ اِنْ يَتَجَاوَزَ عَنْ خَمْسَةِ وَ تِسْعِينَ مِثْقَالًا كَذَاكَ كَانِ الْاَمْرُ بِالْعَزِّ مَسْطُورًا. وَ الَّذِي اِقْتَنَعَ بِالدرجَةِ الْاُولَى خَيْرٌ لَهٗ فِي الْكِتَابِ اِنَّهُ يَعْطَى مِنْ نِيْشَاءٍ بِاَسْبَابِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ كَانِ اللهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرًا»^{۱۷} یعنی محقق نمی شود داماد شدن، مگر به پرداختن مهریه. مهریه تعیین شده است برای شهر نشینان نوزده مثقال طلای خالص و برای ده نشینان نوزده مثقال نقره. کسی که خواسته باشد از این مقدار

زیادتر مهریه بدهد، حرام است بر او که تجاوز کند از نود و پنج مثقال طلا. این طور به عزت به قلم الهی نوشته شد. اقتناع به درجه اولی (که نوزده مثقال نقره باشد)، بهتر است برای شخصی که می خواهد نکاح بکند. در کتاب الهی خداوند بی نیاز می کند هر کسی را که بخواهد به اسباب آسمانها و زمینها و خداوند بر هر چیزی تواناست.

از آنجا که ذکر شده "داماد شدن محقق نمی شود..."، باید دانست که شهری یا روستایی بودن وابسته به داماد است، چنانکه در رساله سؤال و جواب، در جواب به سؤال "در مهر اهل قری که فضا تعیین شده باعتبار زوج است یا زوجه یا هر دو و در صورت اختلاف که یکی شهری و دیگری از قری باشد چه باید کرد؟"، آمده است «مهر به اعتبار زوج است اگر از اهل مدن است ذهب و اگر از اهل قری است فضّه (و میزان، توطن اوست نه محل تولدش)^{۴۱۸}». دیگر آنکه، بر طبق نصّ صریح حضرت ولی امرالله، هم پسر شهری می تواند به نوزده مثقال نقره اقتناع کند و هم پسر روستایی و این در درگاه خداوند پسندیده تر است.

واضح است که تفاوت حکم مهریه بخاطر آنست که همگان بتوانند ازدواج کنند و لذا هم برای مردم شهر و هم برای مردم ده میزان ناچیزی از مهریه را مشخص فرموده اند که تجاوز از آن را حرام فرموده اند. اما بخاطر آنکه مردمان ساکن ده از نظر وسعت مالی بالنسبه به مردان ساکن شهر ممکن است در مضیقه باشند، حضرت بهاءالله این مهریه ناچیز را در مورد آنان حتی کمتر هم مقدر فرموده اند تا مسئله مالی مانعی از ازدواج نشود.

نظر معترضین در مورد ازدواج و دختران غیر شهری

لازم بتذکر نیست که طراحان اینگونه شبهات با کاربرد واژه دختر دهاتی در ارتباط با حکم بهائی، نه تنها دروغ می گویند بلکه بعلاوه نشان میدهند که چقدر احترام به دختران ساکن قری و قصبات دارند! بی احترامی به "دختر دهاتی" فقط در ذهن ایشان است که حال اهل بهاء را قیاس بنفس می کنند. اما علت اینکه ایشان مسئله تفاوت مهریه را بشکل تفاوت ارزش دختر شهری و دختر دهاتی تلقی کرده اند، این است که در ذهن ایشان ازدواج چیزی نیست جز خرید و تملک کالائی بنام زن توسط مردی که با این ازدواج مالک او می گردد و در واقع مهریه پرداخت قیمت این کالا است که بنا به ارزش آن کالا، میزانش کمتر یا بیشتر می باشد. گفته آنان و اعتراضشان که می گوید "حتی بین دو دختر شهری و دهاتی تفاوت بین طلا و نقره فرض گردیده است!" بخوبی ذهنیت این افراد را در مورد زن، مهریه و ازدواج نشان می دهد.

مهریه در سنت های گوناگون

مهریه در کشورهای گوناگون سنتی، از جمله خاور میانه در بسیاری از مواقع داخل کردن مسئله طبقات در مورد ازدواج است. فرض اینست که دختر زیبا و یا از خانواده بالا باید صرفاً توسط کسی که از نظر مالی قدرت زیادی دارد و به طبقه بالای اقتصادی تعلق دارد عقد شود و برای تضمین این مطلب است که هر چه دختر زیباتر، یا از خانواده بالاتر باشد مهریه اش بیشتر می شود. در این طرز فکر طبقاتی که زن را به حدّ یک کالا منحط میسازد، و نابرابری اجتماعی را تشدید میکند، مهریه بستگی به ارزش کالا دارد و لذا کم و زیاد میشود. بهمین جهت است که تفاوت طلا و نقره که مربوط به محل سکونت مرد

است در نظر این نویسندگان به شکل ممسوخ تفاوت ارزش دختر شهری و دختر دهاتی تلقی شده است و آنان از این مطلب و تناقض آن با اصل برابری به شگفت می آیند.

تفاوت حکم مهریه در دیانت بهائی با ادیان قبل

البته حکم مهریه در امر بهائی نفی مطلق چنین سنتهای ضد اخلاقی است. حضرت بهاءالله میزان مهریه را مشخص کردند و برای آن حد اقل و حد اکثری معین کردند که حتی حد اکثر نیز میزانی جزئی است. بدین ترتیب، مهریه برای همگان یکسان میشود و مسئله طبقاتی بالکل از صحنه ازدواج مطرود میگردد. از آنجا که میزان مهریه بسیار جزئی است و حتی حداقل آن که ۱۹ مثقال نقره باشد، برای همگان توصیه شده است، متوجه می گردیم که مبنای ازدواج، عشق و علاقه مشترک و اخلاق و شخصیت و انسانیت طرفین می گردد و نه قدرت مالی افراد بر اساس میزان طبقات اجتماعی آنها. به عبارت دیگر، حضرت بهاءالله کاری کردند که مهریه صرفاً امری سمبلیک یا نمادین میشود و ابداً هرگز مانعی راستین برای ازدواج هیچکس نخواهد شد. اما از آنجا که میزان مهریه ربطی به دختر ندارد و لذا بر اساس خصال دختر بالا و پائین نیروی متوجه میشود که مفهوم و معنای این سمبل نیز دگرگون شده است. یعنی بخلاف سنتهایی که معترضین با شدت و غیرت حامی آنند، که مهریه را بعنوان "اجرت" برای دسترسی به جسم زن تلقی میکنند و لذا بستگی به ارزش کالای مربوطه بالا و پائین میروند، در امر بهائی مهریه سمبل این واقعیت میشود که در آئین بهائی هدف ازدواج ایجاد و تربیت فرزندان است و از آنجا که در این مورد زنان هستند که دچار هزاران رنج و دشواری میشوند، مانند ۹ ماه حاملگی و درد زایمان، لذا شوهران با دادن مهریه در واقع بیان کننده آگاهیهای خود به همسران خویش میباشند و در واقع مهریه سمبلی از قول و تعهد شوهر به همسر خود است که در قبال همسرش مدیون زحمات و فداکاریهای اوست و آمادگی خود را برای جبران این فداکاریها اعلان میکند.

بنابراین تبدیل مهریه به یک مفهوم سمبلیک که مستلزم پرداخت مبلغی جزئی است و لذا عامل طبقاتی را از صحنه تصمیم گیری مربوط به ازدواج خارج میکند، اثبات اصل تساوی حقوق همه انسانها و ایجاد اصل برابری حقوق زن و مرد میباشد. بخاطر اصل تساوی حقوق همه انسانها از طرفی و اصل تساوی حقوق زنان با مردان است که حکم ازدواج در دیانت بهائی دستخوش تحوّل بنیادی میگردد که با همه سن گذشته که مبتنی بر نابرابری حقوق انسانها و نابرابری حقوق زن و مرد بوده است کاملاً تعارض دارد. وصال آنچه که در آئین بهائی در مورد ازدواج مطرح شده است همگی انعکاس اصل برابری حقوق همه انسانها و نیز اصل تساوی حقوق زن و مرد میباشد. همه اصول ازدواج در دیانت بهائی وسیله ای برای تحقق وحدت عالم انسانی است و در عین حال آئینه ای از همان اصل تقدس انسان و برابری حقوق همگان میباشد. مفهوم مهریه در امر بهائی از ویژگی سنتی در آمده و صرفاً معنای سمبلیک یافته و این معنای سمبلیک هم با معانی گذشته سنتی زمین تا آسمان فرق دارد.

زن در آئین بهائی کالائی برای تمتع جنسی که قیمت های گوناگون داشته و در نتیجه محدودیتی در مورد مهریه نبوده و میزان مهریه بستگی به ارزش کالای مورد خرید خواهد داشت نمیشد. از اینجاست که مفهوم ازدواج بیانگر تقدس حقوق زنان و مردان و تساوی ایشان است. بهمین علت مفهوم ازدواج با مفهوم ازدواج در آئین مقدس اسلام تفاوت کیفی و عمده ای می یابد. در آئین اسلام هنوز بشریت برای درک مفهوم تساوی حقوق انسانها بطور کلی و تساوی حقوق زن و مرد بطور اخص آماده نبود و شرائط دنیا نیز امکان تحقق چنین اصولی را نمی داد. بهمین علت است که یکی از مهمترین شکلهای ازدواج در

دیانت اسلام در صورت عدم استطاعت مالی، ازدواج با کنیز است^{۴۹}. اما با عوض شدن زمانه و نظر به اینکه در آئین بهائی اصل وحدت عالم انسانی حاکم است و حضرت بهاءالله اولین پیامبری بودند که صریحاً، قاطعانه هر نوع برده داری و خرید و فروش کنیز و غلام را حرام فرمودند، این نوع ازدواج هم خود بخود باطل می گردد. بعلاوه، نظر به تساوی حقوق زن و مرد سن ازدواج برای پسر و دختر یکسان میشود و هیچ دختری را نمیتوان بدون رضایت خودش و صرفاً باراده پدرش، بعقد مردی در آورد که در هر دو مورد، احکام بهائی با فقه اسلامی در این خصوص تفاوت دارد.

از آن گذشته، در فقه اسلامی، نظر به برتری و تحکم و قیومیت مرد بر زن و ضرورت اطاعت زن از مرد، یک سلسله مراتب طبقات ازدواج بر اساس سلسله مراتب حقوق اجتماعی بوجود آمده است. یعنی چون در دارالاسلام، مسلمانان حاکم بر اهل کتاب هستند، و اهل کتاب مجبور به پرداخت جزیه بوده و از بسیاری حقوق در مورد اجرای وظائف دینی خود ممنوع میباشند، در نتیجه فقه اسلامی اجازه میدهد که مرد مسلمان با زن اهل کتاب ازدواج کند اما اجازه نمیدهد که مرد اهل کتاب با زن مسلمان ازدواج نماید. علت این مسئله هم واضح است، شوهر در موقف قیومیت و حاکمیت و برتری نسبت به زن میباشد و لذا فقط در صورتی که شوهر مسلمان و زن مسیحی یا کلیمی باشد، امکان حفظ سلسله مراتب حقوق اجتماعی بر اساس اعتقاد مذهبی میسر میگردد.

مبنای ازدواج و حکم مهریه در آئین بهائی

می بینیم که احکام ازدواج آئینه ای از فلسفه حقوق اجتماعی در جامعه است. بهمین جهت است که ساختار نابرابری حقوق در میان گروههای گوناگون در داخل ازدواج مطرح میگردد. اما از آنجا که در آئین بهائی، اصل فائق، اصل وحدت عالم انسان و تساوی حقوق همگان است، در نتیجه، ازدواج بهائی نیز آئینه ای از همین اصل میگردد. بهمین علت است که نه تنها حکم جزیه یا هر نوع تبعیض حقوقی نسبت به غیر مؤمن از میان رفته است، بلکه افراد بهائی، چه مرد و چه زن، آزادند که با هر زن و یا مردی، صرفنظر از اینکه به چه قوم و دینیتی تعلق داشته باشد ازدواج نمایند.

حکم مهریه در آئین بهائی براسستی حکم عدالت اجتماعی، تقدس انسان، حقوق لاینفک آدمیان، وحدت عالم انسانی، تساوی حقوق زنان و مردان، و نفی فرهنگ کالا ساختن زنان است. این اصل بخودی خود اثبات حقانیت آئین بهائی است که در وسط قرن ۱۹ هنگامی که از اندیشه برابری و دمکراسی و آزادی در میان فقها و نویسندگان ایرانی کوچکترین خبری نبود، حضرت بهاءالله ندای وحدت عالم انسانی، دمکراسی سیاسی و برابری حقوق زنان و مردان را در چارچوب اخلاق عطوفت و یگانگی و شکیبائی به ایران و جهان اعلان فرمودند.

۵۹. تهمت ازدواج با محارم

و از جمله تهمت هایی که به آئین بهایی زده می شود، تهمت روا بودن ازدواج با محارم است غیر از زن پدر است. ردیه نویسان مقاله "گزیده ای از تعالیم متعالی بهائیت" در این مورد چنین نوشته اند: "در کتاب اقدس جناب خدا (میرزا حسینعلی)

فقط زن پدر را برای ازدواج حرام کرده و برای سایرین حکمی ندارد، و آنچه حکمی ندارد و ممنوع نشده حلال است... مغالطه هم نکنید و نگوئید بقیه ازدواجها قبل از بهائیت هم حرام بوده (در اسلام) و لذا احتیاجی به گفتن نداشته چون ازدواج با زن پدر هم در اسلام حرام بود!... کپی شناسنامه حداقل ۲۰۰ بابتی و بهائیتی را که پدر و مادر قبل از ازدواج خواهد و برادر بوده اند در دست داریم. مناظره کنید نشانتان میدهم."

عدم صورت گرفتن ازدواج با محارم در دیانت بهائی

توهین نویسندگان این مقاله، توهین مستقیم به بسیاری از مسلمانان ایران نیز می باشد، چرا که بهائیان در سرتاسر ایران حضور دارند و اکثر آنها دارای اقوام مسلمان هم می باشند. حال باید دید که چرا ایشان از چاپ شناسنامه خودداری کرده اند و صرفاً در هنگام "مناظره" حاضرند آنها را نشان دهند! ایشان صحبت می کنند از شناسنامه افرادی که از طریق شناسنامه آن افراد می توان دید که پدر و مادر آنها خواهر و برادر یکدیگرند. اما مشخص نیست، که ایشان چگونه از شناسنامه کودک، خواهر و برادر بودن مادر و پدر را فهمیده اند. این مطلب را از هیچ شناسنامه ای نمی شود استنتاج کرد. یکی بودن نام خانوادگی دو همسر و یا پدر و مادر چیزی است که در مورد میلیونها ایرانی صدق می کند. مثلاً ازدواج دختر عمو و پسر عمو ازدواجی است که در آن طرفین اسم خانوادگی یکسانی دارند و این مطلب هم قبل از ازدواج است و هم بعد از ازدواج، اما این به این معنی نیست که آنها خواهر و برادر بوده اند. از طرفی همه ایرانیان عزیزی می دانند که چه در زمان رژیم گذشته و چه در زمان رژیم حاضر، اگر محضر داری متوجه می گشت که بهائیان دست به ازدواج خواهر و برادر و یا مادر و پسر زده اند، در آن صورت نه تنها هزاران فریاد و اوایل در ایران بلند می شد و همه کتابها و روزنامه ها علیه بهائیان داد سخن می داد، بلکه نظائر نویسندگان این مقاله نیز اسامی این اشخاص را با تیراژ بزرگ در روزنامه ها و نشریات خود چاپ می کردند تا این قوم را مورد اهانت و ذلت قرار دهند. اما اینکه تا بحال حتی یک مورد ازدواج بهائی با محارم صورت نگرفته، خود دلیل محکمی برای رد این ادعا است.

حرمت صریح ازدواج با محارم در آئین بابی

عامل دیگری که دروغ بودن این سخن را نشان می دهد اینست که علاوه بر بهائیتی، ایشان از بابی هم سخن میگویند. اشکال کار اینست که برخلاف بهائیان که تقیه نمی کنند و بهائیتی بودن خود را اعلان می نمایند، در میان بابیان حکم تقیه محترم است و لذا نه تنها تعداد بابیان اندک است بلکه کسی هم از آنها باخبر نیست، زیرا ایشان به حکم تقیه، بابی بودن خود را کتمان می کنند. به علاوه در آئین حضرت باب صریحاً و کتباً عین حکم قرآن کریم در مورد حرام بودن ازدواج با محارم تأکید شده است و در نتیجه حکم بیان و حکم قرآن از این نظر کاملاً یکی است. البته اگر ایشان از این مطلب خبر داشتند، در ذکر شناسنامه های خیالی خود، حد اقل از ذکر کلمه بابی احتراز می کردند!

علت ذکر حرمت ازدواج با زن پدر در کتاب اقدس

در کتاب اقدس حضرت بهاءالله صرفاً حرام بودن ازدواج با زن پدر را ذکر کرده اند. همین حرمت در مورد ازدواج دختر با شوهر مادرش نیز مجری است زیرا احکامی را که جمال مبارک درباره روابط بین زن و مرد نازل فرموده اند، با در نظر گرفتن

تفاوت‌های لازمه جزئیّه بالسّویّه در مورد هر دو اجرا می‌گردد مگر در مواردی که این امر غیر ممکن باشد و مسئلهء ازواج آباء هم همینطور است. اما این امر به این معنی نیست که در دیانت بهائی ازدواج با افرادی نظیر مادر و خواهر اجازه داده شده است، بلکه حرمت محارم در دیگر آثار حضرت بهاءالله به صراحت ذکر شده است که در ادامه به آن می‌پردازیم. اما حتّی اگر در دیگر آثار حضرت بهاءالله هم ذکر نمی‌شد، جمله کتاب اقدس حکایت از حرام بودن محارم می‌نمود. علت این مطلب اینست که حکم کتاب اقدس مستقیماً اشاره به حکم قرآن کریم دارد و در این ظهور مبارک نیز در سایر الواح و آیات صریح است که با نفوسی که انتساب نزدیک دارند، مثل مادر و خواهر و عمّه و خاله و فلان و بهمان، البتّه این عمل نا شایسته و حرام است.^{۴۲۰} بنابراین حکم اقدس حکم قرآن را تائید می‌کند، باستثناء یک تغییر جزئی و لذا آن تغییر را مطرح کرده است.

قرآن کریم در مورد طبقات محرّمات ازدواج در دو آیه پیاپی سخن می‌گوید. آیه اوّل صرفاً در مورد یک طبقه است و آن زن پدر میباشد. آیه دوّم بطور دست جمعی همه دیگر طبقات را تحریم می‌فرماید. اما نه تنها زن پدر بعنوان یکی از طبقات دسته جمعی ذکر نشده است، بلکه بعلاوه واژه های مربوط بآن کاملاً با واژه مربوط به طبقات دیگر فرق دارد. به عبارت دیگر ازدواج با زن پدر صرفاً نهی شده است، ولی صحبت از حرام بودن آن نیست. بلکه بالعکس ازدواج با همه دیگر گروهها با واژه حرام بودن ذکر شده است. این تفاوت است که در کتاب مستطاب اقدس مورد بحث قرار گرفته است و در مورد ازدواج با زن پدر هم دقیقاً عین واژه قرآن در مورد طبقات دسته جمعی ذکر شده است. به عبارت دیگر، قرآن کریم ازدواج با زن پدر را با عبارت 'لا تنکحوا' (یعنی ازدواج نکنید) بیان کرده و در مورد گروههای دیگر با عبارت 'حرمت علیکم' (حرام شده است بر شما) بحث می‌کند. اما حضرت بهاءالله در کتاب اقدس استثناء قرآن در مورد ازدواج با زن پدر را از میان برده و آن را نه تنها مشمول نهی، بلکه مشمول واژه 'حرمت علیکم' فرموده است. بنابراین تفاوت حکم اقدس با حکم قرآن در اینست که حکم اقدس ازدواج با زن پدر را نیز داخل مقوله دسته جمعی تحریم گروههای دیگر کرده است. عین آیات بدین قرار است: در کتاب مستطاب اقدس فقره ۱۰۷، حضرت بهاءالله میفرماید «قد حرمت علیکم ازواج آبائکم» یعنی برآستی حرام شده است بر شما ازدواج با زن پدرتان. و در قرآن کریم در سوره نساء آیه ۲۲ میفرماید «و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء» یعنی با زن پدرتان نکاح نکنید. و آنگاه در همان سوره در آیه ۲۳ میفرماید «حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنت الاخ و بنت الاخت و امهاتکم التی ارضعنکم...» یعنی حرام شده است بر شما ازدواج با مادرتان و دخترتان و خواهرتان و عمّه تان و خاله تان و دختر برادرتان و دختر خواهرتان و مادران رضائی تان...

اما یکی از دلایل حرمت ازدواج با زن پدر این است که در دوران جاهلیت قبل از رسول الله، این عمل در میان اعراب متداول بود که هر مردی دارای تعداد زیادی زن بود و وقتی می‌مرد اولاد او آن زنهایی را که مال پدرشان بود و مادر آنها محسوب نمی‌شد، اختصاص بخود می‌دادند و با آنها همان معاملاتی را می‌کردند که با زنهای دیگر می‌کردند. این عادت جاهلیت بود. بنابراین این نوع ازدواج در دوران حضرت محمد نهی و با تغییر زمانه، در این ظهور اعظم حرام شده است.

عدم حلیت ازدواج با سایر محارم

اما مورد دیگر آن است که اگر سخن این نویسندگان را قبول کنیم که "آنچه حکمی ندارد و ممنوع نشده حلال است" و این مطلب را به قرآن کریم اطلاق نمائیم، در اینصورت باید گفت که زنان مسلمان حق دارند در آن واحد شوهران متعددی داشته باشند. علت این امر اینست که در قرآن کریم در مورد مردان، بصراحت آمده است که ایشان نمیتوانند بیش از ۴ زن بگیرند، اما ممنوعیت تعدد شوهر برای زن در هیچ کجای قرآن نیامده است. حال دو راه داریم: یا آنکه باید بگوئیم این امر از بدیهیات است و نیازی به ذکر آن در قرآن کریم نبوده است و یا آنکه تعدد شوهر برای زنان را حکم اسلام بدانیم. واضح است که شق صحیح مورد اول میباشد و تعدد شوهر برای زن مجاز نیست. گذشته از این، حضرت عبدالبهاء در این مورد می فرماید: «در خصوص حرمت نکاح پسر به زوجات پدر مرقوم نموده بودید. صراحت این حکم دلیل بر اباحت دیگران نه. مثلاً در قرآن می فرماید «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَأُمَّهَاتُ أُمَّهَاتِكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُ أَخَوَاتِكُمْ...» (حرام است بر شما مردار و گوشت خوک...) این دلیل بر آن نیست که خمر حرام نه^{۲۲}». همچنین در تورات تشبیه فصل ۳/۲۲. حرمت ازدواج ازواج آباء وَحَدَّةَ مذكور و حرمت دیگران در مقامات دیگر وارد^{۲۳}».

علل تحریم ازدواج با محارم

تحریم ازدواج با محارم در دیانت بهائی بسیار قاطعانه تر و جدی تر از همه ادیان گذشته است. علت این امر اینست که در آئین بهائی نه تنها ازدواج با محارم حرام شده است بلکه علت فلسفی، طبی و اجتماعی این تحریم نیز مورد بحث قرار گرفته است و بخاطر این مطلب است که نه تنها ازدواج با محارم حرام گردیده، بلکه اصولاً به اعتقاد امر بهائی هر چه زوج و زوجه بیشتر با یکدیگر فاصله داشته باشند، بهتر است. چنانکه خواهیم دید این اصل انعکاسی از اصل وحدت عالم انسانی و صلح عمومی است و لذا بحث در مورد ازدواج در چارچوب این فلسفه و اندیشه بدیع و خلاق مورد بررسی قرار میگیرد.

اولین شکل تحریم ازدواج با محارم در آثار حضرت باب دیده میشود. حضرت باب در نوشتجات گوناگونی ازدواج با محارم را حرام فرموده اند. مثلاً در کتاب قیوم الاسماء حکم قرآن را اینچنین تأیید میفرمایند: «ان الله قد حلال علی المؤمنین من المؤمنات غیر ذوی قرابتهم الام و البنت و الاخت و العمه و ما قد جعل الله بمثلها و بنات الاخ و بنات الاخت... و ان ذلک حکم فی کتاب الله علی کلمة الفرقان و قد کان الحکم فی ام الكتاب مقضياً^{۲۴}» یعنی ازدواج را خداوند حلال فرموده مگر با محارم: با مادر، دختر، عمه، و نظیر آن، و دختر برادر، و دختر خواهر... و این حکم کتاب خداست در قرآن که در این ام الكتاب عمل به آن مؤکد شده است.

همچنین حضرت باب در نوشته دیگر خویش تحت عنوان "فی بیان علته تحریم المحارم" حکم قرآن را تأیید فرموده و آنرا تکرار مجدّد میفرمایند. اما در این اثر حضرت باب یکقدم فراتر رفته و صرفاً بذکر حکم نپرداخته، بلکه به بررسی علل فلسفی و متافیزیکی این حکم نیز مبادرت می ورزند. حضرت باب در بررسی خود از این حکم ازدواج با محارم را تناقضی با اصول خلقت، علیت و حقیقت هستی دانسته و لذا حرام بودن ازدواج با محارم را امری ابدی و غیر قابل تغییر معرفی کرده اند. قسمتی از این لوح بدین قرار است: «فی بیان علته تحریم المحارم من الاخت والام والعمه والخ بالاصل و تحریم غیرها عرضاً... اما السؤال مما حرّم الله علی الرجال من التسعة المكتوبه فی الكتاب و مما جعل الله من ورائها... فاعلم... ما حرّم علی نفس شیئاً الا ما حرّم الشئ علی نفسه لان الله قد خلق الاشياء به و اعطاهم الله فی صورة قبولهم حکم انفسهم فلذلک حرّموا علیهم

کلّ ما حرّمتم انفسهم بانفسهم و كذلك حکم الله فی الله فی البدء... و لما بعث الله الخلق فی هذا العالم قد نسوا حکم البدء من غیر الحقّ لذا ارسل الله اليهم الرسل و الكتاب بالحقّ لیتلوا عليهم احکام قبولهم فی مشهد ذر الاول... فایقن ان الله قد خلق الاشياء من ماء البحرين احدهما ماء العله و الثانيه ماء المعلول و لقد مرج البحرين فی هذا الدنيا یتلتیان بسرّ الاختیار من ماء هذین البحرین... و لذا قد حرّم الله سبل المعلولیه علی العلیه و لذلك حرّمتم فی الكتاب الامّ و العمّه و الخاله لسرّ علیتھنّ اشارة الی رتبّه التثلیت فی الفعل البدء... و اما السنّه الاخیره فهی قد وجدت بعد قرب آدم بالشجره... و لذلك حرّم الله علی اشرف ذرّیته تلك السنّه» در این توقیع که "در بیان علّت تحریم محارم شامل خواهر و مادر و عمّه و خاله و غیره بالاصل و تحریم مابقی بالعرض" میباشد، حضرت باب این تحریم را به قانون ذاتی و حقیقت هستی اشیاء در اصل خلقت راجع فرموده و این تحریم را حاصل یک تحریم ذاتی که حاصل طبیعت و ذات انسان است معرفی میفرماید. اینکه در کتب مقدّسه این تحریم بیان شده در واقع تکرار همان اصل ذاتی است که آدمیان بخاطر غفلت از خداوند و فطرت راستین خود، فراموش کرده اند. بعلاوه حضرت باب ازدواج با محارم را تناقض با اصل علیت و قانون خلقت معرفی میفرماید و آن را بطور مطلق تحریم میفرماید. میبینیم که بر خلاف دروغ نویسندگان این مقاله، تحریم محارم در آثار حضرت باب به یک اصل متافیزیکی تبدیل شده و لذا اصلی غیر قابل تغییر و مطلق میگردد. اما توجه کنید که حد و حلقه محرمیت در هر عصر و دین متفاوت بوده و به تدریج این حلقه بزرگتر شده، چنانکه در زمان حضرت ابراهیم برادر می توانست با خواهر ازدواج کند، همانطور که حضرت ابراهیم با خواهرش ساره (سارا) ازدواج کرد. در دین یهود، این نوع ازدواج حرام است، ولی عمو می تواند با دختر برادرش ازدواج کند. در دیانت اسلام این نوع ازدواج نیز حرام است، ولی دختر عمو و پسر عمو می توانند با هم ازدواج کنند و همین طور اما ازدواج با زن پدر نیز نهی شده است. در دیانت بهائی ازدواج با زن پدر نیز حرام گشته است و توصیه به ازدواج با غیر خویشاوندان شده است.

همین اصل تحریم محارم در مورد آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء نیز مصداق دارد. در کتاب اقدس این اصل حتّی شدیدتر نیز میشود، یعنی از آنجا که زن پدر با آنکه مادر فرد نمیشود، ولی سمبلی از مادر میباشد، در نتیجه بخاطر حرمت مطلق محارم، ازدواج با زن پدر نیز مشمول اصل "حرمت علیکم" میشود و صرفاً امری که مورد نهی قرار گرفته باشد، نیست. حضرت بهاءالله در آثار دیگرشان، علّت اجتماعی و طبّی تحریم محارم را مورد بحث قرار داده اند و لذا همانند حضرت باب، که علّت فلسفی این تحریم را بررسی فرمودند، حضرت بهاءالله به علل اجتماعی و طبّی آن تأکید میفرماید. همانطور که ذکر شد حضرت عبدالبهاء در پاسخ کسانی که ممکن است عدم ذکر طبقات دیگر محرّمات در کتاب اقدس را بمعنای جواز ازدواج با محارم تلقّی کنند، توضیح میفرماید که این عدم ذکر بمعنای جواز نیست، بلکه حضرت بهاءالله در آثار دیگرشان دستور داده اند که حکم الهی در ازدواج مستلزم ازدواج با جنس بعید است. به عبارت دیگر، نه تنها ازدواج با محارم ممنوع است، بلکه حتّی ازدواج با اقربا و نزدیکان و خویشان نیز اگر چه حرام نیست اما نا مطلوب تلقّی میشود. از نظر آئین بهائی ازدواج وسیله و آئینه ای از وحدت عالم انسانی است و لذا ازدواج با محارم اصولاً تناقض در قول است، بلکه ازدواج باید وسیله ارتباط و اتحاد دو گروه بعید باشد. حضرت عبدالبهاء در این مورد می فرماید «در خصوص حرمت نکاح پسر به زوجات پدر مرقوم نموده بودید، صراحت این حکم دلیل بر اباحت دیگران نه... و در الواح سائره، بصریح عبارت مرقوم، که در ازدواج، حکمت الهیه چنان اقتضاء نماید که از جنس بعید باشد... و چون امر بهائی قوّت گیرد مطمئنّ باشید که ازدواج به

اقربا نیز نادر الوقوع^{۴۲۵}». در این مورد جمال اقدس ابهی در کتاب اقدس صفحه ۱۹۴ می فرماید که «تشریح احکام مربوط به حلیت و حرمت نکاح اقارب راجع به بیت العدل اعظم است»^{۴۲۶}.

علت این تحریم در آثار این دیانت، امری طبّی و اجتماعی ذکر شده است. بفرموده حضرت عبدالبهاء ازدواج با محارم مخالف اصول طبّی است «یعنی بین زوجین هر چند بعد بیشتر، سلاله قویتر و خوش سیما تر، صحت و عافیت بهتر گردد و این در فنّ طبّ نیز محقق است»^{۴۲۷} و همچنین بفرموده ایشان «احکام طبّیه مشروع و عمل بموجب آن منصوص و فرض»^{۴۲۸} است. بدین ترتیب، بحکم علم طبّ و دلایل بهداشتی، تحریم ازدواج با محارم در امر بهائی «منصوص و فرض» است.

علاوه بر علت پزشکی و بهداشتی و جسمانی، آئین بهائی از علتی اجتماعی و فرهنگی نیز سخن میگوید. در این مورد باید گفت که حضرت بهاءالله صد سال قبل از علم مردم شناسی جدید، علت راستین تحریم ازدواج با محارم را بین فرموده اند. این مطلب هم قابل تعجب نیست، زیرا که در آئین بهائی احکام بصورت دستوری تحمیلی بیان نمیشوند، بلکه فلسفه، حقیقت، عملکرد اجتماعی و ضرورت اجرای آن احکام هم بیان می گردد. برای توضیح این مطلب باید به کشف جدید مردم شناسان در مورد علت راستین حرمت ازدواج با محارم اشاره شود. مردم شناس شهیر فرانسوی لوی اشتراوس (Claude Levi-Strauss)، اولین کسی بود که در کتاب خود تحت عنوان «ساختار ابتدائی خویشاوندی» (Elementary Structures of kinship) رمز عمومیت تحریم ازدواج با محارم در سرتا سر دنیا و در تقریباً همه فرهنگها را کشف نمود. بنظر او اصل تحریم ازدواج با محارم دارای یک معنای راستین است که تا کنون فهمیده نشده است. لوی اشتراوس میگوید که حکم راستین تحریم ازدواج با محارم، فی المثل با خواهر، این نیست که «با خواهرت ازدواج مکن»، بلکه حکم راستین این تحریم بدین شکل است که «با خواهر دیگری ازدواج کن». به عبارت دیگر تحریم ازدواج با محارم مستلزم ازدواج با جنس بعید است، و این امر مستلزم اتحاد و ارتباط و تفاهم و تعاون بین گروههای گوناگون میگردد. لوی اشتراوس توضیح میدهد که علت اصلی ایجاد تمدن، همین اصل تحریم ازدواج با محارم است که باعث شد افراد از حیطه مستقیم خانواده خود فراتر رفته و با دیگر خانواده ها و دیگر قبائل ارتباط بیابند. این ارتباط جدید خویشاوندی بخاطر ازدواج با جنس بعید باعث گسترش روابط اقتصادی و فرهنگی گشته و تمدن را بتدریج امکان پذیر مینماید.

حضرت عبدالبهاء در مورد حکمت های وصلت با جنس بعید چنین می فرماید: «و شبهه ای نیست که بقواعد مدنیت و طبابت وصلت جنس بعید اقرب از جنس قریب»^{۴۲۹}. بهمین ترتیب در بیان دیگر میفرمایند: «در اقتران هر چه دورتر موافقتر زیرا بعد نسبی و خویشی بین زوج و زوجه مدار صحت بنیه بشر و اسباب الفت بین نوع انسان است»^{۴۳۰}. بنایراین حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء، علاوه بر عوامل طبّی و جسمانی، اصل ازدواج با غیر محارم را «اسباب الفت بین نوع انسان» دانسته و آنرا «بقواعد مدنیت» ضروری معرفی مینمایند. واضح است که در دیانت بهائی مسئله ازدواج وسیله و آئینه ای از اصل وحدت عالم انسانی است و لذا بخلاف سنتهای گذشته، امر بهائی نه تنها ازدواج با محارم را خلاف طبّ و تمدن و دین میداند، بلکه بعلاوه از آن هم یک قدم فراتر رفته و ازدواج با نزدیکان غیر محارم را نیز نامطلوب می شمارد و انسانها را تشویق میکند که در ازدواج با افرادی که هیچگونه نسبت خویشی با آنان ندارند، پیوند یابند تا این امر باعث گسترش الفت و وداد در سرتاسر عالم گردد.

درباره عفت و عصمت نیز حضرت بهاءالله فرموده اند که هر که فاسد و بی عفت و عصمت باشد بهائی حقیقی نیست و یک ذره عفت و عصمت از صد هزار سال نماز و دعا و عبادت هم بالاتر است.

تزییح دو خواهر در یک زمان در آئین بابی

در پایان به جواب مسأله ای که یکی دیگر از ردیه نویسان مطرح کرده می پردازیم. او می نویسد "در آئین باب تزییح دو خواهر در یک زمان جایز است و در کتاب «هشت بهشت» که در آئین باب و تاریخ بابیه نوشته شده در صفحه ۱۸۹ سطر دوم و سوم مینویسد: «ششم - (از احکام نکاح) اینکه جمع مابین اختین در شریعت بیان جائز است». جواب آنکه در هیچ یک از نوشته های حضرت باب چنین مطلبی نیامده است و کتاب هشت بهشت که مورد استناد سوال کننده است توسط دو نفر که اسماً ازلی بودند، ولی در واقع با حضرت باب دشمنی داشتند، یعنی آقاخان کرمانی و محیط کرمانی نوشته شده است. این کتاب پر از جعلیات و اشتباه است که از آن جمله همین مورد است که سوال کننده نقل کرده است.

همچنین در این کتاب نقل شده "نکاح اخت (خواهر) مادام که برادر او از هنگام ولادت رویت نکرده باشد جائز است". همانطور که ذکر شد کتاب هشت بهشت جعلی بوده و منسوب به حضرت باب نیست و همچنین طبق موارد گفته شده در قسمت های قبل، ازدواج با محارم نظیر خواهر، در دیانت بابی و بهائی مطلقاً حرام است.

۶۰. چرا در دیانت بهائی به جای مجازات برای زنا باید جریمه نقدی داد؟

و از جمله اعتراضات اینست که چرا مجازات زنا جریمه نقدی است و در مورد زنا محصنه حکمی وجود ندارد.

حکم زنا در ادیان مختلف

زنا در همه ادیان آسمانی حرام بوده و هست، وکل انسان ها به تقوی و عفت و عصمت و حیا امر شده اند. اما از جنبه فروع جسمانی، راجع به انواع زنا و مجازات آنها، هر دین بر اساس شرایط زمان، مکان، فرهنگ و جامعه مربوطه، به طریقی متفاوت حکم فرموده است. حقیقت اینست که انسان ها همیشه نمی توانند حکمت های احکام ادیان را که خداوند نازل فرموده، تماماً و کاملاً درک کنند. به همین جهت است که حضرت عبدالبهاء فرموده اند حلال و حرام ها و مجازات و مکافات مربوط به احکام فرعی هر دینی مانند دستورات و تجویزات اطبا و دکترها ست. ممکن است بیمار نفهمد که چرا دکتری فلان مقدار دارو را تجویز کرده و یا دارویی دیگر را ممنوع نموده، اما چیزی که مهم است این است که بیمار، اول باید به دانائی و شایستگی دکتر شناخت پیدا کند، و پس از آن هر چه را که دکتر گفت، و لو اینکه حکمت آن را درک نکند، اجرا نماید. فهم بشری به هر حال در خصوص درک حکمت احکام محدود است، چنان که درباره فهم سایر علوم نیز چنین است. همچنین باید گفت دین سیستمی است که همه اجزایش با هم باید در نظر گرفته شود. جزء جزء کردن احکام یک دین و نقد ناقص آن، حقیقتی را روشن نخواهد کرد. فهم حکمت نزول هر حکم در هر دین را باید با توجه به کل سیستم آموزه های آن بررسی

کرد. خود مریبان آسمانی بهترین توضیحات را درباره آموزه های خود داده اند. بر ماست که مقصود آنها را از همه آثار و کتب خود ایشان جستجو کنیم و درک کنیم. احکام الهی جنبه های مختلف و حکمت های مختلفی دارند. بنابراین باید به جمع وجوه حکمت های احکام آسمانی ناظر بود.

حکم زنا در آئین بهائی

حکم زنا در کتاب اقدس به این شکل آمده است: «قد حکم الله لكلّ زان و زانیه دیه مسلمة الی بیت العدل و هی تسعة مثاقیل من الذهب و ان عاد مرة اخرى عودوا بضعف الجزاء... و فی الاخری قدر لهما عذاب مهین^{۴۳}» یعنی برآستی که خداوند برای هر مرد زناکار و هر زن زناکار جریمه مشخصی حکم فرموده است که به بیت العدل پرداخت می‌گردد و آن ۹ مثقال طلاست و اگر دفعه دیگر تکرار شود، جزا دو برابر می‌گردد... و در عالم بعد برای هر دوی آنها عذاب دهشتناکی مقرر شده است. در اینجا مطلب بسیار جالب این است که کتاب اقدس در مورد مجازات زنا ی غیر محصن و غیر محصنه، یعنی دختر و پسری که ازدواج نکرده اند سخن می‌گوید، اما نحوه سخن به این شکل است که «برای هر پسر زناکار و دختر زناکار» مجازات تعیین شده است. بنابراین این آیه از پسر زناکار و دختر زنا کار بطور مساوی صحبت کرده و هر دوی آنها را بطور مساوی مسئول دانسته و هر دوی آنها را مشمول مجازات نموده و هر دوی آنها را علاوه بر مجازات ظاهری در این دنیا مشمول مجازات دهشتناک اخروی می‌شمارد، یعنی شخص مجرم با پرداخت جریمه نقدی به هیچوجه از عذاب اخروی معاف نمی‌گردد.

مفهوم مجازات و قانون جزائی در آئین بهائی

در آثار بهائی مفهوم قانون و از جمله قانون جزائی کاملاً متفاوت است. در دیانت بهائی اصل این است که احکام الهی صرفاً کلیاتی را بیان مینماید ولی جزئیات را عامدانه و آگاهانه ناگفته میگذارد. بهمین ترتیب اگر چه در موارد بسیار معدودی، مجازاتی کلی توسط وحی الهی مشخص شده است، اما در اکثر موارد، مجازات جرمهای گوناگون عمداً معین نشده است و غیر منصوص است به این معنی که تعیین مجازات بستگی به تصمیم دموکراتیک جامعه دارد، تا بنحوی دموکراتیک به وضع مجازات پردازد. اما علت اینکه مجازات توسط کتاب الهی مشخص نشده همانطور که خود توضیح میدهد اینست که قوانین و مجازاتها در بسیاری موارد باید باقتضاء تکامل و تحوّل جامعه مورد تغییر و تجدید نظر قرار گیرد و لذا امکان وضع حکمی کلی برای حدّ اقلّ هزار سال (دوران دیانت بهائی) امکان پذیر نیست. بنابراین بخاطر آنکه باید قانون با مقتضیات تحوّل تاریخی و واقعیات اجتماعی مطابقت داشته باشد، در نتیجه، کتاب اقدس معدودی از مجازاتها را مشخص نموده ولی اکثر آنها را به تصمیم و تعیین بیت العدل محوّل فرموده است. اما بیت العدل یک مؤسسه دموکراتیک است که با انتخاب آزادانه همه افراد انتخاب می‌گردد. در نتیجه مجازاتها توسط بیت العدل وضع شده و توسط بیت العدل عوض هم خواهد گردید.

در این بیان حضرت بهاءالله توضیح میدهند که چرا در وضع احکام به کلیاتی اکتفا فرموده و جزئیات را به تصمیم گیری دموکراتیک بیت العدل بر اساس شرایط زمان و مکان محوّل فرموده اند: «امور ملتّ معلق است به رجال بیت العدل الهی. ایشانند امناءالله بین عباد و مطالع الامر فی بلاده. یا حزب الله، مرّبی عالم عدل است، چه که دارای دو رکن است، مجازات و مکافات، و این دو رکن دو چشمه اند از برای حیات عالم. چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمی مقتضی، لذا امور به

وزرای بیت عدل راجع تا آنچه مصلحت وقت دانند معمول دارند^{۴۳۲}». بهمین ترتیب در رساله سؤال و جواب هنگامیکه در مورد مجازات و مقادیر حدّ زنا از حضرت بهاءالله سؤال شده، تعیین مقادیر حدّ را به بیت العدل راجع میفرمایند. بهمین جهت حضرت عبدالبهاء میفرمایند: «اما زانی محصن و محصنه حکمش راجع به بیت العدل است^{۴۳۳}».

بنابراین، نظام قانونی و جزائی دیانت بهائی با نظم قانونی و جزائی ادیان گذشته تفاوتها ی عمده ای دارد. اولاً، در نظام قانونی و جزائی ادیان قبل، تخطّی از هر هنجار و قاعده اجتماعی، جرم و جنایت علیه خداوند و در واقع تعدّی به "حقوق الله" تصوّر می شد و لذا مجازاتهای سرکوبگر و سنگینی در مورد آنها وجود داشت. اما با پیشرفت بشر و تکامل جوامع و ظهور اندیشه حقوق بشر، آدمی از مرحله طفولیت خویش خارج شده و لذا بسیاری از مسائلی که قبلاً جرم و جنایت تصوّر میگردید، دیگر امری خصوصی و وجدانی و وابسته به تصمیم فردی تلقّی میگردد. ثانیاً، مجازاتها تا حدّ امکان با جرم تطابق داشته و از مجازاتهایی که نیازمند قطع اعضاء بدن یا شکنجه انسان باشد جلوگیری میشود. این اصول زیر بنای مفهوم قانون و جزاء را در آئین بهائی تشکیل میدهد.

علت منع مجازات های جسمانی در آئین بهائی

علاوه بر اینکه حیطه قانون و جزاء در امر بهائی محدود میگردد و بجای نفی حقوق بشر، نظام قانونی بهائی حافظ و حامی اصل حقوق لاینفکّ آدمیان میگردد، یک تفاوت دیگر نیز در این نظام الهی به وحی الهی محقق میشود. بدین ترتیب که مجازاتهای سرکوبگر بشکل قطع اعضاء بدن و یا شکنجه ممنوع میگردد. بعنوان مثال حکم دزدی در آئین مقدّس اسلام مبتنی بر قطع دست در دفعه اول و قطع پا در دفعه دوم است. هر چند که بدون شک این حکم در زمان ظهور اسلام مناسب ترین روش برای مجازات دزد بوده، اما با تغییر اوضاع و شرایط بشر امروز، آشکار است که دیگر قطع دست و پا نه با دزدی انطباق داشته و نه مسئله دزدی را حلّ میکند. دزدی باین علّت بد است که یک فرد بدون آنکه کار کند و تولید نماید، از حاصل دسترنج دیگران استفاده کند. اما با قطع دست و پای دزد تنها اتّفاقی که می افتد اینست که جامعه موظّف میگردد تا آخر عمر دزد مخارج او را بپردازد، یعنی دزدی توسط او را تداوم بخشد. اما در این مرحله از تکامل بشر، رحمت الهی مستلزم آنست که به دزد فرصت داده شود که اصلاح گردد و برای اینکار، هم حبس و هم تبعید معقول است، اما قطع اعضاء بدن دیگر عملی نیست.

تحریم مطلق زنا در آئین بهائی

اما در مسئله مجازات زنا در آئین بهائی اولین نکته ای که حائز اهمیت است، تحریم مطلق زنا در آئین بهائی است. این امر بحدّی اهمیت دارد که شارع بهائی در کتاب اقدس، در واقع پس از بحث در مورد عبادات (نماز و روزه)، اولین حکم خود را باین ترتیب بیان می فرماید: «قد حرّم علیکم القتل و الزنا ثمّ الغیبه و الافتراء^{۴۳۴}» یعنی براستی حرام شده است بر شما قتل و زنا و آنگاه غیبت و افتراء. این اولین حکم قانونی حضرت بهاءالله در کتاب اقدس است که زنا و قتل را اولین محرّمات قرار فرموده و آنگاه بلافاصله از حرمت غیبت و افتراء سخن میفرمایند. در آیات گوناگون کتاب اقدس بحثی مفصّل در خصوص تقدّس اصل خانواده صورت میپذیرد و بدین جهت مسئله زنا از نظر جزائی نیز مورد بحث قرار میگیرد. در مورد زنا ی دختر و پسر

حکم جزائی صادر شده است، اما این حکم به هیچوجه جریمه نقدی نیست، بلکه این جریمه نقدی وسیله ای است برای حکم اصلی که در واقع شهرت آن فرد است به ارتکاب این عمل زشت. بفرموده حضرت عبدالبهاء «این جزا بجهت آنست تا رذیل و رسوای عالم گردد و محض تشهیر است و این رسوائی اعظم عقوبت است»^{۴۳}. در عین حال چنانکه دیدیم، در کتاب اقدس تأکید میگردد که علاوه بر این مجازات دنیوی، مجازات دهشتناک اخروی نیز شامل حال زانی و زانیه میگردد. همچنین همانطور که ذکر گردید حکم زنای محصنه به بیت العدل راجع است.

نظام قانونی بهائی در چارچوب نظام اخلاقی و فرهنگی بهائی قابل فهم است. اصولاً راه اصلی مبارزه با جرم و جنایت در دیانت بهائی کشتن و حبس و آزار یعنی مجازات نیست، بلکه پیشگیری از وقوع جرم و جنایت است. بنابراین اگرچه مجازات لازم است، اما مجازات تنها موقعی میتواند مؤثر باشد که در چارچوب یک فرهنگ متخلّق و پاینده ارزشهای اخلاقی و روحانی صورت پذیرد و آلا مجازاتهای سنگین و زندانهای طویل نیز قادر به جلوگیری از جرم و جنایت نخواهد بود. شیوع وحشتناک اعتیاد به مواد مخدر در ایران فعلی علیرغم مجازاتهای سنگین، یکی از شواهد همین اصل میباشد. بهمین جهت عامل اصلی که در آئین بهائی تأکید میشود، وجود عدالت اجتماعی در جامعه، تربیت اخلاقی و فرهنگی مردم و رواج فرهنگ تساوی حقوق، وداد و الفت و یگانگی و احترام به تقدّس همه انسانها و حقوق همگان میباشد و بالعکس نظام قانونی مبتنی بر انواع و اقسام تبعیضات حقوقی و فرهنگ تکفیر و تفسیق و دشنام و چماق است که سر چشمه همه نوع تعدّی و ظلم و جرم و جنایت در جامعه میگردد.

بنابراین در جامعه بهائی بخاطر فرهنگ روحانی و اخلاقی آن، که نفس جرم بزرگترین مجازات برای فرد تلقی میشود، رسوائی حاصل از تشهیر، بزرگترین مجازات ممکن برای زنا میباشد. اما با وجود آنکه مجازات زنا بسیار سنگین معین شده است، این مجازات مربوط به زنای غیر محصن و غیر محصنه است و در مورد زنای مرد و زنی که ازدواج کرده اند، بسیار سنگین تر خواهد بود. اما تعیین این مجازات را بخاطر ارتباط آن با دیگر نهادهای اجتماعی، از جمله خانواده و ازدواج، بر عهده جامعه (بیت العدل) گذارده اند که بصورتی دموکراتیک و مبتنی بر نیازها و شرایط اجتماعی، مجازات را بصورتی مقرر نمایند که هم بنحو مؤثر مانع و رادع این گناه گردد و هم آنکه با قوانین و مقتضیات حقوق بشر تناقض نداشته باشد.

علل تفاوت حکم زنا در آئین اسلام و بهائی

در اینجا لازم است که متذکّر شویم که در واقع همین مسئله زنا و مجازات آن بخوبی اثبات میکند که احکام آئین مقدّس اسلام دیگر با نیاز و شرایط و ساختار اجتماع و علم و تمدّن سازگار نبوده و لذا بحکمت الهی وقت آن رسیده است که این قوانین عوض گردد. توضیح آنکه مجازات سنگسار کردن مرد و زن زناکار امروزه دیگر امری عقلانی و منطبق با حقوق بشر نمیشد، و اصولاً هم فرصتی برای اصلاح اخلاقی و جبران مافات به مرد و زن گناهکار نمیدهد. مسئله دیگر اینست که چگونه میتوان وقوع زنا را ثابت نمود و شیوه قانونی و قضائی برای اثبات زنا و یا اثبات تجاوز به عنف چه میباشد؟ قرآن کریم در این مورد حکمی کاملاً مشخص و معین داده است که خلاصه آن اینست که باید ۴ مرد شاهد عادل به چشم خود وقوع زنا را مشاهده کنند و اگر کسی دیگری را متهم به زنا و یا تجاوز جنسی کند، ولی نتواند ۴ شاهد عادل مرد بیاورد، آن وقت او و هر شاهد دیگر (اگر کمتر از ۴ مرد باشند) را باید ۸۰ ضربه تازیانه زد. واضح است که این حکم در این زمان به این معنی

است که هرگز زنا اثبات نخواهد شد و تنها راه اثبات زنا اقرار متهم است. به همین ترتیب اگر زنی مورد تجاوز جنسی قرار گیرد، به هیچوجه راهی برای قصاص متجاوز نیست، چون اگر آن زن بیگناه نتواند ۴ شاهد عادل که تجاوز را بچشم خود دیده اند حاضر نماید، آن وقت آن زن را باید دروغگو تلقی نمود.

اما توجه کنید که آئین مقدس اسلام در زمانی ظاهر شد که هنوز علم بشر در مرحله طفولیت بود. امروزه دنیا عوض شده است. بعنوان مثال، اگر زنی مورد تجاوز قرار گرفته باشد، از طریق بررسی DNA براحتی میتوان بنحوی علمی متجاوز را مشخص نمود و مورد مجازات قرار داد. علت اینکه قرآن کریم راه اثبات زنا را صرفاً از طریق شهادت ۴ شاهد عادل مرد قرار داده و این امر را مشروط به تصمیم گیری دموکراتیک جامعه بر اساس تحوّل علم و دانش و شرایط اجتماعی و ساختاری ننموده، این است که خداوند بخوبی آگاه بود که آئین اسلام قبل از آغاز قرن بیستم بانتهای رسیده و احکامش توسط شرع جدید خداوند نسخ خواهد گردید. در اینجا میبینیم که حکمت کتاب مستطاب اقدس که در نیمه قرن نوزدهم نازل میشود تا چه حد الهی و متعالی است. کتاب مستطاب اقدس جزئیات مربوط به زنا را محوّل به بیت عدل میفرماید و فقط اصل حرام بودن زنا را مورد تأکید قرار میدهد. حتی در زمان حضرت بهاءالله نیز آزمایش خون و آزمایش DNA برای کشف علمی این مسئله وجود نداشت، اما حضرت بهاءالله بجای وضع یک روش انعطاف ناپذیر در مورد راه اثبات زنا، تأکید فرمودند که «چونکه هر روز را امری و هر حینی را حکمی مقتضی، لذا امور به وزرای بیت عدل راجع تا آنچه مصلحت وقت دانند معمول دارند». آیا این وسعت نظر حکایت از آن نمیکند که این آئین، آئینی الهی و مبتنی بر وحی ربّانی است؟

حکم زناى محصنه و غير محصنه در اسلام

ذکر این نکته ضروری است که قرآن کریم نیز در مورد زناى محصن و محصنه حکمی ندارد. این تصوّر که حکم اسلام در مورد زناى محصن و محصنه سنگسار کردن است، صرفاً در احادیث بیان شده است و مطلقاً در قرآن کریم نیست. اما در قرآن کریم آیات مربوط به زنا سه مطلب و سه حکم مختلف را بدست میدهند. در یک حکم، قرآن در سوره نساء آیه ۲۰ بیان میکند که اگر زنی زنا کرد باید او را در خانه محبوس کرد تا بمیرد. البته در مورد مردی که زنا کند چنین حکمی وجود ندارد. در حکم دیگر در سوره نساء آیه ۳۱ فرمان میدهد که اگر دو نفر مرتکب فحشاء شدند، باید هر دو را آزار داد، ولی اگر توبه کنند باید آنها را رها کرد. سومین حکم قرآن، در سوره نور آیه ۲، اینست که باید زانی و زانیه را صد ضربه شلاق زد. مفسرین و فقهاء برآنند که این حکم سوم ناسخ احکام گذشته است. همچنین فقهاء بر آنند که این آیه، حکم مربوط به زناى زن شوهر دار را (حبس در خانه اش تا بمیرد) که در سوره نساء آمده است نسخ کرده است، ولی در عین حال این مجازات صد تازیانه مربوط به زناى غیر محصن و محصنه تلقی شده است. حقیقت اینست که حکم قرآن کریم در مورد زنا اصلاً مشخص نیست. اگر استدلال و تفسیر فقهاء را بپذیریم، در آنصورت حکم زن شوهر دار زانیه نسخ شده است، اما بجای آن حکم دیگری در قرآن کریم نیامده است که این حرف عجیبی است. اگر حکم سوره نور، یعنی صد تازیانه، مربوط به زناى غیر محصن و غیر محصنه است، در آن صورت این حکم نمیتواند ناسخ حکم سوره نساء باشد که زن شوهر دار را محکوم به حبس ابد کرده و در مورد مرد مزدوج زانی حکمی ندارد. اگر هم ناسخ آن تلقی شود (که این امر منطقی بنظر نمیرسد) در آنصورت مجازات زناى غیر محصن و غیر محصنه نسخ شده است، بی آنکه قرآن کریم بجای آن حکمی بدست

بدهد. حال باید گفت که چگونه یک حدیث می تواند نسخ حکم قرآن باشد؟ یعنی قرآن کریم در مورد زنا، حکم حبس ابد به زن و یا حکم صد تازیانه به مرد و زن داده است و چگونه میشود که باستناد یک حدیث، که دستور سنگسار کردن زانی و زانیه را میدهد حکم قرآن را منسوخ حساب نمود؟ این مطلب جالب توجه است که در سوره نور ذکر مستقیمی از اینکه صد تازیانه مختص به زنا غیر محصن و غیر محصنه است نمیشود و تخصیص این حکم به این نوع زنا صرفاً بر اساس تفسیر آیات قرآن میباشد.

احکام نظیر حکم زنا در اسلام

در قرآن کریم نیز شبیه چنین مسائلی (جریمه نقدی) وجود دارد. پیامبر اسلام در قرآن می فرماید «...وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ^{۳۶}» یعنی وام بدهید خداوند را، وامی نیکو که هر آینه در گذرم از شما گناهان شما را و در آورم شما در بهشتی که در آن نه‌هایی است که در جریان میباشد. اکنون عجیب است که شخص معترض، آیه قرآن را که می فرماید وام بدهید تا خداوند شما را ببخشد بالا جبار قبول نموده، لکن بر بیان شارع بهایی که جریمه نقدی را فقط به خاطر مجازات دنیوی مقرر فرموده است، قبول نمی نماید!

۶۱. چرا در دیانت بهائی حجاب ندارید؟

در دیانت بهائی بر عفت و پاکدامنی تأکید بسیار گردیده و از مهمترین شاخصه های ایمان شمرده شده، ولی حجاب به شکل روسری یا چادر وجود ندارد.

اگر منظور پوشش است، باید گفت حد و حدود آن در اسلام نیز روشن نیست و در این مورد بین علمای فرقه های مختلف اسلامی اختلاف نظر وجود دارد! اما اگر منظور از پرسش فوق، غیر از پوشش ظاهری، تقوای باطنی نیز هست، پاسخ زیر برای منصفین مفید و کافی خواهد بود.

حضرت بهاءالله درباره دوره بلوغ عالم که بهائیان آن را آغاز کرده اند، می فرماید: «اهل بهاء نفسی هستند که اگر بر مدائن ذهب (شهرهای طلا) مرور کنند، نظر التفات به آن ننمایند، و اگر چه جمیع نساء ارض (زن های روی زمین) به احسن طراز و ابداع جمال (با بهترین زینت و جدیدترین زیبایی) حاضر شوند، به نظر هوی (به نظر هوی و هوس و شهوت) در آنها نظر نکنند»^{۴۳۷}

نکته مهم درباره بیان فوق از حضرت بهاءالله آن است که اولیای الهی از قبل مژده آمدن چنین ایامی را هنگام ظهور موعود اسلام و دیگر ادیان آسمانی داده اند. در حدیثی به نقل از حضرت امیر چنین آمده است: «اگر قائم ما قیام کند آسمان باران خود را فرو می ریزد و زمین نباتات خود را بیرون می دهد، و کینه ها از دل بندگان خدا زائل می شود، و درندگان و حیوانات با هم ساخته از یکدیگر رم نمی کنند، تا جائی که زنی که می خواهد راه عراق و شام را بیاید همه جا قدم بر روی سبزه و

گیاهان می گذارد و زینت های خود را بر سر دارد و کسی طمع به آن نمی کند؛ نه درنده ای به او حمله می آورد و نه او از درندگان وحشت دارد»^{۴۳۸}. ملاحظه می فرمائید که این حدیث، با چه تشبیهاتی همان مضمون بیان حضرت بهاءالله در فوق است! آری مریمان و اولیای آسمانی، حقیقت واحده اند و اراده فرموده اند تا انسانها را نیز که از نوع واحدند، با یکدیگر متحد و مهربان فرمایند.

تا به حال از خود پرسیده اید زمانی که تمام زنان مصر به حضرت یوسف به دیده شهوت می نگریستند، چرا هیچ کس مردان را مجبور به داشتن حجاب نکرد؟ آیا هوسبازی زنان آن زمان باید باعث شد تا مردان حجاب داشته باشند؟ همین امر در مورد حجاب زنان نیز صدق می کند. به راستی در داستان هایی که قرآن نقل فرموده، رموز بسیار نهفته است.

با توجه به بیانات فوق از حضرت بهاءالله و حضرت علی (ع)، باید گفت تا به حال فقط تأکید بر این بوده که زنان باید خود را در حجاب سفت و سخت بپیچند که نکنند چشم مردی به آنان افتد و تحریک شود! اما در دوره ای که جامعه جهانی دوره بلوغ خود را، طبق بشارات انبیاء و از جمله بشارات فوق از حضرت علی آغاز کرده، مردان نیز باید از نظر ایمانی و فرهنگی به چنان بلوغی رسند که به این آسانی به امتحان نیفتند! به عبارتی دیگر فقط زنان نیستند که باید عفت و عصمت داشته باشند بلکه بر طبق آموزه های بهایی مردان نیز باید تقوی و انضباط معنوی و اخلاقی پیشه سازند، تا هر دو جنس بتوانند با رعایت اعتدال و ادب و حیا و عفت و تقوی با هم تعامل و ارتباط معنوی، انسانی، علمی، فرهنگی، هنری و اقتصادی داشته باشند.

حضرت بهاءالله در مورد نوع پوشش لباس برای مردان و زنان، معیاری را تعیین فرموده اند که در هر مکانی می توان آن را مورد استفاده قرار داد: «خداوند تعیین حد را از لباس برداشته، بگونه ای لباس بپوشید که ملعبه جهال نگردید». یعنی اگر در جامعه ای مردم با چادر و یا روسری هستند، اگر کسی بدون روسری در شهر بگردد، انگشت نما میشود و بالعکس اگر در جایی که مردم بدون حجاب هستند با روبنده و چادر ظاهر شویم، ملعبه و مسخره میگردیم؛ بنابراین بهتر است که پوشش ما نزدیک به عرف اجتماع باشد. البته این تبعیت از عرف دارای حدودی است. مثلاً برهنگی هر چند ممکن است در جایی رایج باشد، برای فرد مومن رفتار پسندیده ای نیست.

حضرت ولی امرالله در ابلاغیه ای خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان ایران راجع به قضیه رقص و تقلید البسه تساء غرب می فرمایند: «اول وظیفه محفل ملی بهائیان در این ایام که اخلاق در آن سامان تدنی نموده و تقلید و عدم تقید و لامذهبی رواجی شدید یافته، این است که جمهور بهائیان را از قبل این عبد کراز و مرارا در کمال تاکید و به نهایت صراحت تذکر دهند که تجاوز از آداب بهائی و مخالف مبادی سامیه امریه راجع به تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت و اعتدال در امور و اجتناب از سیئات اهل غرب و آداب مذمومه غیر مرضیه آنان، تولید مفاصد عظیمه در جامعه نماید و بنیه جامعه را ضعیف نماید و از رونق بیندازد. بهائیان باید همت در ترویج و اقتباس از حسنات اهل غرب نمایند نه تقلید سیئات آنان، امتیاز بهائیان حقیقی در این است لا غیر»^{۴۳۹}.

بیانات زیر بیانگر اهمیت پوشش و عفت در دیانت بهائی هستند:^{۴۴۰}

• «هر نفسی از او آثار خباثت و شهوت ظاهر شود او از حق نبوده و نیست».

- «طراز اعظم از برای اماء عصمت و عفت بوده و هست. لَعَمْرُ اللَّهِ نور عصمت آفاقِ عوالم معانی را روشن نماید و عرفش بفر دوس اعلیٰ رسد».
 - «اهل بهاء باید مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند در نصوص الهیه مرقوم و مضمون آیه به فارسی چنین است که اگر ربّات حجال با بدع جمال بر ایشان بگذرند ابدأ نظرشان بآن سمت نیفتد. مقصد این است که تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بهاء است. ورقات موقنه مطمئنه باید در کمال تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت و سیر و حجاب و حیا مشهور آفاق گردند تا کلّ بر پاکی و طهارت و کمالات عفتیه ایشان شهادت دهند زیرا ذره ای از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است».
 - «عندالله امری اعظم از عصمت و عفت نیست. این اعظم مقامات عالم انسانیت و از خصائص این خلقت رحمانی و دون آن از مقتضیات عالم حیوانی».
 - «إِنَّا نَأْمُرُ عِبَادَ اللَّهِ وَ إِمَائِهِ بِالْعِصْمَةِ وَ التَّقْوَى لِيُقِيمُوا مِنْ رَقْدِ الْهَوَى وَ يَتَوَجَّهْنَ إِلَى اللَّهِ فَاطِرِ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ» «إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ الْعِصْمَةَ إِكْلِيلاً لِرُؤُوسِ إِمَائِهِ طُوبَى لِمَنْ فَازَتْ بِهَذَا الْمَقَامِ الْعَظِيمِ»
- در انتها به بیانات زیر توجه کنید: ^{۴۴۱}
- «...باید به یاد داشت که هدف زندگی جهانی مهیا نمودن روح برای جهان بعد است. شخص باید در این جهان یاد بگیرد که غرائز و کششهای حیوانی را کنترل کند، نه اینکه بنده آنها باشد».
 - «جهان امروز بیش از حد طبیعی غرق در شهوات عشق جسمانی و فاقد ارزشهای روحانی است... زندگی مشترک و مشروعشان (احبا) باید در صدد تدارک قید و بندها و شروطی برای رفاقت و عشق ابدی و مؤسس بر حیات روحانی انسان، نه حیات جسمانی باشند».
 - «عفت و عصمت به قبل و بعد از ازدواج مربوط می شود. قبل از ازدواج عفت و عصمت مطلق و بعد از آن وفاداری صرف به همسر. وفاداری در روابط زناشویی و وفاداری در قول و عمل».

۶۲. اعتراض به حکم دون طهارت یا رفع نجاست از کل اشیاء حتی آب نطفه

در کتاب اقدس نازل: «قد حکم الله بالطَّهارة على ماء النُّطفة رحمة من عنده على البریة اشکروه بالروح و الریحان و لا تتبعوا من كان عن مطلع القرب بعيداً... تمسکوا بحبل اللطافة على شأن لایری من ثیابکم آثار الاوساخ هذا ما حکم به من كان الطف من کلّ لطیف. و الذی له عذر لا بأس علیه انه لهو الغفور الرحیم... کونوا عنصر اللطافة بین البریة هذا ما اراد لکم مولاکم العزیز الحکیم. و کذلک رفع الله حکم دون الطَّهارة عن کلّ الاشیاء و عن ملل اخرى موهبة من الله انه لهو الغفور الکریم. قد انغمست الاشیاء فی بحر الطَّهارة... لتعاشروا مع الادیان و تبلغوا امر ربکم الرحمن هذا لا کلیل الاعمال لو انتم من العارفين ^{۴۴۲}»

یعنی خداوند حکم کرده است به طهارت ماء نطفه و این رحمتی است از جانب او بر مردم. شکر کنید ای مردم، خدا را با

کمال سرور و نشاط و پیروی نکنید کسانی را که از درگاه قرب الهی دور هستند. متمسک شوید به رشته و ریسمان پاکیزگی و لطافت. بطوری که در سراسر لباسهای شما بهیچ وجه آثار چرک دیده نشود. خداوندی که مهربان تر از هر فرد مهربانی است، این حکم را به شما کرده است. اگر کسی عذری داشته باشد و نتواند آنطوری که باید و شاید رعایت لطافت و نظافت را بکند، اشکالی ندارد؛ خداوند آمرزگار است و مهربان. اساس و عنصر و ماده اصلی لطافت و پاکیزگی باشید در بین مردم، است آنچه که خداوند که مولای شماست برای شما در نظر گرفته و از شما انتظار دارد. مولای شما عزیز است و علیم. و اینچنین خداوند برداشته است در این ظهور مبارک حکم نجاست را از جمیع اشیاء و از ملل دیگر. فرو رفته اند جمیع اشیاء در دریای طهارت و پاکی. برای اینکه شما بتوانید با پیروان ادیان معاشرت کنید و بتوانید امر الهی را به آنها تبلیغ کنید. این تاج اعمال پسندیده است اگر شما بتوانید این نکته را بشناسید و پی ببرید.^{۴۳}

مسئله نجس و پاکی سبب شده است که گروهی از افراد بشر، گروهی دیگر را ناپاک و نجس محسوب دارند و از یکدیگر به شدت اجتناب نمایند و همین موضوع موجب تنفر و دشمنی بشر نسبت به یکدیگر شده است. در شرایع سابقه و به شهادت کتب مقدسه قرآن، انجیل و تورات بسیاری از اشیاء و بسیاری از قبایل و طوایف در نزد پیروان ادیان سابقه، نجس بودند و پیروان آن ادیان ملزم به دوری از آن اشیاء و یا از آن اشخاص بوده اند. مثلاً در شریعت اسلام سگ و خوک ذاتاً نجس و پلیدند. همچنین خون و شراب همه نجسند. و نیز به عقیده بعضی از یهود و نصاری که اسلام را قبول ندارند، مسلمین نجسند. البته عقیده فقهای اسلام در باره نجاست اهل کتاب مختلف است. بعضی اهل کتاب را کاملاً نجس و مردود می دانند و ذاتاً آنها را پلید می شمارند، بعضی هم آنها را پاک می دانند. ولی در نجاست مشرک، یعنی بت پرست ها که خدا را قبول ندارند، اختلافی در میان پیروان ادیان قبل نیست.

قرآن می فرماید بت پرست ها ذاتاً نجس و پلیدند^{۴۴}، نگذارید که وارد مسجدالحرام بشوند، زیرا مسجد را نجس می کنند. در انجیل هم همینطور است. در انجیل پولس نوشته است که اشخاصی که مسیح را قبول ندارند و اشخاصی که با مسیحین مخالف هستند و از شریعت الهی خبر ندارند، اینها نه تنها خودشان نجسند بلکه کلماتی که از دهان آنها بیرون می آید، نجس است. بهیچوجه به آنها نزدیکی نباید کرد. در انجیل بعضی از اطعمه را جایز و بعضی را نجس دانسته، مثلاً قربانی هائی که مشرکین برای بت ها می کردند، در شریعت انجیل نجس هستند و نباید به آنها دست زد و از آنها استفاده کرد. ولی بعد پولس اجازه داد و در یکی از نامه هایش می گوید، که همه چیز برای پاکان پاک است. حضرت موسی بعضی از غذاها را حلال کردند و بعضی را حرام، به شرحی که در تورات تشبیه و سفر اعداد و لاویان و غیره که از اسفار خمسه تورات شمرده می شود، این موارد تسمیه شده است. همچنین مللی که با حضرت موسی و اسرائیل مخالف بودند، به حکم تورات نجس هستند.

در این ظهور اعظم، حضرت بهاءالله اصولاً کلمه دون طهارت را محو فرمودند و به جای آن، امر فرموده اند به "ازاله اوساخ" و آنچه آلوده شدن جامه و دست و بدن به آنها مکروه و ناپسند است و از طرف دیگر به رعایت نهایت نظافت و لطافت اوامر اکیده صادر فرموده اند، به طوریکه در امر بهائی هیچ امری به اندازه نظافت و پاکیزگی تاکید نشده است، تا آنجا که حضرت بهاءالله بیانی به این مضمون می فرمایند که اگر بر لباس کسی، لکه چرکی باشد دعای او به درگاه خداوند نمی رسد، اما اگر این امر از روی ناچاری و یا عذری موجه باشد خداوند او را می بخشد. و حضرت عبدالباها فرموده اند: «نظافت ظاهره هر چند

امری جسمانی است ولیکن تأثیر شدید در روحانیات دارد^{۴۴۵}، این از فضل الهی است که بر اهل عالم احاطه کرد و ملل سابقه را از قید نجاست و در نتیجه از قید عدم معاشرت و عدم اختلاط با اهل عالم رها نمود. حالا بهائی می تواند با یهودی، مسیحی، گبر، ترسا، مشرک و غیر مشرک از هر ملتی با کمال محبت معاشرت و آمیزش کند و به آنها در موارد لازم کمک کند تا بتواند آنها را به امر الهی تبلیغ کند و الا اگر آنها را نجس و مردود و مطرود می دانست، باب معاشرت بکلی بسته می شد و فرد بهائی دیگر نمی توانست کسی را به شریعت الله دلالت کند.

رفع دون طهارت از آب نطفه نیز به این دلیل بوده که کسی به دیگری نگوید از نطفه ناپاک و پلید به وجود آمده است. از قبل هم گفته اند که:

نطفه پاک بیاید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

تصور نرود که رفع دون طهارت از آب نطفه، معنایش آن است که اگر دست و بدن و جامه به آن آلوده شود آن را نباید ازاله کرد و شستشو داد. بسیاری چیزهای دیگر هم پاک هستند، از جمله آب بینی و دهان که اگرچه در فقه اسلامی نجس شمرده نشده، ولی اگر دست و بدن و جامه آلوده به آنها شود، باید آنها را شستشو داد و ازاله کرد. پاکی آب نطفه در اسلام هم ذکر شده، چنانچه در زیارت حضرت سیدالشهداء حسین ابن علی (ع) مذکور است: «اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره لن تنجسک الجاهلیه بانجاسها»^{۴۴۶} یعنی شهادت می دهم به اینکه تو بودی نور در صلبهای بلند و رفیع و رحمهای پاک و پاکیزه که هرگز نجس نگردانید تو را دوره جاهلیت به نجاستهای خود. این مطلب می رساند که نطفه هائی که در رحم ها و صلبهای جمیع آباء و امهات آن حضرت تا زمان آدم ابوالبشر بوده است، همه پاک بوده و نجاست دوره جاهلیت و بت پرستی هم آن را نجس نگردانیده است. حال اگر مظهر امر الهی برای حصول وحدت عالم انسانی و ترک مخاصمات و منافرت ملل و ادیان و مذاهب و نژادها، حکم فرماید به رفع دون طهارت از افراد انسان و کل اشیاء، از جمله آب نطفه تا کسی دیگری را پلید زاده و نا پاک زاده نداند، آیا این حکم الهی چه ایرادی می تواند داشته باشد؟^{۴۴۷}

۶۳. اعتراض به حکم تلطیف و زدودن موی بدن و استعمال حنا در آئین بابی

معترضین در مقاله "گزیده ای از تعالیم متعالی بهائیت"، با لحنی تند و جسارت آمیز بیان می کنند که "میرزا علیمحمد در صفحه دوپست و هشتاد و شش کتاب بیان فارسی نظافت بدن را اینگونه تکلیف میکند که "میتوانید (در نسخه اولیه: باید) هر فردی حد اکثر در هر دوازده یا چهارده روز یکبار موی کل بدن خود را که بگیرد و سپس تمام بدن را با حنا رنگ کند!" البته کل بدن شامل سر و صورت هم هست! ما که حرفی نزدیم، فقط خواهش میکنیم این دستور را اگر نمیخواهید عمل کنید به سایر ادیان هم نسبت ندهید. در اسلام اصلاً چنین دستوراتی نیست که موی همه بدن را بزیم!"

در اینجا نیز در نقل قول، دست به چند تحریف و اشتباه میزنند. قبل از بررسی حکم حضرت باب، بهتر است چند تحریف نویسنندگان را ذکر نمائیم:

اولاً نویسندگان با کمال وقاحت جمله ای را که مینویسند بعنوان عین بیان حضرت باب قلمداد میکنند، حال آنکه نه در شکل عربی و نه در شکل فارسی آن چنین است. در واقع نویسندگان، مفهوم را بیان میکنند ولی تظاهر میکنند که عین بیان را نقل کرده اند. ثانیاً بخاطر مفهوم را هم غلط میگویند. در بیان حضرت باب، مطلقاً ذکری از دوازده روز نیست، بلکه صحبت از هشت روز شده است. ثالثاً، ابدأ در بیان بهیچوجه این مطلب که باید موی بدن را گرفت "و سپس تمام بدن را با حنا رنگ کند" وجود ندارد و بالعکس اجازه استعمال حنا نیز داده شده است. رابعاً نویسندگان در نقل بیان حضرت باب پراکنش باز کرده و مینویسند (در نسخه اولیه: باید) و منظورشان این است که این توهم را بوجود بیاورند که در چاپ اول کتاب بیان فارسی، لغت "باید" آمده، در حالیکه در چاپ دوم، لغت "میتوانید" آمده است!

تمام این قضیه دروغ است و اصولاً آنچه که میگویند ترجمه عربی است. ایشان علیرغم آنکه میدانند احکام بیان توسط احکام کتاب اقدس نسخ شده است و برای بهائیان قابل عمل نیست، با این وصف بخاطر غرض و عناد و حقیقت ستیزی خویش دست به تحریف زده و در اینجا عکس حرف خود را میزنند و چنین تظاهر میکنند که این حکم بیان، حکم بهائی است و لذا با طنز مخصوص خود مینویسند "ما که حرفی نزدیک، فقط خواهش میکنیم این دستور را اگر نمیخواهید عمل کنید به سایر ادیان هم نسبت ندهید. در اسلام چنین دستوری نیست که موی همه بدن را بزنیم". اولاً این حکم، حکم دیانت بهائی نیست که بهائیان بدان عمل کنند. ثانیاً این حکم برآستی حکم "سایر ادیان" است، چرا که حکم بابی است و دیانت بابی دیانتی غیر از دیانت بهائی است. احکام حضرت باب همه منسوخند مگر آنکه در کتاب اقدس و دیگر آثار بهائی تأیید و تکرار شوند. حضرت بهاءالله در کتاب اقدس تراشیدن موی سر از ته را نهی فرموده چه که موی سر را زینت سر معین میفرماید: «لا تحلقوا رؤسکم قد زینهاالله بالشعر» و بهیچوجه از زدودن موی بدن و یا استعمال حنا سخنی نگفته اند، و بنابراین این حکم بیان را نسخ فرموده اند.

حقیقت امر اینست که این نویسندگان در ذکر حکم بیان فارسی دو غلط عمده میگویند: اول اینکه گرفتن موی بدن در بیان فارسی امری اختیاری است و نه اجباری، بلکه اجازه آن داده شده است و عین این مطلب در مورد اجازه استعمال حنا صادق است. دوم آنکه منظور از کل بدن، نه سر و صورت است و نه دست و پا، بلکه صرفاً به بالا و پائین ناحیه شکم مربوط میگردد.

اینکه زدودن موی بدن شامل سر و صورت نیست؛ سه صفحه بعد در همان کتاب، یعنی در باب هشتم از واحد هشتم بیان فارسی تصریح میشود. در اینجا حضرت باب حکم میفرماید که در مورد پسران اجازه میدهند که موی سر را اصلاح کنند و ریش خود را بتراشند، بخاطر اینکه هر دو قویتر شوند و در نتیجه باحسن وجه ظاهر شوند. واضح است که در حالت عادی باید بر طبق حکم بیان نه موی سر را از ته زد و نه ریش را کاملاً تراشید، بلکه باید هر دو در کمال حسن ظاهر باشند. البته لازم به توضیح است که این حکم حضرت باب نیز در آثار حضرت بهاءالله نسخ میشود، بدین معنی که بحکم حضرت بهاءالله مسئله ریش کاملاً با اختیار خود مردم سپرده شده است و حکمی در مورد داشتن و یا نداشتن ریش در امر بهائی وجود ندارد و صرفاً این مسئله تصمیمی شخصی است. البته در اسلام در این موارد احکام مفصلی وجود دارد که با ظهور دیانت بهائی همگی نقض میشود و مسئله ریش گذاردن به همراه بسیاری دیگر از مسائل امری شخصی و خصوصی میشود و دیانت در مورد آن دخالت نمیکند. عین بیان حضرت باب اینست: «ملخص این باب آنکه اذن داده شده تبعیض شعر رأس و اخذ آن از وجه

لاجل قوت آن که بصورت حسن ظاهر شود». این حکم در پی حکم تلطیف آمده است معلوم میشود که از نظر حضرت باب موی سر و ریش را نباید زدود. اما اینکه دست و پا را هم حضرت باب از حکم زدودن مو مستثنی می کنند؛ در همان حکم تلطیف و در همان صفحه ۲۸۶ آمده است. در این بیان حضرت باب توضیح میفرمایند که زدودن موی دست و پا اصولاً محبوب نیست و صرفاً در صورتی که رسم و عادت فرهنگی یک قوم باشد اجازه این امر داده شده است. عین بیان حضرت باب این است: «و بر یدین و رجلین اگر دأب نبوده باشد محبوب نبوده از برای او.»

اکنون می بینیم که حکم حضرت باب اصولاً حکم نظافت بدن است و این نظافت بطور کلی واجب است، اما در مورد زدودن موی بدن - باستثناء سر و صورت و دست و پا - حضرت باب این کار را نه واجب دانسته اند و نه ممنوع کرده اند، بلکه اجازه این کار را داده اند و در صورتیکه افراد قادر به استحمام مکرر نباشند، آن را سودمند میدانند. در مورد حنا نیز، استفاده از حنا یا مواد مشابه آنرا برای اینکه نقشهای زیبایی را بر روی بدن تصویر کنند اجازه داده اند. و لذا از آن به شکل «ما يتجمل به المرء» یعنی آنچه که باعث زیبایی فرد شود سخن میفرمایند. اما همانطور که ذکر شد همه این احکام چیزی است که اجازه آن داده شده است. لذا عنوان این باب این است «فی اذن التلطیف» یعنی در مورد اجازه تلطیف و آنگاه موارد این تلطیف بیان شده است. و پس از ذکر حکم به عربی همان حکم را بفارسی بدین صورت بیان میکنند: «ملخص این باب آنکه در بیان اذن داده شده به تلطیف و تنظیف با علی ما یمکن در امکان و اگر در ۴ روز یک مرتبه اخذ اظفار و شعر و ما يتجمل به المرء نماید محبوب بوده عندالله و هست و تطهیر البسه و تلطیف آن هرچه اقرب تر شود اقرب بتلطیف بوده و هست و حنا اذن داده شده.»

بر طبق حکم حضرت باب حدّ اقلّ هر ۴ روز و حدّ اکثر هر ۸ یا ۱۴ روز، اجازه تلطیف داده شده است، و این امر شامل اجازه کوتاه کردن ناخن و زدودن موی بدن (باستثناء سر و صورت و دست و پا) و تجمیل بدن و تطهیر لباس میباشد. در همین صفحه بیان حضرت باب حکم میفرمایند که بخاطر تجمیل و تلطیف «سزاوار است عبد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خلق خود را و شاکر شود محبوب خود را بر حسن حسن خود و آلا استغفار کند محبوب خود را که کلّ کینونیات در فطرت اولیه باحسن جمال خلق شده و اگر حجایی بهم نرساند از ظهور آن، بر صورت خلق کینونیت مصوّر میگردد».

بنابراین اولاً حضرت باب بخاطر تأکید بر اصل زیبایی و تجمیل، به مؤمنان خود توصیه می فرمایند که هر روز جلوی آئینه رفته و در جهت تجمیل خود بکوشند. ثانیاً حضرت باب توضیح می دهند که همه انسانها بر اساس فطرت و خلق اولیه خود زیبا می باشند و زیبایی امری فطری و همگانی است. در نتیجه یک فرد بایی باید در جلوی آئینه برود تا زیبایی خود را که ودیعه الهی و فطرت ربّانی است مشاهده کند و خود را بعنوان خلق خالقی کامل که زیبایی و جمال مطلق است و لذا مخلوقش هم زیبا خلق شده است ببیند و در نتیجه خویشتن را آئینه جمال الهی ملاحظه کند و به سپاس خدا مشغول شود. آنگاه حضرت باب توضیح می فرمایند که اگر یک انسان در آئینه چیزی غیر از زیبایی مشاهده کرد، این امر بیانگر این واقعیت است که خود را بصورت راستین و فطری خود ملاحظه نکرده است و لذا بخاطر تعدی از ارزشهای روحانی است که حجاب و پرده ای میان چشمان او و حقیقت کینونیت فطری وی حائل شده است که باعث میگردد امری خلاف زیبایی را در آئینه ببیند. بنابراین اگر چنین باشد، باید بکوشد تا حجاب را بر طرف کند یعنی با آگاهی از زیبایی راستین خود در جهت

ارزشهای روحانی و اخلاقی حرکت نماید و قوای وجود خود را بالفعل ظاهر نماید تا آنکه جز زیبایی در آئینه نبیند. لازم بتذکر نیست که چنین طرز فکری باعث میشود که آدمیان بجای نفرت از خویشان خود را آئینه جمال الهی ببینند و بجای رفتار مبتنی بر خود شیفتگی در جهت ارزشهای روحانی حرکت نمایند، و بجای ناامیدی از زندگی، همه وجود خود را انعکاس اسماء و صفات الهی دانسته به همه چیز بچشم تقدس و جمال نگاه کرده و با همه چیز به نحوی اخلاقی معامله نمایند. پس باید گفت که از نظر حضرت باب اصل تلطیف واسطه میان مادیات و روحانیات است و وسیله ای است که عالم مادی را با حقائق روحانی پیوند داده و ملک را آئینه ملکوت مینماید.

در اینصورت باید گفت که اگر چه جزئیات حکم حضرت باب در کتاب اقدس منسوخ است، اما فلسفه و روح آن تعلیم مورد تأیید امر بهائی نیز میباشد و این فلسفه تلطیف برآستی دریچه ای نوین و بدیع و شکوهمند به تمدنی خلاق و زیبا و پر بار میباشد.

۶۴. اعتراض به حکم ناپرهیزی از مدفوع حیوانات در آئین بابی

معارضین می گویند که در صفحه ۲۸ کتاب بیان عربی حکم شده است که از مدفوع حیوانات پرهیز نکنید: «ثم السابع من بعد العشر ما یخرج من الحيوان فلا تحذرن».

در این شبهه، مطرح کننده بقیه جمله را حذف کرده است. حضرت باب در ادامه می فرماید «الا و انتم تحبون ان تلتفون» یعنی احتراز از مخروجات حیوانات، صرفاً باید بخاطر رعایت نظافت و لطافت انجام شود.

این حکم مترقی حضرت باب بیانگر دو مطلب انقلابی است: اول اینکه در بیان، تلطیف و لطافت محکمترین و موکدترین وظیفه هر بابی است و در نتیجه باید از زواید حیوانی هم بخاطر تلطیف احتراز کرد. دوم آنکه حضرت باب مفهوم اسلامی نجاست ذاتی را از میان می برند. در یک سطح علمی و محیط زیستی همه طبیعت وابستگی متقابل دارد و برای تکامل و حفظ محیط زیست باید به همه جوانب طبیعت به عنوان چیز هایی نگاه کرد که اگر چه از نقطه نظر ما نامطبوع است، اما برای بقای نظام طبیعی لازم و سودمند است.

در نتیجه معنای حکم حضرت باب این است که در موقع لازم، مانند استفاده از کود حیوانی برای کشاورزی، کار کردن با این مواد اشکالی ندارد اما در حالت عادی و بخاطر وظیفه تلطیف، باید از هر چیز کثیف و بو دار اجتناب کرد. اصولاً فضای کتاب بیان، فضای تلطیف است و نه تنگنای وسواسی تقلید و تنجیس و تکفیر.

۶۵. اعتراض به حکم حمایت از حیوانات در دیانت بایی

برخی از ردیه نویسان به لحنی توهین آمیز بیان کرده اند که در کتاب بیان عربی به این موضوع اشاره شده که "سوار گاو نشوید و شیر خر نخورید"..." تخم مرغ را قبل از پختن به جایی نزنید که میشکند و ضایع میشود. ما تخم مرغ را روزی نقطه اولی قرار دادیم، شاید شما شکر کنید." و در ادامه این موضوع را بدین گونه تمسخر نموده اند "قطعاً این آیات متعالی که نشانه اعجاز در کتاب بیان عربی میباشد کلام خدا است و کل نیازهای جامعه متمدن جهانی را بر طرف نموده است."

نمونه ای از احکام مشابه در اسلام

در اینجا علاوه بر بد دهانی نویسندگان - چیزی که مشترک میان ایشان و دشمنان همه پیامبران گذشته بوده است و به همین جهت اعراب عربستان هم بجای دیدن اعجاز در آیات قرآن از حضرت محمد بعنوان شاعر دیوانه و از آیات قرآنی بعنوان اساطیر اولین سخن می گفتند - ایشان دو سفسطه میکنند. اول آنکه باز چنین وانمود میکنند که این احکام بهائی است، حال آنکه احکام کتاب بیان حضرت باب است و لذا بهائیان اعتقاد ندارند که احکام حضرت باب "کل نیازهای جامعه متمدن جهانی را بر طرف نموده است". اصولاً احکام حضرت اعلی از ابتدا صرفاً جنبه سمبلیک داشته و برای اجراء نبوده است، چرا که موعود بیان چند سال پس از نزول احکام بیان ظاهر گردیده و آنگاه احکام بیان منسوخ شده است. سفسطه دوم ایشان در این است که یک یا دو جمله از کتاب بیان را گرفته و بدون توجه به معنای آن و تمامیت جهان بینی و احکام آن، صحبت از این میکنند که این یک یا دو جمله حلال مشکلات دنیا نیست و آنرا مورد تمسخر قرار میدهد. حال باید دید که اگر کسی بخواهد همین کار را در مورد قرآن کریم و یا احادیث اسلامی انجام دهد به چه نتیجه ای میرسد. مثلاً قرآن کریم مکرراً حکم میکند که: «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»^{۴۴۸} یعنی به خانه از درب آن وارد شوید، «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ»^{۴۴۹} یعنی وارد خانه محمد نشوید مگر آنکه شما را ماذون فرماید، «لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى»^{۴۵۰} یعنی زمانی که مست هستید نماز نخوانید، «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا»^{۴۵۱} یعنی بر شما گناهی نیست اگر بخورید با هم یا بخورید جدا جدا، «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ»^{۴۵۲} یعنی زمانی که داخل منزل میشوید سلام بگویید، از نوشیدن خون خودداری کنید و یا آنکه از حرکات اجرام سماوی و ستارگان در ارتباط با جن سخن میگوید و یا اصل خلقت را از چند هزار سال قبل و از طریق قصه آدم و حوا بیان میکند و یا آنکه از زمین و آسمان و طبقات سبعة سخن میگوید. حال آیا میتوان گفت که این احکام و مفاهیم کل نیازهای جامعه متمدن جهانی را بر طرف نموده است؟

علل صدور این احکام

معلوم نیست مراد معترض از انتقاد بر این مسئله این است که چرا نباید از حیوانات سواری گرفت و یا آنان را برای بارکشی مورد استفاده قرار داد و یا اعتراض این است که مسئله مورد نظر مسئله بسیار ساده و پیش پا افتاده بوده و ذکر آن توسط یک شارع آسمانی ضرورتی ندارد. به فرض اینکه هر دو مسئله مورد نظر سائل باشد، باید از او پرسید که در چنین عصر درخشان ماشین و توسعه و تکنیک و صنعت و ازدیاد وسائل ارتباطی، سوار شدن بر حیوانات چه ضرورتی دارد؟ و اصولاً با چنین وسائل راحت و سریع که امروزه در اختیار بشر قرار گرفته است، چرا باید موجبات آزار و اذیت حیوانات را فراهم نمود؟

مسئله ای را تأیید و تصدیق نمی نماید. به علاوه، اصولاً ذکر این مسئله در آثار حضرت باب به جهت نسخ یکی از قوانین قرآن بوده است، زیرا قرآن می فرماید «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ»^{۵۳} یعنی خداوند قرار داد حیوانات را برای شما تا بر آنها سوار شوید و از آنها تغذیه کنید. حضرت باب به سبب وجود چنین آیه ای که در قرآن کریم وارد شده است لازم دانستند که آن را نسخ فرمایند. همچنین در سوره دیگر قرآن مذکور است «وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا»^{۵۴} یعنی اسب ها و اشترها و خرها را قرار داد تا سوار شوید.

از طرفی گرچه مسئله ذکر شده بسیار ساده و ابتدایی می باشد، لکن در زمان و مکانی که حضرت باب ظهور فرمودند، این مسائل مبتلا به جوامع خصوصاً جامعه اسلامی بوده است، همچنانکه پیغمبر اسلام نیز مسائلی را که اعراب در عهد جاهلیت بدان مبتلا بودند مورد توجه قرار دادند و با آنکه مسائل مزبور بسیار ساده و پیش پا افتاده جلوه می کرد، معهداً آنان را در قرآن کریم مطرح و قبح آن اعمال و سنن را گوشزد مردم فرمودند، چنانکه مثالهایی از اینگونه آیات در بالا ذکر شد. گرچه در عصر حاضر هر انسانی ضرورت مراعات چنین آداب اجتماعی را که در قرآن بدان اشاره گردیده است، درک می کند و احترام به دیگران را به خوبی می شناسد و می داند که چگونه و تا چه حدی باید اصول اخلاقی و انسانی را در ارتباط با دیگران مراعات نماید، ولی در زمان و مکانی که پیامبر اسلام ظهور نمود مردم چنین بینشی را نداشتند. فی المثل آنان بدون اجازه وارد خانه های یکدیگر میشدند و در حال مستی نماز می گذاردند. لذا پیغمبر اسلام آن مسائل انحرافی را مورد توجه قرار داده، قبح آن را، ولو اینکه امروز بسیار ساده و روشن به نظر میرسد، بدانان تعلیم فرمود. به همین نحو حضرت باب نیز مسائل انحرافی جامعه خود را درک و قبح آن مسائل و سنن را، ولو اینکه امروز ابتدایی و کودکانه بنظر میرسد، به مردم تشریح و تعلیم فرمود و همین است آنچه که ما آن را مقتضیات زمان و مکان می نامیم.

متأسفانه معترض از آثار بلند عرفانی و فلسفی و نقش رسالت حضرت باب کاملاً بی اطلاع بوده و در حقیقت از همه مطالب که حضرتش عنوان نموده است، چشم پوشیده و تنها به چند مسئله کوچک توجه نموده و آن را معیار سنجش و میزان شناخت مظهر الهی قرار داده است و خواسته است بگوید که مشتم نمونه خروار است. صرف نظر از اینکه مثال مزبور در مسائل علمی اعتباری ندارد، به قول یکی از حکما، پیامبر مانند شاهین بلند پروازی است که گاهی اوجی فوق العاده می گیرد و هیچکس را یارای مقابله با آن نمی باشد و گاهی همان شاهین بلند پرواز بر روی زمین نشسته و بخاطر دام و دانه از اوج آسمان بر حوض زمین توجه می نماید، ولی معترض خوب میداند که اگر شاهین بر زمین نشست، نمی توان او را مورچه گفت و شاهباز اوج عرفان را مور ناتوان نتوان شمرد.

اما منظور اصلی حضرت باب از صدور چنین حکمی این است که نباید به حیوانات ظلم نمود و همچنین هر حیوانی را باید به مقتضای طاقت و توانائی او مورد استفاده قرار داد و از سوء رفتار و سوء استفاده در مورد حیوانات اجتناب کرد. بهمین علت مثال بدیهی گاو و خر را میزنند که مکرراً مورد استفاده آن زمان قرار می گرفته است. حضرت باب با ذکر این مثال ساده که کاری که گاو برای آن مناسب است، در مورد خر مناسب نیست و بالعکس آنچه که برای خر مناسب است نباید در مورد گاو بکار رود، یک اصل کلی را در مورد استفاده از حیوانات و رفتار با ایشان بیان می فرمایند. این امر برای آنست که حکم کلی خود را توضیح بدهند یعنی نه باید سبب ظلم به حیوانات شد و نه سبب حزن انسان گردید. بهمین علت در این بیان، هم سواری بر

گاو و هم گذاردن بار بر پشت گاو را نهی میفرمایند و آنگاه بالعکس حکم میفرمایند که در مورد حمار نباید شیر او را نوشید و صرفاً کمتر از طاقت او بر پشتش بار گذارد. گذشته از این، حضرت باب برای اینکه استثنایی بوجود آورند و گاو را که حیوانی مفید و شیرده می باشد مستثنی فرمایند در کتاب بیان عربی سوار بر این حیوان را منع فرمودند. در ادامه حکم میفرمایند که هیچ حیوانی را نباید سوار شد مگر آنکه از لگام و رکاب استفاده شود و آنگاه نهی میفرمایند سواری بر حیوانی را که راکب نتواند تعادل خود را در حین سواری حفظ نماید.

براستی اگر مسئله محبت و ترحم از دایره انسانها تجاوز نماید و حیوانات را نیز شامل گردد چه اشکالی دارد؟ حیوانات نیز در احساس با ما شریک بوده و رنج و الم را شدیداً احساس می نمایند و حتی می توانند جواب محبتهای صاحب خود را با حرکت سر و گردن جواب داده و از ترحم و لطف دیگران سپاسگزاری نمایند. جمال قدم به جهت حمایت از حیوانات در کتاب مستطاب اقدس صریحاً می فرمایند «لا تحملوا علی الحیوان ما یعجز عن حمله انا نهیناکم عن ذلک نهیاً عظیماً فی الکتاب کونوا مظاهر العدل و الانصاف بین السموات و الارضین»^{۴۰۰} یعنی حمل نکنید بر حیوانات آنچه را که از حمل آن عاجز میباشند ما نهی کردیم شما را از این عمل که نهی بزرگی است. باشید مظاهر عدل و انصاف بین آسمانها و زمین.

مسأله حمایت از حیوانات در ادیان و فرهنگ های دیگر

با طرح چنین سؤال کوچکی، به خوبی معلوم می شود که معترض مطلب را فقط از دریچه معیارها و سنت ها و عقاید جامعه خویش نگریسته است. گرچه در جامعه وی از نظر او توجه بر حیوانات و ترحم بر آنان بی مورد بوده و حتی قربانی آنان در اعیاد مذهبی نه تنها بلا مانع است، بلکه یکی از سنن ممدوح مذهبی بشمار می رود، لکن از نظر تعالیم هندو و زرتشت چنین عملی، قبیح و غیر انسانی محسوب می شود. زرتشت در سرودهای خود «گاتها» می فرماید نفرین باد به کسانی که با فریاد شادی، حیوانات را برای خشنودی خدا و فرشتگان قربانی میکنند. بنابراین نتیجه میگیریم رفتار صمیمانه و عادلانه نسبت به حیوانات مبارکه گرچه از نظر معترض مضحک و غیر عاقلانه میباشد، ولیکن از نظر مذاهب هند و آریایی و جوامعی مانند انجمن طرفداران حمایت حیوانات - که امروزه انجمن بزرگی محسوب می شود و در تمام نقاط جهان تاسیسات وابسته و مجلات و انتشارات دارد و کنفرانسهای بزرگی به منظور حمایت از حیوانات تشکیل میدهد - امری بسیار ممدوح است و این عمل درست منطبق با خواسته و اهداف آنان می باشد. سؤال کننده اگر به جای سکونت در ایران در هندوستان ساکن بود هرگز به چنین اعتراضی زبان نمی گشود زیرا مشاهده می کرد که در جامعه هند و سرزمین پهناور هندوستان نه تنها گاو بلکه جمیع حیوانات قابل ترحم و حتی احترام بوده و هیچکس حق تعدی و تجاوز بدانان را ندارد.

مسائل دیگر مربوط به این حکم

حضرت باب علاوه بر تأکید به ترحم به حیوانات، سواری بر کشتی را نیز مورد بحث قرار میدهند و از مجادله و منازعه مسافران حج انتقاد میفرمایند و ضرورت کمک به فقراء را در سفر کشتی بتوسط متمولین و مقتدرین مؤکد میسازند و از لزوم نظافت و تطهیر در سفر کشتی سخن میگویند و بخاطر مشکلات و دشواریهای سفر کشتی در آن زمان یعنی در نیمه قرن ۱۹ میلادی سفر کشتی را تا حد امکان تحذیر میفرمایند تا انسانها محزون نشوند. و در ارتباط با این آداب سفر است که حضرت

باب از لزوم حفظ تخم مرغ که غذای اصلی حضرت باب در زمان زندانی ایشان در وسط کوههای آذربایجان بود سخن میگویند و لزوم رعایت بهداشت در مورد تغذیه را مؤکد میسازند. در آنزمان بسیاری از تخم مرغ ها بخاطر عدم مراقبت شکست خورده و ترک برداشته و لذا به جذب میکروب و خراب شدن غذا و بیماری می انجامید. خداوند با نسبت دادن یک ماده غذایی یعنی تخم مرغ به پیامبر خود ضرورت احترام به نعمتهای خدا و طبیعت را متذکر میشود.

بینش حقیقی در احکام حضرت باب

اکنون که تمامی بحث حضرت باب مطرح گردید، خواننده میفهمد که منع سواری و بار گذاری بر گاو ولی جواز نوشیدن شیر آن و بالعکس منع نوشیدن شیر حمار، ولی جواز سواری و بار گذاری بر آن، اما کمتر از حد طاقش، مثالی از یک حکم کلی است و آن ضرورت احترام به حیوانات و مراعات عدالت در ارتباط با همه هستی است. در اینجا باید اصل کلی را قدری توضیح داد. از نظر حضرت باب، همه چیز و همه کس دارای حقوق خدادادی است. این فقط انسان نیست که دارای حق است، بلکه همه حیوانات و همه اشیاء نیز دارای حقوق خود میباشند. علت این مطلب فلسفه شکوهمند حضرت باب است که حقیقت هستی را تجلی اسماء و صفات الهی در دل اشیاء مییابد و بدین جهت همه هستی از نظر حضرت باب، عزیز و مقدس و ارزشمند است و باید با آن با احترام و عدالت معامله کرد.

حال میتوانیم ببینیم که اصول مذکور توسط حضرت باب براسی اعجاز الهی بوده و کلید حلّ تمامی مشکلات دنیای متمدن جهان را بدست میدهد. احکام جزئی حضرت باب در مورد ترحم بر حیوانات و رعایت بهداشت و زیبایی و لطافت در مورد همه چیز از جمله مواد غذایی، انعکاس و سمبلی از آن اصول کلی است. بی جهت نیست که در سر آغاز آن فصل، حضرت باب، حکم نجاست سگ و همه دیگر حیوانات را نسخ فرموده و در عین تذکر ضرورت حکم نظافت و لطافت در همه احوال طلیعه فرهنگ را بنا می نهند که آزار و نفرت به حیوانات مظلوم بی زبان جای خود را به فرهنگ محبت و وداد و ترحم و لطف می سپارد. لازم به تذکر نیست که فرهنگ خشونت انسان نسبت به انسان تا حد زیادی از فرهنگ خشونت انسان به حیوان متأثر میباشد و لذا تحقق یک فرهنگ مبتنی بر وحدت عالم انسانی و صلح عمومی و دموکراسی سیاسی و عدالت اجتماعی و آزادی عقیده و بیان و شکیبایی و تسامح مذهبی و تساوی حقوق زن و مرد و نیز نفی نظام برده داری و الغاء تبعیض حقوقی علیه زن و غیر مؤمن و همچنین لغو حکم ارتداد و نجاست اقوام و مذاهب دیگر، مستلزم رویکرد بدیعی است که بر طبق آن احترام به همه اشیاء و عدالت و عطف به حیوانات عاملی اساسی در جهان بینی و نظام فرهنگی آدمیان باشد. آثار حضرت باب شالوده چنین بینشی را بنیان نهاد و آثار حضرت بهاءالله با تأکید بر اصل وحدت عالم انسانی، ساختار این مدنیت بدیع جهان شمول را بنا گذارد.

۶۶. تهمت جایز بودن تعدد شوهر و صیغه در شریعت بیان

برخی معترضین آیه «ان فرض لكل احد ان يتاهل ليقى عنها من نفس يوحد الله ربها و لابد ان يجتهد في ذلك و ان يظهر من احدهما ما يمنعها عن ذلك حل على كل واحد باذن دونه لان يظهر عنه الثمره و لا يجوز الاقتران لمن لم يدخل في الدين»^{۴۵۶} را به این معنی دانسته اند که حضرت باب تجویز کرده که اگر کسی نتوانست همسر خود را باردار کند، اذن دهد که از دیگری باردار شود، مشروط به آنکه شخص ثالث ایمان به باب داشته باشد.

در ابتدا ذکر این نکته ضروری است که در بیان، اشاره صریحی به عدم جواز تعدد زوجات نیست، اما صریحاً زنا حرام و ازدواج موقت (متعّه یا صیغه) نهی شده است. همچنین توجه کنید که در قرآن کریم نیز عدم جواز تعدد همسر برای زن تصریح نشده و این مطلب فقط در احادیث نقل شده است.

اما آیه فوق متضمن چند مطلب است. نخست آنکه ازدواج را واجب می‌شمارد تا سبب بقای نسلی گردد که بتوحید الهی قائل و ناطق باشد و در این باره به سعی و کوشش امر شده است. دوم اینکه اگر یکی از طرفین بعللی قادر به داشتن فرزند نباشند، جائز است که به اذن و اطلاع و موافقت همسر، جدایی اختیار نمایند تا با ازدواجی دیگر این وظیفه روحانی امکان پذیر شود. توجه به متن آیه روشن می‌سازد که افعال «یتاهل» و «يجتهد» و ضمیر «عنه» همگی مذکر و ناظر به زوج (و نه زوجه) است و بنابراین در شریعت بابی، هیچ‌گاه زن نمی‌تواند بیش از یک همسر داشته باشد. اصطلاح اذن که در این آیه بکار رفته است، در معنی لغوی بمعنی «اجازه» یا «اطلاع» است، اما در شرع اسلام مفهوم خاصی دارد و به معنی اجازه ای مخصوص در شرایط معین است که فقط در موارد معلومی کاربرد دارد؛ مثلاً مجاز بودن افطار برای شخص روزه دار، اگر سلامتی و حیات او به علتی ناگهانی در خطر افتد. لذا در آیه فوق می‌توان آن را به جواز طلاق و جدایی در موارد عقیم بودن یا نازا بودن تعبیر نمود. در ضمن طلاق در بیان جایز، ولی ناپسند است. مطالعه متن بالا مشخص می‌کند که در صورت نازایی و ناباروری، در کتاب بیان اجازه به ازدواج دوم به مرد داده شده است. اینکه اجازه ازدواج مجدد موقوف به رضای طرفین است، اشاره دیگری بر تساوی حقوق انسانی بین زن و مرد است.

نکته مهم در شریعت بیان، این حقیقت است که ظهور موعود بیان نزدیک است و بهمین جهت رد و قبول یا تأیید و نسخ احکام بیان، کلاً در اختیار موعود مقدس مزبور است که حتی به تاریخ ظهور او در چندین مورد، در بیان عربی و فارسی اشاره شده است. حکم مورد نظر در دین بهائی ادامه نیافته و ازدواج دوم در صورت ناباروری مجاز شمرده نمی‌شود. در ضمن ازدواج در دین بهائی با ادیان و مذاهب دیگر کاملاً آزاد است.

۶۷. چرا حضرت باب مصرف دارو را حرام دانسته اند؟

برخی معترضین در مقاله خود تحت عنوان "گزیده ای از تعالیم متعالی بهائیت" چنین نوشته اند: "دینی که در جایی مراجعه به طبیب حاذق را مقرر داشته، در تناقضگویی آشکار که در صفحه سیصد و بیست و سه کتاب بیان فارسی آمده استعمال دارو را مطلقاً حرام اعلام کرده است. جوانان بهائی یادشان باشد اگر پدرشان یا مادرشان در حال مرگ هم بودند حق مصرف دارو را ندارند در عین حال حتماً به پزشک حاذق مراجعه نمایند!"

تفاوت این حکم در دیانت بابی و بهائی

این مطلب درست است که حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس دستور داده اند که در هنگام بیماری باید به پزشک حاذق مراجعه کرد. این مطلب نیز درست است که حضرت باب در کتاب بیان فارسی در صفحه ۳۲۳ استعمال تریاک، مسکرات و دارو را تحریم فرموده اند. اما ادعای نویسندگان در مورد اینکه در دیانت بهائی هم استعمال دارو ممنوع است، مطلقاً دروغ است. نویسندگان مزبور بخوبی میدانند که دیانت بهائی و دیانت بابی دو دیانت مستقل هستند و احکام کتاب بیان فارسی یعنی احکام حضرت باب ربطی به آئین بهائی ندارد. دیانت بهائی و کتاب مستطاب اقدس نسخ بیان و قرآن و انجیل و تورات است، یعنی دیانتی است جدید با احکامی جدید. حضرت باب همواره در آثار خود از جمله بیان فارسی تأکید میفرمایند که احکام ایشان صرفاً تا زمان ظهور حضرت بهاءالله قابل اجرا است و با ظهور موعود بیان یعنی حضرت بهاءالله احکام بیان قابل اجرا نبوده و منسوخ میگردد. اصولاً نزول کتاب مستطاب اقدس توسط حضرت بهاءالله هم در واقع بخاطر این بود که آئین جدیدی ظهور کرد و لذا احکام بیان منسوخ گردید. اینست که حضرت عبداله‌بهاء میفرمایند: «اما کتاب بیان به کتاب اقدس منسوخ است و احکامش غیر معمول، مگر احکامی که در کتاب اقدس تکرار بیان و تأکید شده و مادون آن احکام مؤکده در کتاب اقدس، به اهل بیان تعلق دارد و بما تعلق ندارد. ما مکلف به احکام کتاب اقدس هستیم»^{۴۵۷}.

همچنین بفرموده حضرت عبداله‌بهاء "کتاب اقدس نسخ جمیع صحائف و کتب" است و کتاب بیان هم یکی از آن کتب است. بهمین علت هم هست که در کتاب اقدس و در دیگر آثار حضرت بهاءالله مکرراً احکام بیان نسخ گشته و احکام جدیدی نازل میشود، همانطور که بسیاری از احکام قرآن کریم نیز مانند حکم ارتداد و جهاد و اخذ جزیه از کافران و نجاست مشرکان و اجازه ازدواج با ۴ زن و اجازه عدم رعایت عدالت در میان زنان موقعی که زن برده یعنی کنیز باشد^{۴۵۸}، در کتاب اقدس نسخ شده است.

اعتراض این نویسندگان در مورد مصرف دارو معادل اینست که کسی بر اسلام انتقاد کند که از یک طرف روز جمعه را تعطیل می شمارد و از طرف دیگر در تورات می گوید که باید روز شنبه تعطیل شود. یا آنکه بقرآن کریم اعتراض شود که از طرفی اجازه طلاق داده است، در حالی که در جای دیگر در انجیل مقدس آن را حرام اعلان کرده است. و یا آنکه بگوئیم چون در قرآن خوردن گوشت خوک حرام شده است، ولی در آئین مسیح چنین کاری مجاز است، در آن صورت نتیجه باید گرفت که جوانان مسلمان باید بدانند که اگرچه باید خوردن گوشت خوک را نفی کنند ولی در عمل وظیفه دارند که گوشت خوک را بخورند!

حکم دیانت بهائی در مورد استفاده از دارو

حال به حکم کتاب اقدس و دیگر آثار حضرت بهاءالله در مورد استفاده از دارو توجه می کنیم. این سخن که مصرف دارو در حین بیماری و احتیاج ممنوع است صد در صد مخالف احکام بهائی است. واضح ترین مثال لوح طب است که توسط حضرت بهاءالله نازل شده و اهمیت طب و پزشکی در آن مؤکد شده است. در این لوح حضرت بهاءالله چنین میفرماید: «لا تترك العلاج عند الاحتياج و دعه عند استقامه المزاج... دعه الدواء عند السلامة و خذه عند الحاجة قابل الامراض بالاسباب»^{۴۹}. در بیان بالا حضرت بهاءالله میفرماید معالجه را در زمان احتیاج ترک مکن ولی در هنگام سلامت بآن دست مزن... دارو را در هنگام سلامت رها کن و در هنگام احتیاج آنرا بکار ببر... بیماریها را با استفاده از طرق علمی مقابله کن. میبینیم که بصراحت کامل حضرت بهاءالله استفاده از دارو را در هنگام بیماری ضروری اعلان فرموده اند.

این مطلب بعنوان یک حکم عمومی نیز بارها در دیگر آثار بهائی تصریح شده است، یعنی بر طبق بیانات مکرر حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء اولاً باید در هنگام بیماری به پزشک حاذق مراجعه نمود و ثانیاً هر آنچه را که پزشک حاذق برای معالجه مقرر داشت اجرا کرد. این اصل باین معنی است که مسئله مصرف دارو یک مسئله طبیبی است که صرفاً به حکم پزشک حاذق مرتبط است. بعنوان مثال حضرت بهاءالله میفرماید: «حکم الله آنکه مریض به تجویز اطباء باید عمل نماید و لکن حکیم باید حاذق باشد، در این صورت آنچه امر کند باید به آن عمل شود چه که حفظ انسان لدی الله از هر امری اعظم تر است»^{۴۶}.

این مطلب بحدی مهم است که معمولاً در آثار بهائی ضرورت استفاده از داروئی که با نوع بیماری انطباق داشته باشد بعنوان مثالی برای اثبات ضرورت تجدید احکام ادیان بیان میشود. یعنی آنکه هر کتاب آسمانی در واقع نسخه و علاج جدیدی است که بخاطر عروض بیماری جدید بر هیکل عالم انسانی توسط پزشک حاذق یعنی پیامبر الهی برای مردم زمین تجویز میشود و جز از طریق مصرف آن دارو راه دیگری برای معالجه بیماری دنیا نخواهد بود.

علل صدور حکم منع استفاده از دارو در دیانت بایی

حال باید دید که چرا حضرت باب در کتاب بیان فارسی استفاده از تریاک، مسکرات و دارو را ممنوع فرمود. البته حضرت بهاءالله نیز استفاده از تریاک و مسکرات را ممنوع فرمودند، ولی چنانکه دیدیم مصرف دواء را در هنگام لزوم و بتجویز پزشک حاذق مؤکد ساختند. علت این مطلب آنست که حضرت باب بخوبی از اینکه دیانت ایشان بزودی یعنی ۹ سال پس از ظهور حضرتشان به پایان می رسد و با ظهور حضرت بهاءالله آئین و احکام بدیعی به مردم جهان ارائه میگردد، با خبر بودند. بهمین علت صراحتاً در کتاب بیان عربی تفاوت میان ظهور خودشان و ظهور موعود را ۹ سال اعلان فرموده و از انتظار ظهور موعود و درک "کل خیر" در سال ۹ خبر دادند. آشکار است که برخی احکام حضرت باب بمنظور عمل کردن نازل نشده، بلکه بیشتر نقشی سمبلیک و نمادین داشته است. یعنی آنکه حضرت باب می خواستند مردم را آماده ظهور حضرت بهاءالله نمایند و در نزول احکام نیز همواره هر حکمی را سمبل و رمزی از یک حقیقت متعالی روحانی قلمداد فرمودند تا آنکه مردم به آن معانی و رموز توجه کنند. بنابراین حضرت باب به جهت از هم پاشیدن اعتقادات خرافی پیشین و ایجاد آمادگی برای

ظهور موعود کل ادیان، برخی احکام سخت و سنگین را در کتاب بیان نازل فرمودند و همچنین علت صدور این حکم نیز مانند بسیاری از احکام دیگر، همان گونه که در کتاب بیان ذکر گردیده، پرهیز از آوردن آزار به من یظهره الله (موعود) است. زیرا در آن زمان خوراندن گیاهان تلخ و بد طعمی همچون انگوزه بعنوان دوا به بیماران معمول بود و حضرت باب اینکار را منع کردند که مبدا این تلخی به کام موعود وارد آید. و بنا به دلیل ذکر شده احکامی دیگری چون ممنوعیت استعمال سیر و پیاز و اغذیه بدبو، به این توجیه که مبدا بوی بد آن موجب آزار "من یظهره الله" گردد، وضع شده است. مجموعاً اگر به کوتاهی مدت زمان اجرا و رسالتی که حضرت باب به عهده داشتند توجه شود، این احکام به نظر عجیب نخواهد آمد.

در کتاب بیان فارسی در توضیح تحریم دواء بیان شده است که باید علم پزشکی در جهتی حرکت کند که معالجه بیماری نه از طریق دوا و شیمیائی بلکه از طریق غذاهای گوارا و میوه های خوشمزه صورت پذیرد. این مطلب در بیان فارسی باین صورت آمده است: «ملخص این باب آنکه کل شئون دوا از حق بوده و هست و کل شئون حب از حق بوده و هست و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دواء بر او شود... و بدل نمائی در مواقع ضرورت به آلاء لطیفه و نعماء طیبه که شئون شجره محبت بوده و هست».

بینش حضرت باب در مورد بلوغ علم پزشکی و استفاده از داروهای گیاهی

از بیان حضرت باب آشکار میگردد که بحث ایشان بحثی در خصوص کمال و بلوغ علم پزشکی است. یعنی حکم ایشان صرفاً سمبلی از کمال مطلوب بهداشت و حقیقت نهائی علم طب میباشد. یعنی ایشان از مرحله بلوغ و کمال علم پزشکی سخن میگویند، مرحله ای که در آن معالجه نه از طریق دواهای مصنوعی و تلخ و بد بو و شکنجه آمیز - که نوع اصلی دوا در آن زمان بود - بلکه از طریق غذاها و گیاه ها و میوه های لطیف و دلپذیر صورت بگیرد. حکم حضرت باب در اینجا حقیقت فلسفی اشیاء و تمدن را بیان کند، باین شکل که دنیای مادی انعکاسی از ملکوت الهی و حقایق ربّانی شود و تضاد میان روح و جسم از میان برود. واژه شجره محبت که در این بیان آمده است بمعنای حقیقت پیامبر الهی است که در واقع تجلی اسماء و صفات الهی یعنی مشیت اولیه خداست. از نظر حضرت باب حقیقت اشیاء در وراء ظواهر مادی آن امری روحانی است و آن هم بالمآل چیزی جز تجلی خداوند که در دل اشیاء بودیعه گذارده شده است نمیشد. حرکت تاریخ از نظر حضرت باب در جهتی است که از طریق ظهورات گوناگون الهی مبدأ و معاد بیکدیگر پیوند یابند و در نتیجه حقیقت اشیاء در سطح ظاهری هم مشهود و عیان گردد. خلاصه هدف حضرت باب از مباحث گوناگون خویش تشریح تعدادی حکم برای عمل نبود چه که میدانستند ظهور ایشان بلافاصله توسط ظهور حضرت بهاءالله دنبال خواهد شد.

اما چه از نظر تفاسیر آیات الهی، چه از طریق مباحث فلسفی و چه از طریق شکل احکام خویش، آن حضرت مردم را بحقیقت وجود خود معطوف میساختند تا آماده شوند که حقیقت وجودشان را در ظاهر زندگی فردی و شکل نهادهای اجتماعی نیز متجلی و نمایان سازند و با همین طرز فکر جدید آماده ظهور حضرت بهاءالله شوند. در بیان فوق حضرت باب توضیح میدهند که هر چه با شئون محبت و لطافت هماهنگی دارد انعکاسی از شجره محبت یعنی حقیقت وجود همه انسانهاست. بنابراین حضرت باب از کمال مطلوب مدنیت انسانی سخن میگویند یعنی زمانی که حتی در ارتباط با بهداشت

جسمانی نیز همه جوانب بهداشت انعکاسی از همان اصل لطافت و مهر و التذاذ راستین باشد. در چنین شرایطی مفهوم بیماری و مفهوم معالجه و مفهوم علم پزشکی دستخوش تحولاتی عمده خواهد گردید. بهمین علت است که تحریم دواء در عین حال تحریم تریاک و مسکرات نیز می‌باشد که همگی با ارتقاء مقام انسان در حد کمالش ناهماهنگ است. در این مختصر فرصتی برای تشریح این مطلب نیست اما اصولاً همه آثار حضرت باب معطوف به ارائه حقایق اشیاء و مفاهیم باطنی روحانی است و لذا احکام ایشان هم نه بخاطر عمل ظاهری بلکه بعنوان نمادی از آن حقائق ربّانی ارائه شده است. بعنوان مثال مهمترین حکم عبادت یعنی حکم نماز در بیان فارسی تصریح شده است، اما عملاً اجراء این حکم را غیر ممکن مقرر داشتند، چرا که قبله را موعود دین خود معین فرموده و بنابراین تا قبل از ظهور موعود و در نتیجه تا نسخ بیان آن حکم قابل اجرا نمی‌باشد، در عین حال با ظهور موعود حکم نماز هم عوض خواهد شد. در نتیجه مراد از حکم نماز نه اجرای ظاهری حکم، بلکه توجه باین مطلب است که حقیقت نماز، شناسائی خداوند از طریق شناسائی تجلیات الهی در هر عهد و عصر می‌باشد.

بنابراین مطلبی که در بیان فارسی در تحریم دواء و مسکرات و تریاک آمده است بیانگر ویژگیهای یک فرهنگ بالغ و راستین است. از نظر حضرت باب پزشکی در زمان بلوغ خود صرفاً به دواهای مصنوعی نامطبوع توجه نمی‌کند بلکه به علل بیماری توجه میکند و به پیشگیری بیماری در جامعه میکوشد. در نتیجه در بسط فرهنگی که مبنی بر دوستی و تفاهم و اعتدال است میکوشد و آدمیان را از افراط و تفریط و انهماک در شهوات و عصیان که سرمنشاء اکثر امراض است بر حذر میدارد و رابطه ای هماهنگ میان طبیعت و انسان بر قرار می‌سازد و با تأسیس عدالت اجتماعی و ریشه کن ساختن فقر و خشونت بهداشت را برای همگان میسر می‌سازد و در چنین زمینه ای است که علم پزشکی نیز در کمال خود روش عملی را با حکمت نهفته در فلسفه های شرقی، نظیر هندی و چینی، بهم می‌آمیزد و با وحدت شرق و غرب، استفاده از داروهای گیاهی و غذائی و طبیعی را جانشین دواهای مصنوعی و تلخ و بد بو - که در آن زمان فرق چندانی با مسکرات و تریاک نداشتند - خواهد نمود.

اما دیانت بهائی نه تنها معطوف به کمال مطلوب است بلکه بعلاوه احکام و تعالیم آن بر اساس اقتضاء زمان بمنظور اجراء و برای سوق بشر در جهت آن کمال مطلوب تشریح شده است. بهمین علت در تعالیم بهائی از طرفی حکم ظاهری بیان نسخ شده است، یعنی آنکه به بتجویز پزشک حاذق مصرف دارو لازم و واجب شده است و از طرف دیگر امر بهائی اعلان میدارد که آنگاه به داروهای شیمیائی و مصنوعی نشانه مرحله طفولیت دانش پزشکی است و بتدریج با پیشرفت طبّ معالجه از طریق غذا و میوه و گیاه های طبیعی صورت خواهد پذیرفت. در عین حال امر بهائی مسئله بهداشت را صرفاً امری پزشکی ندانسته، بلکه به عوامل اجتماعی و فرهنگی و روحانی که زیر بنای بیماری و شیوع آن در جامعه است نیز توجه میکند.

در اینجا برای ختم این بحث بقسمتی از یکی از بیانات حضرت عبدالبهاء در این خصوص توجه میکنیم: «حال از معالجه مادّیه صحبت داریم. طبّ هنوز در درجه طفولیت است، به حدّ بلوغ نرسیده و چون بعد بلوغ برسد معالجه به اشیائی شود که مشام و مذاق انسان کره از آن ندارد، یعنی به اغذیه و به فواکه و به نباتاتی که لطیف المذاق و طیبه الرائحه هستند. زیرا مدخل امراض یعنی سبب دخول امراض در جسم انسان یا مواد جسمانی است و یا تأثر و هیجان عصبی. اما مواد جسمانی که سبب اصلی امراض است اینست که جسم انسان مرکب است از عناصر متعدّده ولی بمیزان اعتدال مخصوصی. تا آن اعتدال باقی است انسان مصون از امراض است و چون در موازنه اصلیه که مدار اعتدال مزاج است خللی عارض شود، مزاج مختل میشود،

امراض مستولی گردد... و چون بواسطه ادویه و معالجات اعتدال پیدا کند مرض مندفع شود... حال تعدیل این اجزاء که در جسم انسانست به دو اسباب حاصل شود یا به سبب ادویه و یا به سبب اغذیه. و چون مزاج اعتدال پیدا کرد مرض مندفع شود... مادام که مقصد تعدیل اجزاست این به دوا ممکن و به غذا ممکن. امراض که بر انسان عارض میشود اکثرش بر حیوان نیز عارض شود، اما حیوان به دوا معالجه نکند. طیب حیوان در کوه و بیابان قوه ذائقه و قوه شامه است. این نباتاتی که در بیابان روئیده حیوان مریض استشمام کند، هر یک در مذاقش و در شامه اش شیرین و خوشبو آید آنرا خورد و شفا یابد... و چون طب به درجه کمال رسد به اطعمه و اغذیه و فواکه و نباتات طیبه الرائحه و میاه مختلفه بارده و حاره و درجاتش معالجه خواهد شد^{۶۱}».

۶۸. اعتراض به حکم محو کتب و عدم تدریس و احتکار کتب در آئین بابی

یکی از معترضین در مقاله خود نوشته "در کیش باب درس خواندن و درس دادن در هر رشته و علمی تحریم گردیده، مگر آنچه خود باب نوشته یا در ترویج امر بابت بنویسند." (لا يجوز التدریس فی کتب غیر البیان) (بیان فارسی صفحه ی ۱۳۰).

باید بدستور باب کلیه ی کتب علمی جهان در هر رشته بکلی از بین برده شود، جز کتبی که در ترویج امر او بنویسند. «الباب السادس من واحد السادس فی حکم محو کل الکتب الا ما نشئت او تنشی فی ذلک الامر» (بیان فارسی صفحه ی ۱۹۸).

بدستور باب هر شخص بابی حق ندارد بیش از ۱۹ جلد کتاب داشته باشد، و اگر تخلف ورزید ۱۹ مثقال طلا جریمه باید بدهد. «نهی عنکم فی البیان ان لا تملکن فوق عدد الواحد من کتاب و ان تملکتُم فلیزمنکم تسعه عشر مثقالاً من ذهب حداً فی کتاب الله لعلکم تتقون».

در جواب به این اعتراض، آن را در سه قسمت بررسی می کنیم.

تحریم تدریس و آموزش دینی

بحث اول در مورد تدریس دینی در فرهنگ بابی است. هدف حضرت باب این بود که فرهنگ بابی مانند فرهنگ اسلامی نشود که در آن مفهوم "علم" بعنوان تخصص "علما" به حد بحثهای توضیح المسالی و مجادلات فراوان تنزل کند که همگی بجای ترویج علم راستین به انحطاط فرهنگی و بی توجهی به دانش و صنعت منجر شدند. بنابراین در ارتباط با علوم دینی است که حضرت باب دستور می دهند که تا چند سال دیگر که زمان ظهور حضرت بهاءالله است، نوشتن و تدریس کتابهای دینی در فقه و تفسیر و حدیث و اصول و غیره ممنوع است تا بایان خودشان مستقیماً آثار حضرت باب را مطالعه کنند و از نوشتن و تدریس آنچه که هیچ سودی ندارد (ما لا یسمن و لا یغنی) اجتناب کنند. همچنین حضرت باب در حیطه علوم دینی تنها اجازه داده اند که برای درک آثار عربی، تنها کلیات صرف و نحو را علاوه بر نوشته های خود حضرت باب بنویسند و فراگیرند، ولی آنهم نه بطور وسواسی تا عربی دانستن به جایگزینی برای دانش راستین مبدل نشود. خلاصه این حکم این است که بایان

باید حیطه علوم دینی را بسیار محدود کنند و بجای وابستگی و تقلید از علماء، خودشان مستقیماً به آثار حضرت باب رجوع کنند و وقتشان را به کسب دانش راستین و صنعت و بالاترین تکنیک مشغول کنند. برای درک این مطلب عین بیان حضرت باب نقل می شود و آنگاه به بعضی از بیانات حضرت باب در مورد ضرورت عقلانیت و کسب صنعت و ستایش دانش و صنعت غرب می پردازیم.

حضرت باب می فرماید: «نقطه بیان را خداوند عالم به ظهورات ما لآنها به در این ظهور ظاهر فرموده... و بطرق ما لآنها به بیان از او ظاهر گشته... که احدی محتاج به احدی نباشد. و اذن داده نشده تعلم بغیر آثار او... و نهی شده از انشا ما لایسمن و لا یغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعمله و ما یشبه هذا. و ما قد فصل فی الصرف و النحو فان قدر ما یکنفی للمتادین ما یعرف الفاعل و المفعول و ما دونهما من شیونهما. اذ دون ذلك لن یغفر الله العبد اذا اشتغل به. اگر چه در این کور اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند و اگر کسی بخواهد فهم بیان را بهم رساند بقدر ما بحتاج خود اخذ میکند نه زیاده، از نفس بیان نه غیر او. این است صراط مستقیم از برای متادین و متعلمین الی یومی که شجره حقیقت ظاهر گردد»^{۶۲}.

اما این حکم انقلابی حضرت باب که بتنهایی اجرایش در حیطه علوم مذهبی می توانست مانع هزار نوع عقب افتادگی فرهنگی در ایران بشود، هدفش این است که توجه فرهنگ به دانشهای تجربی و سودمند معطوف بشود. در زمانی که "علمای" شیعه ایران از تحولات علمی غرب غافل بودند و به ضرورت اجتناب از غربیان "کافر و نجس" تأکید می کردند، حضرت باب به لزوم "اتقان" و کامل شدن در صنعت و تولید، بعنوان وظیفه دینی تأکید فرمودند و از بابیان و ایرانیان دعوت کردند که از غربیان در مورد پیشرفت تولید و تکنیک و صنعت یاد بگیرند تا تمام جهان را آباد و زیبا نمایند. مثلاً در کتاب الاسما می فرماید: «فلترین اللهم خلق الی ان لا یوجد فیهم من شی مصنوع الا و قد ظهر فیہ صفه الصنع علی منتهی الکمال... فانک قد احببت بذلک ان تعمرن الارض بصنایعک البهیة من ایدی خلقک... فانی کلما نظرت فی اصناف خلقک فوق الارض ما شهدت خلق ظهور مثل خلق الانجیل فی صنع صنایعهم و بدیع بدایعهم... فاتقن کل صنعک و استعلم من ذلک من حروف الانجیل»^{۶۳}. در اینجا حضرت باب به بابیان دستور می دهند که در علوم تجربی و تکنیک و فنون صنعتی باید کسب دانش از غربیان کنند، چرا که آنها در صنعت و تکنیک از همه ملل دیگر پیشرفته ترند و چون وظیفه دینی بابیان است که در هر کار تولیدی تکنیکی در حد منتهای کمال را بکار ببرند و دنیا را آباد و عمران کنند، در نتیجه باید از آنان کسب علم کنند. واضح است که بخلاف برداشتهای سوال کننده که فکر می کند "در کیش باب درس خواندن و درس دادن در هر رشته و علمی تحریم گردیده"، کیش باب درست عکس این اندیشه ارتجاعی را بیان میکند، یعنی در علوم دینی باید تقلید را رها کرد و از بحثهای بیهوده دوری گزید و بجای آن باید به تحصیل دانش سودمند از همه دنیا برای پیشرفت ایران و دنیا پرداخت.

حکم محو کتب

بر خلاف نظر نویسنده، این حکم می خواهد که مردم ذهنشان را از آنچه که بنام علم و کتاب در فرهنگ سنتی اسلامی نیمه اول قرن نوزدهم رواج داشته رها کنند و توجهشان را به کسب علم و دانش سودمند و منطبق با روش علمی معطوف نمایند، چنانکه در بحث قبل آشکار شد. آثار حضرت باب در یک سطح عرفانی و فلسفی والایی است که تنها با تحول سنت شکنی

امکان فهم آن مطرح می‌باشد. اصطلاح محو در آثار ایشان مفهومی منطقی و ذهنی دارد و به این معنی نیست که کتابهای قبلی در ظاهر محو و آتش زده شوند، بلکه به این معنی است که اندیشه ای بالاتر که هم نافی و هم مثبت اندیشه قبلی است به وجود آمده است و با ظهور فرهنگ بالاتر باید افراد میزان فکریشان را عوض کنند و بجای روش ضد علمی ارتجاعی، به روش و فرهنگ علمی روی آورند و در فرهنگ ذهنی خود به محو و نفی مقولات گذشته بپردازند.

مورد دیگر اینست که حضرت اعلی در کتاب بیان فارسی البتّه ذکر می‌فرمایند که مقصود از محو کتابها چه نوع کتابهایی است. همان طور که ذکر شد، مقصودشان کتابهایی است که علماء و فقها در فنون مختلفه نوشته‌اند. مثلاً کتابهایی که متکلمین اسلام در مسائل علم کلام نوشته‌اند، تمامش ایراد و اشکال و اعتراض بر یکدیگر و جنگ و جدال و سایر شئونی است که نه بدرد دنیا می‌خورد، نه بدرد عقبی و این کتب اسباب ظلمات هستند. غالب کتب فلاسفه که در مسائل مختلفه نوشته‌اند، به درد کسی نمی‌خورد، جز اینکه برای خوانندگان اضطراب فکر و تشوّت حواس ایجاد می‌کنند. حضرت اعلی می‌فرمایند حال که مظهر امر الهی ظاهر شده و کتاب بیان از آسمان عزّت حقّ جلّ جلاله نزول یافته و حقایق شرایع در این کتاب ذکر شده و اسرار و رموز کتب مقدّسه در این کتاب الهی کشف شده است، شما این کتاب را بخوانید، همچنین کتب الهی قبل را نیز بخوانید تا از یک طرف به اسرار و رموز مودوعه در کتب قبل آگاه شوید و از طرف دیگر خود را مهیا کنید برای ایمان به حضرت من یظهره الله که مژده ظهورش در همین کتاب بیان داده شده است. ابدأ منظور حضرت اعلی از محو کتب، محو قرآن یا تورات یا انجیل نبوده است. خود حضرت اعلی در کتاب بیان و سایر آیات مقدّسه به آیات قرآن برای اثبات حقایق خود استدلال کرده‌اند و خود آن حضرت در دوره ظهور خود چندین مرتبه سوره‌های قرآنی را تفسیر فرموده‌اند و حقایق قرآن را ذکر کرده‌اند. این که معرضین و معترضین به دروغ نسبت می‌دهند که حضرت اعلی گفته‌اند قرآن و تورات و انجیل را بسوزانید، ابدأ چنین حکمی در کتاب بیان و سایر کتب حضرت اعلی نیست^{۶۴}.

حضرت باب در کتاب بیان، از بین بردن ظاهری هر کتابی را مطلقاً حرام کرده‌اند، چنانکه می‌فرمایند «انتم ابدأ کتابا لا تحرقون (لا تحرقون)» یعنی هرگز و ابدأ کتابی را نابود نکنید (آتش زدن یا پاره کردن). از طرفی در همان جایی که حضرت باب حکم "محو" کتب فرهنگ قبل را بیان می‌کنند، به صراحت مفهوم محو را با مفهوم "ارتفاع" یکی می‌گیرند و می‌فرمایند که در تمامی طول تاریخ با هر ظهور جدیدی کتابهای قبلی مرتفع شدند، یعنی محو و نسخ شدند و این یک حکم کلی است که همواره در همه ادیان بوده است. همچنین حضرت باب در این مورد می‌فرمایند: «نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله در کتب سماویه؛ اگرچه کل حق بوده و من عندالله ولی نزد ظهور فرقان کل مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مومنین به آنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری». در همان بحث حضرت باب می‌فرمایند که با ظهور من یظهره الله، یعنی با ظهور موعود بیان و نسخ بیان هم هر کتابی که نوشته حضرت باب در نزد بابیان باشد خود بخود و بلافاصله بخاطر عدم ایمان بابیان به ظهور جدید "محو" می‌شود و بنابراین تنها راهی که این نوشته‌ها از محو نجات می‌یابند و به اثبات می‌رسند این است که به کتاب و فرهنگ جدید ایمان بیاورند. عین بیان حضرت باب بدین قرار است «گویا دیده می‌شود من یظهره الله می‌نویسد بکل... و اوست جوهر دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مومن به او نگردد آنچه در بیان مالک شده محو می‌گردد».

لازم به تذکر است که این حکم توسط حضرت بهاءالله در فقره ۷۷ کتاب اقدس این حکم را نسخ فرمودند، اما در عین حال پیروان خود را به خواندن کتابهایی سفارش می کنند که نفعی به حال آنها داشته باشد، نه اینکه تماشای محدود و محصور باشد به مجادلات لفظیه، یعنی از لفظ شروع شود و به لفظ خاتمه پیدا کند.

حق داشتن حداکثر ۱۹ جلد کتاب

حضرت باب در واقع به بیان دستور داده اند که در پنج سالی که تا ظهور موعود، یعنی حضرت بهاءالله مانده است، در ارتباط با کتب مذهبی، تمرکز را به بیان و دیگر آثار حضرت باب و یا آثار سودمند مشابه بگذارند تا از شناسایی و ایمان به موعود محروم نمانند. البته حضرت باب تاکید می کنند که کتاب خوب را باید با همه مردم جهان شریک شد تا آنکه آن کتابها توسط عموم خوانده شوند.

در آن زمان تعداد کتاب محدود بوده است و فقط علما و ثروتمندان و زورمندان دسترسی به کتاب خواندن داشتند و بقیه باید تقلید می کردند. این است که حضرت باب که اساس تقلید را در هم شکستند، این حکم را وضع فرمودند که تا پنج سال دیگر یعنی تا قبل از ظهور حضرت بهاءالله، اولاً باید کتاب سودمند داشت و دوماً باید کتابهای سودمند را در انحصار نگرفت، بلکه بالعکس باید آن را پس از مطالعه، به دیگران هدیه کرد تا دسترسی به کتاب همگانی شود. چنانکه در ادامه به بیان دستور می دهند که "کتاب کل شی" را باید به هر انسان زنده ای از هر کیش و آئینی بدهند که بخوانند، چرا که کتاب و دانش برای همگان است و وسیله دمکراسی و رشد فرهنگی است و در نتیجه "احتکار کتاب" در چند سال آینده تا قبل از توسعه و پخش صنعت چاپ، نوعی گناه است.

۶۹. مسأله ۲۴ پیر، ۲۴ امام و ۲۴ ولی امر

در این قسمت به بررسی مطلب ۲۴ شخص بزرگوار در دیانت بهائی می پردازیم که از آن سوء برداشت هایی شده است

مسأله ۲۴ امام

برخی به این مطلب معترضند که چرا تا بحال تنها سه نفر از ۲۴ نفر امامانان یعنی عباس افندی، شوقی افندی و باب آمده اند. اما مطلب اینجاست که دیانت بهائی حتی یکی امام هم ندارد، چه رسد به ۲۴ امام! تنها چیز مشابهی که در آثار حضرت عبدالبا با اشاره به عدد ۲۴ ذکر گردیده، ۲۴ پیر است که توضیحی زیادی هم در مورد آن داده نشده و به هر یک از بزرگانی که نقش برجسته ای در پیشبرد آئین الهی داشته اند اطلاق گردیده، که از جمله آنها حروف حی هستند و تعدادی دیگر نیز در آینده مشخص می گردد.

در آثار هیچیک از مقدسین دیانت بهائی، از ادامه امامت و ظهور افرادی با نام "امام" ذکری نشده است. در صحیفه عدلیه حضرت باب بحث امامت مطرح گردیده ولی صحبت از ائمه شیعه و جایگاه و مقام ایشان است و ابداً ذکری از مطلب فوق

نیست. عباس افندی (حضرت عبدالبهاء)، مبین آثار؛ شوقی افندی (حضرت ولی امرالله)، ولی امر؛ و باب (حضرت اعلی)، مبشر حضرت بهاءالله بوده اند، نه امامان دیانت بهائی.

۲۴ پیر در آئین بهائی

در ادامه به "بیست و چهار پیر" مورد اشاره حضرت عبدالبهاء در هنگام تفسیر مکاشفات یوحنا، نگاه دقیق تری می اندازیم. ایشان می فرمایند که در تمامی ادیان الهی اوصیا و اصفیا تعدادشان ۱۲ نفر بوده است، اما به دلیل عظمتی این ظهور مبارک که موعود همه ادیان است، تعداد این افراد دو برابر می باشد، یعنی برابر ۲۴ نفر. حضرت عبدالبهاء، بیاناتی از مکاشفات یوحنا نقل می فرمایند و سپس به تشریح معنای آن می پردازند. عین جمله ی مبارک چنین است:

«بعد میفرماید: "و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشسته‌اند بروی در افتاده خدا را سجده کردند و گفتند ترا شکر ای خداوند خدای قادر مطلق که هستی و بودی و خواهی آمد زیرا که قوت عظیمه بدست گرفته سلطنت پرداختی". و در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب رؤسای اسباط بودند و در ایام حضرت مسیح دوازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند. و لکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند دو برابر جمیع زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید این نفوس مقدسه در حضور خدا بر تختهای خود نشسته‌اند یعنی سلطنت ابدیه میکنند و این بیست و چهار نفوس بزرگوار هر چند بر سریر سلطنت ابدیه استقرار دارند با وجود این بآن مظهر ظهور کلی ساجدند و خاضع و خاشع و گویند که ترا شکر میکنیم" ای خداوند قادر مطلق که بودی و هستی و خواهی آمد زیرا قوت عظیم خود را بدست گرفته سلطنت پرداختی" یعنی تعلیمات خود را بتمامه اجرا خواهی کرد و جمیع من علی الارض را در ظل خویش جمع خواهی نمود و تمام بشر را در سایه یک خیمه خواهی آورد.»^{۶۵}

مسأله ۲۴ ولی امر

برخی دیگر از ردیه نویسان ادعا می کنند که این جمله تفسیری حضرت عبدالبهاء دلالت بر آن دارد که در این ظهور مبارک باید ۲۴ ولی امر داشته باشیم! بنابراین سلسله ولایت ادامه می یابد و این بیان شاهدهی بر این مدعا است و از این رو بیت العدل اعظم مشروعیت ندارد! استدلالشان هم این جمله است که: "در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر... و لکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند دو برابر جمیع زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید."

بخش عظیمی از حملات اخیر معاندین امر اختصاص به تضعیف مقام و مشروعیت بیت العدل اعظم دارد. البته این رویکرد مأخوذه در منطق ردیه نویسان قاعدتا باید دقیقترین و صحیح ترین روش برای تخریب امر مبارک و ایجاد تفرقه در بین اهل بهاء باشد. زیرا مامن بهائیان عالم و پدر روحانی تمامی محافل ملی و محلی دنیا بیت العدل اعظم می باشد و اگر ردیه نویسان بتوانند مقام این ساحت رفیع را در چشم پیروانش بکاهند، خواهند توانست که از اقتدار بی نظیر و نفوذ بی بدیل آن مرجع بی مثل بکاهند و از این طریق اقدامات بهائیان را که هادی آن هدایات بیت العدل اعظم الهی است، سست کنند و کاهش دهند. ردیه نویسان برای رسیدن به این هدف، چاره ای جز زیر سوال بردن مشروعیت بیت العدل و به میان کشیدن مباحث سیاسی و

نسبت دادن آن به اعضای محترم بیت العدل اعظم ندارند. یکی دیگر از راههای تقلیل مشروعیت آن ساحت رفیع، آن است که طرح کنیم که ولایت امرالله ادامه داشته است و ولأه امر هم طبق این بیان حضرت عبدالبهاء باید ادامه بیابد و همانطور هم که حضرت عبدالبهاء فرموده اند تعداد ولأه امر برابر ۲۴ خواهد بود!

اما استفاده از این بیان حضرت عبدالبهاء برای رسیدن به این هدف که در امر بهائی بایستی ۲۴ ولی امر داشته باشیم، چیزی جز مغلطه و خلط مفاهیم نیست. با مطالعه ی دقیق آثار بهائی می توانیم پی به معنی دقیقتر این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء ببریم و بدانیم که منظور ایشان از "اوصیا و اصفیا" به هیچ وجه ولأه امرالله نبوده است. حتی اگر به تنهایی در همین بیان مبارک حضرت عبدالبهاء دقت نمائیم در خواهیم یافت که مثالهایی که ایشان از وجود دوازده وصی و صفی می زنند، الزاماً ربطی به جانشینی و تعداد جانشینان ندارد، همچون مثالی که از تعداد حواریون می زنند: "در ایام حضرت مسیح دوازده حواری بودند".

۲۴ پیر چه اشخاصی هستند؟

حضرت عبدالبهاء صراحتاً نوزده نفس از آن نفوس اوصیا و اصفیا را در لوح احبای بادکوبه مشخص فرموده اند. ایشان می فرمایند: «... ولی در این ظهور اعظم دو برابر آنانند. در این دور بدیع هیجده حروف حی و ذات مقدس حضرت اعلی که جمعاً نوزده نفر میگردد و همچنین پنج نفس مقدس مبارک دیگر که حال ذکر ایشان حکمت اقتضا نماید بعداً ظاهر و آشکار شود.»

پس در این لوح مبارک، نوزده نفر از آن بیست و چهار نفر مشخص شده اند. اما ذکر پنج نفس دیگر را به آینده موکول می فرمایند. یکی دیگر از آن پنج نفس را هم در لوح مرحوم ناطق نیستانی مشخص می فرمایند: «از نفوس مبارک اشخاص خمسسه سؤال نموده بودی یکی از آنها حضرت متصاعد الی الله حاجی میرزا محمد تقی افغان است»^{۶۶}.

بنابراین جمعاً ۲۰ نفس مبارک از ۲۴ نفر تا به حال مشخص شده اند که هیچ کدام ولی امر نبوده اند!

۷۰. رد ادعاها و دلائل میسن ریمی

مدتی است که برخی مخالفان آئین بهائی برای ایجاد تفرقه میان بهائیان و خدشه دار کردن اعتبار حضرت ولی امرالله و بیت العدل اعظم الهی، دست به انتشار ادعاهای توخالی میسن ریمی در مورد ادعای ولایت امری کرده اند. در این قسمت پس از بیان یک سابقه کوتاه تاریخی، این ادعاها و پاسخ به آنها بررسی می شوند.

مروری کوتاه بر ادعای میسن ریمی

زمانی که در رضوان ۱۹۶۰، میسن ریمی (Mason Remy) اعلام کرد که او دومین ولی امر میباشد، دو بهائی آمریکائی بنامهای دکتر لی لاند (Dr. Leland) و دکتر اپال جنسن (Dr. Opal Jensen) که فاتحین جزیره رثونیون (La

(Réunion) در نقشه جهاد روحانی ده ساله بودند، ادعای پوچ او را قبول کردند. این فارسان حضرت بهاء الله که در آن ایام در امریکا می زیستند، دوستان بهائی بسیاری در جزائر رئونین و موریس (Maurice) داشتند و دست به یک مبارزه ی مکاتبه ئی تند و خشن با آنان زدند. برخی از احباء که امر مبارک را از طریق این مهاجران شناخته بودند تا اندازه ای تحت تاثیر استدلالهای آن دو تن قرار گرفتند و ادعای میسن ریمی را به خود قبولانند. عدّه ای نیز عمیقاً مضطرب شده و شروع به طرح سؤالاتی در مورد عهد و میثاق الهی کردند. جامعه بهائی در پریشانی بود.

حضرات ایادی امرالله در ارض اقدس لازم دانستند که یکی از اعضای هیأت معاونت آفریقا را که واقف بر ادعای میسن ریمی بود، فوراً رهسپار آن جزائر کنند تا جواب مناسب به ادعای آن ناقضین دهد. جناب علی نخجوانی مأمور به انجام این کار شدند. در سال ۱۹۷۷، بیت العدل اعظم الهی، بیانیه ای بسیار روشن تحت عنوان "میسن ریمی و کسانیکه به راه او رفتند" (Mason Remy and those who followed him) را به چاپ رسانیدند.^{۴۷}

یاد آوری تاریخی

میسن ریمی آرشیکت آمریکائی که در سال ۱۹۵۱ توسط حضرت ولی محبوب امرالله بسیمت ایادی امرالله منصوب شد، هنگام طرح ادعای خود ۸۶ ساله بود. در همان سال، حضرت ولی امرالله تصمیم به تشکیل یک شورای بین المللی گرفتند. در سال ۱۹۵۲ آن را توسعه داده و در سال ۱۹۵۵ تکمیل نمودند. حضرت ولی امرالله اعضاء این شورا را به ترتیب زیر منصوب و اعلان فرمودند:

- ایادی امرالله امه البها روحیه خانم (Amat'ul-Bahá Rúhíyyih Khánum) رابط بین حضرت ولی امرالله و شورا
- ایادی امرالله میسن ریمی (Mason Remy) رئیس
- ایادی امرالله امیلیا کولینز (Amelia Collins) نائب رئیس
- ایادی امرالله یوگو جیاکری (Ugo - Giachery) عضو سیار
- ایادی امرالله لری آیوآس (Leroy Ioas) منشی
- ژسی رول (Jessie Revell) صندوق دار
- اتل رول (Ethel Revell) معاون منشی برای مکاتبه با غرب
- لطف الله حکیم (Lotfullah Hakim) معاون منشی برای مکاتبه با شرق
- سیلیوا آیوآس (Sylvia Ioas) عضو تحت هدایت حضرت ولی امرالله

میسن ریمی نقشه های مشرق الأذکار ارض اقدس، آفریقا، استرالیا و همچنین ساختمان دارالآثار بین المللی را ترسیم نمود. بعد از صعود حضرت ولی عزیز امرالله، میسن ریمی دراوّلین مجمع حضرات ایادی امرالله شرکت نمود و اعلامیه ی پایانی مجمع مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۵۷ را امضا کرد. این اعلامیه تاکید میکند که "حضرت شوقی افندی هیچ وصیتنامه ای باقی نگذاشته اند" و بعلاوه "از آنجا که اغصان همگی یا صعود کرده یا حضرت ولی امرالله آنان را ناقض عهد اعلام کرده اند وارثی ندارند" و

سرانجام اینکه "حضرت شوقی افندی جانشینی نیز برای خود معین نفرموده اند". در همین سند میسن ریمی و سایر حضرات ایادی امرالله اعلان نمودند که "ایادی امرالله در مورد زمان و چگونگی تکامل این شورای بین المللی طی مراحل متتابعی که حضرت ولی امرالله معین فرموده اند، تصمیم خواهند گرفت، مرحلی که مقصد اعلایش استقرار بیت العدل اعظم الهی خواهد بود که اعضای آن با رای اعضای محافل ملیه انتخاب میشوند". بالاخره ایادی امرالله بر اهمیت بیت العدل اعظم بعنوان مشروعی مصون از خطا تاکید کرده و بر این نکته نیز پای می فشارند که "بیت العدل اعظم تنها مشروعی است که میتواند شرایطی را که در آن جامعه امر دست به اتخاذ تدابیر لازم برای عملکرد آینده خود بزند" مورد رسیدگی قرار دهد.

سال بعد میسن ریمی در دومین مجمع حضرات ایادی امرالله شرکت نمود و دومین پیام این مجمع را بتاريخ ۳۰ نوامبر ۱۹۵۸ امضا کرد. در این پیام از تاسیس بیت العدل اعظم الهی بعنوان یک "سرچشمه گرانبهای مصون از خطاء منبعث از فیوضات الهی بر کره ارض" یاد شده است. حضرات ایادی امرالله با اطمینان از صمیم قلب ابراز امیدواری کردند که این هدف همزمان با جشن مئوی اظهار امر حضرت بهاءالله در سال ۱۹۶۳ تحقق یابد. سال بعد او در سومین مجمع حضرات ایادی امرالله شرکت جست و ولی از امضاء پیامی که بر اساس اعلامیه اولین مجمع به تدوین مراحل تکامل شورای بین المللی می پردازد، امتناع ورزید. کمتر از شش ماه بعد در ایام رضوان ۱۹۶۰ (۱۱۷ بدیع) میسن ریمی بطور ناگهانی از طریق کانونشن ملی آمریکا اعلامیه ای خطاب به بهائیان جهان منتشر میکند. در این اعلامیه خود را بعنوان دومین ولی امر معرفی کرده و رونوشت آن را برای بعضی از محافل ملی و اشخاص و همچنین حضرات ایادی امرالله ارسال میدارد. این اولین بار بود که ایادی امرالله را از ادعای خود بعنوان دومین ولی امر با خبر میساخت.

بعد از این اعلامیه، میسن ریمی در پیگیری ادعای خود سه پیام دیگر خطاب به بهائیان عالم منتشر نمود. اندکی بعد از اولین اعلامیه او، چند نفر بهائی فرانسوی و امریکائی ادعای او را پذیرفتند. این طرفداران گمراه که به میسن ریمی پیوسته بودند با ارسال نامه هایی به شمار کثیری از احبای الهی به طرفداری از ادعای میسن ریمی پرداخته و حضرات ایادی را بشدت مورد حمله قرار دادند. نکات مختلف مطالب مطرح شده بوسیله میسن ریمی و طرفداران او را میتوان به دو دسته تقسیم نمود:

۱. دلایل میسن ریمی در اثبات ادعایش

۲. حملات پی در پی وی بر ضد حضرات ایادی امرالله

این ادعاهای و حملات، به طور جداگانه و در پی هم بررسی خواهند شد. توجه کنید که جواب ها از زبان جناب علی نخجوانی، در زمانی که هنوز بیت العدل اعظم تشکیل نشده بود، نقل شده اند.

اولین ادعای

میسن ریمی ادعای خود را بعنوان دومین ولی امر بر این اساس متکی نمود که حضرت ولی امرالله او را بعنوان رئیس شورای بین المللی منصوب نموده بودند. او مینویسد: "کسیکه رئیس بیت العدل اعظم میباشد ولی امر است و کسیکه ولی امر است رئیس بیت العدل خواهد بود. این دو وظیفه یکی به حساب می آید. حضرت ولی عزیز امرالله مرا بعنوان رئیس شورای بین المللی منصوب نموده است. شورائی که بفرموده ایشان پیشگام بیت العدل اعظم و چون جینی است که تبدیل به بیت العدل

اعظم خواهد شد. بنابراین من یا یکی از جانشینان من در مؤسسه ولایت امر رئیس این دیوان عدل مصون از خطاء که تأسیس آن ناشی از اراده الهی است خواهد بود. و باین دلیل است که ولایت امر و ریاست بیت العدل در امر الهی یک مقام محسوب میشود. "در نتیجه، چون حضرت ولی محبوب امر که مصون از خطاء است، مرا در رأس امر الهی قرار داده تا امر را حفظ و حراست کنم پس کار دیگری بجز وظیفه ای که به من محول شده است را نمیتوانم انجام دهم. وظیفه ای که مسئولیتش عظیم است با تمامی حقوق و پاداشی که به آن تعلق می گیرد. در نتیجه، بموجب دستورات مصون از خطای او، به تنهایی بعد از او سکان امر را در دست خواهم گرفت و آن را به تمام و کمال حفظ خواهم کرد."

پاسخ به اولین ادعاء

حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا شرایط تعیین ولی امرالله ثانی را با کمال وضوح چنین شرح میفرماید: «(اوست) مبین آیات الله و من بعده بکرا بعد بکر یعنی در سلاله او». «ای احبای الهی باید ولی امرالله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد لهذا اگر ولد بکر ولی امرالله مظهر الولد سرآیبه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نه و شرف اعراق با حسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید. و ایادی امرالله از نفس جمعیت خویش نه نفر انتخاب نمایند و همیشه به خدمات مهمه ولی امرالله مشغول باشند و انتخاب این نه نفر یا با اتفاق مجمع ایادی یا به اکثریت آراء باید غصن منتخب را که ولی امرالله تعیین بعد از خود نماید تصدیق نمایند...»

ملاحظه می کنیم که دو شرط معین شده است:

۱. شخص منتصب باید توسط حضرت ولی امرالله منصوب شده باشد و این فرد باید یکی از پسران او و یا از اغصان یعنی اولاد ذکور حضرت بهاء الله باشد.
۲. ایادی امرالله باید نه نفر را از بین خود انتخاب نمایند و این نه نفر انتصاب جانشین بوسیله ولی امر را تصویب کنند تا در زمانی که حضرت ولی امرالله در قید حیات هستند همگی آگاه باشند چه شخصی جانشین ایشان خواهد بود تا بعد از صعودشان اختلاف حاصل نگردد.

این هیأت نه نفری ایادی امرالله که در الواح وصایا پیش بینی شده، در زمان حیات حضرت ولی امرالله هیچگاه تشکیل نشد چرا که حضرتشان نیازی به آن نمی دیدند و از ایادی امرالله نیز چنین درخواستی نکردند. ایادی امرالله ماهیت سفسطه آمیز ادعای میسن ریمی را چنین روشن نمودند: "چگونه میسن ریمی میتواند دعوی خود را یعنی انتصاب ایشان بمقام جانشینی در دوران حیات حضرت ولی امرالله را با نص الواح وصایا که میفرماید «نه نفر ایادی باید انتخاب شوند و این انتصاب را تصویب نمایند» تطبیق دهد؟ اگر حضرت ولی امرالله میسن ریمی را بعنوان جانشین انتخاب نمودند پس چرا علناً برخلاف دستورات الواح وصایا رفتار نمودند؟ چنین ادعایی کاملاً حمله آشکار به شخص حضرت ولی امرالله میباشد."

در خصوص این ادعاء که ریاست شورای بین المللی مترادف با ولایت امر می باشد، جواب واضح و مبرهن است:

۱. ایادی امرالله چنین اعلام کردند که "اگر رئیس شورای بین المللی بهائی بخودی خود ولی امر بود پس حضرت شوقی افندی میبایست رئیس اولین شورای بین المللی باشد".
۲. ایادی امرالله اضافه میکنند "اگر نخستین شورای بین المللی، که یک شورای منتصب حضرت ولی امرالله بود و نه یک هیأت منتخب، هیأتی دائمی بود، پس چرا حضرت ولی امرالله خواستار تشکیل یک شورای بین المللی در آینده از طریق انتخابات، بعنوان مرحله ای از مراحل تطور این مؤسسه و شکوفائی غائی آن بواسطه تأسیس بیت العدل اعظم را شدند؟"
۳. وقتی مؤسسه ای میخواهد در مملکتی آغاز به فعالیت کند ابتدا برای بررسیهای اولیه و ارتباطات لازم دفتری با یک یا چند عضو ایجاد می کند که این دفتر مقدمه ی ایجاد محل دائمی آن مؤسسه بوده و در حقیقت این دفتر و نه اعضای آن مرحله جنینی و مظهر آن مؤسسه بشمار می آید.
۴. ما بین هیأت عامله شورای بین المللی، عضوی وظیفه نایب رئیسی دارد. حال آنکه در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء چنین پیش بینی شده است که اگر حضرت ولی امرالله شخصا نمیتواند حضور داشته باشد باید نماینده اش را انتخاب کند. نایب رئیس شورا بجای رئیس به هنگام غیبت او انجام وظیفه میکند. این موضوع بما نشان میدهد که ما بین "رئیس مقدس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل" و هر فردی که او بعنوان نماینده خود در جلسات بیت العدل اعظم انتخاب نماید از یک طرف، و رئیس و نایب رئیس شورا که باید مآلا به بیت العدل اعظم تبدیل یابد، از طرف دیگر، فرقی وجود دارد. برای اثبات این وجه تمایز کافی است بیاد آوریم که حضرت ولی امرالله به هنگام انتخاب اعضای شورا حضرت روحیه خانم را بعنوان عضو رابط بین ایشان و شورا انتخاب فرمودند، مقامی جدا از ریاست و مقامی که ایشان به آن ارجحیت داده اند.
۵. حتی در نهاد های سیاسی نیز بین کارگرد رئیس یا سخنگوی قوه مقننه و رئیس کشور تفاوت وجود دارد.
۶. شورای بین المللی مرحله مقدماتی برای تشکیل بیت العدل اعظم الهی است اما این دو مؤسسه یکسان و مانند هم نمی باشند. بعنوان مثال در شورا بانوان نیز عضو بودند در صورتیکه اعضای بیت العدل فقط رجال هستند.

دومین ادعاء

میسر ریعی اظهار میدارد که سروری که حضرت ولی امرالله در تلگراف ۹ ژانویه ۱۹۵۱ بمناسبت تشکیل شورای بین المللی ابراز نمودند نشان دهنده اهمیتی است که حضرت ولی امرالله به رئیس آن شورا میدادند. متن بیان مبارک که اساس این ادعاء میباشد چنین است: "با قلبی شاکر و مسرور تشکیل شورای بین المللی را که پس از مدتها انتظار بوجود می آید تهنیت میگویم. این تأسیس را تاریخ به منزله بزرگترین رویداد عهد دوم عصر تکوین دور بهائی خواهد ستود. رویدادی که از آغاز ظهور نظم اداری امرالله بعد از صعود حضرت عبدالبها و وقایع شکوهمند دوران هیاکل مقدسه امر الهی هیچ واقعه ی دیگری بالقوه به این درجه از اهمیت نبوده است. و بعد از اقدامات باهره جاودانی در دوره مبشر و شارع و مرکز میثاق این تأسیس رتبه ثانی را حائز است"^{۴۶۸}.

پاسخ به دومین ادعاء

حضرت ولی امرالله سرور خود را برای تشکیل این شورای بین المللی که پس از مدتها انتظار بوجود آمد ابراز داشته اند. در همان تلگرام نیز تأکید میفرمایند که یکی از دلایلی که باعث چنین تصمیمی شد: "درجه رشد کنونی محافل نه گانه ملیه که با کمال جدیت در سراسر عالم به خدمات امریه قائمند"^{۶۹} بود. بر اساس همین تلگرام، این تصمیم مبین مهمترین پیشرفت در نظم اداری بهاءالله در سی سال اخیر محسوب میشود^{۷۰}. حضرت ولی امرالله سرور بودند زیرا تشکیل شورا سر آغاز فعالیتی در سطح بین المللی بود. داربستی که فوق آن قبه ای مرتفع خواهد شد. هر چند این قبه، بیت العدل اعظم الهی، باید با مصالحی قطعی و دائمی ساخته شود. با وجود این حضرت ولی امرالله خرسند بودند که این داربست گواهی میداد که قبه بر روی آن مرتفع خواهد شد. تمام اینها هیچ ربطی با اعضای شورا نداشت.

سومین ادعاء

زمانیکه حضرت ولی امرالله صفت "جینی" را برای توصیف شورای بین المللی بکار میبرند میبایست این صفت را بر اساس بیان حضرت عبدالبهاء در مورد جنین تفسیر نمائیم. بیان مبارک در این مورد این است: "در بدایت جنین دارای جمیع کمالات و نیروهاست. لکن این قوه نامرئی است و بتدریج ظاهر میگردد".

پاسخ به سومین ادعاء

صحیح نیست که واژه ای را از متن یا بافت اصلی خود خارج کرده، بطور انتزاعی تفسیر کرده و از آن نتیجه گیری کنیم. حضرت ولی امرالله مقصود از جنین و مرحله جنینی را در همان تلگرام و حتی در همان عبارت توضیح میفرمایند، عبارتی که طرفداران میسن ریمی میخوانند توجه را به آن جلب نمایند. عین بیان مبارک بدین قرار است: "بر این وظائف (وظائفی که قبلاً تعیین شده است: تماس با مسئولین حکومتی اسرائیل، کمک به ساختمان مقام اعلی و غیره) وظایف دیگری در جریان تکامل این نخستین مشروع بین المللی جنینی افزوده خواهد شد. وظایفی که شاخص تبدیل این مشروع به یک دادگاه بهایی به رسمیت شناخته شده، تبدیل آن به یک هیئت انتخابی، شکوفا شدنش با تاسیس بیت العدل اعظم و تحکیم و تقویت نهایی اش از طریق تأسیس موسسات یاری دهنده متعددی که مرکز اداری جهانی را تشکیل میدهد خواهد بود"^{۷۱}.

این عبارت که شورای بین المللی بهائی را چون جنین بیت العدل اعظم توصیف میکند، مراحلی را که این شورا باید بگذراند تا مبدل به بیت العدل اعظم شود بر می شمارد. یعنی محکمه بهائی؛ هیأتی منتخب ان چنانکه باید و شاید: هیئتی که همیشه شورای بین المللی نامیده خواهد شد و مآلاً تأسیس سپس بیت العدل اعظم منتخب به نوبه خود مؤسسات یاری دهنده خواهد داشت. شایان توجه و دقت است که حضرت ولی امرالله از واژه تبدیل برای توصیف مرحله ای که شورا "هیأت منتخب میگردد" استفاده فرموده اند. همچنین حضرت ولی امرالله به نظم اداری چون جنین نظم جهان آرای حضرت بهاءالله اشاره میکنند. آیا رؤسا یا اعضای چنین مؤسساتی که جنین را تشکیل میدهند در مؤسسات نظم جهانی آینده در مناصب خود باقی خواهند ماند؟ حضرت ولی امرالله با استفاده از واژه مرحله جنینی در رابطه با شورای بین المللی هیچ امتیاز ویژه ای به اعضاء یا رئیس آن اعطاء نفرموده اند.

چهارمین ادعاء

حضرت شوقی افندی در کتاب "دور بهائی" اظهار داشته اند: ولی امرالله عبارت از "نفسی که در این ظهور اعظم بر حسب اصل توارث بر کرسی ولایت جالس است"^{۴۷۲}. ادعا شده است که میسن ریمی بعنوان رئیس شورای بین المللی وارث حضرت شوقی افندی محسوب شده و ضامن استمرار ولایت امر است.

پاسخ به چهارمین ادعاء

میسن ریمی و پیروانش از خلایقی که بعد از صعود حضرت شوقی افندی ایجاد شده استفاده کرده و ما را وادار به قبول هر جانشینی مینمایند. همانطور که قبلاً خاطر نشان ساختیم وظیفه رئیس شورای بین المللی موقت هیچگونه ارتباطی با تعیین یک وارث یا جانشین ولی امرالله ندارد. مطابق الواح وصایای حضرت عبد البهاء ولی امرالله باید پسر ارشد یا یکی دیگر از پسرهایش یا بهتر بگوییم از اولاد ذکور دودمان حضرت بهاء الله (اغصان) باشد و به شرایط ضروری روحانی این وظیفه والا تحقق بخشد. بنابراین جانشین ولی امرالله باید از "سلاله مقدس" باشد که در الواح وصایای حضرت مولی الوری توصیف و تجویز شده است. این قید و شرط نسبت جسمانی جانشین ولی امرالله با سلاله مقدس به قلم حضرت شوقی افندی نیز تأیید گشته است. در کتاب دور بهائی "نه تنها عامل اصلی توارث بلکه اصل تقدم ولد ارشد" مذکور است.

روشن و آشکار است که حضرت شوقی افندی نمیتوانست میسن ریمی را بعنوان وارث خود معین فرماید زیرا نه ولد ارشد، نه یکی از پسران دیگر، نه از سلاله حضرت بهاء الله (غصن) و نه شخصی است که شرایط لازم "تقدم ولد ارشد"^{۴۷۳} را بجا آورد. پس ایشان او را بر نگزیده اند.

پنجمین ادعاء

چون حضرت ولی امرالله فرزندی از خود باقی نگذاشتند، ادعا میشود که میسن ریمی را به "شجره مقدسه" پیوند زده اند. بیان ذیل از حضرت عبد البهاء برای صحت این مدعا بکار برده شده است: "ملاحظه بفرمائید باغبان الهی شاخه خشک و ضعیف آن درخت خوب را قطع می کند و شاخه ای از یک درخت دیگر پیوند میزند". (ترجمه)

پاسخ به پنجمین ادعاء

همانطور که قبلاً ذکر کردیم، وارث حضرت شوقی افندی باید از "سلاله مقدسه" باشد، لکن باید متوجه باشیم که تنها "غصن" بودن یک فرد به او به خودی خود حق ولی امر شدن را نمیدهد تا چه رسد به اینکه او خود را به این مقام معرفی نماید. ضروری است که ولی امر در ایام حیاتش وارث خود را برگزیند و انتخابش مورد تصویب نه نفر از ایادیان امر قرار گیرد. بدیهی است که رعایت این دو شرط بویژه وقتی که شخص معرفی شده چون این مدعی یک شاخه پیوند زده شده باشد بمراتب ضروری تر است.

در فقدان یک جانشین تعیین شده، عالم بهائی بسوی بیانات واضح و صریح حضرت بهاء الله، حضرت عبد البهاء و حضرت ولی امرالله روی می آورد که بر اساس این بیانات مبارکه بیت العدل اعظم الهی تنها هیأت صالح و شایسته برای وضع قوانین در مورد مسائلی که آشکارا و به صراحت در آثار مقدسه بیان نشده اند، می باشند. البته در الواح وصایای حضرت عبد البهاء

پیش بینی نشده است که اگر ولی امر وارث خود را قبل از صعودش تعیین نکرده باشد چه باید کرد. حضرت عبدالبهاء اضافه میفرماید که بیت العدل اعظم هیأتی است که "اختلاف واقع" و یا "مسائل مبهمه" و یا "مسائل غیر منصوصه" را باید حل کند. مشکل فعلی ولایت امر مسئله ای است که در آثار مقدسه پیش بینی نشده است. این مسئله در حال حاضر یک "مسئله دشوار" و یک "مسئله مبهم" است که همانطور که مشاهده می کنیم یک "اختلاف واقع" است. بنابراین تنها راه حل ما در انتظار تشکیل بیت العدل اعظم، تنها مشروع برخوردار از صلاحیت برای حل این مشکل، ماندن است (در زمان تحقیق جناب نخجوانی، هنوز بیت العدل اعظم تشکیل نشده بود).

ششمین ادّعاء

اینکه حضرت ولی امرالله ایالات متحده را "مهد نظم اداری آئین بهائی" مقرر فرموده اند برای میسن ری می یک علامت مضاعف بر اعتبار ادعایش است و چنین مینویسد: "من در سال ۱۸۷۴ در شهری کنار رودخانه میسی سی پی در فاصله ۲۱۰ مایلی شیکاگو متولد شده ام که زیاد دور از مرکز جغرافیائی ایالات متحده نیست، که حضرت ولی امرالله این کشور را مهد نظم اداری امر بهائی نامیده اند". (ترجمه)

پاسخ به ششمین ادّعاء

صحیح است که حضرت شوقی افندی ایالات متحده را مهد نظم اداری آئین بهائی نامیده اند ولی این فقط به خاطر اینست که اولین نظم اداری بهائی در این کشور توسعه داده شد، اساسنامه محفل ملی تدوین و ترویج گشت و محفل روحانی ملی به ثبت رسید و این هیچ ربطی به محل تولد جانشین ندارد.

هفتمین ادّعاء

ادّعا میشود که به علت غیاب حضرت ولی امر در هنگام تشکیل بیت العدل اعظم، این مؤسسه نمیتواند مصون از خطا باشد. برای دفاع از این دست آویز، بنده ای از بیانات از کتاب "دور بهائی" ذکر شده است: "هر گاه تصمیمی را وجداناً مابین با روح آیات منزله تشخیص دهد باید ابرام و تأکید در تجدید نظر آن فرماید"^{۴۷}.

همچنین دو نص از الواح وصایای حضرت عبدالبهاء آورده شده است: "اگر چنانچه عضوی از اعضاء گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود، ولی امرالله صلاحیت اخراج او را دارد و بعد ملت شخص دیگر انتخاب نماید"^{۴۷}. "تشریح باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و معین تشریح شود تا از ارتباط والتیام این دو قوت بنیان عدل و انصاف متین و رزین گردد و اقالیم جنّه النعیم و بهشت برین شود"^{۴۷}.

پاسخ به هفتمین ادّعاء

- اینکه فردی به عضویت بیت العدل عمومی انتخاب شود، دلیل مصون بودن او از خطا نیست. مؤسسه مصون از خطاست، نه فرد فرد اعضایی آن.
- واژه "تنفیذ" در بیان فوق، مستخرج از الواح وصایا، عطف به ولی امرالله نمیشود بلکه مربوط به دولت میگردد، همانطور که جمله قبل به وضوح اینرا نشان میدهد. عبارت کامل این بیان چنین است: "این بیت عدل مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفیذ تشریح باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و معین تشریح شود تا از التیام این دو قوت بنیان عدل و انصاف متین و رزین گردد و اقالیم جنه النعیم و بهشت برین شود"^{۴۷۷}. این مشخص است که در اینجا "تنفیذ" اشاره به دولت است نه به ولی امرالله.
- در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء مؤسسه ولایت امر رسماً تأسیس شده است. ارتباط این مؤسسه و بیت العدل در این کتاب به تفصیل تشریح شده است و وظائف و مصون از خطا بودن بیت العدل در الواح مبارکه از قلم اعلی نازل گردیده است. در هیچیک از آثار مقدس حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء، مصون از خطا بودن بیت العدل اعظم مقید به شرطی نشده است.

اگر نص متن فوق الذکر را مطابق تفسیر مورد ادعا درک کنیم باب خطا پذیری بیت العدل را گشوده ایم که در تضاد و تناقض با آیات الهیه خواهد بود. افزون بر این، نص ذکر شده از کتاب دور بهائی نیز کامل نیست. مقدمه ی بسیار پر معنای عبارت از قلم افتاده است. متن کامل بیان مبارک چنین است: "هر چند ولی امر، رئیس لا ینزل این مجلس فخیم است معهداً نمیتواند بنفسه حتی بطور موقت واضح قوانین و احکام گردد و یا تصمیمات اکثریت اعضایی مجلس را الغاء نماید ولیکن هر گاه تصمیمی را وجداناً مباین با روح آیات منزله تشخیص دهد باید ابرام و تأکید در تجدید نظر آن نماید"^{۴۷۸}.

باین ترتیب روشن و واضح است که ولی امر حق تأکید در تجدید نظر دارند. ولی اگر بیت العدل اعظم تصمیم اولیه خود را تأکید کردند ولی امر حق امتناع ندارند، بویژه حضرت ولی امرالله خود صریحاً تأکید فرموده اند: "نمیتواند بنفسه تصمیمات اکثریت اعضا مجلس را الغاء نماید"^{۴۷۹}. اضافه بر آن در کتاب دور بهائی تأکید میفرمایند: "ولی امر مبین آیات است و جز به سمت عضو بیت العدل اعظم وضع قانون نتواند"^{۴۸۰}. طبق بیانات صریح حضرت شوقی افندی، ولی امر باید همواره در مد نظر داشته باشد که "بیت العدل اعظم حقوق و امتیازاتش وضع قوانین و احکام غیر منصوصه حضرت بهاء الله است"^{۴۸۱} و هیچیک از این دو مؤسسه لاینفصم، "ولایت امرالله و بیت العدل اعظم بین المللی"، نمیتواند به حدود مقدسه دیگری تجاوز نماید و هرگز نیز تعدی نخواهد نمود و هیچیک در صدد تضعیف سلطه و اختیارات مخصوصه مسلمة دیگری که از طرف خداوند عنایت گشته است بر نخواهد آمد"^{۴۸۲}.

اگر ادعا کنیم که ولی امرالله مصون از خطاست چه در زمانی که تصمیم نهائی در اختیار ایشان باشد و چه هنگامیکه در قلمرو بیت العدل اعظم باشد باین نتیجه غیر منطقی میرسیم که این دو مشروع مصون از خطا میتوانند با هم در تضاد باشند. بنابراین تنها نتیجه ای که میتوان گرفت اینستکه هیچیک از این دو مؤسسه لاینفصم نمیتواند "به حدود مقدسه دیگری تجاوز نماید" و به این ترتیب هر یک در محدوده مجاز و مستقل خود مصون از خطاست.

اعلام

حضرت باب

سید علی محمد شیرازی معروف به باب، شارع مقدس دیانت بابتی می باشند. حضرت باب مبشر حضرت بهاءالله نیز هستند. در متن جزوه، آن حضرت با القاب حضرت باب، سید باب، حضرت اعلی و نقطه اولی نام برده شده اند.

حضرت بهاءالله

میرزا حسین علی نوری معروف به بهاءالله، شارع مقدس دیانت بهائی می باشند. در متن جزوه، آن حضرت با القاب حضرت بهاءالله، قلم اعلی، جمال مبارک و جمال اقدس ابهی نام برده شده اند.

حضرت عبدالبهاء

عباس افندی (نوری) معروف به عبدالبهاء، پسر ارشد و جانشین حضرت بهاءالله می باشند. در متن جزوه، آن حضرت با القاب حضرت عبدالبهاء و حضرت مولی الوری نام برده شده اند.

حضرت ولی امرالله

شوقی ربانی (افندی یا افنان) معروف به حضرت ولی امرالله، نوه ارشد دختری و جانشین حضرت عبدالبهاء می باشند. در متن جزوه، آن حضرت با القاب حضرت ولی امرالله و شوقی نام برده شده اند.

ایادیان امرالله

نام گروهی است که حضرت ولی امرالله برای رسیدگی به امور جامعه تعیین کردند. بعد از صعود حضرت ولی امرالله و قبل از تشکیل بیت العدل اعظم، اداره جامعه بهائی به عهده این گروه بوده است.

بیت العدل اعظم

بیت العدل اعظم مجمعی است متشکل از ۹ نفر از رجال که توسط جامعه بهائی انتخاب می شوند. این مجمع جلیل تا پایان دور بهائی وظیفه هدایت جامعه بهائی را بر عهده دارند. در متن جزوه، آن هیئت با القاب بیت العدل اعظم و معهد اعلی نام برده شده است.

فهرست منابع

۱. اقدس - فقره ۱۰
۲. (۱) امر و خلق جلد ۴ - صفحه ۹۲، (۲) گنجینه حدود و احکام - صفحه ۱۱
۳. امر و خلق جلد ۴ - صفحه ۹۳
۴. (۱) گلزار تعالیم بهائی - صفحه ۳۰۳، (۲) گنجینه حدود و احکام - صفحه ۱۳
۵. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۱۳
۶. اقدس - فقره ۱۶
۷. (۱) گنجینه حدود و احکام - صفحه ۳۴، (۲) لثالی الحکمه جلد ۱ - صفحه ۱۸۴
۸. رساله توضیح المسائل با متن فتاوی آقای بروجردی و حواشی آیات عظام جاویدان و فراهانی - علمیه - مسئله ۱۰۷ - صفحه ۳۰
۹. اشراقات - صفحه ۲۹۳
۱۰. مفاوضات - صفحه ۱۴
۱۱. قرن بدیع - صفحه ۷۷۶
۱۲. سوره شوری - آیه ۲۴
۱۳. سوره حاقه - آیات ۳۹ - ۴۷
۱۴. تحریر الوسیله خمینی - نجاسات - صفحه ۱۱۴ - مساله ۱ - جلد ۱ - اسماعیلیان نجفی - قم ط دوم ۱۳۹۰ هـ.ق.
۱۵. رساله توضیح المسائل با متن فتاوی آقای بروجردی و حواشی آیات عظام جاویدان و فراهانی - علمیه - مسئله ۸۴ - صفحه ۲۶
۱۶. شرایع الاسلام - محقق حلی - دارالاضواء - بیروت - ط دوم ۱۴۰۳ هـ - جلد ۱ - کتاب الطهاره - صفحه ۵۳
۱۷. سوره توبه - آیه ۲۸
۱۸. وسائل الشیعه - حر عاملی - جلد ۱ - کتاب الطهاره - ابواب مقدمه عبادت - باب ۲ - جلد ۳ - صفحه ۳۰ - الاحیاء التراث - قم ط اول ۱۴۰۹ هـ.ق.
۱۹. وسائل الشیعه - حر عاملی - جلد ۱ - کتاب الطهاره - ابواب مقدمه عبادت - باب ۲ - جلد ۳ - صفحه ۳۱ - الاحیاء التراث - قم ط اول ۱۴۰۹ هـ.ق.

۲۰. برگرفته از مقاله امام غایب و آینده ایران - آرام آناهید
۲۱. روزگار رهایی - صفحه ۱۴۳
۲۲. حضرت مهدی (عج) - فروغ - صفحه ۱۱۱
۲۳. (۱) بحار الأنوار جلد ۵۲ - صفحه ۲۲۶، (۲) غیبت نعمانی - صفحه ۱۴۶
۲۴. بحار الأنوار جلد ۵۲ - صفحه ۲۹۴
۲۵. ارشاد مفید - صفحه ۳۴۴
۲۶. بحار الأنوار جلد ۵۲ - صفحه ۲۳۰
۲۷. بحار الأنوار جلد ۵۲ - صفحه ۳۴۸
۲۸. بحار الأنوار جلد ۵۲ - صفحه ۳۳۸ - حدیث ۸۲
۲۹. کمال‌الدین جلد ۱ - صفحه ۳۰۳
۳۰. بحار الأنوار جلد ۵۱ - صفحه ۳۹ - حدیث ۹ - باب صفاته و علامات و نسبه
۳۱. الزام الناصب - صفحه ۱۲۷
۳۲. بحار الأنوار جلد ۵۱ - صفحه ۴۳
۳۳. بحار الأنوار جلد ۵۱ - صفحه ۱۳۳
۳۴. اعلام الوری جلد ۱ - غیبت
۳۵. مهدی موعود - صفحه ۱۱۸۶
۳۶. مهدی موعود - صفحه ۱۱۸۶
۳۷. (۱) فرهنگ فارسی معین جلد ۵ - صفحه ۲۲، (۲) منتخب التواریخ - باب ۱۴ - صفحه ۸۶۸
۳۸. نور الثقلین جلد ۱ - صفحه ۶۴۲
۳۹. بحار الأنوار جلد ۵۲ = صفحه ۳۳۳
۴۰. (۱) نور الثقلین جلد ۱ - صفحه ۱۳۹، (۲) بحار الأنوار جلد ۵۲ - صفحه ۳۴۲
۴۱. (۱) عقد الدرر - صفحه ۱۲۵، (۲) مسند احمد جلد ۵ - صفحه ۲۷۷
۴۲. الغیبیه - صفحه ۴۷۶

۴۳. الملاحم و القتن - صفحه ۵۲
۴۴. بحار الأنوار جلد ۵۲ - صفحه ۳۰۷
۴۵. کمال‌الدین جلد ۲ - صفحه ۳۴۵
۴۶. بحار جلد ۵ - صفحه ۱۲۷
۴۷. نجم الثاقب باب دوّم - صفحه ۶۷
۴۸. سوره الاسرا - آیه ۷۸
۴۹. فتوحات مکیه
۵۰. عوالم
۵۱. روزگار رهایی - صفحه ۶۱۶
۵۲. نجم الثاقب - صفحه ۷
۵۳. بحار الأنوار جلد ۲۷ - صفحه ۲۱۷
۵۴. بحار الانوار
۵۵. اثبأه الهدأه جلد ۷ - صفحه ۶۳
۵۶. مکیال المکارم جلد ۱ - صفحه ۸۱
۵۷. بحار الانوار جلد ۵۳ - صفحه ۷۴ - حدیث ۷۵
۵۸. نجم الثاقب باب دوّم - صفحه ۶۱
۵۹. (۱) رحیق مختوم جلد ۲ - صفحات ۱۰۰۰ - ۱۰۰۵ و ۶۴۷ - ۶۸۷، (۲) جنات نعیم
۶۰. بیان فارسی واحد ۵ - باب ۱۳
۶۱. کتاب اصول کافی جلد سوم - صفحه ۳۴۰
۶۲. اصول کافی - صفحه ۳۴۰
۶۳. اصول کافی - صفحه ۳۴۲
۶۴. بحار الانوار جلد ۱۳ - صفحه ۸۸۳
۶۵. سوره دخان - آیات ۱۰ و ۱۱

۶۶. پیرامون ظهور حضرت امام مهدی (عج) - صفحه ۹۳
۶۷. بحارالانوار
۶۸. ناسخ التواریخ
۶۹. بحارالانوار
۷۰. بحارالانوار
۷۱. سوره نحل - آیه ۷۹
۷۲. سوره معارج - آیه ۴
۷۳. مراجعه کنید به کتاب مستطاب ایقان و قاموس آن
۷۴. نهج البلاغه ترجمه محمد مقیمی - صفحه ۱۲۲
۷۵. سوره رحمن - آیه ۳۹
۷۶. سوره رحمن - آیه ۴۱
۷۷. پیام آسمانی جلد ۱ - صفحه ۲۶
۷۸. مقاله شخصی سیاح
۷۹. شرح حال رجال ایران جلد ۳ - مهدی بامداد - صفحات ۴۱۹ و ۴۲۰
۸۰. ناموس ناصری - صفحه ۴۲
۸۱. ناموس ناصری - صفحه ۴۶
۸۲. ناموس ناصری - صفحه ۴۷
۸۳. ناموس ناصری - صفحه ۴۹
۸۴. ناموس ناصری - صفحه ۶۰
۸۵. ناموس ناصری - صفحه ۶۱
۸۶. دائرة المعارف شیعه جلد ۵ - نشر شهید محبی ۱۳۷۵ - صفحه ۱۳۰
۸۷. دائرة المعارف شیعه جلد ۵ - نشر شهید محبی ۱۳۷۵ - صفحه ۳۸
۸۸. دائرة المعارف شیعه جلد ۵ - نشر شهید محبی ۱۳۷۵ - صفحه ۳۸

۸۹. دائرة المعارف شیعه جلد ۵ - نشر شهید محبی ۱۳۷۵ - صفحه ۳۹

۹۰. بحار الانوار جلد ۱۳

۹۱. مراجعه کنید به کتاب جنات نعیم

۹۲. سوره زمر - آیه ۶۸

۹۳. سوره حجر - آیه ۸۷

۹۴. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ - صفحه ۱۹۳

۹۵. (۱) کتاب بدیع - صفحات ۱۶۳ - ۱۶۰، (۲) انجیل یوحنا باب ۱

۹۶. بحار الانوار

۹۷. بر گرفته از قرن بدیع جلد ۱

۹۸. سوره اعراف - آیه ۱۸۷

۹۹. سوره آل عمران - آیه ۷

۱۰۰. سوره اعراف - آیات ۵۲ و ۵۳

۱۰۱. سوره اسراء - آیه ۱۳

۱۰۲. سوره یوسف - آیه ۱۰۷

۱۰۳. سوره مریم - آیه ۳۹

۱۰۴. سوره عنکبوت - آیه ۲۵

۱۰۵. سوره قمر - آیات ۱ و ۲

۱۰۶. سوره آل عمران - آیه ۵۵

۱۰۷. انجیل یوحنا باب ۱۱ - آیه ۲۵

۱۰۸. سوره قمر - آیه ۱

۱۰۹. (۱) تفسیر الصافی برای سوره القمر، (۲) تفسیر نور الثقلین جلد ۵

۱۱۰. سوره طه - آیات ۱۴ و ۱۵

۱۱۱. سوره انعام - آیه ۱۲۲

۱۱۲. سوره نحل - آیات ۲۰ و ۲۱
۱۱۳. سوره انفال - آیه ۲۴
۱۱۴. سوره نور - آیه ۳۵
۱۱۵. سوره توبه - آیه ۳۲
۱۱۶. سوره مائده - آیه ۱۵
۱۱۷. سوره ابراهیم - آیه ۱
۱۱۸. سوره نازعات - آیه ۸
۱۱۹. سوره احزاب - آیه ۱۱
۱۲۰. سوره آل عمران - آیه ۱۰۳
۱۲۱. سوره بقره - آیه ۷
۱۲۲. سوره بقره - آیه ۱۸
۱۲۳. سوره اعراف - آیه ۱۷۹
۱۲۴. سوره آل عمران - آیه ۱۸۳
۱۲۵. سوره بقره - آیه ۲۱۰
۱۲۶. سوره فتح - آیه ۱۰
۱۲۷. سوره انعام - آیه ۹
۱۲۸. سوره زمر - آیات ۶۸ و ۶۹
۱۲۹. سوره نازعات - آیات ۶ و ۷ و ۱۳
۱۳۰. سوره یس - آیات ۲۶ و ۲۷
۱۳۱. سوره آل عمران - آیه ۱۶۹
۱۳۲. سوره فجر - آیات ۲۷ - ۳۰
۱۳۳. سوره آل عمران - آیه ۵۵
۱۳۴. سوره مائده - آیه ۶۴

۱۳۵. سوره مائده - آیه ۱۴
۱۳۶. سوره حج - آیه ۱۷
۱۳۷. سوره آل عمران - آیه ۹
۱۳۸. سوره واقعه - آیه ۴۹ و ۵۰
۱۳۹. سوره حدید - آیه ۱۷
۱۴۰. سوره زمر - آیه ۶۹
۱۴۱. سوره انعام - آیه ۱۲۲
۱۴۲. امر و خلق جلد ۱ - صفحات ۲۱۷ و ۲۱۸
۱۴۳. سوره مائده - آیه ۳
۱۴۴. سوره مائده - آیه ۲
۱۴۵. سوره حدید - آیه ۲۵
۱۴۶. سوره آل عمران - آیه ۱۹
۱۴۷. سوره آل عمران - آیه ۸۵
۱۴۸. سوره مائده - آیه ۱۱۱
۱۴۹. سوره احزاب - آیه ۴۰
۱۵۰. برگرفته از کتاب ۲ روحی
۱۵۱. مقاله خاتمیت - سایت آئین بهائی
۱۵۲. سوره اسراء (بنی اسرائیل) - آیه ۷۷
۱۵۳. بحار الانوار جلد ۷۴ - صفحه ۱۴۲
۱۵۴. اصول کافی جلد ۸ - صفحه ۳۰۸
۱۵۵. مقاله تحقیقی از محسن کدیور تحت عنوان "حقوق بشر و روشن فکری دینی" - مجله آفتاب شماره ۲۸ - سال ۸۲ - صفحه ۱۱۰
۱۵۶. سوره رعد - آیات ۳۸ و ۳۹

۱۵۷. سوره حجر - آیه ۲۱
۱۵۸. سوره کهف - آیه ۱۰۹
۱۵۹. سوره مائده - آیه ۶۴
۱۶۰. کتاب پیام ملکوت - صفحات ۱۸۱ و ۱۸۲
۱۶۱. سوره هود - آیه ۱۲۰
۱۶۲. سوره یوسف - آیه ۱۱۱
۱۶۳. میکا فصل ۵ - آیه ۲
۱۶۴. مزامیر داود فصل ۱۳۲ - آیه ۱۱
۱۶۵. انجیل یوحنا فصل ۱۴ - آیه ۶
۱۶۶. مزامیر داوود مزمو ۱۱۹ - آیه ۴۴
۱۶۷. انجیل متی باب ۲۴ - آیه ۳۵
۱۶۸. سوره غافر - آیه ۳۴
۱۶۹. سوره بقره - آیه ۸۷
۱۷۰. سوره یس - آیه ۳۰
۱۷۱. سوره مومنون - آیه ۴۴
۱۷۲. سوره انفال - آیه ۳۲
۱۷۳. سوره انشقاق - آیه ۱۹
۱۷۴. بحار الانوار جلد ۹ - صفحه ۲۴۹
۱۷۵. سوره بقره - آیه ۱۰۶
۱۷۶. بنقل از تفسیر مقتنیات الدرر جلد ۸ - صفحه ۳۰۸
۱۷۷. بحار الانوار جلد ۲۹ - صفحه ۱۷
۱۷۸. بحار الانوار جلد ۳۴ - صفحه ۲۵۸
۱۷۹. اصول کافی جلد ۸ - صفحه ۱۰۶

۱۸۰. سوره مریم - آیه ۵۳
۱۸۱. بحار الانوار جلد ۲ - صفحه ۲۶۰
۱۸۲. انجیل یوحنا باب ۱۱ - آیه ۲۵
۱۸۳. انجیل یوحنا باب ۵ - آیه ۲۴
۱۸۴. سوره روم - آیه ۵۶
۱۸۵. سوره اعراف - آیه ۱۷۲
۱۸۶. سوره محمد - آیه ۱۸
۱۸۷. بحار الانوار جلد ۲۴ - صفحه ۳۹۸
۱۸۸. سوره انعام - آیه ۱۲۲
۱۸۹. سوره یونس - آیات ۱۳ و ۱۴
۱۹۰. سوره انعام - آیات ۲۵ و ۲۶
۱۹۱. تفسیر مختصر مجمع البیان از شیخ محمد باقر ناصری جلد ۳ - صفحه ۵۷ - نقل حدیث از جابر ابن عبدالله بنقل از پیامبر
۱۹۲. بحار الانوار جلد ۹۷ - صفحه ۳۶۰
۱۹۳. سوره آل عمران - آیه ۸۱
۱۹۴. بحار الانوار جلد ۲ - صفحه ۲۲
۱۹۵. تفسیر احسن الحدیث نوشته سید علی اکبر قرشی جلد ۸ - صفحه ۳۶۷ - ذیل تفسیر آیه ۴۰ از سوره احزاب
۱۹۶. سوره الحديد - آیه ۳
۱۹۷. (۱) الاسماء الحسنی جلد ۲، (۲) کلمات مکنونه ملاحسین فیض کاشانی چاپ سنگی - صفحه ۱۸۶، (۳) کتاب روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین تبریزی - صفحه ۵۰۸
۱۹۸. (۱) حدیقه الشیعه ملا احمد اردبیلی - صفحه ۵۵، (۲) کتاب روح البیان شیخ اسماعیل حقی
۱۹۹. انجیل یوحنا باب ۱۴ - آیه ۲۸
۲۰۰. سوره القمر - آیه ۵۰
۲۰۱. رسائل سید کاظم رشتی در شرح خطبه طنجیه - صفحه ۲۶۰ و ۲۴۳

۲۰۲. شرح القصیده سید کاظم رشتی - صفحه ۱۱۵
۲۰۳. مکاشفات یوحنا باب اول - آیه ۱۷
۲۰۴. رساله به عبرانیان باب اول - آیه ۳
۲۰۵. ایقان - صفحه ۱۷۲
۲۰۶. جواهر الاسرار - صفحه ۲۸
۲۰۷. دلائل السبعه فارسی - صفحه ۲
۲۰۸. سوره رعد - آیه ۳۰
۲۰۹. سوره بقره - آیه ۱۴۳
۲۱۰. سوره سبأ - آیات ۲۸ و ۲۹
۲۱۱. سوره حج - آیه ۴۷
۲۱۲. سوره سجده - آیه ۵
۲۱۳. سوره بقره - آیه ۷۹
۲۱۴. سوره مائده - آیه ۱۳
۲۱۵. سوره القیامه - آیات ۱۸ و ۱۹
۲۱۶. سوره آل عمران - آیه ۷
۲۱۷. تفسیر من وحی القرآن نوشته محمد حسین فضل الله - ذیل تفسیر آیه ۴۰ از سوره احزاب
۲۱۸. سوره مائده - آیه ۵
۲۱۹. سوره أنعام - آیه ۳۸
۲۲۰. سوره مائده - آیه ۵
۲۲۱. اصول کافی جلد اول - صفحه ۲۸۴
۲۲۲. سوره أنعام - آیه ۱۵۴
۲۲۳. سوره انبیاء - آیه ۴۸
۲۲۴. سوره فرقان - آیه ۲۵

۲۲۵. سوره مائده - آیه ۴۸
۲۲۶. سوره حج - آیه ۶۷
۲۲۷. سوره بقره - آیه ۱۰۶
۲۲۸. لوح سلطان
۲۲۹. ادعیه حضرت محبوب - صفحه ۳۴۱
۲۳۰. سوره الاسراء - آیه ۸۱
۲۳۱. سوره ابراهیم - آیات ۲۴ - ۲۸
۲۳۲. سوره حاقّه - آیات ۴۴ - ۴۸
۲۳۳. برگرفته از فرائد - ابوالفضائل گلپایگانی
۲۳۴. سوره شوری - آیه ۱۶
۲۳۵. سوره شوری - آیه ۲۱
۲۳۶. مأخذ اشعار در آثار بهائی جلد ۲ - صفحه ۱۰۸
۲۳۷. ادعیه حضرت محبوب - صفحه ۳۸۴
۲۳۸. سوره انعام - آیات ۱۰۸ - ۱۱۰
۲۳۹. سوره بنی اسرائیل (الاسراء) - آیات ۹۰ - ۹۳
۲۴۰. مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۸ - صفحه ۲۱۷
۲۴۱. سوره انعام - آیه ۱۲۲
۲۴۲. سوره نحل - آیه ۲۱
۲۴۳. انجیل متی باب ۸ - آیه ۲۲
۲۴۴. انجیل یوحنا باب ۶ - آیات ۴۸ - ۵۱
۲۴۵. اشعیا نبی باب ۴۳ - آیه ۸
۲۴۶. مائده آسمانی جلد ۴ - صفحه ۱۳۷
۲۴۷. مفاوضات - صفحه ۷۸

۲۴۸. سوره انعام - آیه ۵۰
۲۴۹. نقل از فرائد - صفحه ۷۸
۲۵۰. سوره بنی اسرائیل (الاسراء) - آیه ۸۸
۲۵۱. مائده آسمانی جلد ۸ - صفحات ۱ و ۳۱
۲۵۲. سوره عنکبوت - آیات ۴۹ و ۵۰
۲۵۳. سوره بقره - آیه ۲۲
۲۵۴. خطابات جلد ۱ - صفحات ۸۵ - ۸۷
۲۵۵. مکاتیب حضرت عبدالبهاء - جلد ۱
۲۵۶. (۱) کلمات فردوسی، (۲) مائده آسمانی جلد ۱ - صفحات ۱۰۰ - ۱۰۱
۲۵۷. مائده آسمانی جلد ۵ - باب ۱۰
۲۵۸. مکاتیب جلد ۳ - صفحه ۹۱
۲۵۹. مکاتیب جلد ۶ - صفحه ۱۳
۲۶۰. مکاتیب جلد ۴ - صفحات ۱۶۰ - ۱۶۲
۲۶۱. سوره آل عمران - آیه ۷
۲۶۲. سوره اعراف - آیه ۵۳
۲۶۳. سوره انفال - آیه ۳۱
۲۶۴. سوره صافات - آیه ۳۶
۲۶۵. برگرفته از برهان واضح - صفحات ۱۵۹ - ۱۶۲
۲۶۶. برهان واضح - صفحات ۱۷۲ - ۱۸۷
۲۶۷. مراجعه کنید به برهان واضح - صفحه ۱۷۶
۲۶۸. سوره بقره - آیه ۱۳
۲۶۹. سوره نحل - آیه ۱۰۳
۲۷۰. سوره فرقان - آیه ۴

۲۷۱. سوره اعراف - آیه ۱۲۷
۲۷۲. مراجعه کنید به برهان واضح - صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵
۲۷۳. مراجعه کنید به برهان واضح - صفحات ۱۷۸ - ۱۸۱
۲۷۴. بهاء الله - محمد علی فیضی
۲۷۵. نظریات دانشمندان و مشاهیر عالم در باره امر بهائی
۲۷۶. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به سایت اینترنتی <http://negah2.info/articles/3>
۲۷۷. مجله یادگار - سال پنجم شماره ۸ و ۹ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۸ شمسی) - صفحه ۱۴۸
۲۷۸. مجله راهنمای کتاب - سال ششم شماره ۱ و ۲ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۲) - صفحه ۲۲
۲۷۹. بهائی گری - صفحه ۷۰ - چاپ طهران سال ۱۳۲۲
۲۸۰. دانشنامه بریتانیکا - ویرایش پانزدهم - صهیونیسیم [Zionism: Britannica, V 22 15th Edition]
۲۸۱. پیام ۲۹ اکتبر ۲۰۰۸ - بیت العدل اعظم
۲۸۲. پیام ۲۹ اکتبر ۲۰۰۸ - بیت العدل اعظم
۲۸۳. لوح بشارات
۲۸۴. امر و خلق جلد ۳ - صفحه ۲۷۰
۲۸۵. دریای دانش - صفحه ۸
۲۸۶. سوره حجر - آیه ۱۱
۲۸۷. سوره آل عمران - آیه ۱۸۴
۲۸۸. سوره بقره - آیه ۸۷
۲۸۹. آیات مشابه: (۱) سوره غافر - آیه ۵، (۲) سوره هود - آیه ۲۷، (۳) سوره صافات - آیه ۳۶، (۴) سوره طور - آیه ۵۲، (۵) سوره انبیا - آیه ۵، (۶) سوره حاقه - آیه ۴۱، (۷) سوره یس - آیه ۶۹، (۸) سوره ص - آیه ۷
۲۹۰. تاریخ جامع ادیان - جان ناس - صفحه ۳۴۳
۲۹۱. جامعه شناسی - آنتونی گیدنز - ترجمه منوچهر صبوری - صفحه ۴۹۹
۲۹۲. جامعه شناسی - آنتونی گیدنز - ترجمه منوچهر صبوری - صفحه ۴۹۹

۲۹۳. عقائد بعضی از دانشمندان جهان درباره دیانت بهائی - دکتر علی محمد افروخته
۲۹۴. مرقس باب ۲ - آیه ۲۸
۲۹۵. بهاءالله و عصر جدید - دکتر اسلمنت - صفحه ۱۴.
۲۹۶. تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز - جان ناس - صفحات ۳۶۴ - ۳۶۵.
۲۹۷. سوره مومنون - آیه ۸۱
۲۹۸. سوره توبه - آیه ۳۲
۲۹۹. سوره هود - آیه ۱۲۰
۳۰۰. مقاله بگو ای دارای چشم، گذشته آئینه آینده است. ببینید و آگاه شوید - سایت آئین بهائی
۳۰۱. سوره انعام - آیه ۱۱
۳۰۲. مقاله مقاومت در مقابل نواندیشی دینی - حوریوش رحمانی
۳۰۳. خطابات جلد ۲ - صفحه ۳۱۲ - خطابه در کنیسه اسرائیلیان سانفرانسیسکو - ۱۲ اکتبر ۱۹۱۲ - اول ذی قعدة ۱۳۳۰
۳۰۴. سوره توبه - آیه ۵
۳۰۵. سوره توبه - آیه ۲۸
۳۰۶. سوره مائده - آیه ۵۶
۳۰۷. سوره توبه - آیه ۲۹
۳۰۸. سوره مائده - آیه ۴۲
۳۰۹. سوره بقره - آیه ۲۷۶
۳۱۰. سوره بقره - آیه ۱۰۰
۳۱۱. اقدس - فقره ۷۶
۳۱۲. اقدس - فقره ۱۴۵
۳۱۳. اقدس - فقره ۷۳
۳۱۴. لوح زین المقربین
۳۱۵. مائده آسمانی جلد ۴ - صفحه ۱۵۷

۳۱۶. اقدس - فقره ۱۴۵
۳۱۷. سوره ابراهیم - آیه ۴
۳۱۸. (۱) جنات نعیم، (۲) فتوحات مکه، (۳) رساله علائم ظهور
۳۱۹. بحار الانوار مجلسی
۳۲۰. برگرفته از برهان واضح - صفحات ۱۵۶ - ۱۵۸
۳۲۱. برگرفته از کتاب ظهور حضرت بهاءالله جلد اول - صفحات ۳۲ و ۳۳
۳۲۲. یک ساعت تفکر - صفحات ۲۷ و ۲۸
۳۲۳. مائده آسمانی جلد ۹ - صفحه ۳۵
۳۲۴. برگرفته از کتاب ۲ روحی
۳۲۵. برگرفته از کتاب دور بهائی - صفحات ۵۲ - ۶۸
۳۲۶. مائده آسمانی جلد ۴ - صفحه ۱۵۷
۳۲۷. سوره توبه - آیه ۲۹
۳۲۸. سوره آل عمران - آیه ۸۵
۳۲۹. مفاوضات - صفحه ۷۲
۳۳۰. فرهنگ معین
۳۳۱. لغت نامه المنجد
۳۳۲. مبادئ العربیة جلد ۴ - صفحه ۹۱
۳۳۳. سوره انبیاء - آیه ۵
۳۳۴. برهان واضح - صفحات ۱۶۷ - ۱۷۰
۳۳۵. برای دیدن متن عربی لوح احمد به ادعیه محبوب و برای متن عربی و ترجمه فارسی آن به آموزه‌های نظم نوین جهانی بهائی - صفحات ۲۰۸ - ۲۰۱ مراجعه کنید
۳۳۶. بهائیگری - صفحه ۵۶
۳۳۷. بهائیگری - صفحه ۵۶

۳۳۸. پاسخ ها برگرفته شده از: (۱) اسرارالآثار جلد ۵ - صفحه ۱۰۳ به بعد، (۲) اقداح الفلاح جلد ۱ - صفحه ۶۶ به بعد

۳۳۹. ترجمه فارسی لوح احمد

۳۴۰. اقداح الفلاح جلد ۱ - صفحه ۶۷

۳۴۱. آیات مشابه: (۱) سوره طه - آیه ۱۳۳، (۲) سوره بقره - آیات ۲۳ و ۲۴، (۳) سوره یونس - آیات ۳۷ و ۳۸

۳۴۲. سوره صافات - آیه ۳۶

۳۴۳. سوره انفال - آیه ۳۱

۳۴۴. سوره عنکبوت - آیه ۵۲

۳۴۵. سوره عنکبوت - آیه ۵۱

۳۴۶. بهائیکری - صفحات ۵۱ و ۵۲

۳۴۷. مکاتیب جلد ۱ - صفحه ۴۵۰

۳۴۸. ترجمه کتاب اقدس - آیه ۳۳

۳۴۹. بشارات

۳۵۰. کلمات فردوسیه

۳۵۱. اخلاق بهائی - صفحه ۴۸

۳۵۲. برگرفته از کتاب کسروی و کتاب بهائیکری او - بهمن نیک اندیش - فصل هفتم

۳۵۳. صلوات کبیر

۳۵۴. صلوات وسطی

۳۵۵. منتخباتی از آثار حضرت بهالله - صفحه ۴۸

۳۵۶. (۱) جواهر الاسرار - صفحه ۱۸، (۲) آثار قلم اعلی جلد ۳ - صفحه ۲۴۸

۳۵۷. بیان فارسی - صفحه ۱

۳۵۸. دور بهایی - صفحه ۲۸

۳۵۹. سوره کهف - آیه ۱۱۰

۳۶۰. سوره انبیاء - آیه ۲۵

۳۶۱. سوره طه - آیه ۱۴
۳۶۲. برگرفته از برهان واضح - صفحات ۱۳۷ - ۱۴۶
۳۶۳. سوره انفال - آیه ۱۷
۳۶۴. سوره فتح - آیه ۱۰
۳۶۵. انجیل یوحنا فصل ۱۰
۳۶۶. انجیل یوحنا فصل ۱۴
۳۶۷. ایقان - صفحه ۱۱۸
۳۶۸. سوره انعام - آیه ۱۵۸
۳۶۹. مراجعه کنید به (۱) تورات - کتاب مزامیر داود مزبور ۲۴ - آیات ۷ و ۸، (۲) اشعیا باب ۱۳، انجیل متی باب ۶، (۳) سوره المطففین - آیه ۶، (۴) سوره عنکبوت - آیات ۵ و ۲۳.
۳۷۰. آثار قلم اعلی جلد ۱ (کتاب مبین) - زندان عکا - صفحه ۲۲۶
۳۷۱. آثار قلم اعلی جلد ۱ - صفحه ۴۶۵
۳۷۲. سوره زمر - آیه ۶۹
۳۷۳. بحار الانوار جلد ۷ - صفحه ۳۲۶
۳۷۴. الواح نازله خطاب بملوک و روسای ارض - صفحه ۱۱۵
۳۷۵. آثار قلم اعلی جلد ۱ - صفحه ۲۳۰
۳۷۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله - شماره ۳۴ - صفحه ۵۹
۳۷۷. قصیده عز ورفائیة
۳۷۸. دور بهائی - صفحه ۲۹
۳۷۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله - شماره ۱۳ - صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸
۳۸۰. دور بهائی - صفحه ۳۰
۳۸۱. (۱) رساله معرفی حضرت بهاء الله - صفحات ۶۸-۶۹، (۲) اسم اعظم الهی - صفحات ۱۲۰-۱۲۱
۳۸۲. (۱) دور بهایی - صفحه ۳۱، (۲) اسم اعظم الهی - صفحه ۱۲۲

۳۸۳. انجیل متی باب ۹ - آیه ۲۳
۳۸۴. مفاوضات - صفحات ۱۰۱ - ۱۰۳
۳۸۵. مفاوضات - صفحات ۲۰۱ - ۲۰۲
۳۸۶. مفاوضات - صفحات ۱۹۶ - ۲۰۲
۳۸۷. امر و خلق جلد ۱ - صفحه ۳۰۹
۳۸۸. سوره مدثر - آیه ۵۰
۳۸۹. سوره لقمان - آیه ۱۹
۳۹۰. مجموعه الواح چاپ مصر - صفحه ۳۹۶
۳۹۱. بحار الانوار جلد اول - صفحه ۱۸۷
۳۹۲. سوره یس - آیه ۳۰
۳۹۳. تورات - سفر اعداد باب ۲۷ - آیه ۱۷
۳۹۴. انجیل متی باب ۲۵ - آیه ۳۱
۳۹۵. انجیل یوحنا باب ۱۰ - آیه ۱۱
۳۹۶. انجیل یوحنا باب ۱۰ - آیه ۱۶
۳۹۷. انجیل یوحنا باب ۱ - آیه ۲۹
۳۹۸. سوره فرقان - آیه ۴۴
۳۹۹. سوره جمعه - آیه ۵
۴۰۰. برگرفته از برهان واضح - صفحات ۱۶۳ - ۱۶۷
۴۰۱. امر و خلق جلد ۲ - صفحه ۱۶۵
۴۰۲. دریای دانش - صفحه ۸۸
۴۰۳. بحار الانوار جلد ۱۶ - صفحه ۹۵
۴۰۴. برهان واضح - صفحات ۷۰ - ۷۲
۴۰۵. سوره بقره - آیه ۲۸۲

۴۰۶. سوره نساء - آیه ۳۴
۴۰۷. صحیح بخاری ۵:۵۹:۷۰۹
۴۰۸. مستدرک الوسائل جلد ۱۳ - صفحه ۳۳۲
۴۰۹. مراجعه کنید به سایت اینترنتی www.we-change.org - کمپین یک میلیون امضاء
۴۱۰. لوح زین المقربین
۴۱۱. لوح مرحوم حاجی امین
۴۱۲. کتاب اقدس - بند ۵۲
۴۱۳. کتاب اقدس - صفحه ۱۵۹
۴۱۴. طراز الهی جلد ۱ - صفحه ۵۰۱
۴۱۵. (۱) جمع آوری دایره تحقیق بیت العدل اعظم تحت عنوان زنان - شماره ۳۰ انگلیسی، (۲) اصول دیانت بهائی - صفحه ۶۲
۴۱۶. سوره بقره - آیه ۱۹۱
۴۱۷. اقدس - فقره ۶۶
۴۱۸. امر و خلق جلد ۴ - صفحات ۱۸۲ و ۱۸۳
۴۱۹. سوره نساء - آیات ۳ و ۲۴ و ۲۵
۴۲۰. (۱) تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس - صفحات ۲۴۶ و ۲۴۷، (۲) کتاب اقدس - صفحه ۱۹۴
۴۲۱. سوره مائده - آیه ۳
۴۲۲. مکاتیب جلد سوّم - صفحه ۳۷۰
۴۲۳. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۱۸۷
۴۲۴. قیوم الاسماء - سوره نکاح
۴۲۵. امر و خلق جلد ۴ - صفحه ۱۵۵
۴۲۶. رساله سؤال و جواب - فقره ۵۰
۴۲۷. امر و خلق جلد ۴ - صفحه ۱۵۵

۴۲۸. امر و خلق جلد ۴- صفحه ۱۵۵
۴۲۹. امر و خلق جلد ۴- صفحه ۱۵۶
۴۳۰. امر و خلق جلد ۴- صفحه ۱۵۶
۴۳۱. اقدس - بند ۴۹
۴۳۲. لوح بشارات
۴۳۳. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۲۰۱
۴۳۴. اقدس - بند ۱۹
۴۳۵. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۳۰۱
۴۳۶. سوره المائده - آیه ۱۲
۴۳۷. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۲۲۹
۴۳۸. بحار الانوار ترجمه آقای دوانی جلد ۱۳ - صفحه ۱۱۰۹
۴۳۹. امر و خلق جلد ۳ - صفحات ۷۰ - ۷۱
۴۴۰. نقل از گلزار تعالیم - صفحات ۲۱۷ - ۲۱۹
۴۴۱. کتاب انوار هدایت - صفحات ۴۵۰ - ۴۵۲
۴۴۲. اقدس - فقره ۷۵
۴۴۳. برگرفته از تقریرات درباره کتاب اقدس
۴۴۴. سوره توبه - آیه ۲۸
۴۴۵. (۱) امر و خلق جلد ۳- صفحه ۲۹۶، (۲) منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱- صفحه ۱۴۳
۴۴۶. مفاتیح الجنان - زیارت نامه سید الشهداء - صفحه ۴۰۱
۴۴۷. برهان واضح - صفحات ۱۸۸ - ۱۹۰
۴۴۸. سوره بقره - آیه ۱۸۹
۴۴۹. سوره احزاب - آیه ۵۳
۴۵۰. سوره نساء - آیه ۴۳

۴۵۱. سوره نور - آیه ۶۱
۴۵۲. سوره نور - آیه ۶۱
۴۵۳. سوره غافر - آیه ۷۹
۴۵۴. سوره نحل - آیه ۸
۴۵۵. اقدس - فقره ۱۸۷
۴۵۶. بیان فارسی - ۲۸۹
۴۵۷. امر و خلق جلد ۱ - صفحه ۸
۴۵۸. سوره نساء - آیه ۳۹
۴۵۹. امر و خلق جلد ۳ - صفحات ۷ و ۸
۴۶۰. امر و خلق جلد ۳ - صفحات ۱۰ و ۱۱
۴۶۱. مفاوضات - صفحه ۱۹۴
۴۶۲. بیان فارسی - صفحات ۱۳۰ و ۱۳۱
۴۶۳. قیوم الاسماء - صفحه ۶۳۰ و ۶۳۱
۴۶۴. تقریرات درباره کتاب اقدس - صفحات ۱۸۷ - ۱۸۹
۴۶۵. مفاوضات - صفحه ۴۶
۴۶۶. مائده ی آسمانی جلد ۲ - صفحه ۵۰
۴۶۷. علی نخجوانی - ۲۶ ژانویه ۲۰۰۵ - مُلسه‌ایم
۴۶۸. ترجمه به مضمون تلگرام ۹ ژانویه ۱۹۵۱ حضرت شوقی افندی
۴۶۹. ترجمه به مضمون تلگرام ۹ ژانویه ۱۹۵۱ حضرت شوقی افندی
۴۷۰. ترجمه به مضمون تلگرام ۹ ژانویه ۱۹۵۱ حضرت شوقی افندی
۴۷۱. ترجمه به مضمون تلگرام ۹ ژانویه ۱۹۵۱ حضرت شوقی افندی
۴۷۲. دور بهائی - صفحه ۸۸
۴۷۳. دور بهائی - صفحه ۷۷

۴۷۴. دور بهائی - صفحه ۸۳

۴۷۵. الواح وصایای حضرت عبدالبهاء در ایام تسعه - صفحه ۴۷۱

۴۷۶. الواح وصایای حضرت عبدالبهاء در ایام تسعه - صفحه ۴۷۱

۴۷۷. الواح وصایای حضرت عبدالبهاء در ایام تسعه - صفحه ۴۷۱

۴۷۸. دور بهائی - صفحه ۸۳

۴۷۹. دور بهائی - صفحه ۸۳

۴۸۰. دور بهائی - صفحه ۸۳

۴۸۱. دور بهائی - صفحه ۸۳

۴۸۲. دور بهائی - صفحه ۸۳